



ترکیب دلخواهت رو بچین

بسته‌های ترکیبی به انتخاب شما

با مراجعه به اپلیکیشن و پرتال همراه من my.mci.ir

مجله خبری تحلیلی سال نازم / شماره چهارم / زمستان / تیر ۱۳۹۸ / صفحه ۲۰۰۰ / تومان ۲۰۰۰

مجله خبری تحلیلی سال نازم / شماره چهارم / زمستان / تیر ۱۳۹۸ / صفحه ۱۳۸ / تومان ۱۳۸۰

آثاری از: غلامرضا مصباحی مقدم - پرویز پیران - سیدحسین موسویان - علی صوفی
محمدناظمی اردکانی - مجتبی مقصودی - مهدی فضائی - حسین قربانزاده - اصغر پرتوی
رسول بابایی - سید مصطفی هاشمی طباطبائی - عباس سلیمی نمین - محمدرضا میرتاج الدینی
نعمت‌الله فاضلی - علیرضا شریفی یزدی - یحیی آل اسحاق - البرت یغزبان - جلال چراغپور
امیرحاج رضایی - غلامعلی جعفرزاده - محمد سرشار - علی رضا اکبری - امیرعلی ابوالفتح
سیدعبدالامیر نبوی - سید امیرحسین مهدوی



مجله

۱۴۰۰؛ رقابت میان اقتدار
بازتوزیع، توسعه و دموکراسی

سرمقاله مثلث
درباره آینده سیاست در ایران

بازگشت به سوم تیر؟

چرا ۲۴ خرداد، دوم خرداد
نشد و آیا سیاست ایران در
سال ۱۴۰۰، سوم تیر دیگری
را تجربه خواهد کرد

از احمدی نژاد تا وزارت اطلاعات
در گفت‌وگو با وزیر پیشین کشور

محرمانه‌های پورمحمدی

احمدی نژاد بی‌انصافی کرد و گفت پورمحمدی
به من تخمیل شد/بخشی با این تحلیل که نباید
ضدانقلاب به اصلاح طلب‌ها بچسبید، قتل‌های
زنجیره‌ای را مرتکب شدند/در قتل‌های زنجیره‌ای
سعید امامی مدیر پروژه نبود، مشاور بود

خزان اصلاحات

اقدام نجفی چه تاثیری بر سیاست ایران گذاشت

تجربه جمعی به جای خاطره جمعی
صفحاتی درباره جامعه‌شناسی سیل

بالانس قدرت در آمریکا

آیا ترامپ در قبال ایران تغییر رویکرد داده است؟

صفحات ویژه علوم سیاسی

■ نظام میان طبقه پایین اعتبار دارد / امیر مجیدان

■ طبقه فرودست و عدم اعتماد به استراتژی

■ نگاه به بیرون / حسین الله‌کرم

■ طبقه پایین؛ به دنبال منجی در انتخابات / سالار کسرابی

مردم جای نخبگان
را گرفته‌اند

فیاض زاهد و ابراهیم فیاض
درباره پایان جریان‌های سنتی
سیاسی گفت‌وگو کردند

شورش علیه
کاتالاکسی

پرونده‌ای در باره عدالت خواهی
در گفت‌وگو با مهدی صدرالساداتی
و مجید حسینی

جمهوری سوم؛ آری یا خیر

محمد قوچانی و ناصر ایمانی از
«جمهوری سوم» گفتند

پوپولیسم فرهنگی از پوپولیسم
سیاسی خطرناک‌تر است

گفت‌وگو با ناصر فکوهی
درباره خودش و آثارش

دولت، توزیع را در دست بگیرد

روحانی می‌تواند اقتصاد را کنترل کند؟



جوان و بزرگسال (۱۳ تا ۱۸ سال)

مهارت‌های ارتباط مؤثر در سیره امام رضا علیه السلام
نویسنده: علی جانفزا و علی خیاط
انتشارات: به نشر

فصل فیروزه
نویسنده: محبوبه زارع
انتشارات: کتابستان معرفت

بزرگ‌عصمت
مروری بر زندگانی حضرت معصومه سلامه علیها
نویسنده: علی اشرف عیدی
انتشارات: زائر

بوالفضل نهفت رضوی
زندگانی حضرت احمدین موسی علیه السلام شاهچراغ
نویسنده: محمدرضا سنگری
انتشارات: شاهچراغ

سیره تقوی
ترجمه و توضیح چهل حدیث درباره سیره امام جواد علیه السلام
نویسنده: جواد محدثی
انتشارات: به نشر

راه‌های شرکت در جشنواره
۱. پاسخگویی به سوالات چهار گزینه‌ای پاسخگویی به صورت مکتوب و الکترونیکی و بر اساس کتاب‌های معرفی شده در جشنواره خواهد بود.
۲. ارسال فیلم موبایلی (ارسال فیلم شامل معرفی کتاب دانش‌آموزان از منابع جشنواره و منابع آزاد مرتبط با موضوع در جمع یا گروه‌های مختلف (دوستان، خانواده، همکاران و...))
۳. ارسال معرفی کتاب به صورت متنی معرفی کتاب (داخواه تصویر و مشخصات آن (به صورت متنی) از حد یک پاراگراف (۲۵۰ تا ۳۵۰ کلمه)).

نوجوان (۹ تا ۱۳ سال)

راز آن بوی شگفت
داستانی بر اساس زندگی امام رضا علیه السلام
نویسنده: فریبا کلهر
انتشارات: به نشر

پاک‌وترهای گنبد
سرودهایی دربار امام رضا علیه السلام برای نوجوانان
نویسنده: احمد میرزاده
انتشارات: به نشر

درختی که پیل در آورد
داستان‌هایی از زندگی امام جواد علیه السلام
نویسنده: مجید ملامحمدی
انتشارات: بوستان کتاب

راه‌های شرکت در جشنواره
۱. ترسیم نقاشی کشیدن نقاشی از جذاب‌ترین بخش مورد علاقه کتاب در برگه‌های مسابقه (که توسط کتابخانه‌های عمومی سراسر کشور توزیع و پس از تکمیل، تحویل گرفته می‌شود).
۲. پاسخگویی به سوالات چهار گزینه‌ای پاسخگویی به صورت مکتوب و الکترونیکی و بر اساس کتاب‌های معرفی شده در جشنواره.
۳. ارسال یک فیلم موبایلی (ارسال فیلم معرفی کتاب از یکی از منابع جشنواره و منابع آزاد مرتبط با موضوع جشنواره در جمع یا گروه‌های مختلف (دوستان، خانواده، همکاران و...))

کودک (۳ تا ۹ سال)

امام رضا علیه السلام
نویسنده: زهرا عیدی
انتشارات: چمکران
برای متولدين ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۶

کبوترها و آهوا
نویسنده: سید احمد میرزاده
انتشارات: به نشر
برای متولدين ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۴

فاطمه و فاطمه
شبهات‌های حضرت معصومه با حضرت زهرا سلامه علیها
نویسنده: محمد مهاجرانی
انتشارات: زائر
برای متولدين ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۴

هشت قصه از امام جواد علیه السلام
نویسنده: حسین فتاحی
انتشارات: قدیانی
برای متولدين ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۶

راه‌های شرکت در جشنواره
۱. ترسیم نقاشی کشیدن نقاشی از جذاب‌ترین بخش مورد علاقه کتاب در برگه‌های مسابقه (که توسط کتابخانه‌های عمومی سراسر کشور توزیع و پس از تکمیل، تحویل گرفته می‌شود).
۲. ارسال فیلم موبایلی (ارسال فیلم معرفی کتاب یا خواندن بخش‌های جذاب کتاب).



راه‌های دریافت منابع جشنواره:
دریافت فایل کتاب‌ها می‌توانند از طریق اسکن رمزیننه مقابل مراجعه به سایت جشنواره به آدرس www.ravazi.iranpl.ir و اقدام به دریافت فایل کتاب‌ها مراجعه به کتابخانه‌های عمومی کشور و دریافت امانی منابع جشنواره

پیشنهاد کتاب



نام کتاب: امام رضا علیه السلام
پدید آورنده: زهرا عیدی
انتشارات: کتاب چمکران
تعداد صفحات: ۲۵

خبر ویژه

**به منظور تسهیل در دسترسی علاقه مندان؛
نرم افزار نهمین جشنواره کتابخوانی
رضوی ویژه تلفن های همراه ارائه شد**

نرم افزار اختصاصی نهمین جشنواره کتابخوانی رضوی ویژه تلفن های همراه و سیستم عامل اندروید با هدف تسهیل و تسریع در دسترسی عموم علاقه مندان به کتاب و کتابخوانی، از سوی دبیرخانه این جشنواره طراحی و ارائه شد.
این نرم افزار در صفحه ابتدایی خود دارای ۶ بخش «ثبت نام در اردت و علاقه مردم ایران به امام رضا علیه السلام آن قدر زیاد است که تا کنون داستان های بسیاری از زندگی آن حضرت نوشته شده است. کودکان نیز مانند بزرگسالان به مطالعه داستان های تاریخی از اهل بیت علیهم السلام علاقه مند هستند.
«امام رضا علیه السلام» نام کتابی است از مجموعه «چهارده معصوم»، روایتی کوتاه و خلاصه از زندگی امام رضا علیه السلام

نرم افزار اختصاصی نهمین جشنواره کتابخوانی رضوی ویژه تلفن های همراه و سیستم عامل اندروید با هدف تسهیل و تسریع در دسترسی عموم علاقه مندان به کتاب و کتابخوانی، از سوی دبیرخانه این جشنواره طراحی و ارائه شد.
این نرم افزار در صفحه ابتدایی خود دارای ۶ بخش «ثبت نام در



برای مشاهده آخرین اخبار نهاد کتابخانه های عمومی کشور می توانید توسط گوشی تلفن همراه خود از رمزیننه های روبه رو اسکن بگیرید

۱۴۰۰؛ رقابت میان اقتدار بازتوزیع، توسعه و دموکراسی



سعید آجرولی
سردبیر

ناکارآمدی نهاد دولت، سیاست خارجی، امنیت ایران و فاصله طبقاتی، عناصر تعیین کننده در انتخابات ریاست جمهوری آینده ایران هستند

مقدمه

دولت حسن روحانی قبل از پایان، پایان یافته است. حاصل عملکرد این دولت نه فقط آثارشیم اقتصاد و نامدیریتی که بدتر از اینها، فروپاشی نهاد دولت (government) در کشور است. علاوه بر ناتوانی و ضعف در اداره کشور از جانب دولت، وجود فساد در بخش هایی از این نهاد، کارگرهای اصلی آن را که رسیدن به اهداف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است مختل کرده است. اگر استیت (state) قدرتمند ایران نبود، تاکنون عملکرد «دولت ضعیف» روحانی موجب بروز مشکلات امنیتی برای کشور می شد. دولت روحانی که خود را نماینده توازن و بالانس نیروهای سیاسی معرفی می کرد و به مثابه «دولت استثنایی» از جانب تحلیلگران به عنوان نماد تعادل طبقاتی در عرصه اجتماعی شناخته می شد، راه عکس دولت بنیادینی را طی کرد و به یک ضد دولت تبدیل شد. ضعیف شدن ساختار دولت در ایران گرچه در عرصه تصمیم گیری با حمله احمدی نژاد به دیوان سالاری دولتی آغاز شد اما در زمان روحانی، سخت گیری دولت احمدی نژاد تبدیل به آسان گیری شده و در نهایت دولت به عاملی برای ناکارآمدی و آشوب تبدیل شد. به تعبیر دیگر، ضدیت احمدی نژاد با نهادگرایی که در قالب «مردم جویی» او رونق گرفت در دولت بعد به ناسامانی بدنه دولت تبدیل شد و نهادگرایی افرادی مانند نوبخت و واعظی و طیب نیا عقیم ماند. به تعبیری اگر در زمان احمدی نژاد جنگ بین رئیس دولت و بدنه بوروکراسی بالا گرفت و بدنه در مقابل میل فراوان رئیس دولت به تغییر مقاومت می کرد اما این بار رئیس دولت از بوروکراسی خود هم محافظه کارتر شده است.

در مقطع، فعلی بحران در نهاد دولت به چالش اصلی حاکمیت تبدیل شده است. از همین رو عمده شکاف های سیاسی حول محور ناتوانی دولت سامان می گیرد. ما در این نوشته کوشش می کنیم تا توجه به چنین بحرانی شکاف های سیاسی آینده مخصوصا در انتخابات ۱۴۰۰ را بررسی کنیم. تبدیل شدن قوه مجریه در ایران به عنوان «دولت ضعیف» بحث درباره شکاف ها را سرعت داده و به نظر می رسد که نیروهای سیاسی را در آینده نزدیک وارد این مباحث کند چرا که نیروهای سیاسی برای فائق آمدن بر «بحران نمایندگی» باید به بازسازی خود بپردازند. در این نوشته گفتن های حاصل از این شکاف ها با تمرکز بر ضعف دولت مورد توجه قرار می گیرند.

۱- اقتدارگرایی

فضای جامعه ایران نیازمند فردی است که بتواند با ابهت و قنایت و اقتدار به آناشیمی موجود اقتصادی پایان دهد. جامعه نسبت به معیشت خود به شدت نگران است و گمان می کند که یک فرد مقتدر می تواند به وضعیت موجود پایان دهد. نظرسنجی های مختلفی این فرضیه را تایید می کنند. جامعه احساس می کند یک فرد مقتدر توانایی قدرتمند کردن دولت، کم کردن فساد بوروکراتیک و سامان دادن به امور را دارد؛ دولتی که بتواند تصمیم حتی با خطای بیشتر از دولت فعلی را با سرعت و قاطعیت به کرسی بنشانند و اجرا کند. در عین حال با مقاومت بخش های دیگر حاکمیت هم مواجه نشود و البته اعتبار را به قول و وعده دولتمرد بازگرداند. از نظر مردم این «راست گرایی» می تواند انتهای هرج و مرج در اداره باشد.

مفهوم مرکزی این گفتار آنکه می تواند تم «میهن دوستی» به جای «میهن پرستی» و «شوونیسم» داشته باشد، با محور قرار دادن استیت ایران، سازه های یک دولت مقتدر را فراهم می آورد و «دولت قوی» را سامان می دهد. نگرانی از آینده ایران در کنار ضعف دولت، مدافعان این گفتار را در دفاع از یک گزینه مقتدر که احتمالا سابقه نظامی دارد، راسخ می کند. به تعبیری از دل بی نظمی موجود ظهور یک «پوتین» یا «شیائو پینگ» در قوه مجریه حلال مشکلات کشور در بخش اداره است. این گفتار تمرکز خود را بر «مدیریت» و مفهوم «اداره» بنا می کند و معتقد است که یک دولت قدرتمند برآمده از دل حاکمیت قادر به سامان دادن امور خواهد بود. «نوسازی دولت» یا شاید «نوسازی آمرانه» که هم سوبه ساختاری و هم جنبه کارکردی دارد، در نگرش این گروه اهمیت دارد. این گفتار، شکاف عمده سیاست ایران را اقتدار / انارشی می داند و اکنون به نظر از اقبال مناسبی در جامعه برخوردار است. مهم ترین چالش این گفتار، مخالفت نخبگان و به ویژه اصلاح طلبان است. سرد شدن بدنه اصلاحات و از بین رفتن سرمایه اجتماعی این گروه سیاسی ممکن است میان این گفتار و طبقه متوسط جدید نزدیکی ایجاد کند. گروه فوق البته در زمینه سیاست خارجی توانایی رفتار عمل گرایانه را دارد، هرچند تاکنون به عنوان منتقد دولت روحانی در این زمینه ظاهر شده است. این گروه افرادی مانند قاسم سلیمانی، محمدباقر قالیباف، حسین دهقان، علی شمخانی، محسن رضایی را از گزینه های مطلوب برای تشکیل «دولت مقتدر» می دانند. در عین حال سابقه عملکرد قالیباف در سال های گذشته بخت او را برای نمایندگی جدی این گفتار بالا برده است. اگر جریان نواصول گرایی بتواند مزیت های او را در عرصه سیاست و اجتماع که عبارت از اعتماد حاکمیت و توجه طبقه متوسط است برجسته کند و برای انتخابات بعد در شرایط مناسبی قرار خواهد می گیرد.

۲- بازتوزیع

افزایش تورم در کنار کاهش قدرت خرید جامعه و در عین حال احساس محرومیت نسبی، گفتارهایی را که تم عدالت خواهانه دارد و «مردم جو» است، تقویت می کند. این گفتار را می توان بازگشتی به «سوم تیر» قلمداد کرد؛ به تعبیری، جریان احمدی نژاد بدون احمدی نژاد، دولت روحانی از نظر سوم تیری ها خاستگاهی طبقاتی دارد و از منافع طبقه بورژوا حمایت می کند. برعکس، خاستگاه یک دولت «عدالت گرا» یا «توزیع گرا» بر طبقه کارگر بنا می شود و خواسته های محرومان را پوشش می دهد. تحلیل جامعه شناسان چپ بر ناکامی دولت «نولیبرال» روحانی بنا شده که با اتکا به نظریات دکتر سریع القلم و مسعود نیلی دنبال نسخه های اقتصادی مکتب «نوسازی» بودند. از نظر آنها دولت روحانی نتنها مروج سرمایه داری و فاصله طبقاتی است که عزمی هم برای مقابله با فساد بوروکراتیک ندارد. این گفتار دارای ظرفیت های بسیار عدالت طلبانه و تهییج و بسیج سازی طبقه پایین است و بر همین بخش جامعه سرمایه گذاری می کند؛ البته به نظر می رسد که غیرت سازی این گروه موجبات نگرانی طبقه متوسط را فراهم کند. شکاف اصلی از نظر این گروه فقر / غنای عدالت / تبعیض است که ذیل نظریات نولیبرال دولت روحانی شکل گرفته است. این

گروه به دولت نقش بیشتری در توجه به طبقات محروم خواهد داد و نهادگرایی را به نفع مساوات طلبی و مردم جویی منزوی می کند. بی تردید چالش این تفکر مساله سرمایه گذاری و در نهایت اشتغال است. پایان سال ۹۸ تقریبا میانگین تولید شغل ۱۰ ساله بسیار پایین خواهد بود و مساله بیکاران نسل دهه ۶۰ می تواند کشور را دچار بحران کند. اینکه چگونه بتوان سرمایه گذاری و بازتوزیع را جمع کرد و سیاست ارائه داد، مساله اصلی این گروه است.

افرادمانند سعید جلیلی و پرویز فتح را می توان نزدیک به این جریان قلمداد کرد. در این میان، جلیلی در دولت سایه خود نوع جدیدی از مردم گرایی را که برگرفته از تفسیر او از «جمهوریت» است، در پیش گرفته و فاصله خود را از نظریه نوسازی نمایان کرده. او معتقد است که غرب اجازه پیشرفت به ایران نمی دهد و با مردمی کردن اقتصاد و مقاومت می توان مدل جدیدی از پیشرفت را اجرا کرد. او این گونه میان نظر به سیاست خارجی و اقتصاد خود توازن برقرار کرده است اما پرویز فتح محافظه کارتر از جلیلی به نظر می رسد و به نهادگرایی چپ نزدیک است. او احتمالا هم مخالفان و هم سینه چاکان کمتری خواهد داشت. بخشی از اصلاح طلبان هم دارای نگرش چپ در اقتصاد هستند. انتقادهای امثال فرشاد مومنی، حسین راغفر و توری عدالت خواهی علوی تبار که در نهایت یک «سوسیال دموکراسی» را ترویج می کند و میهن دوستی، عدالت خواهی و اصلاحات را یک کال را به این جریان سیاسی برای خارج شدن از آچمز فعلی توصیه می کند، دنبال قرار دادن اصلاحات در سوی چپ اقتصاد است. افرادی مانند پزشکیان - که برخی اصلاح طلبان او را احمدی نژاد چپ می دانند -، قاضی زاده هاشمی و علی ربیعی در بخش بازتوزیع می توانند به رقابت با اصول گرایان بپردازند.

۳- توسعه

دولت حسن روحانی خود را نماینده گفتار توسعه در ایران می دانست. از نظر افراد نزدیک به این جریان مانند دکتر سریع القلم، مصالحه در سیاست خارجی موجب ورود شرکت های فرامیلتی، آرامش روانی اقتصاد و انباشت ثروت برای آغاز پروژه توسعه می شود. این گروه که نوعی از «اقتدارگرایی بوروکراتیک» را برای توسعه می پسندند، اصالتا راه توسعه اقتصادی می دهند تا توسعه سیاسی. به همین واسطه دموکراسی در اولویت آنها قرار نمی گیرد. این تفکر در فاصله سال های ۶۸ تا ۷۶ در دولت هاشمی رفسنجانی یک بار خود را به آزمون گذاشت و در مجموع نتوانست پروژه تعیل را به خوبی پایان دهد و گرچه در زمینه عمران، کامیابی های فراوانی داشت اما در اداره اقتصاد کلان پروژه خود را نهایی نکرد. دولت هاشمی دنبال وارد کردن ایران به «سرمایه داری» بود و در این راه با مخالفت چپ و راست سنتی مواجه شد. دولت روحانی مانند هاشمی دولتی دموکراسی خواه نبود و سودای توسعه اقتصادی در سر داشت. به تعبیری لیبرالیسم را به دموکراسی برتری می داد. راه توسعه در نگاه آنان از مصالحه در سیاست خارجی می گذشت. برجام که روحانی آن را بزرگترین سرمایه خود می داند، کلید این دولت برای حرکت به سمت توسعه بود. قدرت گرفتن ترامپ اساس ایده او را به چالش برد و توری توسعه ایران ذیل همکاری بین المللی را با مشکلاتی مواجه کرد. این اتفاق موجب شد که

سرمقاله



سعید جلیلی، فتاح و قاضی زاده هاشمی متعلق به گفتمان عدالت یا بازتوزیع هستند

قاسم سلیمانی، قالیباف و دهقان می‌توانند نامزدهای تشکیل دولت مقتدر باشند

بیان نظرات و اندیشه‌ها توانایی پیشبرد گفتمانش را خواهد داشت. سوال بعدی به نگاه جامعه به این گفتمان‌ها بازمی‌گردد. آیا جامعه حاضر است به ترکیبی از این گفتمان‌ها رای دهد یا اینکه رای خالص خواهد داد؟ رای ترکیبی به معنای رای به فردی است که به فرض، گفتمان اقتدار دارد اما با دیگر گفتمان‌ها سر جنگ ندارد. رای خالص اما رای را شامل می‌شود که به فرض از گفتمان بازتوزیع حمایت می‌کند و اساسا برای دیگر گفتمان‌ها ارزشی قائل نیست. پاسخ به این سوال آسان نیست و به نوع نگرش طبقه متوسط به انتخابات بستگی دارد. در صورت تحریم انتخابات توسط این طبقه احتمال رای خالص بیشتر است و در صورت مشارکت آنها در انتخابات، امکان رای آوری فردی که ترکیبی از گزینه‌ها را نمایندگی کند. بدین معنا که اگر فردی گفتمان اقتدار دارد به توسعه و دموکراسی هم بی‌تفاوت نباشد.

در عین حال به نظر می‌رسد که همچنان سیاست خارجی عنصر تعیین کننده سیاست داخلی و انتخابات ۱۴۰۰ باشد. تا جایی که سرنوشت دو گفتمان توسعه و دموکراسی به روابط ایران و آمریکا، آینده برجام و ترامپ گره خورده است. به نظر می‌رسد که همچنان رقابت در ایران میان اقتصاد، دیپلماسی و سیاست ادامه خواهد داشت. در عین حال با فاکتور گرفتن از سیاست خارجی، به نظر رقابت اصلی میان اقتدار و بازتوزیع، سرنوشت سیاست ایران را تعیین می‌کند. دولت ضعیف روحانی بیش از هر چیز جامعه را تشنه اقتدار کرده و تورم و وحشتناک و بی سابقه بخش زیادی از جامعه را به سمت سیاست‌های بازتوزیعی سوق داده است. با وجود این، مساله اصلی سامان دادن به امور، احساس بهبود حداقل در ۶ ماه، پایان جدال درون حکومتی و بازگرداندن نظم به دولت و کم کردن تنش خارجی است که در ذات دولت مقتدر دیده می‌شود.

نکته مهم دیگر، مساله جهانی بحران نمایندگی است. در بریتانیا و ایتالیا به‌طور خاص و در فرانسه تاحدودی احزاب سنتی و قدیمی شکست، رشد نگرش‌های ناسیونالیستی و افراط‌گرایانه خود را در قالب احزاب قدیمی نمی‌جویند و پوسته جدیدی برای خود طلب می‌کنند که تاحدودی قدرت دولت‌ها برای کنترل مشکلات اقتصادی، اجتماعی و هویتی بیشتر از قبل شود و این خود حدی از اقتدارگرایی مدرن را تولید می‌کند. در ایران هم موج افول لیبرالیسم به رقابت دو گرایش توزیع و اقتدار که شاید نوعی اقتدار سوسیال هم از درونش خارج شود، منجر خواهد شد. در عین حال پرسش اصلی این است که این نامزدهای انتخاباتی تا چه حد مرکزگرا و متعهد به احزاب سنتی هستند؟ به نظر می‌رسد که فاصله گرفتن از احزاب قدیمی، احتمال جدی گرفته شدن و امیدوار شدن جامعه را بیشتر کند.

نوعی تقلیل گرایی را در عرصه سیاسی پیشه می‌کنند. در مقابل، آرمان‌گرایان که نمایندگانی چون سعید حجاریان دارند، بازگشت به جامعه و حضور مشروط در سیاست را تجویز می‌کنند. توصیه آنها به حضور در سیاست به شرطی است که رضایت و همراهی بدنه اجتماعی را کنار خود داشته باشند. تولد تفکر تجدیدنظر طلب در میانه اپوزیسیون و اصلاح طلبان عمل‌گرا پاسخی به بحران نمایندگی در سطح جامعه است. آنها بیش از هر چیز دنبال نمایندگی کردن رادیکال‌ترین بخش جامعه هستند.

مشکل اصلاحات در ایران به نظر فراتر از چالش‌های مقطعی مانند دی ۹۶ است. اصلاح طلبان تا زمانی که دنبال قراردادن رای مردم مقابل حاکمیت هستند، قادر به انجام هیچ پروژه‌ای نیستند. تا زمانی که قوه مجریه برای آنان وسیله‌ای برای امتیازگیری از حاکمیت است، چالش اصلی آنها حل نمی‌شود. این یک موضوع هویتی برای اصلاحات در سال‌های اخیر بوده و آنها را تا مرز فنا پیش برده است.

شرایط فعلی اما دوران افول اصلاح طلبان است و شرایط جهانی که نوعی ملی‌گرایی افراطی علیه جهانی شدن را ایجاد می‌کند، پیوند آنها با دولت‌های غربی ذیل گفتمان دموکراسی خواهی را با چالش مواجه کرده. در عین حال عملکرد دولت روحانی آنها را در موضع دفاعی قرار داده است. آنها در مقابل ضعف دولت از ادبیات توسعه سیاسی استفاده می‌کنند و افزایش غلظت دموکراسی را عاملی برای ارتقای شرایط دولت در ایران می‌دانند. شفافیت، آزادی و گسترش جامعه مدنی در نگرش آنها موجب سلامت و کارآمدی دولت خواهد شد.

در انتخابات ۱۴۰۰ آنها همچنان حول شکاف دموکراسی / آمریت جمع می‌شوند و گزینه‌هایی مانند حسن خمینی، اسحاق جهانگیری و محمدرضا عارف مدنظر دارند؛ البته احتمال ائتلاف آنها با توسعه‌گرایان حول علی لاریجانی را هم نباید نادیده گرفت.

نتیجه‌گیری

انتخابات ۱۴۰۰ رقابتی میان چهار گفتمان اقتدار، بازتوزیع، توسعه و دموکراسی خواهد بود. این چهار گفتمان برآمده از شکاف‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مذکور با توجه به ضعف نهاد دولت در زمان حسن روحانی محسوب می‌شوند. سوال مهم این است که آیا رقابت ممکن است جنبه عاطفی یا احساسی به خود بگیرد و نقش چهره‌های کارزماتیک بیشتر از گفتمان‌ها شود یا اینکه رقابت بر اساس گفتمان شکل می‌گیرد؟ پاسخ کوتاه این است که رقابت انتخاباتی ترکیبی از عقل و احساس است و هر دو نیرو نقش پیش برنده خواهند داشت. به دیگر سخن مرد توان را

روحانی از ایده‌اش دست بکشد و همین موضوع هم موجب خروج نیلی و آخوندی از دولت شد. دولت روحانی البته به واسطه حمایت خاتمی مجبور به وفاداری به دموکراسی هم بود.

توسعه خواهان که عمدتا خود را در «راست میانه» تعریف کرده‌اند، در آینده سیاست ایران کار سختی دارند. دولت آنها در اداره کشور ناکام بوده؛ ارزش پول ملی ایرانیان در این دولت پایین آمده و تورم افسارگسیخته در کشور حاکم شده. این گروه مصالحه با دولت ترامپ را به مثابه معجزه‌ای برای خود تعبیر می‌کنند. در صورت عدم توافق با ترامپ، پیروزی «بایدن» می‌تواند آنها را تا حدودی احیا کند. آنان ناکارآمدی دولت را اولاً بزرگنمایی مخالفان و ثانیاً، تحریم‌های آمریکا را حاصل شرایط موجود اقتصادی می‌دانند. در نهایت آنها در آینده باید در موضع دفاع از وضع موجود بایستند. مشکل بزرگ اجتماعی این گروه، آب‌رفتن اعتماد طبقه متوسط است. نبود هاشمی‌رفسنجانی هم میان آنها و دموکراسی خواهان شکاف انداخته و خطر بازگشت به قبل از ۹۲ را پررنگ کرده است. این گروه همچنان شکاف اصلی سیاسی و اجتماعی را جنگ / صلح می‌پندارند و سایر شکاف‌ها را اصیل نمی‌دانند.

نمایندگان این گروه در انتخابات ۱۴۰۰ می‌توانند نقراتی چون محمد جواد ظریف، محمود واعظی، سورنا ستاری، جواد آذری جهرمی و البته علی لاریجانی باشند؛ اما در باره لاریجانی این ملاحظه جدی است که او از نظر سیاسی نسبت به حسن روحانی، راست‌تر است و تصمیم‌های او در سیاست داخلی ذیل ائتلاف با اصول‌گرایان در انتخابات هیات رئیسه مجلس شگفتی‌آفرین بوده و همچنان پذیرفتن جانشینی روحانی در شورای عالی انقلاب فرهنگی او را در یک پیچ تاریخی قرار داده است. به هر ترتیب به نظر می‌رسد که آینده راست میانه همچنان وابسته به عنصر سیاست خارجی و روابط بین الملل است.

۴- دموکراسی

اگر خروج ترامپ از توافق هسته‌ای بزرگ‌ترین ضربه را به پیکر توسعه خواهان وارد کرد، شورش‌های دی ۹۶، اصلاح طلبان را با جدی‌ترین چالش خود در حوزه نمایندگی مواجه نمود. در دو شورش قبلی در سال ۷۸ و ۸۸ اصلاح طلبان بخشی از شورش را نمایندگی می‌کردند اما در سال ۹۶ به بخش بزرگی از دلیل اعتراض مردم تبدیل شدند. این اتفاق بود که یک شکاف بزرگ میان آنها پدید آورد و آنان را به دو گروه «عمل‌گرایان» و «آرمان‌گرایان» تقسیم کرد. عمل‌گرایان که کارگزاران و شورای اصلاحات و عارف‌ان را نمایندگی می‌کنند، دنبال مشارکت در فضای سیاسی هستند و



حسن خمینی، اسحاق جهانگیری و عارف نزدیک به گفتمان دموکراسی هستند

علی لاریجانی، ظریف و واعظی می‌توانند نامزد توسعه خواهان باشند



رضا گنجی
تحلیل‌گر سیاسی

حیات ترامپ در فضای سیاسی ایران

تذکرات متعدد رهبری بود که فرمودند: «تضمین لازم را بگیرید و بعد (توافق) ببندید». آقای روحانی که گویا شوق زیادی در به‌سرانجام رساندن این توافق با کارکرد داخلی داشت، فراموش کرده بود که طرفش بدعهدتر از آن است که بخواهد به کمتر از به‌زیرکشیدن ایرانیان رضایت دهد. باید اذعان کرد که تابلوی برجام، آن قدر که در کاخ ریاست‌جمهوری ایران مورد توجه قرار گرفت در هیچ کاخ دیگری چشم‌ها را خیره نکرد.

رویکرد رسانه‌ای به یک قتل...

گفته می‌شود که رسانه ملی با موضوع نجفی و قتل همسر دومش، سیاسی برخورد کرده است. این یافته الزام نمی‌تواند غلط باشد و کار رسانه ملی که به‌زعم خود و بالادستی‌ها، کشور را زخم خورده جریان کارگزاران و اصلاح‌طلبان می‌داند هم نمی‌تواند نادرست باشد. آن رسانه بر اساس تعریف و مرامنامه خود باید به جنگ چنین جریانی برود. چرا گروه‌های سیاسی ایرانی مصر به یکسان‌سازی روایت‌ها بر اساس دیدگاه خود هستند؟ همان‌گونه که در جریان آزاد رسانه‌ای، نمی‌توان روایت‌ها را از قاتل میترا استاد را غلط دانست و آن را بایکوت کرد، کسی بر همان منوال، حق نزاع با روایت جریان راست از این رویداد را ندارد. هرکس می‌تواند برداشت خود را منتشر کند، مگر اینکه چه به شعار آزادی روایت‌ها، اعتقادی نداشته باشد.

خرده‌گرفتن به همه فعالان رسانه‌ای که

هسته‌ای کشور، ازدیاد تنش‌ها و گسست ارتباطات با کشورهای منطقه برخلاف شعارهای داده شده در زمان تبلیغات انتخاباتی و ناکارآمدی دولت در حل بحران‌های اقتصادی و همه اینها، باعث شد تا وزن مخالفان دولت بیشتر از قبل شود و ما شاهد اثرگذاری سیاست‌های خصمانه ترامپ در فضای سیاسی ایران باشیم.

در مقابل، دولت روحانی هنوز ناامید نیست و اقدامات صورت گرفته در موضوع برجام را بهترین تصمیم دولت‌ش تا این لحظه می‌داند. او بی‌اعتمادی دول غربی و دیگر دولت‌ها به دلیل بدعهدی و واشنگتن را یک امتیاز و انزجار ایرانیان از ترامپ را یک دستاورد بزرگ می‌خواند. روحانی برای عربان‌ترکردن سیاست مزورانه سیاستمداران افراطی کاخ سفید حاضر نشد از برجام خارج شود. او این فرصت را به طرف‌های دیگر توافق هسته‌ای داد تا بتوانند در زنده نگه داشتن برجام تلاش کنند؛ فرصت و تعاملی که تا به این لحظه برای تهران نتیجه‌ای را در بر نداشت. دولت روحانی امیدوار است که در نهایت بتواند از این نزاع سیاسی سربلند بیرون آید. او هنوز بر این باور است که زبان دیپلماسی نتیجه برد-برد را به دنبال خواهد داشت اما این بار در تلاش است تا بدون آمریکا این امر را محقق کند. کسی در نیات خیرخواهانه دولت و تیم مذاکره‌کننده هسته‌ای تشکیکی وارد نمی‌کند اما مشکل اینجاست که بر سر میز مذاکرات کسی بر اساس نیت‌ها امتیاز نمی‌دهد. آنچه مغفول ماند

باید به این موقشنگ آمریکایی به خاطر این حجم از تحمیل خود بر فضای سیاسی ایران تبریک گفت. بی‌شک کمتر سیاستمداری فکر می‌کرد که ترامپ بتواند تهران و مجموعه مردان سیاسی‌اش را تا این حد کلافه کند. روحانی که قرار بود سه دهه دشمنی با آمریکا را به دوستی تبدیل کند، او که مدعی بود «زبان دیپلماتیک» را بهتر از هر کس دیگر در سرزمین پارسی می‌داند و فرموده بود که نادیده گرفتن «خورشید تابان برجام» میسر نیست، با خروج کامل آمریکا از توافق هسته‌ای و بازگرداندن تحریم‌ها، ممنوعیت‌ها و تهدیدهای نظامی، به ناگاه تبدیل به یک بازنده بزرگ شد. حالا اینکه پشت تریبون و در جمع دانشجویان از شکست «اتحاد جهانی علیه ایران» بگوید، تحریم را «یک تجربه شکست‌خورده» بداند، خروج آمریکا از برجام را «فخر دیپلماسی» ایران بخواند و لیستی از خیانت‌ها و خیانت‌های آمریکا را ردیف کند، هیچ کدام برای رقبای سیاسی داخلی‌اش توجیه‌گر توافق چالش‌برانگیز تیم مذاکره‌کننده دولت تدبیر و امید نیست. باید پذیرفت، آن هم بدون غرور و تکبر که نگرانی‌ها و انتقادات منتقدان، تا حد زیادی درست بود و این پیمان، بعد از خروج آمریکا تا این لحظه، تبدیل به سندی شده که گواهی بر شکست سیاسی دولت روحانی در حل یک مشکل سیاسی و فنی دیرینه با قدرت‌های بزرگ است.

معتدل کردن ظرفیت‌های داخلی، نچرخیدن چرخ اقتصاد، کندکردن ظرفیت



شینزو آبه نخست‌وزیر ژاپن با هدف کاهش تنش میان ایران و آمریکا به تهران سفر کرد، گمانه‌زنی‌های زیادی درباره میزان موفقیت او در این سفر مطرح شده است





آیت‌الله جوادی آملی: اینکه در داخل ایران باشی و بخوایم پیام اسلام را منتقل کنیم، چنین موضوعی حاصل نمی‌شود، مگر اینکه بخوایم آن را از کنار کعبه انجام دهیم.

یک ماه قبل

بازی مضحک

شایعه چهل ساله معامله آمریکا با مسکو در موضوعات مختلف مربوط به ایران، دارد از حوصله دنبال کنندگان امر سیاست خارج می‌شود. یک روز انقلاب، یک روز جنگ هشت ساله، می‌شود بازی شرقی و غربی و روز دیگر موضوع هسته‌ای و اکنون هم نفوذ ایران در منطقه و توافق برای کم کردن این میزان از حضور و خروج از سوریه، عراق، لبنان و یمن در قبال دادن امتیازاتی به روسیه. این بازی مضحک کی تمام می‌شود؟



هر کدام به نحوی دنبال کسب اخبار بیشتر از اصل و حاشیه این رویداد بودند، خیلی قابل فهم نیست. تلاش برای گردآوری اخبار توسط خبرنگاران، در هر شکل و با هر نیتی نباید سرزنش شود. باید در چنین رویدادهایی کمک شود که فعالان رسانه‌ای حرفه‌ای تر، با دانش بیشتر و منطقی تر وارد موضوع شوند. ایراد گرفتن به همکاران رسانه ملی که با هماهنگی پلیس و قوه قضائیه به این رویداد ورود کردند، مقبول نیست و این دست از ضدیت‌ها در انتها به نفع رسانه‌ها نخواهد بود. شما اگر به جای مسئولان رسانه ملی بودید و چنین امکانی برای شما مهیا بود، آیا از آن استفاده نمی‌کردید؟ آیا تیم خبری تان را برای پوشش این حادثه نمی‌فرستادید؟ منطقی باشیم.

مطمئناً بسته‌های تصویری ثبت و پخش شده توسط رسانه ملی به این اتفاق دارای ایرادات شکلی و محتوایی عیدیه‌ای است اما خوشحال می‌شویم که بدون هیچ‌گونه جانبداری و کاملاً از منظر رسانه‌ای، به یک سوال در این بین پاسخ دهیم: به فرض که در نبود دوربین پلیس و قوه قضائیه، مجموعه اتفاقات، از دستگیری تا اعترافات... متهم، توسط هیچ رسانه‌ای ثبت نمی‌شد، آیا می‌توانید تصور کنید که جلوتر چه شایعات و داستان‌سرایی‌هایی توسط رسانه‌های اصلاح طلب یا بدخواهان به نگارش درمی‌آمد؟ یک لحظه پیش خودمان فکر کنیم که ما هیچ تصویری از ورود نجفی به کلانتری نداشتیم؛ فرض کنید که ما شنونده هیچ‌یک از اعترافات نجفی مبنی بر قاتل بودن ایشان نبودیم، فکر کنید ما آلت قتل را نمی‌دیدیم... واقعا بعدتر ما با چه حجم از شایعات مواجه می‌شدیم؟

شوق عربی برای دوستی با اسرائیل



ظاهراً این روزها رقابت سختی بین محمد بن زاید، امیر امارات متحده عربی و محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان در نزدیکی با اسرائیل وجود دارد. این اشتیاق برای گسترش روابط با رژیم صهیونیستی که پیش‌تر هم وجود داشت با افزایش همکاری‌های اطلاعاتی و خرید سلاح در حال رونمایی رسمی است. این سطح از ارتباطات خواست امت اسلامی عرب است یا میوه ایران‌هراسی؟

درست این است که بر سر پلیس و قوه قضائیه به دلیل ضعف در اطلاع‌رسانی حرفه‌ای و وجود بی‌نظمی‌های متعدد فریاد بزیم و انحصار رسانه‌ای صداوسیما را به چالش بکشیم اما علی‌الحساب از همین یافته‌ها و داده‌های رسانه ملی برای اقتاع مخاطبین مان استفاده کنیم.

بی‌شک جنگ و نزاع رسانه‌های وطنی، علیه یکدیگر در انتها به نفع صنعت رسانه نیست. در ساعاتی، موضوع قاتل و مقتول به حاشیه رفت و جنگ رسانه‌ای وطنی برجسته شد. این نزاع‌ها، رسانه‌های ایرانی را فرسوده می‌کند و فقط تبیل‌های رسانه‌ای برای توجیه ناکرده‌های خود از آن سود می‌برند. ما به نابرابر بودن دسترسی‌ها اعتقاد داریم اما برای کسب خبر، هزار راه نرفته دیگر هم وجود دارد. آن راه‌ها را هم امتحان کنید. فراموش نکنید که اصحاب رسانه، کارمندان «مخاطبان» برای کشف حقیقت به دور از هرگونه بازی‌های سیاسی، جناحی و... هستند و وزنشان زمانی بالا می‌رود که مخاطب با یافته‌های آنها ارتباط برقرار کند و آنها را چشم صادق بداند. اجازه ندهید جریان‌های مختلف با اهداف و نیات گوناگون در این فرایند خللی ایجاد کنند.

فمینیست‌های وطنی

انتظار می‌رفت بعد از قتل میترا استاد توسط محمدعلی نجفی، فعال شناخته‌شده جریان اصلاح طلب، زنان اصلاحات و فمینیست‌های همیشه در صحنه به‌دور از گرایش‌های سیاسی‌شان وارد موضوع شده و شدیدترین نقدها را به این اتفاق هولناک به نمایش بگذارند اما چنین نشد و دست شعاردهندگان بار دیگر رو شد.



سفرهای سیاسی بهار به تهران...

با اینکه به کرات گفته شد ایرانیان راه‌های متعددی برای گفت‌وگوی بی‌واسطه با آمریکا دارند اما دور جدید سفرهای مقامات عالی کشورهای مختلف به تهران برای کاستن از تنش پیش آمده میان ایران و آمریکا دارد به روزهای اوجش می‌رسد. پیغام‌ها از هر سو و در سطوح مختلف، روزانه و هفتگی به تهران و واشنگتن ارسال می‌شود. نیت‌ها برای وساطت در این بین متفاوت است. غرب، راهبرد آمریکایی اما با نگاه به منافع ملی خود را دنبال می‌کند و شرق، عمدتاً نگران تامین انرژی است. مهار قدرت ایران خواست تل‌آویو و ریاض و دیدی در منطقه است و در سویی دیگر رویارویی نظامی احتمالی، اسباب نگرانی دیگر کشورهای حاشیه خلیج همیشه فارس شده است.

راضی کردن ایران برای اجرای کامل برجام و ترغیب تهران برای مذاکره در موضوعات موشکی و نفوذ منطقه‌ای اش، سرفصل همه پیام‌ها و دیدارها و آمد و شده‌هاست. آنها که محتاط‌ترند اما در زمین ترامپ بازی می‌کنند دنبال یک میانبر دیپلماتیک برای رهایی او از مخمصه سیاسی ایران هستند. ترامپ مطمئناً نمی‌خواهد به خاطر ایران بازنده رقابت انتخاباتی آینده آمریکا باشد. او باید هرچه زودتر این بازی را به‌شکلی که قهرمانش خودش باشد به پایان برساند. کشورهای که منافع اقتصادی و امنیتی برایشان در اولویت است، دو دل را یک جا می‌خواهند به‌دست آورند. این وسط اسرائیل می‌ماند که روابط ایران و آمریکا را برای چهار دهه به گروگان گرفته است و به کمتر از جنگ راضی نیست. می‌ماند عربستان و امارات که تهران باید با چهل و نادانی این همسایگان، ایام را تا زمان بلوغشان سپری کند. تیم «ب» که کمتر از رویارویی نظامی راضی نیست اما عقلای جهان چنین نمی‌پسندند. اقلش این است که اکنون چنین فضایی را به نفع خود نمی‌داند. در مقابل تهران برای برون‌رفت از این وضعیت، شروطی را مطرح می‌کند: «بازگشت آمریکا به برجام و جبران خسارت‌های وارد شده به ایران» و «رفع تحریم‌های فراسرزمینی واشنگتن علیه کشورمان». تهران تا این لحظه گویای قصدی برای عقب‌نشینی از این شروط ندارد. ایرانیان نمی‌خواهند بار دیگر قربانی وعده‌های توخالی شوند. باید منتظر ماند و دید که نتیجه دیپلماسی میانجیگری چه خواهد شد.

موشک‌های دقیق



ساخت موشک‌های دقیق توسط حزب‌الله لبنان، سازمان اطلاعات نظامی رژیم صهیونیستی را دچار سردرگمی کرد. تل‌آویو این خبر را جنگ پیام‌ها و جنگ روانی میان دو ارتش می‌خواند اما آنچه مشهود است، ترس دائمی نظامیان صهیونیستی از توان نظامی حزب‌الله است که پنهان‌کردنش برایشان خیلی هم آسان نیست.

آزادی نزار زاکا

نزار زاکا با موافقت دادگاه به صورت مشروط آزاد شد. سخنگوی قوه قضائیه اعلام کرده است از آنجا که نزار زاکا در دوران حبس حسن رفتار داشت و با درخواست رئیس‌جمهور و تقاضای حزب‌الله لبنان مطمئن شدیم که بعد از آزادی مرتکب جرم نمی‌شود، دادگاه با آزادی مشروط او موافقت کرد.





می‌اگزیت

ترزا می نتوانست انگلستان را در مورد برگزیت به یک اتفاق نظر برساند برای همین با اشک و بعضی استعفاداد

نمای نزدیک



عکسی که از احمد توکلی و بهزاد نبوی توسط محمد عطر یا نفر در مراسم افطاری رئیس جمهور ثبت شده است، بازخوردهای فراوانی داشت و با انتقادهایی هم مواجه شد



پگاه آهنگرانی دعوت عباس کدخدایی سخنگوی شورای نگهبان برای نظارت بر انتخابات را نپذیرفت



محمدعلی نجفی را می‌شد در هر قامتی تصور کرد جز در لباس یک قاتل، شهردار سابق تهران یک روز با قتل میترا استاد سوژه اصلی خبری شد

بی‌قراری دختر شهید ابراهیم آخوندزاده در فراق پدرش، او به دست گروه پژاک به شهادت رسیده بود



نمای نزدیک

عکسی از ترامپ در کنار نخست‌وزیر
ژاپن در زمین گلف



حضور اردوغان رئیس‌جمهور ترکیه در مراسم
ازدواج مسعود اوزیل، با جنجال‌های متعدد
همراه بود



اعتراض جلیقه‌زدها
به هفته سی ام رسید

در کنار خرابه‌های به‌جا مانده از حملات وحشیانه رژیم
صهیونیستی، روزه‌داران فلسطینی افطار می‌کنند





پیکر شهید حاج حیدر فرمانده لشکر زینبیون، پس از دو سال به میهن برگشت، حاج قاسم درباره این فرمانده گفته بود، حیدر یکی از بهترین هایم بود.



عکسی زیبا از نماز عید فطر در بین الحرمین



در جایی که تارانتینو و خیلی از بزرگان سینما حضور داشتند، فیلم «پارازیت» از کره، نخل طلای کن را به دست آورد



پرویز بهرام، صدای آشنای ایرانی هارفت و ما را با یک دنیا خاطره و صدا های ماندگار تنها گذاشت

نمای نزدیک

لیورپول که در لیگ برتر در سال رویایی خود به جام نرسیده بود، با قهرمانی در لیگ قهرمانان اروپا یک پایان خوش را تجربه کرد



اسطوره فوتبال اسپانیا، همین جا از فوتبال خداحافظی کرد، در ورزشگاه آزادی



در اولین مسابقه تیم ملی فوتبال ایران با سر مربیگری مارک ویلموتس، مهدی طارمی یک فوق ستاره بود

حسین هدایتی که در فوتبال به عابر بانک معروف بود، عاقبت حکم خود را به دلیل فساد اقتصادی دریافت کرد





اقتدارگرایی حداقلی به جای لیبرال دموکراسی



نویسنده: جان مرشایمر
ترجمه: ندا کهریزی

چگونه ناسیونالیسم به جنگ نظم جهانی لیبرال - دموکراسی می‌رود؟

تا سال ۲۰۱۹ روشن شد که نظم بین‌المللی لیبرال به شدت دچار مشکل بوده و به دلایل درونی از همان ابتدا محتوم به سقوط بوده است. سقوط نظام بین‌المللی لیبرال، نخبگان غربی را که آن را پرورانده و از آن بهره گرفته‌اند، تهدید می‌کند. این نخبگان مشتاقانه معتقدند که این نظم نیروی مهمی برای ارتقای صلح و رفاه در سراسر جهان است و دونالد ترامپ را برای رد این نظم سرزنش می‌کنند چون او هنگام مبارزات انتخاباتی ۲۰۱۶ از نظم لیبرال انتقاد کرده و سیاست‌هایی را در پیش گرفته که به نظر می‌رسد برای درهم‌ریختن این نظم طراحی شده‌اند. با این حال آیا فرض نابودی نظم بین‌المللی لیبرال فقط به دلیل لفاظی‌ها یا سیاست‌های ترامپ، اشتباه است؟ به نظر می‌رسد مشکلات اساسی تری در این امر نقش دارند؛ به همین دلیل ترامپ توانست نظمی را که مورد حمایت بسیاری از نخبگان سیاست خارجی غربی بود، به چالش بکشد. هدف این مقاله تبیین چرایی مشکلات نظم جهانی لیبرال و همین‌طور طرح نظمی که قابلیت جایگزینی نظم لیبرال را دارد، است.

من سه مجموعه استدلال ارائه می‌دهم. اول، به این دلیل که دولت‌های جهان مدرن به طرق گوناگون به هم مرتبط‌اند، نظم‌ها برای تسهیل این تعاملات ضروری هستند. انواع مختلفی از نظم بین‌المللی وجود دارند که با توجه به توزیع قدرت جهانی، بروز و ظهور می‌یابند؛ اما در سیستم تک‌قطبی علاوه بر این ایدئولوژی سیاسی، قدرت نیز مهم است. نظم بین‌المللی لیبرال فقط در نظام تک‌قطبی که قدرت رهبر مبتنی بر لیبرال دموکراسی باشد، ایجاد می‌شود.

دوم، ایالات متحده از زمان جنگ جهانی دوم دو نوع نظم در عرصه بین‌المللی رهبری کرده؛ نظم جنگ سرد که گاهی اوقات به اشتباه به‌عنوان یک «نظام بین‌المللی لیبرال» نامیده می‌شود در حالی که نه لیبرال بود و نه بین‌المللی، بلکه نظم محدود به غرب و واقع‌گرایانه بود. از سوی دیگر، نظم پس از جنگ سرد که لیبرال و بین‌المللی است و با نظم محدودی که ایالات متحده در طول جنگ سرد اعمال می‌کرده، متفاوت است.

سوم، نظم بین‌المللی لیبرال پساجنگ سرد به دلیل سیاست‌های کلیدی آن محکوم به سقوط شد. گسترش لیبرال دموکراسی در سراسر جهان که اهمیت اساسی برای ساخت چنین نظمی دارد، نه تنها بسیار دشوار است، بلکه اغلب به جنگ‌های فاجعه‌بار منجر می‌شود. ملی‌گرایی در دولت، هدف و مانع اصلی ترویج دموکراسی است؛ اما توازن قوای سیاسی نیز به عنوان نیروی مهارکننده عمل می‌کند.

علاوه بر این، حدت جهانی شدن که دنبال کاهش موانع تجارت جهانی و سرمایه‌گذاری بود، منجر به ازدست‌دادن شغل، کاهش دستمزدها و افزایش نابرابری درآمد در جهان لیبرال و همچنین بی‌ثباتی سیستم مالی بین‌المللی و باارگشت بحران‌های مالی شد. این مشکلات پس از آن به مسائل سیاسی تبدیل شده و حمایت بیشتر از نظم لیبرال را از بین برد.

نظم چیست و چه اهمیتی دارد؟

نظم یک گروه سازمان‌یافته از موسسات بین‌المللی است

که به تعاملات میان کشورهای عضو و همچنین ارتباط آنان با غیرعضوها کمک می‌کند. علاوه بر این، نظم‌ها می‌توانند شامل موسساتی باشند که دامنه منطقه‌ای یا جهانی دارند. قدرت‌های بزرگ نظم را ایجاد و مدیریت می‌کنند. نظم به دو دلیل در سیستم مدرن بین‌المللی ضروری است؛ اول آنها روابط بین‌دولتی را در دنیای به‌هم‌وابسته اداره می‌کنند. دولت‌ها در بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی دخیل هستند که آنها را به ایجاد نهادها و قوانینی برای تنظیم تعاملاتشان سوق می‌دهد، وابستگی متقابل به امور اقتصادی محدود نیست و شامل مسائل زیست‌محیطی و بهداشتی می‌شود.

دوم، نظم در سیستم بین‌المللی مدرن ضروری است چون به قدرت‌های بزرگ کمک می‌کند تا رفتار کشورهای ضعیف را به نحوی مدیریت کنند که برای تأمین منافع ابرقدرت‌ها مناسب باشد. به طور خاص، قدرت‌های بزرگ موسسات را طراحی می‌کنند تا مانع اقدامات دولت‌های کمتر قدرتمند شوند. با این وجود، این قوانین اغلب به نفع کشورهای ضعیف کار می‌کنند. این نهادها ابزارهای ساده‌ای برای ابرقدرت‌ها هستند که به مدیریت رفتار دولت‌ها کمک می‌کنند.

برای آنکه نظمی، بین‌المللی نامیده شود باید شامل تمام قدرت‌های بزرگ شود. در مقابل، نظم محدود فقط شامل مجموعه‌ای از نهادها با تعداد محدودی عضو است که همه قدرت‌های بزرگ را در برنمی‌گیرد. نکته اینجاست که هم نظم

درباره نویسنده

جان جوزف مرشایمر دانشمند علوم سیاسی آمریکایی است. او بنیانگذار نظریه رئالیسم ته‌جمی است و تعاملات بین قدرت‌های بزرگ را تحت تأثیر میل به هژمونی در جهانی مملو از ناامنی و عدم اطمینان در مورد نیت دیگر کشورهای می‌داند. مرشایمر از مخالفان جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ بود و تقریباً تنها کسی بود که با تصمیم اوکراین برای تسلیم سلاح‌های هسته‌اش در سال ۱۹۹۴ مخالف و پیش‌بینی کرد که اوکراین بدون یک عامل بازدارنده مورد ته‌جیم روسیه قرار خواهد گرفت. جنجالی‌ترین نظرات مرشایمر نگرانی‌اش از نفوذ احتمالی گروه‌های ذی‌نفع بر اقدامات آمریکا در خاور میانه است که وی در کتاب «لابی اسرائیل و سیاست خارجی» مطرح کرده است. مرشایمر معتقد است که رشد اقتصادی سریع چین منجر به روبرویش با ایالات متحده خواهد گشت. طرفداران او نظراتش را نشانگر چگونگی رفتار دولت‌ها می‌دانند، در حالی‌که منتقدانش به دیدگاه‌های وی عنوان‌هایی چون منسوخ شده و جهان‌بینی همه یا هیچ داده‌اند.

بین‌المللی و هم نظم محدود ازسوی قدرت‌های بزرگ ایجاد و هدایت می‌شوند. سطح بالایی از همکاری در نظم محدود برای حفظ رقابت امنیتی با قدرت‌های مخالف ضروری است. قدرت‌های بزرگ می‌توانند انواع مختلف نظم بین‌المللی را سامان دهند: واقع‌گرایانه، مبهم یا ایدئولوژیک شامل لیبرال؛ اینکه کدام نظم بیشتر به توزیع قدرت در میان قدرت‌های بزرگ وابسته است، به قطبیت سیستم مربوط است. در تک‌قطبی برخلاف دوقطبی و چندقطبی، ایدئولوژی سیاسی دولت مسلط نیز برای تعیین نوع نظم بین‌المللی مهم است.

نظم واقع‌گرایانه

اگر سیستم، دوقطبی یا چندقطبی باشد، نظم بین‌المللی و موسساتی که آن را ایجاد می‌کنند، واقع‌گرایانه خواهد بود. دلیل آن ساده است: اگر دو یا چند قدرت بزرگ در جهان وجود داشته باشد، قدرت انتخاب‌انگیزی دارند، پس براساس دستورات واقع‌گرایانه عمل کرده و در رقابت‌های امنیتی یا یکدیگر درگیر می‌شوند. در مسائل نظامی، نظم‌های سه‌گانه در حال ظهور که پیرامون رقابت آمریکا و چین ایجاد شده، بایستی در بردارنده شباهت مشخصی به نظم جنگ سرد باشد ولو اینکه چین به‌جای شوروی نشسته است. هدف آنها کسب قدرت با هزینه دشمنان خودشان است، اما اگر این امکان وجود نداشته باشد، باید اطمینان حاصل کرد که توازن قوا علیه آنها تغییر نکند.

نهادهای ایجادکننده نظم بین‌المللی برای حصول به توافق یا دولت‌های بزرگ با منافع مشترک، مفید هستند که این مربوط به شرایط همکاری است. قدرت‌ها همچنان رقبایی هستند که رابطه آنها در هسته رقابتی تمرکز یافته و حتی در همکاری نیز ملاحظاتی موازنه قوا وجود دارد. هیچ قدرت بزرگی توافق بر سر کاهش قدرت خویش را امضا نمی‌کند.

نظم ایدئولوژیک و مبهم

در جهان تک‌قطبی، نظم بین‌المللی نمی‌تواند واقع‌گرایانه باشد. در واقع رقابتی بین قدرت‌های بزرگ که در نظم رئالیستی ضروری است، وجود ندارد. در نتیجه، تک‌قطبی دلیل کمی برای ایجاد یک نظم محدود دارد. مسئله کلیدی اینکه اگر فضای تک‌قطبی دارای ایدئولوژی عام‌گرا باشد، فرض بر این خواهد بود که ارزش‌های اصلی آن و سیستم سیاسی آن باید به کشورهای دیگر صادر شود و نظم جهانی ایدئولوژیک خواهد بود. به عبارت دیگر، تک‌قطبی تلاش خواهد کرد که ایدئولوژی خود را گسترده کرده و جهان را با دید خود بازسازی کند.

لیبرالیسم به دلیل تأکید آن بر اهمیت حقوق فردی از قدرت جهانی برخوردار است. هدف نهایی چنین نظمی گسترش دموکراسی در سراسر جهان و تقویت روابط اقتصادی بزرگ و ایجاد نهادهای بین‌المللی موثر و ایجاد نظم جهانی است که منحصر از لیبرال دموکراسی‌ها تشکیل شده؛ مفروض بر این است که چنین نظمی از قید جنگ، آزاد و برای تمامی کشورهای عضو، رونق ایجاد خواهد کرد.

اگر فضای تک‌قطبی ایدئولوژی عام‌گرا نداشته باشد و بنابراین متعهد به تحمیل ارزش‌های سیاسی و نظام حکومتی خود در کشورهای دیگر نباشد، نظم بین‌المللی مبهم می‌شود.

قدرت حاکم همچنان رژیم‌هایی را که اقتدار را به چالش می‌کشند، هدف قرار داده و هنوز هم به‌طور جدی در مدیریت نهادهایی که نظم بین‌المللی را ایجاد می‌کنند و اقتصاد جهانی را با منافع خود همراه می‌کنند، پیوند دارد. در عوض، فضای تک‌قطبی در برخورد با دیگر کشورها، تحمل‌پذیر و عمل‌گرا خواهد بود. اگر روسیه با نظام سیاسی فعلی خود به تک‌قطب‌برتر تبدیل شود، نظام بین‌المللی میهم خواهد بود چرا که روسیه توسط یک ایدئولوژی جهانی هدایت نمی‌شود. همین امر در مورد چین نیز صادق است، زیرا منبع اصلی مشروعیت رژیم، ناسیونالیسم و نه کمونیسم است. این مسئله که بعضی از جنبه‌های کمونیسم هنوز برای حاکمان چینی اهمیت سیاسی دارند، قابل انکار نیست؛ اما رهبری در پکن، غرور مسیحی را در کنار کمونیسم به نمایش می‌گذارد.

نظم غنی و نظم کم‌مایه

تمرکز بر وسعت و عمق پوشش نظم‌ها از مهم‌ترین بخش‌های فعالیت‌های دولت است. باتوجه به گستردگی، پرسش محوری این است که آیا نظم بر فعالیت‌های کلیدی اقتصادی و نظامی کشورهای عضو تأثیر می‌گذارد؟ به عبارت دیگر، آیا نظم، موسسات قوی و موثر دارد؟ نظم غنی شامل نهادهایی است که تأثیر قابل توجهی بر رفتار دولت در هر دو حوزه اقتصادی و نظامی دارند. چنین نظمی گسترده و عمیق است. از سوی دیگر، نظم کم‌مایه می‌تواند در برآورد ۳ شکل اساسی باشد: ۱- ممکن است فقط با حوزه اقتصادی یا نظامی و نه هر دو، سروکار داشته باشد. ۲- نظم ممکن است یک یا حتی دو حوزه را اما با نهادهای ضعیف پوشش دهد. ۳- ممکن است اما بعید است که نظم در امور اقتصادی و نظامی دخیل باشد ولی فقط در یکی از این قلمروها موسسات قوی داشته باشد. به‌طور خلاصه، نظم کم‌مایه ممکن است گسترده نباشد، اصلاً زرفایی نداشته باشد یا فقط در یکی از دو قلمرو حیاتی عمیق باشد.

ظهور و سقوط نظم‌های بین‌المللی

هیچ نظم بین‌المللی‌ای برای همیشه وجود ندارد و این پرسش قابل طرح است که چه چیزی موجب سقوط نظم موجود و ظهور نظم نوین می‌شود؟ جواب همان دو عامل است که به نظم غالب، توزیع قدرت و ایدئولوژی سیاسی رهبری دولت، سقوط نظم واقع‌گرایانه و مبهم و همچنین نوع نظم جایگزین شده را توضیح می‌دهد. درحالی که این عوامل نیز به توضیح انحلال نظم ایدئولوژیک کمک می‌کنند. دو عامل دیگر، یعنی ناسیونالیسم و موازنه قدرت، نقش اصلی را در ایجاد فروپاشی آنها ایفا می‌کنند. نظم رئالیستی در دو قطبی یا چندقطبی زمانی که توزیع قدرت تغییر کند، فرومی‌پاشد. جنگ قدرت بزرگ‌گانه منجر به تغییر سریع در توزیع قدرت جهانی می‌شود، هرچند رویدادی نادر است. بعد از جنگ جهانی دوم، سیستم از چندقطبی به دو قطبی تغییر پیدا کرد و اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده به عنوان دو قطب ظاهر شدند. به دلیل اینکه نظم تک‌قطبی نادر است، زمانی که نظم واقع‌گرایانه تغییر کند، معمولاً آنها راهی را برای پیکربندی دوباره این نوع نظم ارائه می‌دهند؛ همان‌طور که پس از جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد. نظم مهم میل به کسب قدرت قابل ملاحظه دارد چرا که تک‌قطبی ناهمگونی ذاتی حیات سیاسی و اجتماعی را پذیرفته

و سعی در مدیریت تمام جزئیات سیاسی کشورها ندارد. این رفتار عمل‌گرایانه به حفظ قدرت هژمونیک کمک می‌کند. نظم مبهم زمانی پایان می‌یابد که تک‌قطبی با ایجاد نظم رئالیستی تبدیل به دو یا چندقطبی شده تا اینکه انقلابی در سرزمین خود تجربه کند و ایدئولوژی عام‌گرایانه را بپذیرد که مسلماً منجر به سوق آن به سمت ساخت نظمی ایدئولوژیک می‌شود.

نظم جنگ سرد

توزیع قدرت جهانی از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۹ دو قطبی بود که منجر به تشکیل ۳ دستورالعمل اصلی سیاسی شد؛ نظم گسترده‌ای که توسط شوروی و ایالات متحده به‌منظور تسهیل همکاری در باره منافع مشترک ایجاد و حفظ شد. به این دلیل که ابرقدرت‌ها در رقابت شدید بودند و نظم ایجاد شده در سازگاری با منافع امنیتی هر دو طرف قرار نداشت، نظم لیبرال نبود. علاوه بر این، مسکو و واشنگتن دشمن ایدئولوژیک بودند. همچنین دو نظم محدود وجود داشت که یکی از آنها به غرب منتهی می‌شد و دیگری شامل اکثریت کشورهای کمونیست جهان بود که توسط ابرقدرت‌ها به‌منظور حفظ رقابت‌های امنیتی ایجاد شده بود. نظم جنگ سرد نظمی کم‌مایه بود چرا که مشخصاً



توزیع قدرت جهانی از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۸۹ دو قطبی بود که منجر به تشکیل ۳ دستورالعمل اصلی سیاسی شد

می‌نمود؛ امری که با ظهور اروپا محقق شد. این ۳ کارویژه با ۳ مفهوم اساسی یعنی نهادگرایی لیبرال، وابستگی متقابل اقتصادی و تئوری صلح دموکراتیک گره خورده است. در ذهن معماران لیبرال دموکراسی، ایجاد یک ساختار قوی در نظم لیبرال به‌معنای ایجاد جهانی صلح‌آمیز بود. این باور به ایالات متحده و متحدانش انگیزه قوی برای ساخت نظم جدید داد. پیوستن چین و روسیه برای کسب این موفقیت بسیار مهم بود چرا که آنها پس از ایالات متحده قدرتمندترین دولت‌ها هستند. هدف، نشان دادن آنان همانند بسیاری از نهادها در اقتصاد بین‌المللی آزاد و تبدیل آنان به لیبرال دموکراسی بود. ایالات متحده و متحدانش پس از جنگ سرد، مشروعیت فراوانی داشتند و به‌نظر می‌رسید جایگزین مناسبی برای لیبرال دموکراسی که نظم سیاسی مطلوبی برای آینده ارائه کند، وجود نداشت. غرب بر این اعتقاد بود که تمام کشورها سرانجام به جرگه لیبرال دموکراسی خواهند پیوست؛ امری که در نوشته فرانسویس فوکویاما منعقد شد؛ ایده پایان تاریخ.

دوران طلایی؛ ۲۰۰۴-۱۹۹۰

تلاش‌های ایالات متحده و متحدان برای پیوستن چین و روسیه به نهادهای کلیدی اقتصادی پس از جنگ سرد به‌طور کلی موفقیت‌آمیز بود. تحولات در خاور میانه بسیار پیچیده‌تر بود؛ اما به نظر می‌رسید که به آرامی به نظم بین‌المللی لیبرال می‌پیوندد. دموکراسی در پسا‌جنگ سرد در حال بروز بود. ۳۴ درصد از کشورهای جهان در سال ۱۹۸۶ از زمره کشورهای دموکراتیک بودند که این رقم در ۱۹۹۶ به ۴۱ درصد و در سال ۲۰۰۶ به ۴۷ درصد افزایش یافت. در حوزه اقتصادی، فراجهانی‌شدن مولد ثروت فراوانی در جهان شد که بحران اقتصادی ۹۸-۹۷ آسیا را به‌وجود آورد. ایالات متحده و متحدان آن در طول دهه ۱۹۹۰ با مشکلات متعددی مواجه شدند. آزمایش تسلیحات هسته‌ای توسط هند و پاکستان، شکست سیاست کلینتون در سومالی و هائیتی، واکنش نامناسب به نسل‌کشی رواندا و رشد خطر آفرین القاعده در افغانستان چند مورد از این قبیل مسائل است.

سرانیشی نظم لیبرال ۲۰۱۹-۲۰۰۵

در نیمه دهه نخست ۲۰۰۰، شکاف‌هایی در نظم بین‌المللی لیبرال ظاهر شد که از آن به بعد به‌طور پیوسته گسترش یافت. در خاور میانه تا سال ۲۰۰۵ جنگ عراق به فاجعه تبدیل شد و آمریکا هیچ استراتژی‌ای نه برای تبدیل فضای عراق به لیبرال دموکراسی و نه توقف جنگ نداشت. علاوه بر جنگ افغانستان، تعقیب استراتژی تغییر رژیم در لیبی و سوریه توسط واشنگتن و متحدان آن کمکی به پیشبرد جنگ‌های مرگبار در هر دو کشور بود. دولت‌های بوش و اوباما نقش مهمی در ایجاد داعش در عراق و سوریه ایفا کردند که ایالات متحده در سال ۲۰۱۴ به جنگ علیه آن پیوست. اروپا که درخشان‌ترین ستاره کهنشان لیبرال دموکراسی در دهه ۱۹۹۰ در نظر می‌آمد، در اواخر ۲۰۱۰ در معرض مشکلات جدی قرار گرفت. جدا از رکود بزرگ سال ۲۰۰۵، آنچه موجب مشکلات بسیار بود، ظهور و بروز بحران منطقه یورو در اواخر ۲۰۰۹ بود. رای بریتانیا مبنی بر خروج از اتحادیه اروپا در ۲۰۱۶ و همچنین رشد احزاب راست افراطی در سراسر اروپا اوضاع را بدتر کرد. با ورود ترامپ به کاخ سفید،

نقودی بر عملکرد قدرت‌های بزرگ، چه در عرصه اقتصادی یا نظامی نداشت. به‌علت وجود حداقل ارتباط اقتصادی، نیازی به تاسیس نهادی برای مدیریت ارتباط اقتصادی نبود؛ اما به‌لحاظ نظامی دو دشمن نظم محدودی را در قالب ناتو و پیمان ورشو که بین‌المللی نبودند، ایجاد کردند.

نظم بین‌المللی لیبرال، ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۹

بعد از فروپاشی شوروی، آمریکا قدرتمندترین کشور جهان بود. دوران تک‌قطبی شروع شد؛ بدین معنی که بسیاری از محدودیت‌های برآمده از رقابت امنیتی رخت بر بسته بودند. نظم غربی که ایالات متحده برای مقابله با شوروی ایجاد کرده بود، باقی ماند و نظم شوروی از هم پاشید. در تصمیمی غیرمنتظره، جورج بوش نظم رئالیستی غربی را برای گسترش در جهان برگزید که جای خود را به نظم بین‌المللی لیبرال داد. ایجاد یک نظم بین‌المللی لیبرال ۳ کارویژه اصلی داشت که شامل: ۱- ضرورت گسترش اعضا در نهاد ساخته نظم غربی ۲- ضرورت ایجاد اقتصاد بین‌المللی باز و فراگیر که تجارت آزاد را به حداکثر رسانده و بازار سرمایه را بدون محدودیت گسترش دهد ۳- با وجود رقابت با شوروی بر سر قدرت، گسترش لیبرال دموکراسی در جهان بسیار سخت

مانند ماجرای لیبی بود یا نتیجه مانند آنچه در مصر پس از خلع حسنی مبارک رخ داد، می‌شد. لیبرال دموکراسی فرض محتمل در سوریه نبود؛ اما فراوانی کشت و کشتار امکان محتملی بود.

تبدیل قدرت عمده به دشمن

ذهنیت و فلسفه حامیان لیبرال دموکراسی منجر به مسمومیت روابط بین تک‌قطبی و هر قدرت عمده غیرلیبرال در نظام می‌شود. میل به جنگ برای گستراندن این نظم به‌ویژه با دولت‌های هسته‌ای هزینه بسیار و نتیجه کم خواهد داشت. از این رو سیاست‌گذاران بساجنگ سرد ایالات متحده، با وجود قدرت بیشتر، هیچ‌گاه به‌طور جدی تفکر تهاجم به چین و روسیه را نداشتند؛ با این وجود، ایالات متحده به جذب چین و روسیه به لیبرال دموکراسی تحت لوای خود متعهد هستند. در حقیقت هدف یک تغییر رژیم مسالمت‌آمیز است. قابل‌پیش‌بینی است که تلاش‌های آمریکا با مقاومت‌های روسیه و چین مواجه خواهد شد. در دنیایی که ناسیونالیسم، ایده سیاسی بسیار قدرتمندی است، خودمختاری، خودانگیزی و حاکمیت بسیار مهم خواهد بود. چین و روسیه دلایل واقع‌گرایانه‌ای برای این مقاومت دارند چرا که ایده آمریکا به آن مجوز سلطه سیستم بین‌المللی اقتصادی، نظامی و سیاسی را می‌دهد؛ پس سخن چین درباره هدایت به خروج نیروهای آمریکایی از پاسیفیک غربی و مخالفت مداوم روسیه از گسترش حوزه اتحادیه اروپا و ناتو به اروپا شرقی امری تعجب‌آور نیست. در واقع محاسبات ناسیونالیستی و واقع‌گرایانه موجب شد که این دو قدرت عمده در ساخت تک‌قطبی با اقدامات قدرت برتر برای ایجاد نظم بین‌المللی لیبرال مخالفت کنند.

چرخش لیبرال دموکراسی ضد نظم لیبرال

ایجاد یک نظم لیبرال دموکراسی باعث مشکلات سیاسی مبرمی در داخل این نظام می‌شود. دول لیبرال به‌ترتیب نهاد‌های بین‌المللی که آنان را به اقتدار بیشتر سوق می‌دهد، معتقدند. با این حال این استراتژی به‌عنوان مدرکی مینی بر تسلیم حاکمیت این دولت‌ها تلقی می‌شود. جای پرسش نیست چون آنها نماینده اقتدار برای برخی تصمیم‌گیری‌های مهم هستند که احتمالاً باعث مشکلات جدی سیاسی در یک دولت-ملت مدرن می‌شوند. ناسیونالیسم مزیت‌های خودانگیزی و حاکمیت را دارد که با نهاد بین‌المللی که سیاست‌هایی را بر دول عضو اعمال می‌کنند، در تقابل است. شدت این مشکل بستگی به میزان قدرت و نفوذ نهاد‌های مربوطه بر کشورهای عضو دارد. نفوذ این نهاد منجر به نگرانی‌هایی درباره «قانون دموکراتیک» می‌شود و رای‌دهندگان آن کشورها را به فکر می‌اندازد که بوروکرات‌های تصمیم‌گیرنده غیرقابل دسترسی و غیرمسئول هستند. شاهد روشن آن برگزیت است. یکی از دلایل اصلی شهروندان بریتانیا، تفکر آنان مبنی بر این بوده که معتقد بودند کشور

گسترش عرصه آن است. غرب بر این اعتقاد بود که سیاست تا جایی تکامل یافته است که جایگزین محسوس برای لیبرال دموکراسی نیست. اگر چنین باشد، ایجاد یک نظم بین‌المللی لیبرال آسان خواهد بود چرا که گسترش این نظم با حداقل محدودیت و مقاومت مواجه خواهد شد. در حالی که هرگز توافقی جهانی در مورد نظام سیاسی ایده‌آل وجود نداشته و نخواهد داشت. تنوع نظر در مورد بهترین نوع سیستم‌های حکمرانی با ناسیونالیسم به‌عنوان نیروی سیاسی قدرتمندی که بر خودانگیزی و حاکمیت تأکید دارد، ترکیب شده تا فرایند گسترش لیبرال دموکراسی در سراسر جهان بسیار متفاوت باشد؛ بنابراین تلاش برای تحمیل لیبرال دموکراسی به یک دولت موجب تحریک مقاومت می‌شود.

مبارز شکست خورده در جنگ‌ها

تلاش برای ایجاد نظام بین‌المللی لیبرال منجر به جنگ علیه قدرت‌های کوچک می‌شود. فضای تک‌قطبی برای اعمال جنگ برای گسترش دموکراسی خود مختار است چرا که رقیب قدری که با آن نگران باشد، ندارد. به این ترتیب، حضور آمریکا در ۷ جنگ در پسا جنگ سرد حیرت‌آور نیست. در واقع دو سال از هر سه سال را درگیر جنگ‌هایی بوده که در حصول به اهداف خود موفقیتی نداشته است. تمرکز این درگیری‌ها عمدتاً در خاورمیانه یعنی افغانستان، عراق، لیبی و سوریه برای گسترش لیبرال دموکراسی بوده که با شکست مواجه شد.

نیروهای اشغالگر نه تنها موفق به اعمال لیبرال دموکراسی در عراق و افغانستان نشدند، بلکه جنگ‌های خونین را به نحوی به پایان رساندند که خسارات عظیمی بر زندگی سیاسی و اجتماعی دو کشور وارد کردند. دلیل اصلی این سابقه ملالت‌انگیز در این است که مهندسی اجتماعی در مقیاس وسیع در هر جامعه‌ای دشوار است؛ اما در کشوری خارجی که رهبری سیاسی آن از قدرت سرنگون شده، دل‌پره‌آور نیز است. دولت هدف در آشفتگی قرار دارد؛ نیروهای مهاجم با یک فرهنگ بیگانه برخورد می‌کنند که حتی ممکن است نگاهی خصمانه به لیبرال دموکراسی داشته باشد و مهم‌تر از همه، احساسات ناسیونالیستی، همان‌طور که برای ایالات متحده در افغانستان و عراق قابل لمس بوده، قطعاً افزایش می‌یابد و موجب شورش علیه اشغالگر می‌شود.

همچنین در سال ۲۰۱۱، ایالات متحده و متحدانش در خاورمیانه با مسلح کردن و آموزش گروه‌های شورشی در پی سرنگونی بشار اسد از قدرت در سوریه بودند؛ اقدامی که با شکست مواجه شد. عمدتاً به این دلیل که روسیه که پیوند راهبردی طولانی با سوریه دارد، در سال ۲۰۱۵ برای حفظ اسد در قدرت دخالت کرد و وارد جنگ شد. عرصه سیاست قدرت، تلاش‌های ایالات متحده در سوریه را خنثی کرد؛ اما حتی اگر اسد از قدرت خلع می‌شد، نتیجه نهایی، یا منازعه مداوم

شکاف در روابط آتلانتیک بیشتر شده؛ او در کمپین انتخاباتی ۲۰۱۶ تقریباً همه نهاد‌های لیبرال دموکراسی از جمله اتحادیه اروپا و ناتو را منسوخ خواند. برخی ترامپ را تهدیدی علیه اتحادیه اروپا می‌دانند. آنگلا مرکل پس از روی کار آمدن ترامپ متذکر شد که اروپا به سیاق قبلی نمی‌تواند وابسته به ایالات متحده باشد و باید سرنوشتش را در دست‌ان خود بگیرد. علاوه بر و خامت روابط میان روسیه و غرب، نشانه‌های نگران‌کننده‌ای از منازعه بالقوه با چین وجود دارد که وضعیت موجود در دریای چین شرقی، دریای جنوبی چین، تایوان و مرز چین و هند را تغییر دهد. به طرز شگفت‌انگیزی، ایالات متحده بیشتر به حفظ چین و نه درگیر کردن آن راغب است.

به نظر می‌رسد اقتدارگرایی حداقلی به جایگزین جذابی برای لیبرال دموکراسی مبدل شود؛ امری که در اوایل دهه ۹۰ تقریباً غیرقابل تصور بود. برخی از حاکمان فضایل لیبرال دموکراسی را تحسین کرده در حالی که برخی دیگر به سیستم‌های سیاسی مبتنی بر باورهای مذهبی معتقدند. لیبرال دموکراسی برخی ویژگی‌های خود را عمدتاً به دلیل نظام سیاسی ناکارآمد ایالات متحده از دست داده است. بسیاری از آینده دموکراسی در آمریکا نگران هستند. در مجموع نظم بین‌المللی لیبرال در حال فروپاشی است.

اشتباه در کجا بود؟

با وجود موفقیت‌های اولیه ایالات متحده و متحدان در ساخت نظم بین‌المللی لیبرال این نظم بذر ویرانی را در خود داشت و به سه دلیل فاجعه‌آمیز محکوم به شکست است.

۱- مداخله در سیاست کشورها برای تبدیل آنها به لیبرال دموکراسی بسیار سخت است و تلاش برای چنین مهندسی اجتماعی جاه‌طلبانه‌ای در مقیاس جهانی عملاً متضمن عقب‌افتادگی و تحلیل مشروعیت است.

۲- نظم بین‌المللی لیبرال به ایجاد مشکلات مبرم سیاسی در مورد حاکمیت و هویت ملی در لیبرال دموکراسی‌ها، منجر و تلاش‌ها برای تغییر رژیم در کشورها با شکست مواجه شده و موج گسترده پناهندگان به کشورهای لیبرال را سبب می‌شود. علت اصلی این مسئله، ناسیونالیسم است که در خود لیبرال دموکراسی‌ها نیز به رسمیت شناخته می‌شود.

۳- جهانی شدن حاد که هزینه‌های قابل توجه اقتصادی را اعم از رکود، نابرابری درآمدی و از دست دادن شغل، در داخل لیبرال دموکراسی‌ها، از جمله آمریکا به عنوان تک‌قطب ایجاد کرده و موجب تضعیف آن می‌شود. علاوه بر این، اقتصاد باز که شرط ضروری ایجاد لیبرال دموکراسی است، به رشد چین کمک کرده که در کنار احیای روسیه، تک‌قطبی را تحلیل برده است.

خطرات ارتقای دموکراسی

مهم‌ترین الزام برای ایجاد چنین نظامی،



نیروهای اشغالگر نه تنها موفق به اعمال لیبرال دموکراسی در عراق و افغانستان نشدند، بلکه جنگ‌های خونین را به نحوی به پایان رساندند که خسارات عظیمی بر زندگی سیاسی و اجتماعی دو کشور وارد کردند. دلیل اصلی این سابقه ملالت‌انگیز در این است که مهندسی اجتماعی در مقیاس وسیع در هر جامعه‌ای دشوار است؛

اقتدار بی‌حدی را به بروکسل تسلیم کرده است. بوروکرات‌های اتحادیه اروپا در بروکسل که توسط بریتانیا انتخاب نشدند، معماران کلیدی سیاست اقتصادی بریتانیا و دیگر سیاست‌ها هستند. نویسندگان یک مطالعه مهم در باره برگزیت معتقدند به‌دست آوردن دوباره حاکمیت و بازپس‌گیری کنترل، از دلایل مهم رفتار اودون ۲۰۱۶ در بریتانیا بودند.

سیر نزولی و ناراضی‌سازی جهانی سازی افراط‌گونه

جهانی‌سازی افراطی از ۱۹۸۰ شروع شد و پس از جنگ سرد تسریع یافت که منجر به بروز مشکلات عمده اقتصادی شد و مشروعیت نظم لیبرال را در مراکز خود تضعیف کرد. پویایی ذاتی در اقتصاد جهانی نه‌تنها مشاغل را تهدید می‌کند، بلکه موجب احساس عدم اطمینان در مورد آینده در میان مردم در همه‌جا می‌شود. علاوه بر این، جهانی‌سازی افراط‌گونه اقدامات کوچکی را برای ارتقای درآمد واقعی طبقات متوسط و سطح پایین در غرب لیبرال انجام داده و در عین حال، دست‌مزد و ثروت طبقات بالا را افزایش داده است. نتیجه، نابرابری اقتصادی متناوبی است که تقریباً در همه‌جا به وجود می‌آید و نشانی از کاهش آن وجود ندارد. در واقع، این مسئله احتمالاً بدتر می‌شود. در توافق برتون وودز، دولت‌ها به‌واسطه سیاست‌های بازتوزیع مالیاتی، برنامه‌های آموزشی برای کارگران و مزایای رفاهی در مواجهه با مشکلات در موقعیت خوبی قرار داشتند؛ اما در نظم بین‌المللی لیبرال، تقریباً راه‌حل هر مسئله در دست بازار است و نه دولت‌ها که بیشتر مسئولیت و وظیفه را در قیاس با کارکرد بهتر اقتصاد جهانی می‌سنجند. همچنین قوانین تا آنجا مورد نیاز هستند که تسهیل‌کننده کار اقتصاد جهانی باشند و بهتر است به نهادهای بین‌المللی تکیه شود تا دولت‌ها.

از دیگر مشکلات جهانی‌سازی افراط‌گونه سهولت و سرعت سرمایه‌گذاری در سراسر مرزهاست که همراه با تأکید نظم جهانی لیبرال بر مقررات‌زدایی حکومتی است و این نظم را به بحران‌های اقتصادی گسترده در کشورها یا مناطق خاص یا حتی کل دنیا متمایل می‌کند. ادوار تحرک بالای سرمایه بین‌المللی همان‌طور که کارمین راینهارت و کنت روگف نوشته‌اند، مکرراً بحران‌های بانکی بین‌المللی را تولید می‌کنند. در حقیقت، از اواخر ۱۹۸۰ که جهانی‌سازی افراط‌گونه ریشه دواند، بحران‌های متعددی رخ داده است. بااهمیت‌ترین

آنها بحران اقتصادی آسیا در سال‌های ۱۹۹۷-۹۸ آسیا بود که به‌طور خطرناکی در سراسر جهان گسترش یافت و بحران اقتصادی جهانی ۲۰۰۷-۲۰۰۸ شدیدترین رکود اقتصادی پس از رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ بود و به‌شدت به انحلال نظم بین‌المللی لیبرال در غرب منجر شد. با توجه به تداوم تحرک سرمایه، احتمالاً بحران‌های بیشتری از این قبیل رخ بدهد. بیشترین احتمال بر تضعیف نظم کنونی و شاید سقوط آن است.

۳ نظم قابل پیش‌بینی

در آینده قابل پیش‌بینی سه نظم متفاوت واقع‌گرایانه وجود خواهد داشت: یک نظم بین‌المللی کم‌مایه و دو نظم محدود اما غنی، یکی به رهبری چین، دیگری به رهبری ایالات متحده. نظم بین‌المللی در حال ظهور به نظارت بر توافق‌نامه کنترل تسلیحات و ایجاد امور اقتصادی جهانی و احتمالاً توجه ویژه به معضلات تغییر آب‌وهوا مربوط است. در مقابل، نظم محدود به رقابت امنیتی در برابر یکدیگر اشاره دارد. هرچند خواهان ارتقای همکاری میان اعضای نظام است. رقابت اقتصادی و نظامی میان دو نظم که نیاز به مدیریت دارند، دلیلی برای پرمایه بودن این نظم است.

دو ویژگی کلیدی، دنیای چندقطبی در حال ظهور را شکل می‌دهد: اول، فرض تداوم رشد چشمگیر چین است که در رقابت شدید امنیتی با ایالات متحده قرار گرفته و ویژگی محوری سیاست بین‌الملل در قرن بیست‌ویک خواهد بود. این رقابت به ایجاد نظم محدود تحت سلطه چین و ایالات متحده منجر خواهد شد. اتحادیه‌های نظامی جزء اصلی نظم در حال شکل‌گیری خواهد بود و مشابه نظم جنگ سرد تحت رهبری شوروی و ایالات متحده است. با این وجود، یکنواختی گاه‌گاهی دلیلی برای همکاری در مسائل نظامی دارند. تمرکز اصلی بر توافق‌نامه کنترل تسلیحات شامل روسیه، چین و ایالات متحده خواهد بود. معاهده‌های موجود و توافق‌نامه‌های مربوط به گسترش سلاح‌های هسته‌ای احتمالاً باقی خواهند ماند چرا که هر سه قدرت بزرگ خواهان محدود کردن گسترش این تسلیحات هستند؛ اما مجبور خواهند شد معاهدات جدیدی را برای محدود کردن زرادخانه‌هایشان مورد مذاکره قرار دهند؛ همان‌طور که ابرقدرت‌ها در طول جنگ سرد انجام دادند. با وجود این، نظم محدود‌شده تحت رهبری ایالات متحده و چین به‌طور عمده مسئول رسیدگی به مسائل امنیتی است.

چنین برابری‌ای در قلمرو اقتصادی وجود ندارد. مراودات اقتصادی حداقلی میان ابرقدرت‌ها و نظم مربوط به آن‌ها وجود داشت؛ به این ترتیب، نظم بین‌المللی موجود در هیچ طریق معناداری با تسهیل روابط اقتصادی میان دو طرف مورد توجه قرار نگرفت. معاملات اقتصادی عمدتاً به دستورات محدود منجر شد و هدف اصلی این بود که سیاست‌هایی را دنبال کنیم که بتواند مزایای بیشتری را نسبت به طرف دیگر به دست آورد. از آنجا که قدرت اقتصادی، قدرت نظامی را پایه‌ریزی می‌کند، رقابت‌های امنیتی در هر دو حوزه‌های اقتصادی و نظامی انجام می‌شود.

رقابت و همکاری اقتصادی

دومین ویژگی مهم چندقطبی جدید، تفاوت وضعیت جبهه اقتصادی امروز با جنگ سرد است. مراودات اقتصادی فراوانی بین چین و ایالات متحده و بین متحدان آنان در شرق آسیا وجود دارد. چین و ایالات متحده در سراسر جهان سرمایه‌گذاری و تجارت دارند و به‌دلیل سود حاصل از تداوم تجارت، بعید به نظر می‌رسد که رقابت امنیتی بین دو نظم، بخش اقتصادی را محدود کند؛ حتی اگر ایالات متحده قصد این محدودیت تجارت را داشته باشد، یکنواختی می‌تواند با افزایش تجارت با دیگر شرکا، مانند اروپا در صدد جبران برآید و به احتمال زیاد آینده، مشابه وضعیت اروپا قبل از جنگ جهانی اول است؛ جایی که رقابت شدید امنیتی میان اتحاد سه‌جانبه (اتریش-مجارستان، آلمان و ایتالیا) و توافق سه‌گانه (بریتانیا، فرانسه و روسیه) و در عین حال، میزان عظیمی از تعامل اقتصادی میان این ۶ کشور و در کل اروپا وجود داشت.

رقابت اقتصادی به‌واسطه مسائل مربوط به امنیت به‌خوبی پیش می‌رود. با وجود این، اقتصاد ممکن است پایه و اساس قدرت نظامی باشد؛ به این معنی که چین دارای یک انگیزه استراتژیک قدرتمند برای داشتن اقتصاد غالب در جهان است که هدفش است. برای مثال، «Made in China 2025»، طرح یکنواختی غلبه بر بازارهای جهانی در طیف وسیعی از محصولات تک (تکنولوژی پیشرفته) است. استراتژی چین این است که یارانه‌های دولتی را به شرکت‌های دولتی اختصاص دهد و تحقیقات خود را با تکنولوژی‌ای که از شرکت‌های آمریکایی و دیگر شرکت‌های غربی به سرقت می‌برد، تکمیل کند. به‌طور خلاصه، رقابت بین دستورات محدود و تحت رهبری

مطمئناً روسیه یک قدرت بزرگ است؛ به همین دلیل است که جهان در حال ظهور چندقطبی است و نه دوقطبی؛ اما از دو قدرت دیگر بسیار ضعیف‌تر خواهد بود، مگر اینکه اقتصاد ایالات متحده یا چین در معرض مشکلات عمده بلندمدت قرار گیرد





پایگاه مردمی احمدی نژاد موجب شده گروه‌های سیاسی مثل جامعه اسلامی مهندسان به سمت او اقبال کنند

احمدی نژاد رایش را منتقل نمی‌کند



عبدالرزاق داوری
فعال سیاسی
نزدیک به محمود احمدی نژاد

آقای باهنر از آقای احمدی نژاد دعوت کرد تا در مراسم افطاری جامعه اسلامی مهندسی حضور پیدا کند. اولاً، نکته‌ای که می‌گویم تحلیل شخصی خودم است که نه به آقای احمدی نژاد مرتبط است و نه به دیتاهایی که در اطراف یا در دفترشان وجود دارد. نکته اینجاست که جریان‌های سیاسی از جمله جریان متبوع آقای باهنر وقتی با واقعیت‌های اجتماعی روبه‌رو می‌شوند، این واقعیت‌ها روی تحلیل و ذهنیات آن‌ها اثر می‌گذارد. آقای دکتر احمدی نژاد اخیراً سفری به کرمان برای شرکت در مراسم ختم پدر آقای مهندس ثمره هاشمی داشتند. می‌دانید که آقای ثمره هاشمی، خواهرزاده آقای مهندس باهنر هستند. طبیعتاً وقتی آقای احمدی نژاد در کرمان حضور پیدا کردند، در برنامه‌های مختلفی که در منزل پدر آقای ثمره هاشمی بود یا در مسجد قائم که ختم ایشان برگزار شد، حضور داشتند، آقای باهنر هم بودند و صحنه‌های مواجهه مردم با آقای احمدی نژاد را بی‌واسطه می‌دیدند؛ یعنی می‌دیدند که حضور آقای احمدی نژاد در مسجد اصلاً برنامه را مختل کرد و تا حدود یک ساعت و نیم تا دو ساعت بعد از برنامه هم مردم کرمان جلوی مسجد جمع شده بودند تا با آقای احمدی نژاد صحبت و مسائلشان را بازگو کنند یا با ایشان عکس بگیرند. باهنر قیل از این جلسه چنین تصور اقبالی را در مورد آقای احمدی نژاد نداشت و در ذهنش نبود و تصور می‌کرد اگر مسائلی در باره اقبال عمومی نسبت به آقای احمدی نژاد گفته می‌شود، بحث‌های خطی و تبلیغاتی است. ما وقتی شب با آقای احمدی نژاد از طریق پرواز به سمت تهران برمی‌گشتیم، آقای باهنر هم با ما همسفر شده و ردیف کناری من نشسته بود. آقای احمدی نژاد زمانی که وارد هواپیما شد، با اقبال بسیار بالایی مسافران روبه‌رو شد. مسافرانی که در هواپیما سوار می‌شوند و سفرشان را با هواپیما انجام می‌دهند از طبقات متوسط به بالا هستند؛ یعنی کسانی هستند که چه به لحاظ تحصیلات و چه جایگاه شغلی و درآمد در سطوح بالای جامعه قرار دارند. اقبال این گروه از افراد در هواپیما نسبت به آقای احمدی نژاد چنان بالا بود که تقریباً در مدت یک ساعت و ۲۰ دقیقه پرواز از کرمان به تهران تمام مدت آقای احمدی نژاد سربا بودند و افراد مختلف با ایشان یا صحبت می‌کردند یا عکس می‌انداختند؛ یعنی به جز زمان نشست و برخاست هواپیما که محدودیت‌های ایمنی وجود دارد، در تمام مدت افراد دور صندلی آقای احمدی نژاد حلقه زده بودند. این صحنه‌ها را آقای باهنر از نزدیک می‌دید. در کرمان که غالباً توده‌های محروم

چین و ایالات متحده شامل هر دو رقابت اقتصادی و نظامی تمام عیار می‌شود؛ همان‌طور که در مورد نظم محدود تحت سلطه مسکو و واشنگتن در جنگ سرد بود. تفاوت بزرگ این زمان آن است که نظم، بین‌المللی است.

روسیه و اروپا

مطمئناً روسیه یک قدرت بزرگ است؛ به همین دلیل است که جهان در حال ظهور چندقطبی است و نه دوقطبی؛ اما از دو قدرت دیگر بسیار ضعیف‌تر خواهد بود، مگر اینکه اقتصاد ایالات متحده یا چین در معرض مشکلات عمده بلندمدت قرار گیرد. سوال کلیدی در مورد روسیه این است که در رقابت ایالات متحده-چین حامی کدام رقیب خواهد بود؟ گرچه روسیه در حال حاضر با چین هماهنگی دارد، احتمالاً در گذر زمان و به جهت قدرت فزاینده چین به نسبت روسیه و البته موقعیت جغرافیایی‌ای که تهدید محسوب می‌شود، به‌سوی اتحاد با ایالات متحده گرایش یابد و در صورت نزدیکی دو قطب قدرت به یکدیگر به دلیل نگرانی از بابت چین، روسیه در نظم تحت رهبری ایالات متحده ادغام خواهد شد. مسکو باید به روابط دوستانه خود با پکن ادامه دهد چرا که موجب هراس ایالات متحده خواهد شد. در عین حال، آزادانه در نظم محدود تحت لوای چین ادغام خواهد شد. ممکن است که روسیه سعی بر اتحاد با هیچ‌یک نداشته و در حاشیه قرار گیرد.

در باره اروپا باید گفت اکثر کشورهای اروپایی، به‌ویژه قدرت‌های عمده احتمالاً در بخشی از نظم محدود به رهبری ایالات متحده ادغام می‌شوند، گرچه بعید به نظر می‌رسد که نقش جدی نظامی در حفظ چین داشته باشند. آنها نه توانایی و نه دلیلی برای اعمال قدرت نظامی در شرق آسیا ندارند چرا که چین به‌طور مستقیم اروپا را تهدید نمی‌کند. سیاستمداران ایالات متحده به دلایل استراتژیک اقتصادی خواهان ادغام اروپا در داخل نظم محدود خود هستند به‌ویژه اینکه ایالات متحده قصد ممانعت کشورهای اروپایی از فروش فناوری‌های دوگانه به چین و البته کمک به فشار اقتصادی بر پکن دارد.

ایالات متحده باید چگونه در قبال نظم لیبرال دموکراسی که متکبرانه آن را ساخته و الان باید آن را پشت سر گذارد، عمل کند؟ اول اینکه باید در برابر هر وسوسه‌ای برای گسترش لیبرال دموکراسی از طریق تغییر رژیم در سراسر زمین مقاومت کند. از آنجایی که ایالات متحده مجبور به اعمال سیاست موازنه قوا با چین و روسیه خواهد شد، توانایی‌اش در مشارکت در مهندسی اجتماعی در خارج از کشور به شدت محدود خواهد بود. با این حال، وسوسه به بازسازی جهان همیشه وجود خواهد داشت، زیرا ایالات متحده به شدت به فضایل لیبرال دموکراسی معتقد است.

دوم اینکه، ایالات متحده باید تلاش خود را برای به حداکثر رساندن نفوذ در نهادهای اقتصادی که نظم نوین بین‌المللی را تشکیل می‌دهند، افزایش دهد. انجام این کار برای حفظ موقعیت مطلوب در توزیع قدرت جهانی اهمیت دارد و اینکه، قدرت اقتصادی پایه و اساس قدرت نظامی است. ضروری است واشنگتن به چین اجازه غلبه بر نهادهايشان را ندهد.

سوم اینکه تصمیم‌سازان ایالات متحده باید نسبت به ایجاد نظم محدود توانمند که توسعه‌طلبی چین را در برگیرد، اطمینان حاصل کنند.

به‌طور خلاصه، زمان آن رسیده که دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده نظم بین‌المللی لیبرال را به‌عنوان یک نظم شکست‌خورده و بدون هیچ آینده‌ای بازشناسد. نظمی که برای آینده اهمیت دارد، نظمی واقع‌گرایانه است که باید برای خدمت به منافع ملی ایالات متحده شکل دهی شود.

هستند، آقای باهنر اقبالی وسیع نسبت به آقای احمدی نژاد شاهد بود و در هواپیما هم طبقات مرفه‌ی که جزو مسافران بودند نسبت به ایشان اقبال داشتند و آقای باهنر دید که چقدر این طبقه به ایشان ابراز علاقه می‌کنند و خواهان این هستند که در عرصه فعال تر باشد و برای حل مسائل کشور برنامه‌هایش را ارائه دهد. اعتقاد دارم در سفر کرمان که نسبتاً آقای باهنر به آقای احمدی نژاد نزدیک بود و نظاره‌گر این صحنه‌ها بود، این باور در آقای باهنر ایجاد شد که از چنین ظرفیت و پتانسیلی نمی‌توان به راحتی گذشت. وقتی امکان دیالوگ و صحبت وجود دارد و وقتی که خود آقای احمدی نژاد درها را نبسته و این امکان وجود دارد که نیروهای مختلف سیاسی بیایند و با ایشان تعامل و گفت‌وگو کنند، طبیعتاً آقای باهنر هم استقبال خواهد کرد. معتقدم دعوت جامعه اسلامی مهندسین از آقای احمدی نژاد را باید در تغییر فضای عمومی کشور جست‌وجو کرد؛ یعنی نیروهای سیاسی به این نتیجه رسیده‌اند که الان تنها نیرویی که ظرفیت واقعی پایگاه اجتماعی‌اش بسیار وسیع است و ظرفیت واقعی جذب توده‌ها را دارد، به غیر از آقای احمدی نژاد، شخص دیگری نیست. در داخل نظام واقعاً هیچ چهره‌ای را الان نداریم که بتواند به راحتی بین مردم حضور پیدا کند. در نیروهای سیاسی داخل نظام مطلقاً چهره‌ای را نداریم که بتواند به راحتی در بین بدنه اجتماعی طبقات مختلف حضور پیدا کرده و با مردم تعامل پیدا کند و آرای عمومی را به سمت خودش جذب بکند. به نظر من این ظرفیت آقای احمدی نژاد برای آقای باهنر ایجاد جذابیت کرد. تعاملاتی هم که در زمان حضور آقای باهنر با آقای احمدی نژاد اتفاق افتاد، تعاملاتی از جنس احترام و رفتار احترام‌آمیز متقابل بود؛ یعنی آقای باهنر رفتار بسیار خوب با تعامل با دکتر احمدی نژاد داشت و آقای دکتر هم همین‌طور. معتقدم تعاملی که آنجا شکل گرفت، صمیمانه بود. به نظر من در ماه‌های آینده این روند را شاهد خواهیم بود؛ یعنی نیروهای سیاسی به دلیل فقدان پایگاه اجتماعی به سمت آقای دکتر احمدی نژاد حرکت می‌کنند تا بتوانند با ظرفیت ایشان و تعاملی که دارند، ظرفیت‌های سیاسی جدید ایجاد کنند.

برخی می‌گویند چطور آقای باهنر با توجه به اینکه می‌دانست اگر آقای احمدی نژاد را دعوت کند، آقای ناطق ناراحت می‌شود، این ریسک را پذیرفت؟ اما من نمی‌دانم این نکته چقدر درست است؛ یعنی اینکه همنشین و دعوت از آقای احمدی نژاد موجب برخوردن به آقای ناطق می‌شود را واقعاً

نمی‌دانم. من با شناختی که از آقای ناطق نوری دارم، ایشان آدم اهل تعامل و اخلاقی است. بعید می‌دانم و به نظر من بیشتر این حرف حاشیه‌سازی بود که اصل خبر را تحت پوشش قرار دهد. طبیعی است که امثال آقای ناطق وقتی می‌خواهند در جایی حضور پیدا کنند، بالاخره یک اطلاع کلی می‌گیرند؛ لذا بعید می‌دانم که آقای ناطق از حضور آقای احمدی نژاد مطلع نبوده باشد. این خبر به نظر من خبرهای غیررسمی است که می‌خواهند اصل واقعه را تحت پوشش قرار دهند. واقعه امروز شرایط کشور به سمتی رفته که اصلاً این بحث‌های اصلاح طلب و اصول‌گرا مدت‌هاست از ذهن جامعه کنار رفته است. شرایط کشور امروز چنان در بن‌بست‌های بحرانی وارد می‌شود که راهی جز یک پروژه نجات برای ایران وجود ندارد.

کسانی هم معتقدند دعوت از آقای احمدی نژاد مقدمه‌ای برای ورود به گفتگوی ملی بود، واقعیتش این است که من اصلاً از این گفت‌وگوها اطلاعی ندارم و نمی‌دانم چنین گفت‌وگوهایی در چه سطح و ابعادی دارد انجام می‌شود؛ اما نکته‌ای که می‌دانم

برخی می‌پرسند احمدی نژاد حاضر است بدنه اجتماعی خود را به کسی واگذار کند؟ مردم اگر ببینند آقای احمدی نژاد هم اهل زد و بند سیاسی با این جناح و آن جناح است، آنگاه آقای احمدی نژاد هم یکی مثل بقیه می‌شود

این است که مسائل امروز ایران دیگر از طریق نخبگان قابل حل نیست. مجموعه نخبگان ایران در حل مسائل کشور نشان دادند که توانایی ندارند؛ یعنی ما امروز با یک بن‌بست و بحران در عرصه دیپلماسی روبه‌رو هستیم. با وجود اینکه القا می‌شد آقای ظریف و تیم همراه آقای روحانی در حوزه دیپلماسی نیروهای کارآمدی هستند یا کارآمدترین نیروهای جمهوری اسلامی هستند، ما امروز در بدترین دوره دیپلماتیک در تاریخ جمهوری اسلامی

هستیم؛ یعنی ما چنین بحرانی در طول ۴۰ سال اخیر حتی در دوران جنگ هم تجربه نکرده بودیم، چه رسد به دوره‌هایی که جنگ نبوده است؛ یعنی واقعه آقای روحانی کشور را وارد یک بن‌بست دیپلماتیک کرده و با بحران روبه‌رو شده‌ایم. در حوزه‌های اقتصادی که وضعیت روشن است؛ شرایط تورم، وضعیت برابری نرخ ارز، وضعیت کالاها و انبارها به گونه‌ای است که حتی از گفتن آن هم نگران می‌شویم که جامعه دچار بحران بیشتر نشود. در حوزه اجتماعی با یک فروپاشی اجتماعی روبه‌رو هستیم. وضعیت امنیتی را می‌بینید که امروز در مرکز شهر تهران یک وکیل را می‌کشند و فردا همسر یک شهردار را؛ یعنی واقعه یک احساس ناامنی در کشور وجود دارد و شرایط بحرانی است و نخبگان مدعی حل مسائل هم نشان دادند که در حل این مسائل ناکارآمد هستند. به نظر من راه‌حل این موضوع، رجوع به توده‌ها و مردم است. ذیل هدایت و زعامت مقام معظم رهبری و با اراده و تفهیم ایشان گروه‌های بزرگ در کشور گشوده می‌شود و مردم به صحنه می‌آیند و مسائل و بحران‌ها حل می‌شود. سپردن این موضوع به نخبگان و حلقه‌های تصمیم‌گیری و جناح‌های خاص جز اینکه این بحران را تشدید کند، اثر دیگری ندارد.

حالا با همه این اوصاف برخی می‌پرسند احمدی نژاد حاضر است بدنه اجتماعی خود را به کسی واگذار کند؟ واقعه من از این موضوع مطلع نیستم، اینها بحث‌های دیگری است. اصلاً مسئله را به سطح یک زد و بند سیاسی کاهش داده‌اید در حالی که مسائل ایران از طریق ارجاع به مردم حل می‌شود. همان مردم اگر ببینند آقای احمدی نژاد هم اهل زد و بند سیاسی با این جناح و آن جناح است، آنگاه آقای احمدی نژاد هم یکی مثل بقیه می‌شود. به این نکته دقت کنید که چرا نخبگان ما مشروعیت و مقبولیتشان را بین مردم از دست داده‌اند؟ مردم دشمنی شخصی ندارند. آنها نگاه می‌کنند این طیف نخبگان سیاسی در جناح‌ها چیزی جز منافع خود و گروه‌شان را دنبال نمی‌کنند و فقط دنبال همین زد و بندهای سیاسی هستند؛ امروز اگر این گروه در قدرت قرار بگیرند و هواداران این دایره از منافع بهره‌برند، روز دیگر یک گروه دیگر خواهد بود؛ در حالی که مردم از این مدل خسته شده‌اند. معتقدم نظام باید تزکیه شود؛ یعنی در روش‌ها و بینش و حتی در افرادی که در حوزه‌های مختلف هستند، نظام باید تزکیه شود. ما الان احتما باید از اصلاحات عبور کنیم. گفتمان جدیدی باید شکل بگیرد که گفتمان تزکیه نظام شاید بتواند تا حدی این مسائل را جلو ببرد.

بعید می‌دانم که آقای ناطق از حضور آقای احمدی نژاد مطلع نبوده باشد. این خبرها به نظر من خبرهای غیررسمی است که می‌خواهند اصل واقعه را تحت پوشش قرار دهند





محمد ناظمی اردکانی
عضو جامعه اسلامی مهندسين



باهنر در سفر به کرمان از
احمدی نژاد برای افطار
دعوت کرد

نداشت، در جلسه مذکور تا پایان باقی می ماند؛ البته این کار باعث می شد مواردی که در فضای انتخابات بعضاً به کدورت انجامیده بود، برطرف شود و تبدیل به یک عقده سیاسی نشود. شاید برای عده ای هم این سوال مطرح باشد که «بعد از پایان مراسم در جلسه جامعه اسلامی مهندسين صحبتی هم در رابطه با حضور آقای احمدی نژاد شد؟»؛ باید بگویم من شاهد صحبتی نبودم. زودتر هم باید می رفتیم و تا پایان افطار نماندم، بعد از آن هم، در فضای رسانه ای احساس نکردم که مورد غیرعادی وجود داشته باشد و همه چیز خیلی عادی تلقی شد.

البته اگر آقای ناطق تا پایان مراسم می توانست بماند و حضور داشت، به نظر مثبت تلقی می شد، چون شخصیت های سیاسی مختلفی در مراسم حضور داشتند. رئیس شورای شهر حضور پیدا کرده بود و افراد با سلايق مختلف سیاسی حضور داشتند. در سال های گذشته هم موضوع تجربه حضور شخصیت های مختلف سیاسی با گرایشات مختلف وجود داشت. شاید این گمانه مطرح شود که «هدف آقای باهنر برای دعوت از آقای احمدی نژاد، ترسیم یک ضلع دیگر از گفت و گوی ملی بود تا در کنار گفت و گو با اصلاح طلبان، یک کانال گفت و گو هم به سمت آقای احمدی نژاد باز کند»؛ اما من فکر نمی کنم چنین باشد. طبق آنچه آقای مهندس باهنر توضیح دادند، این فکر دنبال نشده بود. اینکه یک حرکت سیاسی صورت بگیرد در تفکرشان وجود نداشت.

گمانه دیگری هم که در عرصه سیاسی بعد از آن افطاری مطرح شد، این بود که «آقای باهنر اقبال مردمی به آقای احمدی نژاد را یک ظرفیت تلقی کرده که می تواند دوباره بالفعل شود و به عرصه سیاسی کشور برگردد چرا که آقای احمدی نژاد تنها شخصیت سیاسی در کشور است که می تواند با مردم در ارتباط باشد و مستقیم وارد جامعه شود و این همه با اقبال مواجه شود»؛ اما من فکر نمی کنم چنین باشد، چون مهندس باهنر در فضا و جریانات سیاسی، شخصیت سیاسی اصول گرا هستند که پایبند اصولی هستند و با هر فردی که با آن اصول زاویه پیدا کند به ویژه در تبعیت از رهنمودهای مقام معظم رهبری و جهت گیری هایی که ایشان در عرصه سیاست داخلی و خارجی دارد، هم جهت نخواهند شد. تا جایی که از جامعه اسلامی مهندسين و از شخص دبیرکل محترم شناخت دارم، این پایبندی به اصول را از ایشان شاهد بوده ام؛ لذا بعید می دانم این تلقی در تفکر ایشان وجود داشته است؛ البته این نکته را باید در نظر داشت با توجه به فشارهای دشمن که در دوره اخیر اوج گرفته است، در مقابل تحریم ها بین مسئولان کشور همدلی و وحدت بیشتری دیده می شود و این باعث کاهش کدورت ها شده است.

فقط یک «افطاری»

باهنر دنبال استفاده از ظرفیت احمدی نژاد نبود

به کدورت میان آقای ناطق و احمدی نژاد، تلاش کرد این دو نفر را در یک مراسم کنار هم دیگر قرار دهد؛ کمابینه قبلاً در مراسمی که در مجلس شورای اسلامی برگزار شد، شاهد بودیم که به محض ورود آقای احمدی نژاد، آقای ناطق جلسه را ترک کرد و حالا خبر مشابهی هم از ضیافت افطاری جامعه اسلامی مهندسين منتشر شد که به محض ورود آقای احمدی نژاد، آقای ناطق جلسه را ترک کرد.»

باید توضیح دهم که این ضیافت افطاری که سنت حسنه ای در جامعه اسلامی مهندسين است، از بدو تاسیس برقرار بوده و برای حضور در آن از همه شخصیت های سیاسی یعنی از نمایندگان مجلس، اعضای دولت، نمایندگان ادوار و اعضای دولت ادوار برای حضور دعوت به عمل می آمده است. این نشست ها عمدتاً و سال ها در دانشگاه امام صادق (ع) زمانی که مرحوم آیت الله مهدوی کئی در قید حیات بودند، برگزار می شد و با حضور ایشان همراه بود. آقای ناطق نوری هم سخنران این مراسم بودند. چندین سال است که این مراسم در مجتمع فرهنگی آدینه برگزار می شود. مثل سال های گذشته از آقای ناطق هم دعوت به عمل آمده بود و اینکه در این ضیافت احتمال و امکان حضور آقای احمدی نژاد هست، داده شده بود، چون ایشان دعوت را پذیرفته بودند؛ البته آقای ناطق نوری اعلام کرده بودند که چون در جای دیگری افطار دعوت هستند، افطار نمی مانند و قبل از حضور آقای احمدی نژاد، زودتر جلسه را ترک گفتند. با توجه به ظرفیتی که از آقای ناطق به عنوان یک سیاستمدار با سابقه سراغ می رود، فکر نمی کنم بخواهند یک نوع رویارویی سیاسی داشته باشند و احتمالاً در صورتی که برنامه ای

تحلیل های مختلفی از دعوت آقای باهنر از آقای احمدی نژاد برای حضور در مراسم افطاری جامعه اسلامی مهندسين مطرح شده بود. من به عنوان عضوی از این تشکل اگر بخواهم بگویم علت دعوت چه بود و چطور شد آقای احمدی نژاد بعد از این سال ها این دعوت را قبول کرد، باید به ماجرای سفر آقای مهندس باهنر به کرمان اشاره کنم.

آقای احمدی نژاد سال ها عضو شورای مرکزی جامعه اسلامی مهندسين بوده است. روال برگزاری افطار بدین صورت است که هر سال از همه اعضای شورای مرکزی ادوار برای شرکت در مراسم افطاری دعوت به عمل می آید. امسال هم این دعوت به صورت مکتوب به عمل آمده بود، لیکن اتفاقی رخ داد که آن اتفاق باعث حضور آقای احمدی نژاد در ضیافت افطاری شد و آن هم این بود که بعد از فوت پدر بزرگوار آقای هاشمی ثمره که شوهر خواهر آقای مهندس باهنر، دبیرکل جامعه اسلامی مهندسين نیز هستند، مراسمی در کرمان برگزار می شود و آقای احمدی نژاد در این مراسم شرکت می کنند. در آنجاست که دبیرکل جامعه اسلامی مهندسين از آقای احمدی نژاد دعوت می کنند در ضیافت افطاری امسال حضور پیدا کنند. ایشان هم این دعوت را که به طور حضوری انجام می شود، می پذیرند و در این ضیافت شرکت می کنند. به نظر تحلیل خاصی به دنبال ندارد، دعوتی به صورت حضوری در فضای معنوی ماه مبارک رمضان بوده که روابط عاطفی در این ماه، پذیرش این دعوت را رقم می زند. شاید برخی بگویند «بعد از ماجرای کنار گذاشتن وزیر اطلاعات آقای احمدی نژاد در اردیبهشت سال ۹۰ انجام داد، اصول گرایان کم کم خواستند از آقای احمدی نژاد فاصله بگیرند. آنها بعد از پایان دولت دهم دیگر تلاش داشتند که هیچ پالسی در باره ارتباط با آقای احمدی نژاد به جامعه منتقل نکنند. چطور آقای باهنر این تصمیم را گرفتند که از آقای احمدی نژاد دعوت کنند؟» اما من معتقدم ضیافت های افطاری که در فضای معنوی ماه مبارک رمضان برگزار می شود و بعضاً با جوهره سیاسی همراه است، بدین صورت است که بیشتر جنبه های همدلی را تداعی می کند، همدلی یا تجدید روابط عاطفی که وجود داشته و احتمالاً این اواخر در فضاهای بعضاً سیاسی، التهاب آفرین بوده و منجر به کدورت شده است؛ لذا بیشتر به نظر می رسد که این نوع دعوت ها و پذیرش برای حضور این جنبه را دنبال می کند. بعید می دانم که در این ضیافت ها مواضع سیاسی بتواند یکسان شود و در جهت گیری های سیاسی تغییر خاصی ایجاد کند. گرچه برخی آقای باهنر را به مثابه آقای ناطق در عرصه سیاسی کشور در نظر می گیرند و برایشان محل سوال است که «چرا آقای باهنر با وجود علم

نکته

این ضیافت افطاری که سنت حسنه ای در جامعه اسلامی مهندسين است، از بدو تاسیس برقرار بوده و برای حضور در آن از همه شخصیت های سیاسی یعنی از نمایندگان مجلس، اعضای دولت، نمایندگان ادوار دولت ادوار برای حضور دعوت به عمل می آمده است



روحانی استعفادهد

دولت تدبیر و امید به روزمرگی افتاده و منفعل شده است



علی صوفی

دبیرکل حزب پیشروی اصلاحات

دولت آقای روحانی برآمده از رای اصلاح طلبان است و در این تردیدی نیست؛ یعنی در جریان انتخابات سال ۹۶-۹۲ از آقای روحانی تنها کاندیدای مورد حمایت اصلاح طلبان بوده و به صورت کامل روشن و واضح در آن زمان از سوی آقای خاتمی تا همه اصلاح طلبان حمایت‌هایی صورت گرفت، حتی روسای ستاد‌های انتخاباتی استان‌ها هم، همه اصلاح طلب بوده‌اند؛ بنابراین بار عملکرد دولت چه مثبت، چه منفی متوجه اصلاح طلبان می‌شود و اصلاح طلبان در قبال عملکرد آقای روحانی مسئولیت دارند. هم در قبال مردم و هم در قبال خود جامعه اصلاح طلبی مسئولیت دارند و طبعاً آینده سیاسی اصلاح طلبان به همین موضوع وابسته می‌شود؛ البته معتقدم در انتخاباتی غیر از ریاست جمهوری هم اگر عملکرد اصلاح طلبان منفی باشد باید هزینه‌اش را بپردازند و اگر مثبت باشد، مثل سال ۹۴ می‌توانند به تبلیغ مبادرت کنند. ما در انتخابات سال ۹۴ از عملکرد آقای روحانی دفاع می‌کردیم و اساساً معتقد بودیم مجلسی که مقابل آقای روحانی ایستاده و مانع کار ایشان است، باید کنار برود و مجلسی همراه ایشان تشکیل شود؛ حتی اصول‌گرایانی که طرفدار دولت بودند هم در لیست امید اصلاح طلبان قرار گرفتند. با این رویکرد شما خواهید پذیرفت که اصلاح طلبان باید نسبت به عملکرد آقای روحانی حساس باشند. حالا به اینجای رسیم که آقای روحانی از ابتدای شکل‌گیری دولت در سال ۹۶، از اصلاح طلبان فاصله گرفت و یک فاصله معنادار در معرفی کابینه‌اش که تعیین‌کننده رویکرد آینده‌اش بود، با جریان اصلاحات تعریف کرد؛ یعنی کار مقطعی نبود، بلکه نشان می‌داد جهت برنامه آقای روحانی برای آینده چیست و در نتیجه آنجا کاملاً مشخص شد که ایشان از اصلاح طلبان خیلی فاصله گرفته و رویکردش تغییر کرده و دولتی را تشکیل داده که در همان ابتدا مورد انتقاد اصلاح طلبان بود. بعد هم آقای روحانی این روند را ترمیم نکرد و این فاصله بیشتر شد و هرچه بیشتر فاصله بیشتر شد، نگرانی‌ها بیشتر و انتقادات هم فزونی گرفت. دیگر کار به درون و داخل دولت کشید و تغییراتی که نسبت به دور اول صورت گرفت، بیانگر این بود که معاون اول رئیس‌جمهور که آقای جهانگیری بودند، گرچه ابقا شدند ولی با اختیارات کم در مسئولیت معاون اولی حضور یافتند. از طرف دیگر دفتر آقای رئیس‌جمهور تقریباً جای معاون اول را گرفت و هماهنگ کننده دولت شد و در عزل و نصب‌ها دخالت کرد؛ کاری که توسط معاون اول صورت می‌گرفت، کاملاً به این طرف شیفت شد در حالی که آقای جهانگیری نقش مثبت و تأثیرگذاری در روند انتخاباتی ۹۶ به نفع آقای روحانی داشت و اساساً در کنار ایشان قرار گرفته تا به ایشان کمک کند؛ البته کمک شایانی هم کرد و به نفع ایشان کنار رفت. با این اوصاف کاملاً واضح و آشکار بود که آقای جهانگیری سنگ تمام گذاشت و در واقع چیزی کم نگذاشت؛ اما چرا آقای روحانی به ویژه تیمش این تفیذ اختیارات را از معاون اولی که تحت عنوان نامزد اصلاح طلب به این شکل فداکاری کرد، برداشتند. آقای جهانگیری در کنار ایشان قرار گرفت، ولی آقای روحانی با وجود اینکه همه اصلاح طلبان به وی خدمت کردند، هیچ‌وقت بیان نکرد اصلاح طلب است و به سرعت از آنها فاصله گرفت. درحقیقت به جای اینکه طرف مقابلش را قویا و اصول‌گرایان ببیند، دوستان اصلاح طلبش را قویب دید و از جانب آنها احساس خطر

کرد و بالعکس به طرف مقابل گرایش نشان داد و در کابینه‌اش از جریان مقابل اصلاحات استفاده کرد به گونه‌ای که حتی متولفه رسماً از آقای روحانی به دلیل رویکردی که به اصول‌گرایان داشت، تشکر کرد. آقای واعظی هم که از قبل توهمی داشت که اصلاً اصلاح طلبان کاره‌ای نبودند و از دور اول هم این حزب اعتدال و توسعه و مردم بودند که با رویگردانی از اصول‌گرایان و اصلاح طلبان به روحانی رأی دادند؛ بنابراین به تعبیر آقای واعظی، اصلاح طلبان اصلاً در سرنوشت انتخابات و تعیین رئیس‌جمهور نقشی نداشتند. در سال ۹۶ هم بلافاصله چنین مسأله‌ای را اظهار کرد ولی چنین شخصی با این توهمی که داشت و انکار واقعیت‌ها، همه کاره دولت شد. اینها همه نگران‌کننده بود و کار به رسانه‌ها کشیده و بحث‌های جدی در باره‌اش شد. بالاخره آقای جهانگیری در مقطعی هم اعلام کرد که حتی اختیار تغییر منشی‌اش را هم ندارد. از طرف دیگر عملکرد این دولت هم تغییر کرد؛ یعنی اساساً قیلاً در سیاست خارجی حرف اول را می‌زد و فعال بود. در سیاست داخلی هم دنبال کاهش نرخ تورم و در نتیجه دنبال مبارزه با گرانی و گران‌فروشی بود و وعده‌های بسیار زیادی هم داده بود که ارز را ارزان خواهد کرد و به طور مشخص اجازه نمی‌دهد ارز مثل زمان احمدی‌نژاد گران شود و مردم آسیب ببینند اما درست برعکس عمل کرد؛ یعنی آقای روحانی دقیقاً برعکس آنچه وعده داد، عمل کرد و گویی که ایشان اساساً هیچ اعتنا و توجهی به وعده‌ها و مردم ندارد. بعد از اینکه مردم می‌محابا به دلیل عملکرد کوتاه مدت دور دوم دولت آقای روحانی که معیشت‌شان را در تنگنا قرار داده بود، در دی ۹۶ به خیابان‌ها ریختند، آقای روحانی بلافاصله از همین مردم با گران کردن ارز انتقام گرفت و گویی با این مردم سر لج دارد. گویی مردم که به ایشان رأی داده‌اند، جرم و خطایی مرتکب شده‌اند. ایشان کاملاً سعی کرد همه چیز را برگردن مردم بیندازد و کارهای خودش را انجام دهد، دست از تکنرخی کردن تورم برداشت و نسبت به گرانی و تورم بی‌اعتنا شد. در نهایت گرانی‌ای که به وجود آورد و نرخ تورم به جایی رسید که دور از انتظار بود، تا جایی که حتی خودش هم گفت ما باور نداشتیم دلار بیش از ۵، ۶ هزار تومان شود، چون به ما گفته بودند اگر شما کنترل را بردارید، این گونه نمی‌شود، ولی زمانی بود که ارز داشت مرز ۱۲ هزار تومان را هم پشت سر می‌گذاشت، آقای روحانی این حرف‌ها را زد و معلوم بود دولت فشیلی دارد که تصمیم‌ش فاقد پایه و اساس کارشناسی است؛ به گونه‌ای که هر کسی در دولتش می‌تواند هر تصمیمی را به اجرا بگذارد در حالی که اصلاً پاسخگو هم نبود. وقتی هم در تلویزیون خواست به سوالات پاسخ دهد، تمام گناهان را گردن مردم انداخت که مردم در ۶ دی ۹۶ به خیابان آمدند در واقع برایشان توهیم به وجود آمد که مردم به خرید ارز هجوم آوردند که منجر به بالا رفتن قیمت ارز شد. انکار دولت در این میان هیچ کاره بود. آمریکا هم که چند ماه بعد از برجام خارج شد، تمام تخم‌مرغ‌های روحانی که در سید برجام قرار داشت، شکست و این طور بود که روحانی کاملاً و صددرصد منفعل شد. به هر حال آقای روحانی در مجلس هم پاسخی مشابه آنچه در تلویزیون داده بود، بیان کرد و شعارهایی علیه ترامپ و آمریکا سر داد؛ اما این عملکردها مردم را بیشتر ناراضی و خشمگین و اوضاع اقتصادی را بدتر کرد. الان برای آقای روحانی تنها راه باقیمانده این است که اراده‌ای برای استفاده از اختیاراتش در راستای تغییر

اوضاع داشته باشد؛ حال می‌خواهد تغییری در کابینه‌اش به وجود بیاورد یا سیاست‌هایش را تغییر دهد و اوضاع را بهبود ببخشد. ایشان دارد به روزمرگی وقت می‌گذراند و تنها فعالیتی که در دولت دیده می‌شود، روی کار آوردن اعضای حزب اعتدال و توسعه بدون ضابطه و احراز صلاحیت در پست‌های حساس دولتی است. گویی همه مملکت و مردم پای صندوق‌های رأی آمدند تا حزب اعتدال و توسعه در کشور جا بیفتند. این وضعی است که برای این دولت پیش آمده، اما ما نمی‌خواهیم بگوییم دولت مشکل ندارد؛ چنان که در دور اول فعال هم بود اما یک سری موانع هم بر سر راه داشت که هر از گاهی رئیس‌جمهور آنها را بر می‌شمرد و سعی می‌کرد شفاف‌سازی و آگاهی‌بخشی کند اما این دوره اصلاً از این خبرها نیست. اوضاع بین‌المللی هم به شدت خراب شده و تحریم‌ها برگشته است. واقعیت این است که به مناسبت مراسم ۱۶ آذر به چند دانشگاه دعوت شده بودم و کلیپ‌هایی که بیانگر صحبت‌های رئیس‌جمهور در زمان رقابت‌های انتخاباتی بود، وقتی بخش می‌شد با خنده حضار مواجه بودم؛ یعنی آنچنان آقای روحانی از وعده‌هایش فاصله گرفته و متضاد عمل کرده که عکس‌العمل مردم از شنیده‌های ایشان در جریان انتخابات این گونه است. این اتفاق برای ما خیلی زجرآور است؛ اصلاح طلبان از مردم دعوت کردند که به آقای روحانی رأی دهند و آقای جهانگیری هم از طرف دولت و اصلاح طلبان شعارهایی سر داد و دقیقاً دنبال موفقیت آقای روحانی بود؛ یعنی سرنوشت‌شان به عملکرد آقای روحانی گره خورده است، بنابراین به قول معروف که می‌گویند کور چه می‌خواهد دو چشم بینا، ما هم از صمیم قلب می‌خواهیم که آقای روحانی موفق شود. حالا هر چه باشد، مهم این است که مردم از عملکردش راضی باشند که می‌تواند کارنامه مثبت اصلاح طلبان تلقی شود؛ اما وقتی این گونه نیست، یعنی کارنامه اصلاح طلبان منفی است؛ ضمن اینکه کشور و منافع ملی هم در معرض آسیب قرار دارد. در شرایط جنگ اقتصادی تمام عیار قرار داریم و در شرایط بحرانی هستیم.

هزینه این دولت با اصلاح طلبان است

اصلاح طلبان نباید از پاسخ گویی فرار کنند



غلامعلی
جعفرزاده ایمن آبادی

نایب رئیس فراکسیون
مستقلین مجلس

در نوع شناخت ادبیات و نحوه ارتباط با مردم دچار مشکل است و متناسب با کف جامعه حرف نمی زند. بعضی حرف ها که به صورت طنز در کلیپ ها پخش می شود و گوش می دهم به نظر قابل توجه است و چون آن ها را بد مطرح کرده، مورد طنز قرار می گیرد. این نشان می دهد که آقای روحانی متناسب با کف جامعه سخن نمی گوید و نگاهش بین المللی است که آن طرف آب چطور از حرف هایش برداشت می کنند؛ اما این طرف آب را فراموش کرده است.

در مجموع فکر نمی کنم اصلاح طلبان با همین توجهیات بتوانند جلو روند. آقای کواکبیان در صحن مجلس گفت جامعه بداند ما حداقلیم و به دلیل در حداقل بودن دیگر نمی توانیم پاسخگوی برخی مسائل باشیم. با وجود شورای نگهبان و فیلترهای سخت، در جمهوری اسلامی اصلاح طلبان همیشه در حداقل هستند. اگر قرار است پاسخگو نباشند، یعنی مردم دیگر به آنها رای ندهند؛ حتی اگر یک نفر هم می آید، باید پاسخگوی عملکرد خودش باشد. این چه حرفی است؟ این حرف کاملاً غلط است.

معتقدم اصلاح طلبان نمی توانند از پاسخگویی فرار کنند؛ البته دقت کنیم که یک موقع اصلاح طلبان از ابتدا می توانستند گزینه انتخاب کنند و یک موقع از بین گزینه های موجود یکی را انتخاب کرده اند، پس در همین حد از آنها انتظار داشته باشیم و رعایت انصاف را بکنیم. یک موقع می گوید آزاد هستید که گزینه بیاورید و از کسانی که در حزب و جناح شما هستند، هرکسی می تواند باشد که در این صورت مسئولیت آن را می پذیرید. یک موقع هم این طور جلو رفته که از بین چهار نفر، یکی باید انتخاب شود که آن موقع کارشان خیلی سخت تر است. حالت دوم صد درصد با تمام آرمان های آنها مطابقت نمی کند و تا حدودی با آرمان هایشان مطابقت دارد. اصلاح طلبان مثل اصول گرایان راحت نیستند. اصول گرایان از یک سال قبل می توانستند گزینه معرفی کنند و مطمئن هم هستند که در شورای نگهبان تایید می شوند؛ اما اصلاح طلبان با یک سری محدودیت ها مواجه اند که این محدودیت هایشان را باید دید.

با همه این اوصاف، من امیدوارم که اصلاح طلبان بعضی نظریاتی را که وجود دارد و می گویند خطمان را از دولت جدا کنیم تا بتوانیم نزد مردم مقبولیت پیدا کنیم، باطل کنند و تمام اراده شان را برای کمک به دولت بگذارند. دولت در صورتی که نتیجه دهد، اصلاح طلبان برنده اند. این دولت به هر شکلی نتیجه ندهد، هزینه اش را اصلاح طلبان باید پرداخت کنند؛ پس شرط عقل این است که اصلاح طلبان به دولت کمک کنند.

برخی اصلاح طلبان معتقدند برای اینکه کارهای کشور درست انجام شود و جواب شفافی را به مطالبات مردمی شاهد باشیم دولت باید استعفا دهد؛ البته یک زمان اصول گرایان تردید می کردند که آقای روحانی را پایین بیاورند تا با رویکرد نظامی گری بتوانند کشور را اداره کنند. تا جایی که اطلاع دارم این مسئله مورد مخالفت رهبری قرار گرفت و بعد از آن موضوع منتفی شد. الان هر چه به انتخابات نزدیک تر می شویم، ناراضیاتی مردم از روند اداره کشور باعث شده که اصلاح طلبان به این فکر بیفتند که یک مقدار خودشان را از آقای روحانی میرا کنند. بخش کوچکی از اصلاح طلبان پیشنهاد استعفا می دهند، ولی عمده آنها چنین رویکردی ندارند. به هر صورت باید آقای روحانی را حمایت کرد که بتواند کشور را در این مدت باقیمانده اداره کند.

البته برخی چهره های اصلاح طلب مشارکت مشروط را مطرح کردند و گفتند یا گزینه های مدنظر ما تایید صلاحیت شوند یا دلیلی برای شرکت در انتخابات نیست. برخی می پرسند آیا می توان اصرار آنها به استعفا روحانی را در کنار ایده مشارکت مشروط قرار داد و این دورا با هم تحلیل کرد؟

فکر می کنم که اصلاح طلبان قطعاً مشارکت مشروط خواهند داشت؛ اما به نظر شخصی من آن ها اشتباه می کنند، چون ما باید تحت هر عنوانی در انتخابات شرکت کنیم. اولاً، تحریم یا عدم شرکت در انتخابات کار درستی نیست. ثانیاً، طرف مقابل همین مشارکت حداقلی را می خواهد؛ بنابراین تمام زحماتی که در هشت سال دولت روحانی کشیده شده، با عدم مشارکت بر باد خواهد رفت. بالاخره اینها انتظار صد داشتند و حالا ۵۰، ۶۰ شده است. نباید تصور کرد که حالا چون صد نشد، پس دیگر هیچ؛ در حالی که بالاخره موفقیت هایی هم در جاهایی بوده و حالا در جاهایی هم نبوده است.

اگر اصلاح طلبان از آقای روحانی عبور کنند، جامعه در باره شان قضاوت خوبی نخواهد داشت، باز تکرار می کنم جامعه قطعاً قضاوت خوبی نخواهد کرد و این بی اعتمادی را در باره گزینه های بعدی جریان اصلاحات نشان می دهد. نمی شود شما هر جایی که می توانید له کنید و رد شوید و گناه را به گردن دیگری بیندازید. وقتی شما کاندیدایی معرفی کرده اید باید مسئولیت آن را تا آخر بپذیرید. آیا وقتی حزبی کسی را معرفی می کند، می تواند از بار مسئولیت شانه خالی کند؟ خیر، تا آخر دوره باید مسئولیت و نقاط قوت و ضعفش را بپذیرد. من فکر می کنم جامعه این را نمی پذیرد و اگر هم بپذیرد، دوره بعد حرفشان را نخواهد پذیرفت و دیگر نمی توانند کسی را معرفی کنند.

اصلاح طلبان می گویند روحانی آن طور که باید به جامعه پاسخ نمی دهد؛ البته من هم فکر می کنم آقای روحانی قدری



مدیریت بحران باید حاکم باشد؛ اما می بینیم که آقای روحانی و دولتش کاملاً منفعل و با روزمرگی روزگار می گذرانند و دارند وقت مردم و کشور و فرصت هایی که داریم را می گیرند، پس بهتر است که این آقای روحانی کنار رود و استعفا دهد یا اگر اختیارات ندارد، اختیارات بگیرد؛ البته مقام معظم رهبری یک شورای عالی هماهنگی اقتصادی با عضویت سران قوا و ریاست رئیس جمهور درست کردند و اختیارات فراقانونی هم به آقای روحانی دادند. یکی از اصلاح طلبان که آقای لیلان است، طاقت نیاورد و برآشفتم و گفت این اختیارات را اگر به چوب هم می دادند، اتفاقی می افتاد؛ بنابراین ما می بینیم که با وجود اختیارات هم اتفاق مثبتی نیفتاد. آقای روحانی می توانست در زمینه مسائل اقتصادی تصمیماتی بگیرد اما چون برنامه ندارد، اصلاً هم قصدی هم برای این کار ندارد؛ البته این رفتار از آقای روحانی خیلی عجیب است که این قدر نسبت به مردم بی اعتنایی کند. چرا آقای روحانی هم متغیر است و هم بی اعتناست و باز اصرار بر ماندن دارد؟ اگر نمی تواند، ناتوان است، ضعف دارد و اختیارات ندارد، مطرح کرده و تکلیف خودش را روشن کند. درحقیقت به این دلایل است که اصلاح طلبان از آقای روحانی می خواهند چنانچه نمی تواند کاری انجام دهد، سریع استعفا دهد و اجازه دهد مردم انتخاب دیگری داشته باشند. برخی می گویند اگر ایشان زودتر استعفا دهد، انتخابات ریاست جمهوری و مجلس می تواند در اسفند یا هم برگزار شود. علی ای حال اصلاح طلبان قطعاً در این حمایتی که از آقای روحانی کردند، هزینه هنگفتی پرداخته و متضرر شده اند. جبران آن هم کار بسیار مشکلی است به طوری که آقای خاتمی هم عنوان کرد از من هم دیگر کاری ساخته نیست و اگر من هم از مردم بخواهم، مردم دیگر پای صندوق های رای نمی آیند. مگر اینکه تحولی در تابستان امسال اتفاق بیفتد که نشانه های این هم دیده نمی شود. بالاخره همه به حرف آمده اند و همه به رغم تحفظ و محدودیت هایی که دارند، مجبور شدند با صراحت و شفافیت با آقای روحانی صحبت کنند.

محرمانه‌های پورمحمدی

از احمدی نژاد تا وزارت اطلاعات در گفت‌وگو با وزیر پیشین کشور

آقای پورمحمدی، اگر موافقت کنید گفت‌وگو را با سوالی در باره جامعه روحانیت مبارز آغاز کنیم؛ می‌شود گفت که جامعه روحانیت مبارز هنوز در جامعه ایران نماد راست سنتی است؟

من فکر می‌کنم که این تقسیم‌بندی‌ها و این ادبیات سیاسی که ما تا به حال داشته‌ایم، تغییر پیدا کرده است، یعنی الان شما نمی‌توانید این ادبیات را در فضای عمومی سیاسی کشور حاکم دانسته و این دسته‌بندی و این تقسیم‌بندی‌ها را کامل اجرا کنید. خیلی از مواضع چاب‌جا شده و دیدگاه‌ها تفاوت پیدا کرده است. روحانیت، یعنی مجموعه ما به اسلام ناب معتقد هستیم، یعنی به آنچه امام بزرگوارمان پیوسته آن را ترویج و تبیین کرد که اسلامی انقلابی، اجتماعی و سیاسی، مردمی و اسلام دردمندان، مدافع مظلومان، در حال مبارزه با ظلم و سعادت‌بخش است؛ اسلامی که می‌خواهد جامعه را متحول کند، اسلام عزالت، بی‌تفاوتی و گوشه‌گیری نیست، اسلام حضور، مشارکت، فعالیت، سازندگی، تلاش، تکامل و تثبیت موقعیت حق و حاکمیت حق و عدالت است. این دسته‌بندی‌ها، این تابلوها و ایتک‌های سیاسی فقط در موقعیت‌های خاص که ایجاد کرده‌ایم درست است.

اما به هر حال در تاریخ سیاسی ایران اینها وجود داشته است، یعنی جامعه روحانیت مبارز در مقابل مجمع روحانیون مبارز دو طرز تفکر داشتند؛ هم در مورد انقلاب اسلامی و هم در مورد اسلام سیاسی و اینها با هم متفاوت بوده‌اند. از این فرمایش شما من این گونه برداشت می‌کنم که جامعه روحانیت در واقع پوست انداخته و حتی در ارتباط با رویکردهای قبلی‌اش می‌شود گفت که متفاوت است.

ما هنوز معلم خودمان را شهید بهشتی و شهید مطهری می‌دانیم. ما پیشگام و پیش‌تاز و پیش‌قراول خودمان را مقام معظم رهبری می‌دانیم. اینها از روز اول در این جامعه راهنما و هادی این مجموعه بودند. الان هم همان است. امام مقتدای ما بوده است، رهبری مقتدای ماست؛ چه چیز تفاوتی کرده است؟ این تعاریفی است که در دسته‌بندی‌های سیاسی برجسته شده و یک ایتکی است که بر پیشانی عده‌ای خورده شده و دیگر به عنوان تابلوی اسمی و رسمی شان شده که آن‌ها را به این اسم خطابشان می‌کردند و گرنه از نظر محتوایی من فکر نمی‌کنم بنده پورمحمدی سال ۹۸ با پورمحمدی سال ۵۸ فرق کرده باشم. یک خرده تجربه‌ام زیادت‌تر شده، تعقلم بیشتر شده، فهمم از مسائل سیاسی و اجتماعی بیشتر شده، کمی زمین خورده‌ام و شکست خورده‌ایم، چیزهای زیادی یاد گرفته‌ایم ولی آرمان‌ها، باورها و گرایش‌هایمان تغییر نکرده است.

فرمایش شما درست است و در برابر شخص شما هم صدق می‌کند ولی از همین مجموعه جامعه روحانیت مبارز ما، آقای ناطق‌نوری، شیخ حسن روحانی و آقای هاشمی‌رفسنجانی را داریم که در دهه ۶۰ تا ۸۰ و ۹۰ کاملاً متفاوت بوده‌اند؛ یعنی از درون همین جامعه روحانیت که در واقع در دوره‌ای کاملاً مخالف دولتی‌سازی اقتصاد و فر به کردن دولت و منتقد دولت آقای



گفت‌وگوی ویژه



یک گفت‌وگوی جذاب و مفصل با حجت الاسلام والمسلمین مصطفی پور محمدی. نزدیک به ۴ ساعت مباحثه در موضوعات مختلف از جزئیات حضور در دولت‌ها و تحولات جدید و مثبت در جامعه روحانیت گرفته تا اتفاقات بسیار مهمی مانند وقایع سال ۶۷ و ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای و چند محور دیگر که برای اولین بار توسط حجت الاسلام والمسلمین پور محمدی بیان شده است. بخش کوتاهی از این گفت‌وگوی چندساعته را در قالب مصاحبه مکتوب پیش رو تقدیم شما مخاطبان کرده‌ایم. فیلم کامل این گفت‌وگو که حاوی ناگفته‌هایی است که برای اولین بار مطرح می‌شود، به زودی در فضای مجازی منتشر خواهد شد. از دبیر عالی جامعه روحانیت که این وقت را در اختیار مثلث قرار دادند و نیز از اعتماد ایشان کمال تشکر را داریم.

فکر کنیم و در کل این حس را هم من در جامعه می‌بینم. در جامعه روحانیت اقبالشان در مجموع به تلاش‌هایی است که فراگیری حداکثری داشته باشد و مجموعه‌ای که نتواند فراگیری لازم را داشته باشد، حس می‌کنیم که موفقیت چندانی ندارد. ما باید ببینیم که دوستانمان چقدر قدرت فراگیری و جذب دارند. آن موقع می‌توانیم راحت‌تر قضاوت کنیم.

شما رویکرد سیاسی و اجتماعی فعالان سیاسی را در برخورد با خود و با مردم می‌پسندید؟

ببینیم و با هم صحبت کنیم، ضعف‌هایمان را هم بگوییم. ما هیچ محیطی را نمی‌بینیم که ضعف مردم بیان شود و همیشه تصویری از جامعه داریم که در بهترین وضعیت هستیم. آیا این چنین است که جامعه هیچ عیب و وضعی ندارد؟ ما مدیران هم این طور تصویر می‌کنیم که هیچ وضعی نداریم، نخبگان هم فکر می‌کنند ضعف ندارند. اصلاً در کشور ما استعفا، عذرخواهی و پذیرش اشتباه معنایی ندارد. در کشور ما تغییر سیاست، تغییر رویکرد، تغییر روش و سبک زندگی معنایی ندارد؛ اینها به این دلیل است که ما نتوانسته‌ایم از این ظرفیت خوب استفاده کنیم، خب چه نتیجه‌ای ایجاد می‌کنیم؟ کسی که بهتر حرف می‌زند، رای می‌گیرد، بعد از سه، چهار ماه معلوم می‌شود که نمی‌تواند به وعده‌اش عمل کند. بعد دوباره بدبین می‌شویم و بعد دوباره یک ناامیدی و عوارض اجتماعی زیادی ایجاد می‌شود. حس من این است که ما باید اصلاً سبک مدیریت سیاسی، فعالیت سیاسی و فعالیت انتخابی‌مان را عوض کنیم. ما می‌توانیم و خوشبختانه ظرفیت‌های زیادی داریم؛ یعنی من حس می‌کنم که افکار عمومی هم پاسخ مثبت می‌دهند و همراهی و همدلی نشان خواهند داد. طرف مقابل ببیند که ما با او صادقانه صحبت می‌کنیم و به عیب خودمان هم اعتراف می‌کنیم، او هم اگر عیب دارد می‌گوید که این راست می‌گوید، چون عیب خودش را هم گفته است.

شما هم با دولت آقای روحانی و هم با دولت آقای احمدی نژاد به عنوان وزیر کار کردید، اگر بخواهید خیلی خلاصه و گذرا اشاره بکنید، تفاوت این دو نفر را در چه چیزی می‌دانید؟ آقای احمدی نژاد خیلی عمل‌گرا، پرتحرک

می‌کنیم، یعنی این روال عادی‌مان است که انجام می‌دهیم.

شما که با ایشان صحبت کردید، آیا غیبت ایشان همچنان در ادامه دلخوری سال ۸۸ است؟

بله دیگر، اصلش آن بوده ولی چیزهای دیگر هم در این مورد کم و زیاد شده است.

شما در جلسات شورای وحدت شرکت کرده‌اید؟

نه، حضور رسمی نداریم. برخی از اعضای ما دعوت شده‌اند و در آن جمع حضور دارند. جناب آقای رئیسی که تا به حال بوده، عضو جامعه روحانیت است و عضو کمیته سیاسی ما هم بوده و هست. جناب آقای تقوی، دبیر شورای مرکزی‌مان است، ایشان عضو سابقه‌دار جامعه است که در آن جمع حضور دارد اما به این معنا نبوده است که به عنوان نمایندگان جامعه باشند. جمعی از دوستان با همین احساس مسئولیت با هم نشست و برخاست دارند، ما هم اعلام کرده‌ایم که از همه حرکت‌های وحدت‌آفرین استقبال می‌کنیم، کمک می‌کنیم اما تلاشمان این است که این حرکت‌ها جامع و فراگیر باشد و اگر برخی از حرکات را می‌بینیم این ظرفیت را ندارند، سعی می‌کنیم که از موقعیت جامعه روحانیت که فضای وسیع‌تری را می‌تواند پوشش بدهد و کمک مطلوب‌تری را برای مجموعه‌های زیادی می‌تواند داشته باشد، آن‌ها را انجام بدهیم و در خدمتشان باشیم.

اگر اجازه بدهید سوال‌ها را کمی شفاف‌تر بپرسم. بعد از اینکه آقای رئیسی به قوه قضائیه رفتند، بحثی که مطرح شد این بود که فرجام شوراى وحدت چه می‌شود؟ آیا با رفتن ایشان شوراى وحدت متوقف می‌شود؟ آیا جایگزینی به جای آقای رئیسی در شوراى وحدت می‌تواند عین ایشان، جامعیت داشته باشد؟ با توجه به شناختی که شما از فضای سیاسی دارید، فکر می‌کنید چه اتفاقی برای شوراى وحدت می‌افتد؟

هنوز ما در جامعه روحانیت روی این موضوع بحث نکرده‌ایم که به تحلیل روشنی برسیم. از نظر شخصی اگر سوال می‌کنید، من فکر می‌کنم که باید به فراگیری و جامعیت این نشست‌ها بیشتر

موسوی بودند اما در دوره‌های بعد در این آقایان تفاوت مشی و رویکرد می‌بینیم و در واقع از دل همین جامعه روحانیت گرایش‌های مختلفی ایجاد شد. آقای ناطق نوری الان فارغ از قضاوت کیفی با آقای نوری دهه ۶۰ کاملاً متفاوت است، همین هم در مورد آقای روحانی صدق می‌کند.

جامعه روحانیت یک موجود ساختگی جعلی که نیست، یک موجود واقعی و زنده است و عناصری که در این جامعه حضور دارند، تشکیل دهنده این جامعه هستند؛ همان موقع و امروز دیدگاه‌های متفاوتی داریم. ما هنرمان باید این باشد که همه این دیدگاه‌ها را در دل خودمان حفظ کنیم و بتوانیم با هم تعامل و گفت‌وگو کنیم و به بهترین راه هدایت بشویم و بهترین انتخاب را داشته باشیم. الان هم نمی‌توانیم دستبندی‌ها را خیلی عمیق و با گسل‌های خیلی زاویه‌دار تعریف کنیم؛ به هر حال جامعه روحانیت به عنوان خانواده بزرگ روحانیت و نه به عنوان یک جمع محدود، دیدگاه‌های متفاوت و رویکردهای متفاوتی دارد، استدلال‌ها و پشتوانه‌های ذهنی بعضاً متفاوتی دارند، اینها واقعیت‌های جامعه ما هستند.

نام آقای ناطق نوری به میان آمد. وقتی که گفتند که جنابعالی دبیر عالی جامعه روحانیت شدید، شاید اولین گمانه‌پردازهای رسانه‌ای و سیاسی این بود که با توجه به روابط نزدیکی که با ایشان دارید، آقای ناطق را به جامعه روحانیت برمی‌گردانید؛ اما در نهایت این اتفاق نیفتاد، شما تلاشی در این مورد کردید؟

بله، نه فقط من که دوستان متعددی در جامعه هم در گذشته و هم الان نسبت به آقای ناطق نوری نظر صمیمانه و محبت‌آمیز داریم و ایشان مورد علاقه‌مان است و دعوت‌های مکرر هم از سوی من و هم توسط دوستان دیگر ما صورت گرفته است. همچنان آقای ناطق و دوستان دیگر را به عنوان اعضای مؤسس در اساسنامه جدید هم منظور کرده‌ایم و این بزرگواران را به عنوان مؤسس همچنان در تشکیلات خودمان محفوظ نگاه داشته‌ایم؛ از این رو دعوت‌نامه‌هایمان را هم برایشان ارسال



آقای احمدی نژاد گفت در مشهد خدمت آقای رسیدم، بحث کابینه شده و آقاتایید کرده باشید و مادر این مورد توافق کردیم

و مردمی بود. اینها خصلت‌های جذاب و اثرگذار و پیش‌برنده بود. آقای روحانی بیشتر اهل تامل و برنامه‌ریزی و ایده‌های به‌اصطلاح استراتژیک بود و قائل به یک‌سری مناسبات و حفظ مناسبات است. رفتار آقای روحانی رفتار خاص خودش است و این را برای خودش یک اصل می‌داند و به این خیلی پایبند است. در واقع به یک نوع سلوک، مناسبات و تشریفات و... اعتقاد دارد و ملتمز است.

آقای روحانی بیشتر مرد لابی و سیاست است؟

آقای روحانی هم اهل تفکر و برنامه‌ریزی و اینها بوده و هست و سوابق زندگی اش حکایت از این معنا دارد و در جاهای بزرگ از اول انقلاب حضور داشته است، لیکن آقای احمدی‌نژاد پراگماتیست و عمل‌گرا تر بود. آقای روحانی بیشتر به برنامه‌ریزی، هدایت، مدیریت و تصمیم‌گیری اعتقاد داشت. خب آقای روحانی تجربه اجرایی اش کمتر بود و آقای احمدی‌نژاد تجربه تصمیم‌گیری و مشارکت در تصمیم‌گیری و فهم یک‌سری مسائل کلان‌تر بود چون در آن رشته‌ها کمتر حضور داشت و کمتر کار کرده بود. آقای روحانی برعکس در آن حوزه‌ها بیشتر کار کرده بود. به هر حال تفاوت‌هایی از این جهت داشتند. آقای احمدی‌نژاد سعی می‌کرد که تیپ‌های جدید، نیروهای جدید و جوان‌تر را جذب بکند. آقای روحانی چون خودش ورود اجرایی کمتری داشت، سعی می‌کرد از افراد تعریف‌شده شناسنامه‌دار و به‌اصطلاح کارکنش بیشتر استفاده بکند تا اطمینان بیشتری داشته باشد. سیاست‌های عملیاتی و سرعت تصمیم‌گیری آقای احمدی‌نژاد خیلی بیشتر بود. آقای روحانی طبعاً تاملش بیشتر بود و با ملاحظات بیشتری تصمیم می‌گرفت که به محافظه‌کاری منجر می‌شد. اینها نکاتی است که ما در رفتار این دو دیده‌ایم. دولت دوم آقای احمدی‌نژاد از

نظر سطوح کاری و توان کاری پایین‌تر بود. در دولت دوم آقای روحانی هم این اتفاق افتاد.

شما پست مهمی در دولت احمدی‌نژاد داشتید، به‌رحال وزیر کشور دولت ایشان بودید؛ آشنایی ایشان با شما از کجا بود؟ آیا ایشان از ابتداء با شما موافق بودند یا مثل وزارت دادگستری توصیه شدید؟

آشنایی من با ایشان از اوایل دهه ۸۰ است. در دهه ۸۰ در همین ساختمان جامعه روحانیت، جلسات شورای هماهنگی نیروهای انقلاب بود و ایشان هم در آن جلسات حضور داشت که با مدیریت آقای ناطق انجام می‌شد. بنده و دوستان زیادی هم بودیم و آقای احمدی‌نژاد هم حضور داشت و بیشتر آشنایی مان آنجا بود. بعد شوراها شهر دور دور که می‌خواست تشکیل بشود، ما جزو کارگزارها و پیگیر بودیم و آقای احمدی‌نژاد مسئول شورای شهر تهران بود. ما در شورای کشوری کمک می‌دادیم، آنجا همکاری‌مان طبعاً بیشتر شد. خب شورای شهر که پیروز شد و آقای احمدی‌نژاد به‌عنوان شهردار انتخاب شد، اتفاقاً خود من در دفتر که بودم، مدیر بخش سیاسی-اجتماعی دفتر رهبری بودم. دوستان نسبت به آقای احمدی‌نژاد تردید داشتند و من می‌گفتم که ایشان استاندار بوده، رشته تحصیلی اش هم به رشته شهرسازی و عمران نزدیک است و انرژی خوبی هم دارد. شورای شهری هم که انتخاب شده با ایشان هم‌فکر هستند چون مسئول تشکیل و پشتیبانی تبلیغاتی و انتخاباتی آنان بوده است.

یعنی مسئول اجرایی بودند؟

بله، اتفاقاً زمان شهرداری، ایشان را یکی، دو بار به همان دفتر رهبری دعوت کردم و با هم جلسه داشتیم و بعضی نکات انتقادی و مسائلی که نکات مثبت و حمایتی داشتیم با ایشان مطرح کردم ولی در انتخابات ریاست‌جمهوری بر اساس تصمیم شورای هماهنگی نیروهای انقلاب، کاندیدای ما آقای دکتر لاریجانی بودند. برای کمک به آقای دکتر لاریجانی بنده مسئول تدوین و تنظیم برنامه ایشان بودم، یعنی برنامه اجرایی ایشان که بعداً می‌خواست انجام بشود و بیشتر درگیر این مسائل بودیم. خب یک‌سری بحث‌هایی داشتیم و حتی یکی، دو بار اقدام کردم که ایشان را منصرف کنم؛ چه از جانب خودم و چه از جانب دیگر بزرگان. ایشان طبعاً قبول نکرد تا اینکه رئیس‌جمهور شد. بنده به ایشان تیریک شفاهی گفتم و ضمناً نگفتم که در خدمت من که این‌ها هم با دلالتی هم باشد که انتظار کاری هم از ایشان دارم. دقت کردم در الفاظی که به کار می‌برم که این جمله را نگویم. پس از مدتی ایشان از بنده دعوت کردند که به دفترشان بروم و فکر کنم آقای زریبافان که مسئول دفتر ایشان بودند، گفتند که آقای احمدی‌نژاد می‌خواهند شما را ببینند و من رفتم و بعداً متوجه شدم که ایشان با افراد زیادی حدود ۸ نفر به‌عنوان وزیر اطلاعات مصاحبه کرده و همه آنها گفته‌اند تا پورمحمدی هست و در وزارت سابقه‌دار است و جزو مجموعه خودمان، چرا ایشان را دعوت نمی‌کنید. پس از آن ایشان بنده را دعوت کردند. من به ایشان گفتم من مایلم در جایی که الان هستم کار کنم و به شما هم کمک می‌کنم. درست است کاندیدای ما شما نبود ولی از هم‌فکران ما رئیس‌جمهور تعیین شده و من وظیفه خود می‌دانم که پشتیبانی و کمک به شما بکنم و گفتم مرا معذور بدارید. دلایل دیگر هم داشتیم که نمی‌خواستیم بگوییم حس می‌کردم با هم سازگار هم نیستیم، سر این مسائل هم می‌ترسیدم نتوانیم با هم همکاری کنیم و ابا داشتیم که ایشان گفت؛ خب تو که آشنا به وزارت اطلاعاتی، برنامه‌ای برای وزارت بنویس، ما هر کسی را که دعوت کردیم می‌گوییم این برنامه است، باید بدھیم متخصص برای ما برنامه بنویسد، گفتم چشم من این کار را انجام می‌دهم. من رفتم که برنامه بنویسم، یک

هفته بعد دفتر ایشان بنده را دعوت کردند که آقای رئیس‌جمهور با شما کار دارند. ایشان گفتند خدمت آقا رفتم و ایشان در مشهد مشرف بودند، رفتم مشهد و خدمت آقا رسیدم، بحث کابینه شده و آقا تأیید کرده که شما باشید و نظر ایشان مثبت است و ما در این مورد توافق کردیم چون در مورد پست‌هایی که معمولاً آقا نظر می‌دادند یکی وزارت اطلاعات بود که من گفتم اگر نظر آقا این است من حرفی ندارم چون در دفتر خود آقا هستم و اگر ایشان نظرشان این است که من از اینجا بروم، چیزی نمی‌توانم بگویم. من اولین عضو کابینه انتخابی ایشان به همراه آقای دکتر صفارهرندی هستم؛ یعنی در همان جلسه آقای صفارهرندی را به‌عنوان وزیر ارشاد معرفی می‌کنند و ایشان انتخاب می‌شود. همانجا به من گفت شما دو نفر اعضای کابینه ما هستید و بعد ایشان به ما گفت که شما و آقای صفارهرندی، عضو کمیته جذب وزرا غیر اقتصادی بشوید. یعنی از همان اول ما یک کارگروهی تشکیل دادیم و همه افرادی که به آقای احمدی‌نژاد برای وزارت پیشنهاد می‌شدند به ما می‌دادند، ما مصاحبه و ارزیابی می‌کردیم و به ایشان می‌دادیم که فلانی برای این پست خوب است و برای وزارت کشور هم چند نفر پیشنهاد شدند. ارزیابی‌هایمان را دادیم ولی حالا چون ما دو تا خیالمان راحت بود که یکی برای وزارت اطلاعات و یکی برای وزارت ارشاد انتخاب شده‌ایم، دیگر خودمان مسئله شخصی نداشتم و طبیعی بود که نظر اتمان را می‌دادیم تا اواسط کار، ایشان از آن کاندیداهای وزارت کشور راضی نبود. یک ماه یا ۲۰ روز به معرفی اعضای کابینه مانده، در جلسه‌ای روز کرد به آقای دکتر علی احمدی که صورت جلسات را می‌نوشت، گفتند که تو پورمحمدی را برای وزارت کشور بنویس، من با شوخی گفتم که آقا من نمی‌خواهم، گفت یعنی چی که نمی‌خواهی، گفتم بین دو تا صاحب و دو تا سر داشتن، آدم بی‌لحاف و تشک را می‌ماند. ما این را به شوخی آنجا گفتیم. خب دوستان وزارت اطلاعات هم توقع داشتند که من در وزارت بایستم، توقع جدی هم این بود. دولت اصلاحات تحولاتی در وزارت ایجاد کرده بود، دوستان قدیمی ما گفتند حالا که پیشنهاد وزارت اطلاعات شده در همین جا سفت بایست، خیلی هم آن سال خسته شده بودم، دو سه تا مسئله خانوادگی داشتیم، مادرم تصادف وحشتناکی کرد، خیلی از نظر ذهنی شرایط سختی داشتیم؛ پدرم چند بار سکنه کرده بود و سکنه چندم بود و اینها و خلاصه شرایط خانوادگی بسیار پیچیده‌ای بود، درگیر کابینه هم بودم، هر روز جلسه داشتیم، من تا دیدم دو سه روزی مانده به آخر معرفی، گفتم بچه‌ها را بردارم برویم یک‌جایی، استراحت کنیم، بعدش بیاییم و مسئولیت را بپذیریم که دیگر وقت نخواهیم داشت، بیس از این فرصت دور، سه روزه‌مان استفاده کنیم، شب شنبه بود که یکشنبه‌اش کابینه می‌خواست معرفی بشود که آقای زریبافان ساعت ۱۱ شب به من زنگ زد که کجایی، گفتم رفتم یک‌جایی استراحت، می‌آیم فردا که گفت برنامه برای وزارت کشور بنویس، گفتم قرار نکرده برای وزارت کشور، گفت نه، آقای احمدی‌نژاد لیست را قطعی برای وزارت کشور بسته، گفتم وزارت اطلاعات چه می‌شود؟ گفت برای اطلاعات فکر کردیم آقای محسنی باشد. خب قبلاً هم خود آقای احمدی‌نژاد با آقای محسنی صحبت کرده بود، ایشان وزارت اطلاعات را نپذیرفته بود. گفت ایشان صحبت کرده، با آقا هم صحبت کرده و ایشان هم قبول کرده‌اند و آقای محسنی زیر بار نمی‌روند و قرار است آقای محسنی فردا برود خدمت آقا و آقا به ایشان بفرماید باید قبول کنید. شما نگران آن نباش و بنشین برنامه برای وزارت کشور بنویس. صبح زود یک ماشین گرفتیم که سریع من را به تهران برساند و ساعت ۱۰ تا ۱۱ رسیدم تهران و رفتم دفتر آقا که آنجا محل کارم بود. به دوستان خودمان آنجا که از اعضای کمیته سیاسی بودند و در این مباحث آشنا بودند گفتیم آقا قسمت ما شده وزارت کشور،



گفت‌وگویی ویژه



به آقای موسوی لاری که وزیر کشور بودند زنگ زدم و گفتم آقای موسوی بنده قرار است کاندیدای وزارت کشور باشم، زحمت بکش برنامه خودت و برنامه وزرای قبلی کشور را برابم بفرست، من برنامه‌ها را ببینم و یک چیزی تنظیم بکنم، ایشان هم لطف کرد و برنامه را فرستاد



آقای احمدی نژاد سعی می‌کرد که تیپ‌های جدید، نیروهای جدید و جوان‌تر را جذب بکند. آقای روحانی چون خودش ورود اجرایی کمتری داشت، سعی می‌کرد از افراد تعریف شده شناسنامه‌دار و به اصطلاح کارکنسته بیشتر استفاده بکند تا اطمینان بیشتری داشته باشد

گفتمانی داشت که شما هم در یک بخشی از صحبت‌هایتان اشاره کردید که خود شما حاضر شدید به عنوان وزیر کابینه ایشان باشید. یک بحث سراسری این است که می‌گویند یک تعداد از حامیان ابتدایی ایشان با بخشی از اصول‌گرایان که از ابتدا حامی ایشان بودند، می‌توانستند ایشان را در همان فضای گفتمانی حفظ بکنند. شاید یک مقدار تغییر حالتی که آنها پیدا کردند، آقای احمدی نژاد را به سمت دیگری متمایل کرد؛ نظر شما چیست؟

این هم یک مقدار بی‌انصافی است. دوستان هم‌فکر با آقای احمدی نژاد و به اصطلاح طیف هم‌نظر ایشان، حالا من نمی‌خواهم سیاسی بگویم، صرفاً راست و اصول‌گرا و اینها، نه مجموعه نیروهایی که به آقای احمدی نژاد نزدیک‌تر بودند تا دیگران؛ یعنی هم نیروهای ولایی، ارزشی و انقلابی و حزب‌اللهی که طبیعتاً به آقای احمدی نژاد نزدیک‌تر بودند، وفادارانه با آقای احمدی نژاد کار کردند. ما تا آن موقعی که بودیم اکثر حامی و همراه بودند، نمی‌گویم دوتا یا پنج تا انتقاد نشد ولی از مجموعه نیروهای این طیف، بیشترین پشتیبانی‌ها و همراهی‌ها انجام شد، جانانه و جانفشانانه تلاش شد. من خودم در وزارت کشور با تمام ظرفیت شب و روز نمی‌شناختم

دوستان زیادی بودند، دوستان سپاهی ما، دوستان اطلاعاتی و دوستان قضایی من. تیپ‌های مختلفی در مجلس بودند که نظرشان این بود که من وزارت کشور بروم بهتر است و فکر می‌کنیم که اینجا برای جریان سیاسی بیشتر نیاز است و من موفق‌تر می‌توانم عمل کنم. از این بحث‌ها داشتند و طبعاً لای می‌کردند و فشار می‌آوردند ولو اینکه این آقای احمدی نژاد بود که به این جمع‌بندی رسید.

اما نتوانستید با هم کار بکنید. در ادامه سوالی که از آقای لاریجانی پرسیدم از شما هم می‌پرسم که مشکل شما و آقای احمدی نژاد از کجا شروع شد؟

کسی می‌گفت که ما هر کجا می‌رویم با ما نمی‌سازند، نمی‌شود گفت همه بد اخلاق اند، شاید ما بد اخلاق هستیم. حالا ما هم ظاهراً اخراجی همه هستیم. اشکال از من است چون در دادستانی آقای خوتینی‌ها آمد، ما را بیرون کرد. آقای خاتمی آمد مدتی ما را تحمل کردند. بعد کنار گذاشتند. آقای احمدی نژاد آمد تا مدتی ما را استفاده کردند و بعد کنار گذاشتند و آقای روحانی آمدند همین‌طور، پس ما که نمی‌توانیم دیگران را امتهم کنیم، راحت‌تر است که خودمان را امتهم کنیم، شاید اشکال از بنده است.

حاج‌آقادر مورد آقای احمدی نژاد دو تعبیر وجود دارد؛ یک تعبیر این است که آقای احمدی نژاد سال ۸۴ با آقای احمدی نژاد سال ۹۲ خیلی فرق دارند و این هم به سبب این است که اطرافیان‌ش باعث شدند این اتفاق بیفتد؛ حتی آقای مصباح‌تعبیری دارند که ایشان طلسم شده بود. بعضی‌ها می‌گویند این احمدی نژاد ۹۲ دقیقاً همان احمدی نژاد ۸۴ است؛ تعبیر شما چیست؟ کدام یکی به واقعیت نزدیک‌تر است؟

جوهره آدم‌ها خیلی تغییر نمی‌کند، تحولاتی شکل می‌گیرد ولی اینکه انقلاب درونی اتفاق بیفتد کم است آقای احمدی نژاد ۹۲ تکامل یافته آقای احمدی نژاد ۸۴ است.

بنده نسبت به دولت‌های جمهوری اسلامی قضاوت مثبت دارم. من قضاوت‌هایی را که الان نسبت به دولت‌ها می‌شود، قبول ندارم و این را غیرمنصفانه و غیرواقع‌بینانه می‌بینم. دولت‌ها ضعف دارند، مشکلات و ناکامی‌های فراوانی دارند ولی خدمات فوق‌العاده بزرگی به کشور و به ملت و به تاریخ انقلاب کرده‌اند. امسال سال چهل‌می است که جمهوری اسلامی با اقتدار پشت سر گذاشت، روی هوا و شعار اتفاق افتاد؛ معجزه شد؛ یا تلاش و همت شد و زحمت کشیده شد. در این طول ۴۰ سال انسان‌های بی‌شماری در درون دولت و بیرون دولت در بین جامعه و در بین نهادها زحمت کشیدند و جانفشانی و ایثار کردند. در همه دولت‌ها انسان‌های شایسته، خدمتگزار و وفادار و خوش فکر داشته‌ایم و حالا در یک دولتی تعداد بیشتر بوده و در یک دولت دیگری تعداد کمتر بوده. این قضاوت‌هایی که امروزه به تاریخ گذشته انقلاب می‌شود یک پارادوکس و تضاد هم درش هست که می‌گویند دستاوردها خیلی زیاد است ولی دولت‌ها همه خراب کرده‌اند. پس از آسمان دستاوردها آمده است؛ کسی ابداع و خلق دستاورد کرده یا همین‌طور زمین باز شده و دستاوردها بیرون آمده است؟ مردان، زنان و جوانان، پیران و میانسالانی‌جان کنند تا به اینجا رسیده‌ایم. این بی‌انصافی است که تاریخ گذشته انقلاب را این‌طور قضاوت کنیم. من اخراجی دولت‌ها هستم اما هیچ کدام از قضاوت‌هایی را که امروز نسبت به دولت‌های گذشته تاریخ انقلاب می‌شود، منصفانه نمی‌بینم.

اگر منصفانه هم بخواهیم بحث کنیم که این طرف را هم بگوییم، آقای احمدی نژاد

برنامه هم نوشتیم چه کنیم؟ همان‌جا به آقای موسوی لاری که وزیر کشور بودند زنگ زدم و گفتم آقای موسوی بنده قرار است کاندیدای وزارت کشور باشم، زحمت بکش برنامه خودت و برنامه وزرای قبلی کشور را برابم بفرست، من برنامه‌ها را ببینم و یک چیزی تنظیم بکنم، ایشان هم لطف کرد و برنامه را فرستاد. فردا که به مجلس معرفی شدم، غیر مترقبه هم بود چون اسم من را همه‌جا در اطلاعات می‌دانستند، اینکه یک دفعه وزیر کشور شدم، خیلی غیر مترقبه بود. همه برنامه‌هایشان را داده بودند، برنامه ما هم تحویل آقای محسنی‌اژه‌ای داده شد که ایشان هم آن را به عنوان برنامه خودش داد چون ایشان هم برنامه‌ای آماده نکرده بود. من دو، سه روز بعدش برنامه به مجلس دادم؛ یعنی اتفاق این‌طور شد و خلاصه این نحوه ورود ما بود.

چرا به نظر خودتان این تغییر اتفاق افتاد، بعداً خود شما دلیلش را پیدا نکردید؟

کسی باب طبع ایشان پیدا نشده بود.

یعنی وزارت کشور برایشان مهم‌تر بود؟

بله با تیپ روحی آقای احمدی نژاد وزارت کشور به اصطلاح خودش یک عنصر اجرایی و عملیاتی یا به کار می‌خواست، حتی به خیلی از دوستان و جوان‌هایی که می‌خواستند کار یاد بگیرند و الان صاحب منصب هم هستند توصیه کرد که بروید پیش پورمحمدی مقداری کار یاد بگیرید، بعداً من به شما کار می‌دهم. البته بعداً از این طرف و آن طرف شنیدیم که پورمحمدی به ما تحمیل شد. این در کمال بی‌انصافی و بی‌صدافتی است. این عین اتفاقاتی بود که در این یکی، دو ماه پیش آمد. به توصیه کردند به آقای احمدی نژاد ولی آن ۸، ۷ نفری که برای وزارت اطلاعات کاندیدا بودند و رفتند پیش آقای احمدی نژاد که همین الان هم از بزرگان و مشاهیر هستند آقای احمدی نژاد آنها را برای وزارت اطلاعات دعوت کرده و آنها گفتند تا وقتی که پورمحمدی که در وزارت بوده، هست، او برای این پست مناسب‌تر است، ما که در وزارت نیستیم. اصلاً تحمیلی نبود و حتی آقای پیش‌نهاد بنده را نداده به آقای احمدی نژاد، چیزی بود که خود آقای احمدی نژاد مطرح کرد و چیزی بود که آقای احمدی نژاد به من گفت که من مطرح کردم اسامی و اینها را و آقا موافقت فرمودند حال من تعجب می‌کنم که چطور و با چه مقاصدی این مطرح شد؛ من از نظر تعلق خاطر به کار اطلاعاتی و فهم کار اطلاعاتی‌ای که داشتم و دارم و آن طرف‌را می‌شناسم و توان آن طرف‌را هم می‌فهمم و قدرت تاثیرگذاری‌اش را هم می‌دانم و محیط و بدنه کار را که می‌شناختم، طبیعی بود که مایل بودم در وزارت اطلاعات باشم. برابم راحت‌تر بود و فکر می‌کردم و می‌کنم یعنی الان هم این‌طور است که خیلی کارها را راحت‌تر می‌توانستم و می‌توانم انجام بدهم چون با محیط و با نیروها آشناتر هستم. وزارت کشور برای من محیط ناشناخته‌ای بود، لیکن به دلیل اینکه ظرفیت وزارت کشور هم فوق‌العاده است. صندلی اول دولت، وزارت کشور است و اگر نشده به خاطر کسانی است که روی صندلی‌اش در طول تاریخ نشسته‌اند و گرته وزارت کشور صندلی اول دولت است. دولت از دو بخش اصلی تشکیل می‌شود: وزارت خارجه و وزارت داخله، از قدیم هم همین بوده، بقیه وزرا کارشناسی هستند، بخشی هستند و تخصصی هستند به اصطلاح وزیر جنرال، وزیر عمومی. یکی وزیر کشور و یکی وزیر خارجه است؛ البته وزیر اطلاعات هم یک ماموریت عمومی دارد اما با نگاه امنیتی خاص. از این جهت تاثیرگذاری وزارت کشور بسیار بالاست و خوب وقتی طبعاً مطرح شد، دوستان مجلسی ما اصرار به وزارت کشور بنده داشتند، قبل از اینکه من برای وزارت کشور کاندیدا شوم و آقای احمدی نژاد به من بگویند آنها خیلی تلاش کردند که من برای وزارت کشور انتخاب بشوم.

چه کسانی؟ مثلاً آقای باهنر؟



آتهایی که دستگیر شدند و اعتراف کردند، گفتند که آقای سعید امامی، مشاور وزیر بود و نهایتاً به عنوان مشاور از ایشان استفاده کرده بودند

من بیش از ۵۰ سفر استانی با آقای احمدی نژاد رفتم، بیش از این، خودم سفر استانی رفتم و اغلب شهرهای ایران را رفتم، برای کارها و پروژه‌ها، پیگیری، سرکشی به فرماندارها، شهردارها، استاندارها و کارهای مختلف در وزارت کشور، از دوستان صاحب نظر، فعال، سپاهی، اطلاعاتی و ارگان‌های مختلف و آموزش و پرورش آورده بودیم و همه حامی بودند؛ یعنی غیر از اینکه سپاه از جاهای دیگری نیروهایی داده بود که در کابینه بودند، در خود وزارت کشور کلی نیرو بود. جانشین من جانشین سپاه بود؛ آقای سردار ذوالقدر. خب معاونت دیگر من از اطلاعات بودند، از آموزش و پرورش بودند، از دستگاه‌های دیگر بودند، ما همه ظرفیت‌ها را به کار گرفته بودیم؛ حتی من از نیروهای دولت قبل، آتهایی که به اصطلاح خیلی تند و رادیکال نبودند، دعوت به همکاری کردم و آنها هم خیلی لطف کردند. ما بیشترین کمک را از استاندارهای قبل داشتیم؛ البته پست اجرایی به آنها ندادم و گفتیم در دولت‌مان که نمی‌توانیم به شما پست اجرایی بدهیم اما شما می‌توانید به ما کمک بدهید و من از شما استقبال می‌کنم و یک تیم بسیار قوی و کاری را تشکیل دادند و به ما کمک دادند. من می‌خواهم بگویم که

ما همه ظرفیت‌ها را در خدمت دولت قرار دادیم، اینکه کسی بگوید برخورد بد دوستان ولایی و اصول‌گرا، آقای احمدی نژاد را زاویه‌دار کرد، این را بی‌انصافی می‌دانم.

جنابعالی در دوران مهمی در وزارت اطلاعات بوده‌اید و بعد از آن سال ۷۸ که شما بیرون آمدید اتفاقات مهمی در وزارت اطلاعات افتاد که مهم‌ترینش قتل‌های زنجیره‌ای بود و آن بیانیه آقای خاتمی و تغییر و تحولات در وزارت و اینها. واقعیت مسئولیت شما در وزارت اطلاعات در آن دورانی که شما بودید به طور مشخص از ۶۹ تا ۷۸ چه بود؟ یعنی وزارت اطلاعات در تشکیل شده از یک سری نیروهای خودسر بود؟ تصویری که اصلاح طلب‌ها ایجاد کردند، روزنامه‌ای مثل صبح امروز و آقای حجازیان و آقای اکبر گنجی و اینها یا اینکه می‌توان از وزارت اطلاعات تصویر دیگری ارائه داد؟ من فکر می‌کنم در مورد آن دوران خوب صحبت نشده است.

کالبدشکافی تاریخی را در فضای سیاسی نمی‌شود

انجام داد. در واقع باید در فضای خودش تاریخ را بازخوانی و بیان کرد و گفت و شنید؛ اما به احترام شما که طرح کردید، شما را بی‌نصیب نگذارم و توضیح مختصری می‌دهم. وزارت اطلاعات از نیروهای اصیل، پای کار انقلاب، بانگیزه و هوشمند تشکیل شده است. وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، الان نمی‌خواهم بگویم آن‌طور نیست، من دارم آن دوره را تصویر می‌کنم که جزو قوی‌ترین سرویس‌های اطلاعاتی جهان بود و این مورد قبول سرویس‌های بود که ما را جزو قوی‌ترین‌ها به حساب آوردند. آمریکا در آن تاریخی که من آنجا بودم، اعلام کرد جزو ۴ کشوری که بیشترین نفوذ جاسوسی را در داخل آمریکا انجام داده است به خصوص جاسوسی علمی، یکی جمهوری اسلامی است. من از خودم نمی‌خواهم بگویم و نمی‌خواهم اعتراف بکنم که چه کارهایی کرده‌ایم یا نکرده‌ایم، دارم حرف طرف و دشمن را می‌گویم، بزرگترین ضرب‌ه‌ای که به شبکه جاسوسی آمریکا تا آن تاریخ در دنیا زده شده بود و تعداد جاسوس دستگیر شده توسط وزارت اطلاعات انجام شد؛ یک وزارت توانمند مقتدر در مقابله با دشمنان، زمینگیر کردن شبکه‌های جاسوسی، شبکه‌های برانداز، شبکه‌های تفرقه‌افکن و نفاق‌افکن و گروه‌های تروریستی و هنجارشکن که اوجش هم اول انقلاب بوده. خب وزارت اطلاعات چنین وضعیتی داشته است. اولاً وزارت اطلاعات سال ۶۳ تشکیل شده و این نکته تاریخی مهمی است، قبلاً سه جا اطلاعات بوده: اطلاعات امنیتی که بیشتر در سپاه بود، ضد جاسوسی و اطلاعات جاسوسی بیشتر در نخست‌وزیری بود و یک سری اطلاعات امنیتی در کمیته و دادستانی بود؛ یعنی کمیته با دادستانی، هر کدام اینها یک بخش‌های اطلاعاتی داشتند و مکمل بخش سپاه در فعالیت‌های اطلاعاتی امنیتی بودند اما نخست‌وزیری بیشتر در آن بخش ضد جاسوسی یا خارجی کار می‌کرد، پس ما چند تا نهاد اطلاعاتی داشتیم که عمده‌ترینش سپاه، نخست‌وزیری، کمیته‌ها و بعدش هم دادستانی بودند. اینها مجموعه اطلاعاتی ما بودند. سال ۶۳ اینها با هم ترکیب شدند. تمام نیروهای این مجموعه آمدند وزارت و وزارت اطلاعات را تشکیل دادند و نیروهایی که در اطلاعات بودند، معمولاً نیروهای یک مقدار باهوش، با فراست بیشتر و با ضریب هوشی بیشتر بودند چون آنجا بیشتر قوه عاقله است که کار می‌کند، قوه محاسبه، قوه پیش‌بینی و قوه طراحی‌های جسورانه که شما در میدان و چهارراه گنج، باید هوشمندانه یک نقطه را انتخاب کنید، آن قدر درست نقطه‌ها را انتخاب کنید که ۹۰ درصد نزدیک هدف باشد. این یک هوش و ظرافت و فراست می‌خواهد و معمولاً نیروهای اطلاعات همه جای دنیا نیروهایی هستند ماجراجو، بلندپرواز و با یک روحیات خاص و باهوش. در اینجا واقعاً وزارت اطلاعات از این مجموعه‌ها تشکیل شده بود و بسیار وفادار و پای همه چیز انقلاب بودند، هیچ کم و کاستی نداشتند، اگر سپاه با جانفشانی‌اش در جبهه عمل می‌کرد، نیروهای اطلاعات سپاه در مقابله با منافقین و گروه‌های برانداز یا به پا در همان جبهه بودند، حالا همان‌ها آمدند در وزارت اطلاعات به همراه نیروهای دیگر آنها وزارت اطلاعات را تشکیل دادند که خود من سال ۶۶ به وزارت اطلاعات ملحق شدم. من جزو نیروهای وزارت یا حتی نیروهای اطلاعاتی قبل از وزارت هم نبودم، من کادر قضایی و قضایی و دادستان بودم و گفتیم که وقتی که از دادستانی خراسان کنار گذاشته شدم، چند ماهی کاری نداشتم پس از آن توسط آقای ری شهری دعوت شدم و آمدم وزارت اطلاعات. من ۱۲، ۱۳ سال در وزارت اطلاعات کار کردم، ۳ سال هم نبودم حدود ۱۶ سال می‌شود. به نظر من یک وزارت توانمند مشرف بر فعالیت‌ها و تاثیرگذار در فضای داخلی و فضای بیرونی بودیم و البته تیپ‌های مختلف بودیم. ما تندترین



گفت‌وگویی ویژه

می‌تواند چنین چیزهایی باشد ولی اینکه مستقیماً طبق ادعایی که برخی از این آقایان کردند یعنی شبکه جاسوسی و نفوذ و اینها، هیچ‌کدامشان ثابت نشد و این حادثه هم اتفاق افتاد. از این جهت می‌توان گفت وزارت اطلاعات یک مجموعه گسترده‌ای با احساس مسئولیت و فداکاری، جان‌نثاری و پای کار بودن است و البته محیط‌های قدرت پنهان محیط‌های خطرناکی است، محیط‌های اشتباه‌خیزی است، محیط‌هایی است که اگر کنترل نشود، مشکل‌ساز خواهد شد. از این جهت هم اول انقلاب چه حضرت امام (ره) و چه مقام معظم رهبری نسبت به نظارت بر فعالیت‌های وزارت حساسیت داشته‌اند و این حساسیت کاملاً هم درست است. از همان اول تا به امروز حفاظت وزارت اطلاعات جزو سختگیرترین، جدی‌ترین و باسواس‌ترین حفاظت‌های دستگاه‌های ماست، مردم می‌گویند حفاظت‌ها و حراست‌های دستگاه‌های بیرون سختگیری می‌کنند، ندیدند حفاظت وزارت اطلاعات را که چگونه عمل می‌کند، هیچ پروا ندارد و مراعات هیچ‌کس را نمی‌کند، خیلی جدی و خشن است و مراقبت شدید وجود دارد؛ یعنی کنترل‌هایی که هیچ مجاز نیست افراد بیرون بشوند، تمام نیروهای اطلاعاتی و خانواده‌هایشان تحت کنترل شدید هستند که لازم‌هاش هم هست، نمی‌شود که دستگاه اطلاعاتی رها بشود. آنجا کانون قدرت پنهان است و حتماً باید مراقبت‌های شدید نسبت به آنها اعمال بشود.

یک سوال دیگر اینکه به هر حال مهم‌ترین انتقادی که همه مردم با آن درگیر هستند، وضعیت اقتصادی مردم است. در واقع حرف روز جامعه است. شما چون در بدنه اجرایی دولت‌های مختلف بودید، به لحاظ کارشناسی بفرمایید که الان مشکل واقعی چیست؟ آیا واقعا راه حل ارائه همین ارز ۴۲۰۰ تومانی بود یا این تصمیمات سریع که منجر به دستورالعمل می‌شود، است؟ دقیقاً مشکل چیست؟ چرا این مسئله اقتصادی حل نمی‌شود؟

حالا این موضوعی که شما سوال می‌کنید، اولاً سوال سختی است جواب مفصل و ذوابعدی دارد از زوایای مختلف باید جواب داده شود و بعد هم توقع و انتظار این است که یک کارشناس مسلط به مباحث اقتصادی و تجربه اقتصادی جواب شما را بدهد اما من به اعتبار تجربه‌ای که در دولت‌های مختلف داشتم، فکر می‌کنم یکی دوتا از مسائل ضروری بالفعل داریم که این را فکر می‌کنم مفید باشد اگر خدمتتان طرح بکنم؛ امریکا تمام فشار خودش را با همه هم‌پیمان‌های خودش در مورد مسائل اقتصادی روی تحریم ایران دارد اعمال می‌کند، یعنی تمام قدرت آمریکا و استکبار پشت سر تحریم آمده است و به این هم اعتراف دارند، هر روز هم دارند عملیات روانی و تبلیغی‌اش را انجام می‌دهند؛ حتی برخورد با سپاه هم از یک زاویه باید بگوییم ناکامی‌ای است که آمریکا در سیاست تحریمش داشته است و این را به عنوان مکمل طرح تحریمش دارد انجام می‌دهد که فضای رعب و وحشتی را حاکم بکند و سیاست تحریمی‌اش موفق بشود. رسالت اصلی ما امروز باید مایوس‌سازی و ناکام کردن آمریکا در هدف‌هایش باشد؛ این سیاست اصلی است. از مسائل عمده ما در کشور مشکل ارز، گرانی ارز، گرانی کالاها، تورم و بحث اشتغال است ولی ما باید این دوره را به سلامت بگذرانیم. شاید مسائل نتوانیم به اندازه کافی اشتغال ایجاد کنیم، شاید نتوانیم تورم را به طور کامل مدیریت کنیم اما مهم این است که دشمن را مایوس و ناکام کنیم که کشور زمینگیر نشود، فعالیت‌هایش قفل نشود و این مهم است چون او دنبال قفل کردن کشور و مایوس‌سازی مردم است. یکی از مسائل مهم اولاً این گرانی‌هاست که وجود دارد و در کنارش این سوءاستفاده‌های بزرگی است که عده‌ای

نیروهای چپ که جزو سران نیروهای اصلاح طلب بودند را در وزارت اطلاعات داشتیم و طیف مقابل شدیداً موضع دار ۱۸۰ درجه‌ای اینها در وزارت اطلاعات بودند. تعبیری بود در وزارت اطلاعات که هفت خط‌ها اینجا جمع هستند، تعبیر شماتیک بود، هم همه خطوط و هم معنی هفت خط به معنی رایج عامیانه مردمی‌اش. با همه این موضع‌گیری‌ها که حتی در وزارت این نظرات ابراز هم می‌شد، این طور هم نبود که پنهان کاری بکنند، یعنی این مواضع روشن بود، بچه‌های لانه جاسوسی که لانه را گرفته بودند، در اطلاعات نخست‌وزیری بودند و همه به وزارت آمدند؛ یعنی با گرایش‌هایی که داشتند؛ روس اصلاح‌طلبان، مشارکت و مجاهدین انقلاب و اینها را تشکیل می‌دادند.

همین آقای عالیخانی و خسرو تهرانی و اینها هم از همین تیپ بودند؟

آقای خسرو تهرانی نخست‌وزیری بود اما آقای عالیخانی از بچه‌های سپاه بود. در بحث قتل‌های زنجیره‌ای که شما بحث خاستن خودسر بودن بود، نه، آن بخش وزارت اطلاعات هیچ خودسر نبودند. شاید مدیرانش یک‌سری تصمیمات بد می‌گرفتند، ما داشتیم جاهایی که خود من موضع و انتقاد داشتم که بیخود کردید این تصمیم را گرفتید. من در یک بخشی بودم در گپ‌های مباحثاتی با دوستانمان صحبت می‌کردیم می‌گفتم که این سیاست را قبول ندارم، نباید این جور باشد اما این جور نبود که از دست رها باشد؛ حتی این داستان قتل‌های زنجیره‌ای در سیستم اتفاق افتاد، جانشین امنیت، یعنی معاونت امنیت، جانشینش مدیر این پروژه بود که گرایش چپ داشتند، یعنی جایی نبود که ۵ نفر خودسرانه آمده باشند دست به این کار زده باشند. اینها برای خودشان تحلیلی داشتند و فکر می‌کردند طبق آن تحلیل باید به نظام خدمت کنند و اصلاح‌طلبان را از ورطه خطرناکی که در آن خواهند افتاد، نجات بدهند؛ تحلیلشان هم این بود که ضدانقلاب دارد به اصلاح‌طلب‌ها می‌چسبد و ما ناچاریم دوباره حوادث سال ۶۰ و جنگ‌های خیابانی را تکرار و تجربه کنیم. اینها گفتند ما عملیات پیش‌دستانه انجام بدهیم تا این اتفاقات نیفتد و اتفاقاً مدیران اصلی این تصمیم‌گیری‌ها چپ داشتند؛ یعنی نسبت به آقای خاتمی که رئیس جمهور شده بود، نظر مثبت داشتند و طرفدار آقای خاتمی بودند.

یعنی مدیر این پروژه، سعید امامی نبود؟

اینکه مشخص بود آنهایی که دستگیر شدند و اعتراف کردند، گفتند که آقای سعید امامی، مشاور وزیر بود و نهایتاً به عنوان مشاور از ایشان استفاده کرده بودند. مدیر پروژه که نبود، مدیر تصمیم‌گیری نبود، نه مقام تصمیم‌گیری داشت، نه مقام طراحی و اجرا داشت، حداکثر با ایشان مشورت کردند که ما از ایشان سوال کردیم، گفت نه، من در این کار نبودم، تا آخرین لحظه هم حرفش این بود که من نبودم. به آن آقایان که می‌گفتیم تعبیری که می‌کردند، می‌گفتند ما اجازه هم داریم که هر چه تلاش کردیم ما اجازه‌ای ندیدیم ولی تلقی و نظر خودشان این بود که ما رفتیم و اجازه هم داریم و از این حرف‌ها، ما گفتیم کیست و بعد هم ثابت نشد چنین چیزی که نتوانستند اجازه بگیرند. اینکه فکر کنیم جماعتی همین جور خودسر آمدند و انجام دادند به این شکل که نبود، اینها تحلیل داشتند، حالا اینکه در این تحلیل اینها نفوذی وجود دارد، این هم ثابت نشد، ما که نمی‌توانیم صرفاً روی تحلیل‌مان کار کنیم، آدم‌های موجودند، محاکمه شدند، زندان رفتند، همه‌شان تحمل حبس طولانی کردند، اینها که موجودند بعد هم اینکه وزارت کار کردند، هیچ ردی که مشخصاً آقای مستقیم باشد، نبود. شاید برخی فضا‌سازی‌ها تأثیر غیرمستقیم روی تصمیم‌گیری‌ها بگذارد. بعید نیست؛ الان هم یکی از شگردهای قوی دستگاه اطلاعاتی این است که فضا را جوری طراحی می‌کنند که آدم‌ها بر اساس آن طراحی به تصمیماتی می‌رسند. آقای غیرمستقیم



اینها برای خودشان تحلیلی داشتند و فکر می‌کردند طبق آن تحلیل باید به نظام خدمت کنند و اصلاح‌طلبان را از ورطه خطرناکی که در آن خواهند افتاد، نجات بدهند؛ تحلیلشان هم این بود که ضدانقلاب دارد به اصلاح‌طلب‌ها می‌چسبد و ما ناچاریم دوباره حوادث سال ۶۰ و جنگ‌های خیابانی را تکرار و تجربه کنیم

ما از ایشان (سعید امامی) سوال کردیم، گفت نه، من در این کار نبودم، تا آخرین لحظه هم حرفش این بود که من نبودم

هر چه تلاش کردیم ما اجازه‌ای ندیدیم ولی تلقی و نظر خودشان این بود که ما رفتیم و اجازه هم داریم و از این حرف‌ها، ما گفتیم کیست و بعد هم ثابت نشد چنین چیزی که نتوانستند اجازه بگیرند

گفت و گوی ویژه

کنترل بکنند، در صورتی که این طور نیست. تعزیرات در دست من بود. بنده وزیر دادگستری بودم. در سازمان بازرسی در بخش کنترل مراقبت کردم، در وزارت کشور کلی از کارها تحت نظر فرماندارها و استاندارها بوده است، این کار را می فهمم، این کار عملی نیست. این توقع و انتظار را از مجریان نباید داشته باشیم که موفق بشوند. خودمان را گول نزنیم، وعده بدهیم ندهیم، یک مدل دیگری دارند مطرح می کنند که به نظام کوپنی برگردیم؛ البته الکترونیک، نه اینکه کاغذ بدهیم که بهتر از کاغذی است ولی نظام کوپنی عوارض اجتماعی دارد. اصلا نظام توقف دهنده است. ما از نظام دولت سالار بسته فاصله گرفته ایم. مصلحت ما بازگشت به آن وضعیت نیست. تنها راه مطلوبی که می شود رفت این روش است و به عنوان مکمل این طرح هم به نظر من سوخت و انرژی هم حتما باید در مدل کنترلی قرار بگیرد.

به نظر شما قیمت بنزین چقدر باید افزایش پیدا بکند؟

الان دیگر کار ساده ای است چون من خودم در آن دوره که در وزارت کشور بودم در باره طرح بنزین با وزارت نفت همکاری کردم، پس روش کار را بلدم، انجام داده ایم و عملی می دانم. سهمیه ای برای همه شهروندان قائل بشویم که خوشبختانه مرکز پژوهش های مجلس هم به این جمع بندی رسیده است. حالا

بعدا باید عدلمان را بگویم که چقدر است، همان حدودها مردم می توانند استفاده بکنند یا بفروشند در یک حد متعادل مصرفی و این به عدالت نزدیک است. آنهایی که زیاد مصرف می کنند به قیمت نزدیک به بازار بخرند، نمی گویم دقیقاً لب به لب رعایت بشود، نه. حالا چون کشور نفت دارد، می توانیم کمی کمتر حساب کنیم، لیکن این جلوی قاچاق سوخت را خواهد گرفت، جلوی مصرف زائد را خواهد گرفت و عدالت اجتماعی را اجرا می کند. آنهایی که مصرفی ندارند یا مصرف کمی دارند چرا به پای پر مصرف ها بسوزند و قاچاقچی ها از این مسئله سوء استفاده بکنند و فضای اقتصادی کشور را برهم بزنند؟ این کارها اجرایی است؛ البته آن بخش اول را من در اولویت قرار می دهم و نمی خواهم از دولت مطالبه دو کار بزرگ را بکنم. من اگر بودم جفت آن را انجام می دادم، هر دوی آن عملیاتی است و هر دوی آن موفقیت خواهد داشت، مردم در هر دوی آن همکاری خواهند کرد. صادقانه اگر با مردم صحبت کنیم، افکار عمومی و اعتماد عمومی جلب خواهد شد و من واقعا از دولت تقاضا دارم محافظه کاری را کنار بگذارد، امسال سال محافظه کاری نیست، رفتار آمریکایی ها را ببینیم، رفتار دشمن هایمان را ببینیم، ما داخل کشور باید تصمیم های جدی بگیریم. ظرفیت هایش را خوشبختانه داریم و این پیشنهادها را متخصصان اقتصادی به دلایل اقتصادی حمایت می کنند. من از سبب دلایل اجرایی و بستر اجرایی دارم صحبت آن را می کنم چون خودم تجربه این کار را دارم. افکار عمومی هم اعتماد سازی می شود و آن پول هنگفت رانتی هم گیر عده معدودی نخواهد آمد که استفاده اش را می کنند و علیه ما عملیات و تبلیغات هم می کنند.

هم مشکل بازار و هم مشکل کسری بودجه حل می شود؟

ذهن مردم را هم خراب می کنند. خب چه کاری است اینکه ما ۳۰، ۴۰ هزار میلیارد در جیب عده معدودی بریزیم، این با هیچ منطقی سازگار نیست. به هر حال فکر می کنم که این قصه مهم است.

۴۲۰۰ تومانی استفاده نکنیم. کل خرید کالای اساسی را بر اساس ارز نیمایی بگذاریم که میانگین بازار آزاد است و آنچه که امروز به اسم ارز دولتی یا ارز خاص داریم اختصاص می دهیم، تورم خواهد داشت ولی اصل تورم اتفاق افتاده است. شوک گرانی همین کالاها یا رانه ای در بازار وجود دارد، یعنی ما بابت همین یارانه هایی که داریم به مردم می دهیم از طرفی داریم جنس را به آن ها گران می دهیم که این تاثیر خود را روی کالاها دیگر هم گذاشته است. خب منابع مان دارد ائتلاف می شود و به مردم جنس ارزان نمی رسد، فاصله طبقاتی زیاد می شود و آزدگی روحی برای مردم ایجاد کرده ایم، سالانه با حساب سرانگشتی ۱/۴/۵ میلیارد دلار، اگر تفاوتش حداقل ۶ هزار تومان باشد که بیشتر از آن عدد شماس، بالای ۸۰ هزار میلیارد تومان می شود. اگر فاصله را ۴ هزار تومان حساب کنید، می شود نزدیک ۶۰ هزار میلیارد تومان. این اگر نصفش هم در جیب عده ای برود، خیلی خسارت بزرگی است و اصلا شایسته امروز ما نیست. ما داریم اعتماد عمومی را هم از دست می دهیم. من حس می کنم که هم برای نفع اقتصادی کشور و هم برای سلامت نظام اداری و اقتصادی و هم برای اعتماد سازی و هم برای بالا بردن قدرت خرید این کار را کنیم. من فکر می کنم آنچه بر اشتغال هم تاثیر می گذارد این است که

الان زمان تصمیم گیری است و تصمیمات محافظه کارانه به نظر من برای کشور مضر است. من جزو کسانی هستم که به این یارانه های عمومی اعتقادی ندارم. از اول دولت آقای احمدی نژاد هم گفتم که این یارانه عمومی که به همه طبقات به صورت عمومی می دهیم مفید نیست؛ نه مفید است، نه اقتصادی است و نه عادلانه و نه منطبق با بودجه کشور است.

ما بیایم ارز را نیمایی کنیم و مازاد آن را سرانه توزیع و به یارانه ها اضافه کنیم. آنچه خودم قبول ندارم ولی این کار را باید الان انجام دهیم. میانگین برآورد شده است که بین ۳۰ هزار تومان تا ۵۰ هزار تومان به یارانه ما اضافه می شود. باید تصمیم روشنی که در دوره های قبل هم مجلس گرفته و دولت عمل نکرده است را به نوعی به صورت مکمل عمل کنیم. ما به همه یارانه بدهیم غیر از متمولان که فکر می کنم دو دهک خواهد شد؛ همان تصمیمی که دولت گرفته است و مجلس هم تایید کرد به استاندارها بگوید این دو دهک را شناسایی بکنید. اگر حالا ۴۵ هزار تومان است، می شود مثلا ۸۰ تومان. این یارانه که می خواهد اضافه بشود، از این دو دهک کم بکنید، نصفش را اضافه بکنید به دو دهک پایین که آنها باز وضعشان بهتر شود. از طبقات ۹ و ۱۰ کم کنید و به دهک یک و دو نصفش را بدهید. نصفش را هم برای خدمات عمومی استفاده کنید که خیرش به طبقات متوسط هم برسد. خیلی از صاحب نظران این را اعتقاد دارند، من هم به آنکای تجربه ای که دارم، آن را عملی می دانم و امروز به نفع دولت و کشور می دانم. آثار تخریبی اش به مراتب از وضع فعلی کمتر است. این که دولت فکر می کند همین وضع موجود را ادامه بدهد با سیاست کنترل مراقبتی می تواند بازار را

می کنند. سیاست های دولت هم در کنار آن ناکام می ماند. ما به تعبیری هم خوب داریم می خوریم، هم پول داریم می دهیم و هم فحش را می شنویم.

به نظر شما یک بخشی از آن امتیاتی است؟ یعنی می شود امتیاتی هم این را توصیف کرد؟

موضوعات جدی که ما این روزها داریم و دولت باید انجام بدهد، سیاست شفاف سازی، کنترل نقدینگی، مراقبت فعالیت های اقتصادی و سامان دادن توسط روش های سیستماتیک و مدل های کاملاً الکترونیک و به اصطلاح دولت الکترونیک و سیاست پولی و بانکی و مالیاتی، هزینه ها، سیاست مصرف، میزان کوچک سازی دولت، اتکا به نفت و اینهاست. حرف هایی که به طور عمومی ما در مباحث اقتصادی مطرح می کنیم اما بحثی که امروز می تواند به عنوان یک موضوع قابل توجه مطرح باشد به نظر من این است که دولت مختار شده بیش از ۱۴ میلیارد دلار را برای کالاها ی اساسی هزینه کند و با هر نرخی که خودش انتخاب بکند چون مجلس خودش به تصمیم نرسید، اختیار را به دولت داد و گفت می خواهید ارز ۴۲۰۰ تومانی باشد، ارز نیمایی باشد، در کالاها ی اساسی کوپنی عمل کنید، آزاد بکنید، ما به خود دولت اختیار می دهیم. اینجا الان زمان تصمیم گیری است و تصمیمات محافظه کارانه به

نظر من برای کشور مضر است. من جزو کسانی هستم که به این یارانه های عمومی اعتقادی ندارم. از اول دولت آقای روحانی هم گفتم که این یارانه عمومی که به همه طبقات به صورت عمومی می دهیم مفید نیست؛ نه اقتصادی است و نه عادلانه و نه منطبق با بودجه کشور است. ما وظیفه داریم به نیازمندان با شناسایی کامل کمک کنیم و یک کمک خوب؛ حتی بیش از این مقداری که داریم کمک می کنیم. عده ای هم طبقه متوسط هستند که با سیاست گذاری ها باید قدرت خریدشان را حفظ کنیم، عده ای هم متمولین هستند که از اینها باید بیشتر بگیریم تا اینکه به آنها چیزی بدهیم. خب یعنی چه که ما یارانه را بین همه تقسیم می کنیم؟ اعداد و رقم ها نجومی هستند؛ ماهی ۳۰۰-۴۲۰۰ هزار میلیارد تومان است. در طول هفت، هشت سال از زمانی

که آقای احمدی نژاد کار اجرایی اش را شروع کرده است تا به امروز بیش از ۳۰۰ هزار میلیارد تومان ما یارانه داده ایم؛ یعنی تا ماه گذشته. خب ما امروز با این مسئله رویه رو هستیم. حالا من با سیاست یارانه ای موافق نبوده ام و الان هم نیستم؛ اما واقعیتش این است که ما در شرایطی قرار گرفته ایم که مختار و مخیر بین تصمیم بد و خوب نیستیم بلکه بین بد و بدتر هستیم و باید تصمیم درست این چنینی بگیریم. خوشبختانه در دولت دو، سه تا از وزرا و مسئولان دولتی نظر خوبی داشته اند. آقای رئیس کل بانک مرکزی و آقای وزیر اقتصادی دیدم که گفتند از ۴۲۰۰ تومانی دیگر ارز درستی نیست و رانت است و این چنین نیست که موجب کاهش قیمت ها بشود، بلکه عمدتاً رانت و فاصله ایجاد می کند.

چون در همین قضیه گوشت هم خودش را نشان داد.

بله، خوشبختانه در گوشت هم تصمیم گرفتند که ارز نیمایی باشد، همین چند روز پیش این تصمیم را گرفتند که تصمیم بسیار خوبی است. من پیشنهاد روشنم که بسیاری از صاحب نظران اقتصادی غیر از برخی از اعضای کابینه هم دیده ام که همین نظر را دارند این است که ما اصلا دیگر ارز



پاسخی به نیازهای بانکی
شرکت های پیشرو

سامانه کیلید

جهت دریافت سامانه کیلید و با استفاده از نسخه
وب این سامانه به آدرس key.ba24.ir مراجعه فرمایند.

WWW.BA24.IR



بانک آینده
AYANDEH BANK

محافظه کاری گروه های سنتی که قبلا مرجعیت داشتند همراه شده است با پیشروی گروه های جدید سیاسی؛ انگار گوی سبقت سیاست ورزی از قدیمی ها ر بوده شده است



تولدی دیگر

آرایش سیاسی کشور تغییر کرده و مرجعیت گروه‌های سنتی در هر دو جناح تا حدود قابل توجهی از دست رفته است. حالا جریان‌های جدیدتری در حال رخ‌نمایی هستند



گروه‌های جهادی در میان اصولگرایان و طیف تجدید نظر طلب در میان اصلاح‌طلبان، زایش‌های جدید سیاست ایران هستند

نرخ تک‌رقمی نزدیک شد. همچنین با انعقاد یک قرارداد بین‌المللی (برجام) بساط بسیاری از تحریم‌ها برچیده و ایران از ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد خارج شد اما بخشی از مشکلات همچنان پابرجا بود.

به فاصله دو سال از گذشت دولت دوم «حسن روحانی» وضعیت اقتصادی، نرخ ارز، طلا و سکه دچار نوسانات شدیدی شد و باز هم مشکلات اقتصادی گذشته بر سر مردم آوار شد. همچنین بقای برجام در پی اقدام رئیس‌جمهور جدید آمریکا در حاله‌ای از ابهام قرار گرفت و البته همه این مسائل باعث شده که حداقل بخشی از مردم نسبت به رای خود ابراز ششمانی کرده و در آینده رویکرد فعلی خود را احتمالاً عوض کنند.

بسیاری از کارشناسان سیاسی هم بر این اعتقاد هستند که اعتماد فعلی مردم به جریان سیاسی حاکم در انتخابات مجلس ۹۸ و ریاست جمهوری ۱۴۰۰ ادامه پیدا نخواهد کرد و سخنانی نظیر «تکرار می‌کنم» هم از سوی چهره‌های نظیر خاتمی مورد اقبال قرار نخواهد گرفت. همه این موارد نشان می‌دهد آنچه مردم از جریانات سیاسی کشور انتظار داشته‌اند، محقق نشده و دیگر اقبالی به اصول‌گرایی، اصلاح‌طلبی و اعتدال‌گرایی نخواهند داشت.

اما پرسش این است که غیر از این جریانات سیاسی و انتخاب بین آنها، گزینه دیگری هم مگر هست؟ یعنی مردم سراغ مستقین خواهند رفت و آنها را برای ادامه کار بخواهند گزید یا دوباره به یکی از جریانات سیاسی اعتماد خواهند کرد؟ نگاه دقیق به رخداد‌های چند وقت اخیر، نشان از آن دارد که جریان‌های سیاسی سنتی مرجعیت خود را از دست داده‌اند. حالا برخی گروه‌های نو در هر دو جناح در حال رخ‌نمایی هستند و این مساله به خوبی در وقایع چند ماه اخیر قابل مشاهده است. در جریان سیل، گروه‌های جهادی و حزب‌اللهی حضور محکمی داشتند و طبیعتاً «آتش به اختیارها» در فضای سیاسی ایران هم ظهور خواهند داشت. همان‌گونه که تجدید نظر طلبانی چون حجابیان، تناسیب و زیدآبادی رفتیافته با اصلاحات فاصله می‌گیرند. باید منتظر تغییر آرایش سیاسی باشیم.

دانست، به سمت احمدی‌نژاد رفتند و به حمایت از او پرداختند؛ به این ترتیب بود که قدرت در قوه‌مجریه به دست اصول‌گرایان افتاد؛ هرچند بعداً احمدی‌نژاد خود را جدای از این جریان سیاسی خواند.

در سایر حوزه‌ها نظیر مجلس شورای اسلامی و شوراهای اسلامی شهر و روستا هم شاهد چنین رویه‌ای بودیم و مردم که گویی آزمون جریان اصلاح‌طلب را گرفته و دنبال آزمون جریان اصول‌گرا بودند، تقریباً با رای خود بسیاری از نهاد‌های تصمیم‌گیر را در اختیار این جریان قرار دادند؛ اگرچه اشتباهاتی از سوی برخی بدنه جریان مقابل اصول‌گرایان هم نظیر قهر با صندوق انتخابات و مسائلی از این دست در این بین تاثیرگذار بود. با وجود نارضایتی نسبی از دولت احمدی‌نژاد به واسطه عملکردش در حوزه‌های مختلف به‌ویژه بخش‌های اقتصادی و سیاست خارجی و ورود میرحسین موسوی به عرصه انتخابات در سال ۸۸ تنش‌هایی ایجاد شد اما در هر صورت کار توسط احمدی‌نژاد منتسب به اصول‌گرایان در قوه‌مجریه ادامه پیدا کرد و در سایر ارکان تصمیم‌گیر نیز تقریباً قریب به اکثریت قاطع کرسی‌ها در اختیار چهره‌های اصول‌گرا بود؛ موضوعی که در نهایت در سال ۹۲ با رای مردم پایان‌یافته اعلام شد و آرا به سمت جریانی با حضور «اعتدال‌گرایان، معتدلان اصلاح‌طلب و معتدلان اصول‌گرا» رفت.

نماینده این جریان در قوه‌مجریه، «حسن روحانی» بود که با شعار بهبود وضعیت اقتصادی که در شرایط بسیار حادی قرار داشت و همچنین اصلاح سیاست خارجی که در بخش‌های عمده‌ای از آن تنش‌های زیادی وجود داشت و به‌واسطه آن جمهوری اسلامی ایران تحت تحریم قرار گرفته و ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد نیز رفته بود، به صحنه آمد.

پس از روی کار آمدن دولت اعتدالی، بسیاری از نهادها هم با رای مردم از اختیار جریان اصول‌گرا خارج شده و در اختیار این جریان قرار گرفت. این رویه، در نهایت منجر به این شد که به تناسب، چهره‌های اصلاح‌طلب و اصول‌گرای میانه‌رو در بخش‌های مختلف به کار گرفته شوند. در این دوره تورم کنترل و از حدود ۴۰ درصد به

صحنه سیاسی ایران از آغاز شکل‌گیری انقلاب اسلامی تاکنون، محل مواجهه و مقابله دو جریان اصلی بوده که در دهه اول انقلاب با نام چپ و راست شناخته می‌شدند و در ادامه مسیر تحولات سیاسی و حزبی در جمهوری اسلامی، به احزاب اصلاح‌طلب و اصول‌گرا تبدیل شدند.

تا سال ۶۸ تقریباً نمی‌توان تقسیم‌بندی دقیقی از حاکمیت یک جریان بر کشور و امور آن ارائه کرد؛ هرچند در این مدت افراد بیشتری از جناح چپ یا اصلاح‌طلبان فعلی در رأس امور بوده و مسئولیت‌های مهمی در کشور برعهده داشتند. پس از به ریاست جمهوری رسیدن مرحوم آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی که خاستگاه او جامعه روحانیت مبارز بود، می‌توان گفت که تا حدودی کار به دست بخشی از جناح راست یا اصول‌گرایان فعلی افتاد اما باز هم چهره‌های اصلاح‌طلب زیادی در این برهه مسئولیت داشتند.

سراغ شکل‌گیری رسمی دو جناح راست و چپ را می‌توان از زمان انشعاب در جامعه روحانیت مبارز و تشکیل مجمع روحانیون مبارز عنوان کرد اما در حقیقت این تفکیک سیاسی را باید به انتخابات سال ۷۶ ارتباط داد؛ زمانی که با وجود همه پیش‌بینی‌ها که گزینه جناح راست یعنی «علی‌اکبر ناطق‌نوری» رئیس‌جمهور پس از هاشمی‌رفسنجانی خواهد بود، در نهایت «خاتمی» با بیش از ۲۰ میلیون رأی به‌عنوان نماینده و نماد «اصلاح‌طلبی» رئیس‌جمهور شد.

پس از ریاست‌جمهوری خاتمی، مجلس شورای اسلامی و شورای شهر اکثر مناطق کشور به‌ویژه تهران نیز با رای مردم در اختیار اصلاح‌طلبان قرار گرفت و این رویه تقریباً هشت سال ادامه یافت، پس از پایان این دوره هشت‌ساله ریاست‌جمهوری، مجلس شورای اسلامی و شورای شهر تهران به‌ویژه در شهرهای بزرگ عموماً به‌دست جناح مقابل یعنی اصول‌گرایان افتاد. در سال ۸۴ هرچند کاندیدای جریان اصول‌گرا در وهله اول «علی‌لاریجانی» بود، با توفیق «محمود احمدی‌نژاد» که همراه با آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی به دور دوم انتخابات رفته بود، عمده جریان اصول‌گرا به‌ویژه بخش‌هایی از این جریان که می‌توان آن‌ان را نواصول‌گرا

مردم جای نخبگان را گرفته‌اند

ابراهیم فیاض و فیاض زاهد درباره پایان یافتن عصر سیاست و جناح‌های سنتی سیاسی و رابطه آنها با جامعه بحث کرده‌اند



امید کرمانی
روزنامه‌نگار

دو اردوگاه چپ و راست و به تعبیر امروزی‌ها اصول‌گرا و اصلاح‌طلب هر کدام تشکل‌ها و احزاب خود را دارند، در جریان اصول‌گرا مجموعه‌هایی همچون مولفه، اینترگران، پایداری و جامعه روحانیت مبارز و در جریان اصلاحات مجموعه‌هایی همچون مجمع روحانیون، حزب اتحاد ملت، کارگزاران و اعتماد ملی قرار دارند؛ اما آنچه ما شاهد هستیم در هر دو جناح گروه‌هایی به‌طور پیش‌رو عمل می‌کنند و درباره موضوعات روز برعکس جریان‌های سیاسی که محافظه‌کار شدند، صریح و بی‌پرده موضع می‌گیرند. به نظر شما آیا آرایش سیاسی کشور دارد عوض می‌شود؟

ابراهیم فیاض: جامعه در حال رشد است. جامعه ایرانی جامعه‌ای است که چون تاریخ دارد، قدرت محرکه‌اش هم بالاست. ظرفیت عمومی و اجتماعی و سیاسی ملت به‌شدت در حال پیشرفت بوده و از ساختارهای سیاسی سنتی پیشی گرفته و دارد رشد می‌کند؛ اما اصلاح‌طلب و اصول‌گرا در پوسته خود مانده‌اند. البته این مسأله جهانی است چون می‌بینیم که الان اروپا و آمریکا هم دچار بحران هستند؛ حتی قشر بورژوازی چین می‌خواهد چه کار کند؟ قشر کمونیست که آن بالا ایستاده، چطور؟ همیشه وقتی از اقتصاد می‌شویم و به فرهنگ جنسی می‌رسیم، مرحله بعدی، بعد ارتباطی فکری است. ما الان از مرحله اقتصاد رد شدیم و حدود ۷۰، ۸۰ درصد جامعه از نظر اقتصادی آزاد هستند؛ یعنی تا حدی استغنا دارند و شاید ۲۰، ۱۰ درصد جامعه دچار فشار اقتصادی به معنای اینکه فقیر باشند، هستند، بنابراین وارد قضیه جنسی شدیم و الان هم ادبیاتی توسط ایرانیان در این رابطه در حال تولید است. نمونه‌اش را در دانشگاه تهران در قصه حجاب می‌بینید. در مرحله بعد، وارد بعد فکری می‌شویم. جناح‌های سیاسی هم فقط به گذشته خود می‌نازند و از ساختار نرم‌افزاری هیچ خبری نیست.

یعنی احزاب و جریان‌ها نمی‌توانند عرصه سیاسی کشور را مدیریت کنند؟

ابراهیم فیاض: خیر، آنها دیگر نمی‌توانند؛ بنابراین باید محترمانه و بدون سروصدا کنار بروند. قشر تحصیل‌کرده دارد به شدت گسترش پیدا می‌کند و فقط در داخل ایران هم نیستند و در خارج از ایران نیز حضور دارند. قشر تحصیل‌کرده داخلی کشور با قشر تحصیل‌کرده خارج کشور دائم ارتباط می‌گیرند. ساعت ۴ عصر به بعد که اروپا و آمریکا از خواب بیدار شده و ایرانی‌های داخل کشور با ایرانیان خارج از کشور مذاکره می‌کنند، رای تعیین می‌شود. اگر رای‌ها را نگاه کنید که تا ساعت ۴ مذهبی‌ها و بقیه بوده‌اند، از این ساعت به بعد قشر خاکستری است که وارد صحنه می‌شود که با خارج از کشور کار می‌کند. بحث‌های عمومی هم می‌کنند ولی تصمیم‌گرفتن‌شان همان ۴ عصر است.

آقای دکتر فیاض می‌گویند دیگر ساختارهای روتین سیاسی در دو جریان اصول‌گرا و اصلاح‌طلب، جواب ظرفیت جامعه رشد یافته را نمی‌دهد، نظر شما چیست؟

فیاض زاهد: من با کلیات بحث آقای دکتر موافقم، واقعیت‌ها نشانه‌های روشنی را از ناکارآمدی به ما منتقل می‌کنند. آنها به‌شدت



وقتی به اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور نگاه می‌کنیم، تحرکی از جناح‌های سیاسی متعارف نمی‌بینیم، در عوض گروه‌هایی در بدنه دو جناح هستند که بی‌پروا عمل می‌کنند و محافظه‌کاری را کنار گذاشته‌اند. حال با این اوصاف، برخی تحلیلگران معتقدند که امکان دارد پوسته ساختارهای سیاسی موجود شکافته شود و آرایش جدید سیاسی را شاهد باشیم. برای نقد و بررسی این موضوع با دکتر ابراهیم فیاض و دکتر فیاض زاهد به گفت‌وگو نشستیم.

زاهد: تازمانی که ساختارهای سیاسی فکر می کنند دائم باید نگران باشند، جامعه حیات خودش را به صورت مستقل دنبال می کند چون به یک شبکه جهانی تبدیل شده اند

فیاض: جناح های سیاسی فقط به گذشته خود می نازند و از ساختار نرم افزاری هیچ خبری نیست



می آیند. در این حوزه بحث کنیم که آیا دارد این اتفاق می افتد؟ یعنی در انتخابات مجلس ما شاهد این هستیم که یک جریان سومی شکل می گیرد و بالای می آید؟

ابراهیم فیاض: وقتی آقای روحانی هنوز در مرکز استراتژیک تشخیص مصلحت بود، آقای علی ربیعی از بنده، مراد صفوی و فراسخو دعوت کرد. من در آن جلسه گفتیم دیگر اصلاح طلبی و اصول گرایی تمام شدند و مردند و یک جریان جدید آمده است. همچنین اضافه کردم که روحانی هم شکست می خورد. مطلبی هم از من در مهرنامه چاپ شد که در آن مطلب گفتیم «این اقا اعتدال است اما دنبال عدالت نمی رود. اعتدال یک امر شخصی و فردی است تا یک امر عمومی». مفهوم عدالت سوزده محور حزب گرانیست. «عدالت»

عرفی، عمومی و مردمی است که تقریباً همه دارند به آن می رسند. در قصه فرانسه هم همین است. دیگر حزب سوسیالیست که مکرون شاگرد دست پرورده پرتیکول است، عدالت را دنبال نمی کند. این حزب افتخارش این است که یک متفکر نخبه سر کار آورده که شاگرد پرتیکول و حاصل فرانسه جدید است ولی وضع بدتر شد. من می خواهم بگویم کل ساختار سیاسی در ایران در حال تغییر است. غیر از اصول گرا و اصلاح طلب حتی اقلشاری که آشکار نیستند، دارند می ریزند و یک قشر به شدت ناشناخته دارند بالای می آید. چهره ها همان چهره ها هستند و آنها را می شناسیم ولی دیگر مغز آن مغز سابق نیست. اینها خودشان جلو می روند. هم خودشان می روند و هم جریان جامعه آنها را می برد. به همین دلیل می گویم تعریف روشنفکر و نخبه تمام شده است.

از آلن تورن، جامعه شناس معروف فرانسوی کتابی خواندم. او در آن کتاب به «پایان جامعه» اشاره می کند؛ البته این مفهوم را مصادره به مطلوب کرده و گفته که ما روشنفکران جایش را می گیریم ولی نمی دانست حرف «آبرماس» در قصه قوی تر است که گفت «دارد فضای میان ذهنیت ایجاد می شود». فضای میان فرهنگی دارد ایجاد می شود و جهان به سمت این مقوله می رود. من معتقدم در ایران دولت نظامی همچون دولت احمدی نژاد سر کار می آید تا عدالت گرایی ملی گرا را به اجرا درآورد. مردم وسط هستند و نهضت هایی سرند؛ یا ساختارهای سیاسی این را می فهمند و همراهی می کنند یا مثل موتوری که در گاز می دهد و لاستیکش روی آسفالت می چرخد، عمل می کنند و بوی بد لاستیک بلند می شود و از بین می روند. اگر بفهمند با دنده یک حرکت می کنند و کم کم جلوی روند تاپیستر متوجه فضا شوند؛ البته متاسفانه سیاست در تمام ساختارها

ابراهیم فیاض: آنچه دارد اتفاق می افتد را آنها هم احساس کرده اند؛ مثلاً خود مجلس دارد به ضد خود تبدیل می شود. مجلس محافظه کار راست سنتی و مدرن سر کار آمد و کنار رفت. الان هم مجلس اصلاح طلبان محافظه کار شده است. در قصه زلزله کرمانشاه، سلبریتی ها وارد شدند و از ساختار سیاسی پیشی گرفتند؛ اما حالا در قضیه سیل ساختارهای سیاسی سعی کردند جای سلبریتی ها را بگیرند تا سلبریتی وارد نشود. پس جامعه به شدت جلو می رود و اینها هم تر می می گیرند. مشکلی که ما داریم این است که سیاست را از تاریخ خارج می کنیم. ما هیچ وقت عمیق نمی بینیم هر چه در جامعه دانش داریم، همه در قدرت تجلی پیدا می کند. مشکلی که در علوم اجتماعی داریم این است که هیچ وقت علوم اجتماعی را با مقوله قدرت ترکیب نکردیم و همیشه خواستیم علوم اجتماعی را بدون قدرت تفسیر کنیم. همیشه هم خرد شدیم. قدرت هم که خیلی مهم است و تمام اندیشه ها و تئوری ها، قدرت و سیاست می شود. الان انقلاب پارادایمی به شدت بالاست. به آقایان هم می گویم که هر چه بجنگید، بیشتر شما را آب می برد. قدرت این سیل خیلی بالاست. آنچه در فرانسه رخ می دهد، یک نوع دیالکتیک است. اگر داخل ایران را خوب متوجه شویم، خارج از کشور را هم متوجه می شویم و برعکس. ما الان نه داخل کشور را متوجه می شویم و نه خارج کشور را. آقایان سیاستمداری که باید در این قصه جلوتر از همه باشند، عقب مانده تر از همه هستند. من حتی می خواهم بگویم متفکر اصلاح طلب هم همین طور است؛ حتی مارکسیست هایی که در ایران هستند، همه در گذشته سیر می کنند. الان جهان با این رسانه های اجتماعی به شدت روبه آینده است و ما گذشته نداریم. تمام ساختارها دارند چشم می کنند. من الان دنبال کتاب های قدیمی صد سال پیش اروپا و آمریکا هستم. دیگر از اندیشه خبری نیست و همه تاریخ اندیشه شده است. الان دنیا دیگر دنیای دانش و بینش هم نیست، بلکه دنیای ایده هاست؛ مثلاً آمریکا که جلوتر از همه ماست، رسانه های به شدت گسترده دارد و به شدت ایده پردازی می کند. آینده رو به ایده است. دیگر نخبه، روشنفکر و سوزده عملاً وجود ندارد چون مردم نخبه شده اند. در آمریکا هم مسئولان متوجه شده اند باید با مردم خودشان همراه شوند. پست مدرن همین است و چیزی غیر از این نیست.

آقای دکتر! خودتان از جمله کسانی بودید که می گفتید قدرت این نیروهای پیشرو قدرت دارند که جلو می روند و در انتخابات مجلس، اصلاح طلبان و اصول گرایان را کنار می زنند و بالا

قدرت اقتناعی شان را از دست داده اند. معنی این حرف این نیست که ایدئولوژی حاکم یا نظریه اصلی شکل دهنده به طور کامل بلا استفاده و از گردونه اثرگذاری خارج شدن است، بلکه قالبی که ساخت سیاسی برایش ایجاد کرده، لباس تنگی است. انقلاب اسلامی هنوز انرژی های رهاننده فراوانی دارد. شاهد هستیم بعد از ۴۰ سال فشار، تحریم و جنگ، همچنان نظام سیاسی می تواند در بزنگاه ها حمایت سیاسی را با خود همراه کند و نه فقط توده ها که نخبه ها هم همراهی نشان می دهند؛ مثلاً در سال ۷۶ این طبقه الیت یا طبقه متوسط بودند که سرنوشت سیاسی کشور را با انتخاب خاتمی عوض کردند یا در انتخاب روحانی باز آن ظرفیت فعال شد. تعبیر جالبی است که آقای دکتر می گوید ساعت ۴ بعد از ظهر افکار عمومی با همفکری داخل و خارج شکل می گیرد؛ یعنی این کامیونیتی داخلی و خارجی از طریق شبکه های اجتماعی پیوند می خورد. از مجموعه این عوامل شعار «اصلاح طلب و اصول گرا، دیگه تومعه ما جرا» متولد شد؛ البته آن هسته ها هنوز قدرت بازآفرینی و نقش آفرینی دارند ولی خیلی دیر خودشان را به خیاط معرفی کرده اند. مشکل این است که تا دکمه پیراهن پاره نشود و در زهرای لباس در نرود، دنبال راه حل نمی رویم. ساختار از یک طرف محافظه کار است و از یک طرف بخش هایی دارد که آگاهانه یا ناآگاهانه آن را نمایندگی می کنند و اینها در کشش داخلی هستند. بخش محافظه کار، قدرت هموردی با مطالبات جدید ندارد و در عین حال همچنان از ظرفیت برخوردار است. مثالی می زنم؛ همه ما رضاشاه را وقتی با پدیده کشف حجاب تحلیل می کنیم، در واقع به درست می گوئیم که او خواسته زنان ما را وارد دینا اخلاقی کند؛ در واقع پس از این اتفاق نهادهای مذهبی وارد شدند و برایش راه حل پیدا کردند؛ یعنی اگر امام خمینی (ره) پس از ۱۵ خرداد نسبت به زنان دهه ۵۰ آن نظرات مترقی را می دهد، این حاصل روبه روشن شدن یک پرسش جدی است که اسلام بالاخره می خواهد با زن چه کار کند؟ تازمانی که ساختارهای سیاسی چنین تلقی ای دارند و فکر می کنند دائم باید نگران باشند، جامعه حیات خودش را به صورت مستقل دنبال می کند چون به یک شبکه جهانی تبدیل شده؛ بنابراین از ساختار سیاسی سنتی الگو نمی گیرد. اگر جمع بندی کنیم به نظر من در دو سطح این تنش وجود دارد و پیش می رود که می تواند بسیار تهدیدآمیز باشد.

این گروه هایی که پیشرو هستند و از ساختارهای سنتی سیاسی عبور کرده اند و دارند عموم جامعه را به نحوی با خودشان جلو می برند، در انتخابات اسفند ۹۸ چه کار خواهند کرد؟



خنک و کودن شده و فقط اصول گرا و اصلاح طلب مبتلا به این وضع نشده اند. خیلی قشرهای سیاسی دیگر هم هستند که این را نمی فهمند؛ حتی نخبگان سیاسی که ممکن است اپوزیسیون نظام باشند در اروپا ساکت شده و گیر کرده اند. این جریان در فرانسه دارد کشته می دهد و کور می شود. در فرانسه با وجود سردی هوا، طرف رختخوابش را رها می کند تا تالت و پار شود و باتوم بخورد. چه شده که الان به اینجا رسیده اند؟ اینها نشان می دهد که سیاستمدار ما نمی فهمد دارد چه می شود و جامعه کجاست؟ و همچون رضاشاه درکی سطحی از مسائل دارد. هنوز در قم خانه هایی هستند که بالای طبقه اول آنها یک دیوار با پنجره وجود دارد ولی پشت دیوار هیچ اتافی نیست، فقط یک دیوار است. برای من سوال بود که چرا چنین دیواری ساختند، آنها گفتند «رضاشاه آمد و گفت خانه ها باید مثل اروپا دو طبقه شود. اینها دیدند قم گرم است، روی طبقه اول دیوار ساختند و پنجره گذاشتند؛ یعنی بایک مدرنیزم این طوری مواجه هستیم. الان به شدت جهان در حال گسترش است. داریم از حالت افلاطونی خارج می شویم. الان در سیاست هم دارد همین رخ می دهد. معتقدم در ایران دارد انقلاب فکری رخ می دهد چون اصل انقلاب پارادایمی در جهان، پدیداری و دین است. ما هم در آن هستیم و در نتیجه یک فروپاشی عظیم سیاسی را در ساختارهای سنتی شاهدیم. جامعه به دلیل تحصیلات به شدت رشد کرده است. رفت و آمد خارجی و رسانه های اجتماعی وسعت یافته اند. الان خیلی از روستایی های ما هم به غرب مهاجرت کرده اند و با اقامشان در ایران آنلاین صحبت می کنند و دیگر مثل قدیم ها نیست که ۶ ماه، ۶ ماه از هم بی خبر باشند. دیگر این ها تمام شد و باید این واقعیت را قبول کنیم. قصه دی ۹۶ که رخ داد، گفتیم هیچ خبری نیست و بعد از آن هم هیچ خبری نشد ولی این فروپاشی ساختارهای سیاسی سنتی، عظیم تر از این حرف هاست. اگر عاقل باشیم باید

همه متفکران دانشگاه را جمع کنیم تا این تحولات عمیق جامعه را در حوزه روابط جنسی، مذهب، اقتصاد و بحث های اجتماعی تحلیل کنند. من وقتی مترو سواری شوم، فوراً شروع می کنم ببینم ملت دارند چه کار می کنند. به شدت همبستگی اجتماعی بالاست. در مورد تحریم ها هم گفتیم همبستگی اجتماعی بالاست و تکان نمی خورند. فردا صبح آقایان امنتی با من تماس گرفتند و گفتند «فیاض خیلی محافظه کار شده ای!»، «گفتم «آنچه گفتم جدی بود». همان که شما می فرمایید «نخبگان و مردم عادی به علت فشارها بد و بیراه می گویند ولی همبستگی شان بالاست»؛ یعنی من به شما عرض می کنم که دیگر سردمداران، مردم هستند و نه روشنفکری؛ دیگر ساختارهای سیاسی سنتی هم نمی توانند مقاومت کنند، هر چه هم بکنند در جازدن است.

آیا با یک جریان سومی مواجه هستیم که نمودش را در انتخابات شاهد خواهیم بود؟ جریانی که سعی کند دو جریان دیگر را کنار بزند و اراده خود را در قالبی جدید به اجرا در آورد؟

فیاض زا همد: من فکر می کنم جریان سوم در ایران هیچ وقت جدی شکل نگرفت و بیشتر یک شکل کاریکانوری از مفهومی است که آنتونی گیدنز اولین بار مطرح کرد و گفت که «وقتی دنبال عدالت و سوسیالیست هستیم، به وجه فردگرایی و انسانی و حقوق بشر و انتخابات آزاد بی توجهی می شود و وقتی دنبال لیبرالیسم هستیم، از گروه های حاشیه ای، طبقات آسیب پذیر و مردم فرودست غافل می شویم». آنتونی گیدنز وقتی از طرف حزب کارگر و بطور مشخص از طرف تونی بلر دعوت شد، جزو ای به نام راه سوم نوشت و آنجا توضیح داد که حزب کارگر نه فقط در تئوری، بلکه در نظام انتخاباتی چه کاری می تواند بکند که نسبت به گروه های حاشیه ای و محلات پایین شهر از فرایند تحول بیرون

نماند و آنها وارد این چرخه شوند و حزب کارگر را واجد این ارزش بدانند که او هم می تواند ارزش های دموکراتیک را نمایندگی کند و هم می تواند با تحولات جامعه جدید همراه باشد. این جزوه به نظر من نقشی را دارد که مارکس و انگلس در بیانیه حزب کمونیست نوشتند. وقتی مارس و انگلس از طرف حزب کمونیست بر تانیا در ماه های قبل از تحولات آگوست در سال ۱۸۴۸ دعوت شدند که برای این جلسه چیزی بنویسند، این دو نفر چند صفحه نوشتند که طولانی نیست، شبی بر فراز اروپا سرگردان است. جملات اولین خیلی آهنگین و انقلابی و رعد آسا هستند. مارکس تحلیلش این بود که اروپا در واقع مترصد فروافتادن در سیاه چاله هایی است و او معتقد بود این اتفاق رخ می دهد. ویلیام شاپرر در پاسخ به مارکس یک جا گفته بود که «مشکل مارکس این بود که فکر نمی کرد کتاب کپتال را فقط پرولتاریا نمی خوانند بلکه بورژوازی ها هم کتاب کپتال را می خوانند و به او پانک می زنند و نسبت به بیمه ها و حقوق های با سطوح پایین تر، تعیین تکلیف ساعت کار زنان و دختران و کودکان از خودشان واکنش نشان می دهند». من معتقدم که آن جریان سوم یک کاریکانور است. جریان سومی که هر کسی که می خواهد دکان جدید باز کند، می گوید و خود را مصداق آن معرفی می کند. با دکتور فیاض موافقم و این نظر بام ثبت شده که هیچ وقت اعتدال را گفتمان جدی ندیدم. معتقدم بیشتر یک فرایند روشمند اخلاقی و یک کنش و روش است و اساساً از دل گفتمان عمیق و جدی نمی آید. در ایران به درستی یا به غلط، نیروها محافظه کاری دارند و نگران تغییرات عمیق در دسترهای اجتماعی هستند. در مقابل نیروی دیوانه های می دانیم. با این فرمایش آقای دکتر موافقم که یک جابه جایی اجتماعی در ایران صورت گرفته، یک جابه جایی مرجعیت هم صورت گرفته است. در نظر سنجی اخیر که ایسپا انجام داده، ایرانیان بدترین شغل و بدترین درمان بیزنس را بنگاه های معاملات ملکی و دومین گروه را احزاب و گروه های سیاسی می دانند و این برای هر جامعه ای یعنی فاجعه. همین خودش نشان می دهد که ما چه کرده ایم. برای اینکه سیاستمداران و گروه های منتقد باید مورد وثوق ترین و مورد اعتمادترین می بودند؛ البته این را می شود از حرف دکتر فیاض امداد گرفت که این نرم بترم جهانی سازگار است، یعنی اگر دونالد ترامپ به کاخ سفید راه پیدا می کند، بخشی از آن برای این است که مردم آمریکا او را از سیستم نمی بینند و کلینتون را از سیستم می بینند. به احمدی نژاد را می دهند برای اینکه آقای هاشمی را از سیستم می دانند. همه روشنفکران و تمام کسانی که رای نمی دادند، بسیار بیایه دادند و سخنرانی کردند و به مردم گفتند که خطر فاشیسیسم نزدیک است. من در اعتماد ملی سر مقاله نوشتم و گفتم، به هزار و یک دلیل تاریخی و جامعه شناختی دولت احمدی نژاد فاسدترین دولت تاریخ ایران خواهد شد چون خاصیت پوپولیسم این است. این هم عجیب نبود و بعد از من خواسته بودند که بگویم این چه تحلیلی است، گفتم این یک تحلیل کاملاً تاریخی و جامعه شناختی است برای اینکه من دارم در دانشگاه تاریخ اروپا را درس می دهم و این فرایندها را می شناسم. اتفاق دیگری که دارد می افتد، این است که جامعه به نهادهای رسمی اش بی اعتماد می شود. طبیعتاً علی دایی یا علی کریمی مطرح می شود چون به نهاد رسمی اعتماد و باور ندارد، به نهادهای رسمی اعتماد نمی کند و پولش را هم به او نمی دهد. به کمیته امداد هم اعتماد نمی کند. کاری که آقای فتاح کرد، ساختن تیزرهای جدید است که بخش انسانی در این تیزرها جدید است و ذهنیت مردم را به کمیته امداد عوض کرد. من خودم تیزرها را دیدم و چشم هایم پر از اشک شد. چرا؟ به جای اینکه رابطه ایدئولوژیک ایجاد کند، رابطه انسانی ایجاد کرد و اینکه نشان داد مهربانی هست و زندگی جریان دارد. فطرت انسانی هنوز با این طرف است؛ پس عزایض را جمع کنیم. ما اگر می خواهیم رستگار شویم، نمی توانیم روی گذشته خاک بریزیم، بلکه باید از دل گذشته، از دل سنت تاریخی و اجتماعی راهی به آینده باز کنیم. نکته





جابه‌جایی اجتماعی در ایران صورت گرفته، یک جابه‌جایی مرجعیت هم صورت گرفته است. در نظرسنجی اخیری که ایسپا انجام داده، ایرانیان بدترین شغل و بدترین مردمان بیزنس را بنگاه‌های معاملات ملکی و دومین گروه را احزاب و گروه‌های سیاسی می‌دانند و این برای هر جامعه‌ای یعنی فاجعه. همین خودش نشان می‌دهد که ما چه کرده‌ایم



من معتقدم در ایران دولت نظامی همچون دولت احمدی‌نژاد سر کار می‌آید تا عدالت‌گرایی ملی‌گرا را به اجرا درآورد

دارم از اینجا به آنجا می‌روم. این امکان‌پذیر نیست برای اینکه قدرت و ثروت پسرعمو هستند و سریع هم‌دیگر را پیدا می‌کنند و با هم پیوند می‌خورند. در ایران به‌نظم حکومت این اشتباه‌رانی کند می‌خواهد به امثال تاجزاده‌ها باج ندهد. از آن طرف هم می‌خواهد به امثال فیاض‌ها راه ندهد. سراسر آدم‌هایی می‌رود که می‌گوید شناسنامه ندارند و تعریف شده نیستند. وقتی آنها وارد صحنه می‌شوند خود بی‌شناسنامه‌گی یک‌چور شناسنامه در دنیای جدید است و این موج اجتماعی بی‌سند که اصلاً هویتش بدون رهبر بودن است، تشدید می‌شود چون از عصر آرمانی و عصر اثرگذاری کلاسیک وارد تعاملات اینترنت مدیت شده است. شبکه‌های زندگی و تاثیرگذار است. در بلژیک، آلمان و بریتانیا راه دارد. جامعه در واقع کریستالی و شکننده می‌شود و دست حاکمیت را می‌برد. چرا؟ برای اینکه او نمی‌خواهد تحولات را عمیق ببیند و به آن هم پاسخ‌های عمیق بدهد.

گروه‌های پیشرویی که در جریان اصول‌گرا و اصلاح‌طلب شکل گرفتند، کدام یک دست برتر را دارند؟ وقتی موضوع ایران و آمریکامطرح می‌شود، طیفی که در جریان ارزش‌گراست، می‌گوید «ما باید کاملاً بر خورد از جنس سخت نشان دهیم» اما جریان مقابل می‌گویند «باید دیالوگ کنیم». در موضوعات مختلف می‌توان چنین دوقطبی‌هایی را برشمرد. کدام یک از اینها دست برتر را دارند و می‌توانند افکار و ایده‌ها و آرمان‌های خود را جلو ببرند؟

ابراهیم فیاض: الان دیگر جامعه دارد از حالت جامعه خارج و به اجتماع تبدیل می‌شود؛ با همین ساختارهای رسانه‌ای که هنوز ابعادش را نمی‌دانیم. الان هیچی از رسانه‌های اجتماعی را نمی‌شناسیم که ایران دارد در جهان چکار می‌کند. من چند سال پیش در مشهد گفتیم دانشگاه دیگر وجود نخواهد داشت و استادی آنجا بود و خیلی ناراحت شد. گفتیم با این رسانه‌های اجتماعی استاد و کلاس درس دیگر تمام شد. حالا داریم مقاومت

دقیق ریشه داشته باشد، توسط گروه‌های بیرونی، نیروهای برانداز و نیروهای مخالف نظام دارد ترویج می‌شود. رسانه‌های مختلف بیرونی هم به آن می‌پردازند؛ البته تعدادی که در میان جریانات و دوطرف هستند برای اینکه اصول‌گرایی محافظه‌کار خالص و اصلاح‌طلب‌ها شناخته‌شده‌تر را خارج کنند، می‌گویند کار شما تمام شد و نوبت بازی ماست. اینها تحلیل‌شان با آن‌ها که دنبال تغییرات بنیادی‌تر هستند، کاملاً متفاوت است. اینها فرصت‌طلبانی هستند که فکر می‌کنند اگر مثلاً به ناطق یا حسن روحانی فحش دهند، خودشان هویت پیدا می‌کنند. ما در بازی تئوری گیم به اینها می‌گوییم که جامعه به آنها اعتماد نمی‌کند. جامعه به دکتر فیاض یا این شکل و شمایل ریش و این فرم با بیان دیدگاه‌های صادقانه بیشتر اعتماد می‌کند تا مثلاً به یک روشنفکر فوکولی که هر روز به شکلی درمی‌آید چون اینجا فقط شکل نیست که اهمیت دارد.

این جنبش اجتماعی به سمتی می‌رود که کرسی‌های قدرت در مجلس و ریاست جمهوری را به دست بگیرد؟

فیاض زاهد: اتفاق دیگری خواهد افتاد. نه برای اینها ارزش قائل نیستند. حاکمیت می‌آید و کار دیگری می‌کند و آن همان بازی خوانی و بازی‌سازی است. یک میدان محدودی برای نیروهای متوسط دو اردوگاه فراهم می‌کند اما سراغ بخش‌هایی می‌رود که سیاسی نیستند؛ پزشک خوشنام، نقاش پراوژه، خواننده اشعار مذهبی یا پاپ، مهندس با کروات. اصلاح‌طلب‌های قدیم و الان که تضعیف شده‌اند، حدود ۱۵ تا ۱۸ درصد نیروی جدی دارند و محافظه‌کارها هم حدود ۸ تا ۱۰ درصد. اینها شروع می‌کنند و وارد کمیته می‌شوند. همیشه اصلاح‌طلبان این امکان را داشتند. به جز دوره احمدی‌نژاد که تلاش کرد آقای هاشمی را به نظام ببندد که شاید هم بی‌ربط نبود و توانست آن گروه ناراضی را به خودش جذب کند. اصلاح‌طلبان همیشه قادرند ۳۰ درصد خاستگاری را جذب کنند چون ارتباطشان با نهادهای مرجع، نویسندگان، روشنفکران، هنرمندان، روزنامه‌نگاران و طبقه متوسط بهتر است. می‌توانند آنها را جذب کنند؛ اما آنها به‌طور ذاتی، اصلاح‌طلب نیستند، بلکه در فقدان فضا برای کنش خودشان، به یکی از این اردوگاه‌ها نزدیک می‌شوند. شاید تحلیل شود که یک نیروی اجتماعی مستقل که اصلاً سیاسی نیست، برای سیستم امنیتی کم‌خطرتر است تا سیاستمداران با شناسنامه که می‌توانند تاثیرات بنیادی‌تری بگذارند. این همان دیالکتیک خطرناک است، برای اینکه وقتی آنها میدان پیدا می‌کنند، دیگر نمی‌توانند این میدان را از اینها بگیرند. اگر دیرتر به وفاداران یا به طرفداران اصلاح‌طلب می‌توانستید با ایجاد ناراحتی و ناامیدی بگویید «نتیجه انتخاباتان را دیدید»، به هواداران آنها دیگر نمی‌توان چنین پاسخی داد. برای اینکه او دیگر برای خودش یک نیروی سیاسی شده و وقتی از چراغ جادو بیرون می‌آید، دیگر بر نمی‌گردد؛ این، آن دیالکتیک است. ۲۰ سال پیش در مقاله‌ای توضیح دادم که چین با چه خطراتی روبه‌روست. اولین باری که به میدان تیان‌آن من رفتم و از سیاست پرسیدم و دیدم آن دانشجویان سرعت صد کیلومتر فرار کرد. به این نتیجه رسیدم که این اتفاق می‌افتد نمی‌خواهم بگویم ولی خوشحال شدم. ۱۰ سال بعد از من، برژینسکی این را نوشت که جامعه چین بر آتش فشان از تعارضات درونی قرار دارد. من به دلایلی در دو سال گذشته زیاد به چین سفر کردم. ۱۰ بار چین رفتم و هر بار از بچه‌های حزب کمونیست و رفقای دانشگاهی سوال می‌کردم که شما می‌خواهید این تعارضات را چطور حل کنید؟ می‌گفتند ما داریم درون حزب کمونیست اقلیت و اکثریت ایجاد می‌کنیم ولی این به همه تعارضات پاسخ نمی‌دهد. بالاترین ثروتمندان دنیا مال چین هستند. مهم‌ترین بنادر جهان در چین واقع است. از ۱۰ هکتار درجه یک دنیا ۴.۴ تا ۵۰۰۰ مایل چینی هاست. رتبه اول توریست‌های جهان مال چینی هاست؛ پس وقتی دنیا را به اینها نشان می‌دهید، دیگر نمی‌توانید بگویید از این شهر می‌خواهید به آن شهر بروید. باید به اداره مهاجرت شهر خودت بروی و بگویی من

دوم در حوزه سیاسی دارد یک جابه‌جایی جدی به وجود می‌آید؛ البته می‌گویند این جنبش‌ها، جنبش بی‌سرها هستند. اتفاقاً این ویژگی جنبش‌های جدید است. آن چیزی که به‌دروستی اشاره شد؛ یعنی شما نباید الان فکر کنید کسی مثل مارا، مثل سن جوزف، مثل دانتون در کافه‌ای بلند نشود و بگوید سر بازان مارسیز، مامی خواهیم چه بسازیم. اتفاقاً ارزش‌ها در عرفی‌تر و زمینی‌تر می‌شود. به همین دلیل است که دوره‌ها مان‌گرایی به پایان رسیده. به همین دلیل است که نسل من هر ماه، یک وصیت‌نامه می‌نویسد و نسل جدید اصلاً دلش نمی‌خواهد وصیت‌نامه بنویسد. من الان به عنوان کسی که در معرض بعضی تصمیم‌گیری‌های دولت هستم، می‌بینم هر کسی می‌خواهد دست بگیرد، حتماً اولین دغدغه‌اش این است که به چه مزایا و برائت‌های ویژه‌ای می‌رسد در حالی که در نسل از منی، طرف کاری را می‌پذیرفت که پریسکت‌ترین و خطرناک‌ترین بود. شاید جامعه‌ای که فکر می‌کند باید از چراغ قرمز شود و صداقت را با مشنگی و ساده‌دلی اشتباه می‌گیرد، این را اشکال نداند. در چنین جامعه‌ای استاد دانشگاه بعد از یک عمر تدریس و پیر شدن فکر می‌کند و واقعا دچار این پرسش می‌شود که آیا من آدم عاقلی بودم؟ درست زندگی کرده‌ام یا نه؟ این پرسش‌های بنیادین دقیقاً با فضیلت ربط پیدا می‌کند. حال آنکه جامعه مبتنی بر فضیلت است؛ جامعه‌ای که یکی از پایه‌های آن عدالت است، یعنی شما نتوانید متناسب با آنچه حقتان است یا متناسب با آنچه فضیلت ارائه می‌کند از آن برخوردار باشید. وقتی این رابطه به هم می‌ریزد، شما دچار گنگی و نوعی خرابی می‌شوید و می‌بینید فضیلت در جامعه تبدیل به رذیلت می‌شود و شما احساس تهی‌ای می‌کنید. در فرانسه جلیقه‌زده‌ها را مثال زدند، من اسمش را جنبش ششم گذاشتم. در مطلبی نوشتم که «این سلام فرانسه به یک جمهوری جدید است». چرا؟ برای اینکه فرانسوی امروز از خیلی پدیده‌ها ناراحت است. خیلی جالب است در این تظاهرات شنبه‌ها، مارکسیست‌ها هم حضور دارند. فاشیست‌ها هم حضور دارند؛ یعنی مارکسیستی که دنبال تحقق عدالت است و فاشیستی که می‌گوید برای چه پول مراب این مهاجر می‌دهی؟ برای چه نیروی کار عرب و آسیایی باید به اینجا بیاید؟ منافع اینها به هم نزدیک می‌شود و شکلی از سازمان اجتماعی پیدا می‌کند. برگردم به ایران و از این نتیجه بگیرم. ساختارهای سیاسی همچنان تلاش می‌کنند متصلب رفتار کنند ولی با شکنندگی بالا مواجه هستند. از طرفی برای بسیاری از مقامات، مشارکت در ایران مهم است. برای اینکه مشارکت یک پاسخی است به داخل و به جامعه جهانی که بگوید من مشکلی ندارم. یک فرض من این است که اگر تحریم‌ها اندام پیدا کند که محتمل‌ترین انتخابات مجلس تدویم پیدا می‌کند، منجر به نوعی وحدت و پیوستگی اجتماعی می‌شود چون احساس خطر می‌کند. این جامعه در شب انتخابات یا در ۴ بعد از ظهر به بعد تق می‌زند و اعتراض می‌کند اما جنگ می‌تواند از این وضعیت به مراتب خطرناک‌تر باشد. من همچنان معتقدم اگر ایرانی‌ها ببینند گروه و جریانی به سوالات آنها پاسخ‌های روشنی می‌دهند؛ یعنی پاسخ دودوتا، چهارتا می‌دهند؛ همچنان پای صندوق‌های رای خواهند آمد چون از نظر تحلیل کمین این طوری است که وقتی یک نفر رای می‌آورد، مثل حسن روحانی که رئیس‌جمهور شده، او را در طول چهار سال با وعده‌هایش می‌سنجند و مرتب نقد می‌کنند و او را هزار و یک صفت خوب و بد ملامت با ستایش می‌کنند؛ اما وقتی به یک ماه انتخابات می‌رسند، او را با رقبایش مقایسه می‌کنند و جامعه از آنجایی که همیشه با انواع و اقسام داده‌ها روبه‌رو می‌شود، دقیقه ۹۰ می‌گوید چه‌نم و ضرر! برای اینکه من خودم را از یک خطر موهوتر حفظ کنم، به این تن می‌دهم؛ لذا تحریم و شرایط جنگی اتفاقاً می‌تواند مشارکت را افزایش دهد و نباید به وضع امروز نگاه کرد. دوم اینکه هرگونه تحلیل مبتنی بر اینکه «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا، دیگه تمومه ماجرا»، مودبانه و واقعیت‌های ساخت سیاسی در ایران نیست. این شعار، بیش از اینکه در پایش‌های علمی و مطالعات

دو جریان اصلی ریزید نشوند جریان سوم و چهارم قدرت می گیرد

گفت و گو با دکتر رسول بابایی کارشناس برند سیاسی

آیا دوران دوقطبی اصول گرا و اصلاح طلب به پایان رسیده است و جریان های جدید اجتماعی توانایی شکل دادن به ضلع یا اضلاع جدیدی را در حوزه سیاسی کشور دارند؟ این موضوع را با دکتر رسول بابایی، کارشناس برند سیاسی کشور در میان گذاشتیم. بابایی بر این باور است که جریان های جدید اجتماعی از قدرت شکل دادن به اضلاع جدید برخوردار هستند اما بر روز این موضوع در فضای سیاسی کشور به اما و اگرهایی بستگی دارد. وی بر اهمیت شبکه های اجتماعی در شکل گیری جریان های جدید اجتماعی تأکید می کند و می گوید گروهی که بتواند از این فضا بهتر بهره برد در میان گروه های اجتماعی جدید دست بالاتر را خواهد داشت.

این روزها در عرصه سیاسی کشور شاهد هستیم احزاب مطرح در جریان های اصول گرا و اصلاح طلب نسبت به موضوعات روز کشور خیلی با کندی و محافظه کاری واکنش نشان می دهند. در مقابل جریان های آتش به اختیار، عدالت خواه و ارزش گرا از یک سو و جریان های ترقی خواه و تجدیدنظر طلب از سوی دیگر پیشرو عمل می کنند و بدون هیچ ملاحظه کاری موضع می گیرند و سعی می کنند بدنه اجتماعی را با خود همراه کنند؛ به نظری شما جریان های اجتماعی جدید تا چه حد می توانند جریان های سنتی اصول گرا و اصلاح طلب را به چالش بکشند؟

اجازه بدهید از پرسش شما این صورت بندی را ارائه کنم که دوقطبی اصول گرا و اصلاح طلب در جامعه امروز ایران جایگاه سابق خودش را ندارد و از دست رفتن این جایگاه به دلیل ظهور گروه های جدید اجتماعی و به تعبیر شما آتش به اختیار ارزش گرا و ترقی خواه مدرن است. دوقطبی اصول گرا و اصلاح طلب به دلایل کاملاً روشن جایگاه پیشین خودش را ندارد زیرا پیوند و ارتباط نمایندگی آن ها با جامعه تضعیف شده است.

قطب اصول گرا دچار مشکلات زیادی است که مهم ترین آن ها ایدئولوژی محوری یا به زبان بازار بابی سیاسی، محصول محوری آن هاست؛ به این معنا که آن ها فکر می کنند بهتر از مردم خیر و صلاح آن ها را در حوزه های مختلف تشخیص می دهند و حاضر نیستند خودشان را با خواست و مطالبات جامعه منطبق کنند و حتی به مرز انکار و تحریف خواسته ها و تغییرات می رسند و همین موضوع در چند سال گذشته فرصت خوبی برای رقیب اصلاح طلب آن ها فراهم کرده که در انتخابات و افکار

آقای دکتر ابراهیم فیاض می گویند شاید این دو اردوگاه اجتماعی به ظاهر رجز خوانی کنند؛ اما اینها رجز خوانی است و بعد به یک گفتار می رسند. نظر شما چیست؟ این دو گروه پیشتر در جریان های اصول گرا و اصلاح طلب به تعارض و تقابل نمی رسیدند؟

فیاض زاهد: نه، برای اینکه ما هرچه الان جلوتر می رویم، می فهمیم که باید گفت و گو کنیم. شاید اگر ۱۰ سال پیش فرضاً از من و دکتر فیاض دعوت می کردید، نه ایشان قبول می کرد یا من قبول نمی کردم ولی الان همه می فهمیم که باید حرف بزنیم و نتیجه این گفت و گوهاست که اولاً همدیگر را بهتر می فهمیم و بعد سوء تفاهم ها هم رفع می شود و به ارتقای این گفت و گو و آنچه ذهنیت طرفین را می سازد، کمک می کند.

البته کوتاه می خواهم یک موضوع که در عرایض مغفول ماند را بگویم؛ اینکه اصلاح طلبان گرفتار یک تعارض درونی هم هستند. ساختار سیاسی، اصلاح طلبان را وادار کرده که در جاهایی ریاکاری کنند. اصلاح طلبان امروز نسبت به باورهای تئوریک شان عدول کرده اند ولی چون احساس می کنند اگر آنها را به زیان بیاورند، ساختار، تحمل و ظرفیت درک آنها را ندارد، تلاش می کنند آن را پنهان کنند اما سبک های زندگی برایشان اهمیت بیشتری دارد. برای اصلاح طلبان امروز مسأله حقوق زنان اهمیت بیشتری دارد به این دلیل که آنها با این گروه سروکار بیشتری دارند چون باید از آنها رای بگیرند و کسب مشروعیت کنند. مسأله حقوق بشر برای آنها جدی تر از اصول گرایان مطرح است و تبدیل به یک گفتار جدی شده. مسأله محیط زیست، مسأله مهم تری است؛ اما آیا اصلاح طلبان واجد همه ویژگی های این جوری هستند؟ می خواهم بگویم آنها رابطه نزدیک تری با این مفاهیم دارند. در ارتباط با جامعه جهانی هم از ارتباط بیشتر استقبال می کنند و بر این باور هستند که پیشرفت هیچ کشوری در دنیا بدون امروز بدون ارتباط بین المللی و جذب سرمایه گذاری خارجی ممکن نیست. علی رغم همه این مباحث که در باره این جنبش ها مطرح می کنیم، تراست ها و کارتل ها و کمپانی های بزرگ هم دارند ماهیت جدیدی از خود نشان می دهند. بسیاری از اینها در بحث رسالت اجتماعی به دلیل همین تغییرات مجبور شده اند بگویند که ما یک شرکت نفتی هستیم ولی نسبت به محیط زیست هم رسالت داریم. نکته در حوزه های اجتماعی چه کارهایی در دنیا می کند؟ این معنایش اقتصادی است چون دارد سرمایه اجتماعی ایجاد می کند؛ یعنی شما اگر می خواهید بر ندانان به فروش رود، حتماً باید در حوزه سرمایه اجتماعی برنامه داشته باشید.

فشار بر گروه های آسیب پذیر بسیار بالاست. فشار بر طبقه متوسط بسیار بالاست. به زبان ساده تر زندگی کردن در ایران بسیار سخت شده. من در همین فضای مجازی نوشته هایی می بینم که خطرناک است و می تواند گسترش پیدا کند. برای اینکه مردم وقتی وارد به استخوانشان می رسد برای رها شدن از وضعیت موجود به هر وضعیت دیگری برای اینکه دوزنمایی داشته باشند که شاید اوضاع بهتر شود، تن می دهند. نباید اجازه دهیم این اتفاق بیفتد. ضمناً هم معتقدم این دولت آمریکا است که از پر جام خارج شده و خلاف تعهداتش عمل کرده و این ترامپ اصلاً رئیس جمهور قابل اعتمادی برای مذاکره نیست اما راه هایی به صورت دیپلماتیک وجود دارد که می تواند تنش را کاهش دهد و به دولت و حاکمیت اجازه دهد سهم بیشتری برای بهبود زندگی اجتماعی مردم فراهم کند. از ما که گذشت، نسلی که این ۴۰ سال را تحمل کرد همیشه در شرایط حساس بوده، حداقل شرایطی فراهم کنیم که برای بچه هایمان شرایط بهتری باشد. در کشوری که یک تمدن و تاریخ بزرگ دارد و البته با این جور تندبادهای هم طومارش پیچیده نمی شود دست کم می توانیم شرایط را برای آنها بهبود بخشیم.

می کنیم؛ حتی دانشگاه تهران را قبول ندارد اما این قصه دارد رخ می دهد؛ پس کسی که در برابر آن مقاومت می کند، شکست می خورد. الان دیگر جامعه نداریم که شما بخواهید در آن دنبال سر، حزب و ایدئولوژی و سلسله مراتب بگردید. این بحث دقیق است؛ یعنی شما دیگر اجتماع و گروه های بسیار غیر رسمی دارید که قابل ساختن هم نیستند. به شدت هم تحرکشان بالاست؛ پس ما جامعه ای که سیاست تعیین می کرد، دیگر نداریم و همه چیز دارد اجتماعی می شود. در این صورت دنبال چه هستید؟ الان اصلاح طلبان و اصول گراهای اصلی باید خودشان را از نو تعریف کنند، در این صورت مرجع اجتماعی می شوند و نه مرجع سیاسی؛ یعنی مردم مستقیم به اینها رجوع می کنند. به همین دلیل جامعه دیگر خودش را بعد از امنیت تعریف می کند؛ یعنی می گوید غلط کرده کسی امنیت اجتماعی را به هم بریزد؛ حالا می خواهد خارجی یا داخلی باشد. من جایی گفتم حتی مسئولان نظام هم خواهند جمهوری اسلامی را سرنگون کنند، نمی توانند. به نزدیکان حکومت در شلوغ بازی های دو سال پیش این را گفتم و همه خندیدند. معتقدم این مردم هستند که با ساختار اجتماعی شان امنیت ایجاد می کنند. زمانی بازرگان می گفت قحط الرجال است و بنی صدر می خواست همین جبهه را نگه دارد؛ الان هم همین است. حال آنکه دیگر دانش از دانشگاه به جامعه رفته و با رسانه های اجتماعی دارد علم تولید می شود؛ یعنی پسر ۱۳ ساله تست سرطان را با یک چهار صدم قیمت در ۱۵ روز، نه ۶ ماه به دست می آورد. این علم است. این جامعه است. تمام جامعه دارد نخیه می شود؛ یعنی اجتماع دارد نخیه می شود و مرجعیت ها هم دیگر نخبگان اجتماعی اند و نه سیاسی، پس در این صورت یکی از مهم ترین بحث ها این است که ما خطا کردیم. یک عدالت عمومی با این شبکه های اجتماعی دارد ایجاد می شود. الان دیگر می گوید عدالت بومی و عرفی که ما تعریفش می کنیم، همین اعتقاد در شیعه هم آمده. شیعه می گوید عدالت را نخبگان نمی توانند تعریف کنند. شریعتی هم این را می گوید که مردم باید تعریف کنند. به قول قرآن، مردم با شعور عمومی و عقل سلیم و عقل عملی و عقل معاش شان اشتباه نمی کنند. دیگر نمی شود با ایدئولوژی حزبی کلاه سر مردم گذاشت؛ مثل دیوار برلین که ریخت، مارکسیستی که ریخت و تمام شد. الان آنچه وجود دارد، مطالبه عدالت عمومی است که علوم اجتماعی باید خودش را از نو تعریف کند. جامعه شده شبکه اجتماعی و شبکه اجتماعی هم شده جامعه. اگر این است؛ پس امنیت تمام شد و به عدالت رسیدیم. الان علوم اجتماعی دارد خودش را در جهان در بعد مردمی تعریف می کند. پس در نتیجه ما باید الان از نظر اجتماعی خودمان را تعریف کنیم. آقای دکتر از جنبش بدون سر می گوید. من هم می گویم نخبگان اجتماعی و نه سیاسی وارد میدان می شوند. این مرجعیت، اجتماعی است که دیگر حزبی و ایدئولوژی نیست.

مثلاً: این مرجعیت های اجتماعی با همدیگر به تقابل نمی خورند؟

ابراهیم فیاض: نه، سیاسی و ایدئولوژی است که تضاد و دوگانه ایجاد می کند. من می خواهم بگویم این آقایان هستند که تصفیه می شوند.

این دو گروه پیشرو اجتماعی با هم تقابل و برخورد نمی کنند؟

ابراهیم فیاض: رجز خوانی ممکن است باشد ولی تمام می شود. اتفاقاً با تحولات بزرگی روبه رو هستیم. آیا می شود کسی در اقیانوسی مثل احمدی نژاد بگوید من الان می خواهم یک جزیره ایجاد کنم و در جزیره خودم باشم؟ با اقیانوس نمی توان جنگید. الان ما باید طبقه بندی کنیم. باید بنشینیم جدول درست کرده و رابطه ها را مشخص کنیم. دنیا دارد وارد جهان دیگری می شود که ما متوجه نمی شویم.



خود میدان دار معادلات و تحولات سیاسی کشور باشند؟

هنوز ظهور و نمود این جریان‌های اجتماعی در فضا و ساختار سیاسی کشور قابل بحث است؛ به این معنا که برای پایان یافتن قطعی دو قطبی اصول‌گرا-اصلاح طلب باید جریان‌های اجتماعی مورد اشاره شماراهی برای حضور خودشان در فضای سیاسی منتهای دو قطبی اصول‌گرا-اصلاح طلب پیدا کنند یا این جریان‌ها به شکل اساسی ریبندینگ کنند به طوری که بتوانند خواسته‌ها و مطالبات این بخش‌ها را نمایندگی کنند. فارغ از فضای سیاسی اما در فضای اجتماعی این جریان‌ها به شدت اعتبار و نمایندگی گروه‌های سیاسی سنتی را به چالش کشیده‌اند و همین می‌تواند نقطه آغازی برای تحولات سیاسی و به هم خوردن معادلات قدیمی باشد.

در زمان انتخابات چه اتفاقی می‌افتد؟ امکان دارد که جریان‌های جدید اجتماعی، جریان‌های سنتی را غافلگیر کنند؟

به نظر همین الان هم جریان‌های جدید اجتماعی جریان‌های سنتی را غافلگیر کرده‌اند. شما ببینید تندترین نقدها علیه جریان اصلاح طلب در بستر شبکه‌های اجتماعی از سوی جریان‌های اجتماعی ای انجام می‌شود که در چند انتخابات پیشین به شدت از آن‌ها حمایت کرده‌اند اما اکنون از پایان اعتماد به آن‌ها و حیات اجتماعی جریان اصلاح طلب می‌گویند. همین جریان اجتماعی در انتخابات هم احتمال زیادی دارد که رفتار انتخاباتی متفاوتی نسبت به چند انتخابات گذشته داشته باشد یا در بدنه اجتماعی جریان ارزشی هم نقدهای تندی به عملکرد اصول‌گرایان و نهاد‌های زیر نظر آن‌ها وجود دارد. گاهی تندترین نقدها علیه قوه قضاییه از سوی این جریان مطرح می‌شود و شدت و حدت این نقدها و ادبیات به کاررفته در آن‌ها بسیار تند است. من تصور می‌کنم توصیه اخیر رهبری به گروه‌های دانشجویی درباره ادبیات نقدها هم ناظر به همین وضعیت بود.

جریان‌های جدید اجتماعی می‌توانند جریان سوم را در کشور به وجود آورند؟

باید ببینیم خروجی این جریان‌های اجتماعی به فضا و ساختار سیاسی کشور چگونه خواهد بود. شاید دو گروه اصلاح طلب و اصول‌گرا بار ریبندینگ خودشان و به وجود آوردن تحولات همه‌جانبه بتوانند خواسته‌های پایگاه اجتماعی پیش روی خودشان را نمایندگی کنند. موارد مشابه زیادی در دنیا سیاست در سایر کشورها اتفاق افتاده است. انتخابات ۲۰۰۵ در انگلیس یا ریبندینگ حزب دموکرات با پاراک اوپاما و شیوه‌ها و ایده‌های نوین تر نشان می‌دهند که این اتفاق شدنی است و شاید جریان سومی شکل نگیرد. از طرف دیگر، وضعیت دو قطب سیاسی

عمومی دست بالا را داشته باشد. این ویژگی اصول‌گرایان به جایی می‌رسد که برخی از آن‌ها در مورد اصالت انتخاب مردم شک می‌کنند و با آن دچار مشکل می‌شوند. آن‌ها برای حفظ موقعیت خودشان روایت موجی از جامعه و مردم ارائه می‌دهند و آن‌ها را به افرادی که فقط مشکلات معیشتی دارند، تقلیل داده‌اند. از طرفی این جریان به لحاظ داخلی دچار نوعی صلب بودن شده است که اجازه ظهور و بروز چهره‌های جدید و گفتمان‌های جدید را نمی‌دهد و همین موضوع سبب شده که آن‌ها از انطباق با تغییرات جامعه از جمله ظهور گروه‌های جدید اجتماعی همچنان عقب و عقب‌تر بیفتند.

اصلاح طلبان هم پس از پیروزی در انتخابات سال ۹۲ و چند انتخابات پس از آن و به دست گرفتن قدرت در شوراها و حضور تسهیمی در دولت و به دست آوردن تعداد زیادی از کرسی‌های مجلس، عملکرد مناسبی در قبال بدنه اجتماعی و وعده‌هایی که برای پیروزی در انتخابات داده بودند، نداشته‌اند. آن‌ها در شورای شهر و شهرداری که تمام و کمال در اختیار آن‌هاست، هیچ دستاوردی نداشته‌اند و تعویض چند شهردار در کمتر از یک سال و کشمکش‌های سیاسی میان آن‌ها برای انتخاب شهردار به اعتبارشان در جامعه ضربه زده است. عملکرد آن‌ها به گونه‌ای بوده است که به تعبیر برخی از خود اصلاح طلبان، گویا آن‌ها جریانی هستند که برای پیروزی در انتخابات قیام را تخریب می‌کنند و وعده‌هایی به مردم می‌دهند اما در عمل آن‌ها را فراموش می‌کنند. یکی از دوستان اصلاح طلب می‌گفت مگر اصلاح طلبان برای رفع حصر و عده نداده‌اند اما در عمل چه اقدامی انجام داده‌اند؟ ببینید بدنه اجتماعی اصلاح طلبان هم می‌فهمد که وعده‌ها فقط برای انتخابات بوده است. همان‌ها می‌پرسند چطور چند هزار کرد برای تغییر نظر دولت ترکیه در باره دیدار عبدالله اوچالان با وکلایش اعصاب غذا می‌کنند و حتی هفت نفر در این مسیر می‌میرند اما اصلاح طلبان حاضر نیستند برای این موضوع هزینه‌ای بدهند؟ این هارویات داخلی جریان اصلاح طلب است و من کاری به درستی یا نادرستی آن‌ها ندارم. عرض این است که جریان اصلاح طلب هم به عنوان قطب مقابل اصول‌گرایی به نوعی در پاسخ به مطالبات دچار مشکلات فراوانی است و به دلیل ترس از دست دادن قدرت حاضر به دادن هیچ نوع هزینه‌ای نیست.

این ناکارآمدی دو جریان سیاسی سنتی در کشور با همین ویژگی‌ها که عرض کردم در برابر تغییرات و مطالبات جامعه سردرگم و بدون واکنش مؤثر است و از سویی به شدت توسط پایگاه اجتماعی پیشین آن‌ها و همچنین سایر بخش‌های جامعه در حال نقد شدن است و واقعیت این است که این نقدها به چالش بزرگی برای آن‌ها تبدیل شده است.

آیا جریان‌های اجتماعی جدید می‌توانند جریان‌های سنتی را از متن به حاشیه برانند و

سنتی کشور این روزها به گونه‌ای است که احتمال این ریبندینگ را بسیار کاهش می‌دهد. همان‌طور که اشاره کردم جریان اصول‌گرا به سادگی حاضر به دست کشیدن از برخی باورها، چهره‌ها و گروه‌ها نیست و بالطبع تحولات اجتماعی را بیشتر انکار می‌کند. مجموعه اصلاح طلبی هم حاضر به پذیرش نقاط ضعف و اشتباهات خودش در عرصه قدرت نیست. وقتی شما می‌بینید که سران گروه‌های اصلاح طلب می‌گویند که مردم در انتخابات بعدی هم به آن‌ها رای می‌دهند یا حاضر نیستند بپذیرند که اساس جامعه در باره آن‌ها از مثبت به منفی تبدیل شده است، تصور بازسازی همه‌جانبه برند اصلاح طلبان را کمی دور از ذهن می‌کنند؛ بنابراین در این شرایط می‌توان جریان سوم یا حتی چهارمی را تصور کرد که بیاید و گروه‌های اجتماعی جدید را نمایندگی کند؛ اگرچه این موضوع استلزامات بسیار مهم در ساختار سیاسی کشور دارد. زمانی گفته می‌شد که جریان سوم یا چهارم به دلیل فراهم نبودن زمینه اجتماعی شکل نخواهد گرفت ولی امروز این زمینه فراهم است اما باید دید ساختار سیاسی کشور چه راهی برای ورود این جریان به حوزه سیاسی فراهم می‌کند یا شاید هم به‌طور کلی مانع ورود آن شود.

در همین جریان‌های جدید اجتماعی، ارزش‌گراها دست بالا را دارند یا ترقی خواهند؟

برای پاسخ به این پرسش به نظر باید فهم دقیقی از منشا تحولات و به وجود آمدن این گروه‌های اجتماعی داشت. به نظر من گسترش شبکه‌های اجتماعی و پیامدهای این گسترش، نقطه اتکای خوبی برای فهم این تحولات است. این گسترش باعث شده است که قدرت کاربران شبکه‌های اجتماعی در برابر گروه‌ها و جریان‌های سیاسی موجود افزایش یابد. این قدرت ناشی از دو ویژگی اصلی اینترنت یعنی ارتباط و شفافیت است و ساختار عمودی و از بالا به پایین قدرت گروه‌های سیاسی را به چالش کشیده است. افراد این شبکه‌ها مدام باهم در ارتباط هستند و درباره تصمیم‌ها، اظهارنظرها و شخصیت‌های سیاسی اصول‌گرا و اصلاح طلب با هم حرف می‌زنند و پیام و مضمون تولید می‌کنند. همین قدرت است که باعث می‌شود اظهار نظر ناپخته یک سیاستمدار توسط کاربران به یک چالش و دردسر بزرگ برای او تبدیل شود. ویژگی دیگر شبکه‌های اجتماعی این است که افراد بیشتر تحت تاثیر جمع یعنی دوستان، آشنایان و خانواده قرار دارند و به قول معروف از نظرات اجتماعی پیروی می‌کنند؛ یعنی جمع‌گراتر هستند. با این مقدمه در پاسخ به این پرسش که از بین جریان‌های جدید ارزش‌گراها و ترقی خواهان کدام دست بالاتر را خواهند داشت، می‌گویم جریانی که اصیل‌تر باشد و بتواند خودش را با فضای روز از جمله در شبکه‌های اجتماعی هماهنگ کند و از منطبق و فضایی آن برای پیشبرد امور خودش بهتر استفاده کند، دست بالاتر را خواهد داشت.



تضاد و شکاف اجتماعی بین نولیبرالیسم
افسارگسیخته که عدالت اجتماعی را به
سخره می‌گیرد در برابر عدالت خواهانی
که میان حیات سیاسی و اجتماعی شان با
عدالت اجتماعی ربط وثیق و پیوند محکمی
برقرار است، در نهایت به داعیه فهم و قرائت
صحیح از انقلاب اسلامی می‌انجامد



سیاست



شورش علیه «کاتالاکسی»

آیا عدالت خواهی رادیکالیسم واکنشی به رویکرد نولیبرال دولت روحانی است؟

چندان بیراه نیست اگر بگوییم کنش‌های سیاسی و اجتماعی که با برچسب عدالت خواهی در این دوره چندساله در کشور صورت گرفته است با هیچ دوره‌ای از تاریخ انقلاب برابر نیست یا به عبارت بهتر حجم فعالیت‌های این چندساله می‌تواند با تمام تاریخ انقلاب برابر باشد. بخشی از این مسأله می‌تواند حاصل ریشه‌دار شدن این فعالیت‌ها در زمین سیاست ایران باشد؛ اما آیا نمی‌توان میان این دست فعالیت‌ها و دولت‌های مستقر رابطه‌ای تعریف کرد؟ ما برآنیم که در این چند خط به پاسخی برای این مسأله برسیم که آیا میان دولت‌هایی با گرایش‌های لیبرالیستی - به صورت مشخص دولت مستقر - و شدت گرفتن فعالیت‌های عدالت خواهانه رابطه‌ای وجود دارد یا خیر. به باور نگارنده، تفاوت نگاه و عمل میان دولت حاکم و افراد با گرایش‌های عدالت خواهانه، در دو ساحت سیاست و اقتصاد منجر به رساتر شدن صدا و البته پرنگ‌تر شدن نقش جنبش‌های عدالت خواهی در کشور می‌شود.

❑ کشتی بی‌هدف و تندباد عدالت

فعالیت‌های عدالت خواهانه عمدتاً بر پایه آرمان‌گرایی و عدالت‌طلبی اجتماعی استوار هستند. به عبارت بهتر، ما در عدالت خواهی ایده‌آل، شاهد کنش‌های مطوف به آرمان عدالت اجتماعی و قرائت‌های عدالت خواهانه از اسلام هستیم. ترکیب آرمان‌گرایی در عمل سیاسی و عدالت‌طلبی اجتماعی، انسان‌هایی پویا با نگاهی رو به جلو می‌سازد. در یک طرف ما با گروهی روبه‌رو هستیم که متأثر از نگاه آرمانی و ایدئولوژیک خود کنشگران فعال بالقوه‌اند؛ اما طرف دیگر مسأله چیست؟ در طرف مقابل ما با دولتی مواجه هستیم که در نتیجه گرایش‌های عمیق محافظه‌کار خود، به‌ای آنچه پیشتر از موده شده است را بیشتر از تجربه‌های جدید می‌داند؛ دولتی که نگاهش به عرصه سیاست فقط حفظ تعادل کشتی سیاست جامعه در دریای مواج است. مقصدی برای این دولت متصور نیست. غرض فقط حفظ تعادل و شناور ماندن کشتی سیاست است. برای حفظ تعادل این کشتی که قرار نیست راه به جایی ببرد و هدفی برایش متصور نیست، چه چیز بهتر از ناخدا‌های کارکشته پیشتر از موده تا جوان‌های تحول‌خواه؟ این همان وضعی است که لوکشات به عنوان سیاست مطرح می‌کند. دولت روحانی نماینده شایسته‌ای برای این وضع است؛ نگاهی خالی از ایدئولوژی به سیاست که هدفی برایش متصور نیست و فقط حفظ تعادل جامعه را وظیفه خود می‌داند. مسأله را کمی روشن‌تر می‌نماید. شکاف میان دولت محافظه‌کار شناور و گروه‌های آرمان‌گرای پویا که برای جامعه هدف متصور هستند و نگاه ایدئولوژیک به سیاست دارند، یکی از دلایل داغ شدن تب عدالت خواهی است. دولتی که بر تخته‌پاره خود گوشه‌ای به نظاره نشسته در برابر عدالت خواهانی که تلاش دارند به راهی بروند که تصور می‌کنند آرمانشان دستور داده است و البته نمی‌خواهند در این راه تنها باشند و تلاش می‌کنند تا جامعه را با خود همراه کنند. تضاد منافع میان آنان در کشاکش این دو نگاه است؛ این صدا را بلندتر و آن تب را داغ‌تر می‌کند.

❑ هر کس به راه خود

دومین دلیلی که می‌توان برای شدت گرفتن فعالیت‌های عدالت خواهانه در دولت‌های با گرایش لیبرال متصور بود، برداشت‌های متفاوت اقتصادی است. به عبارت دیگر، میدان دوم هم‌اوردی و روبارویی میان دولت‌ها و گروه‌های عدالت خواه که باعث شدت گرفتن تب عدالت خواهی می‌شود، میدان اقتصاد است. رویکرد اقتصادی دولت‌ها پس از انقلاب همواره یکی از محل‌های مناقشه بوده است. دولت حسن روحانی را می‌توان یکی از دولت‌های نولیبرال پس از انقلاب دانست. اتکای دولت و قوه عاقله آن بر این استدلال که راه حل درمان اقتصاد کشور، پیوستن به اقتصاد آزاد جهانی و کاستن از نقش دولت در اقتصاد است و همین مبنای تئوری‌های سیاست خارجی آنان قرار گرفت، بیانگر برداشت ناشیانه از نگاه نولیبرال به اقتصاد است. باز هم به سیاق فوق بیایید دوگانه‌ای ترسیم کنیم. از طرفی ما با دولتی مواجه‌ایم که منطق بازار را مقدس می‌داند. به عبارت دیگر آن گونه که فردریش هایک می‌گوید، هر کس را آزاد بگذاریم تا با شناخت و دانش خود پاسخگوی نیازهایی که می‌شناسد، شود و از دانش خود برای تعیین چگونگی پاسخگویی به این نیازها پاسخ بگیرد؛ یعنی همان کاری که بازار انجام می‌دهد؛ نولیبرالیسمی آنچنان وحشی و افسارگسیخته که حتی مسئولیت بی‌عدالتی و نابرابری اجتماعی را نیز از گردن اقتصاد نولیبرال ساقط می‌کند و آن گونه که هایک می‌گوید، اقتصاد بازار آزاد را به بی‌عدالتی اجتماعی نمی‌توان سرزنش کرد چون این توزیع ثروت حاصل بی‌شمار اعمال میادله‌ای غیرطراحی شده و غیر برنامه‌ریزی شده و حاصل نظم خودانگیخته بازار است. آش این نولیبرالیسم غربی آنچنان شور است که افرادی مثل راولز تلاش کردند تا میان لیبرالیسم و عدالت پیوندی برقرار کنند. حال دولتی با تمام مختصات فوق را در گوشه‌ای از میدان سیاست ایران ببینید که به ناشیانه‌ترین شکل ممکن در تلاش است منطق فوق را در جامعه ایران برقرار کند و در مقابل عدالت خواهانی را تصور کنید که به رجحان و اولویت عدالت بر منطق بازار معتقد هستند. کشاکش و تضاد منافع در این میدان ملموس‌تر و البته حساس‌تر رخ می‌نماید؛ دولتی که جز در بزنگاه‌های انتفاع، خود را مقید به دست‌بردن در امور بازار نمی‌داند و اصلاح هر چیزی را به منطق پویای بازار احاله می‌دهد، در برابر معتقدان به اولویت عدالت اجتماعی بر هر امر دیگری در میدان سیاست.

تضاد و شکاف اجتماعی نولیبرالیسم افسارگسیخته که عدالت اجتماعی را به سخره می‌گیرد در برابر عدالت خواهانی که میان حیات سیاسی و اجتماعی شان با عدالت اجتماعی ربط وثیق و پیوند محکمی برقرار است در نهایت به داعیه فهم و قرائت صحیح از انقلاب اسلامی می‌انجامد؛ عدالت خواهانی که حراست از انقلاب را در گرو پاک کردن چهره سیاست کشور از قرائت‌های لیبرالیستی می‌دانند و کنش‌های سیاسی و اقتصادی دولت آنان را هر روز در عمل به آنچه فهم صحیح از اسلام و انقلاب می‌دانند، مصمم‌تر می‌کند.



علی اردشیر بابایی
روزنامه‌نگار

اگر مسئولان درجه یک کشور بگویند ادامه نده، ادامه نمی‌دهم

گفت‌وگویی درباره عدالت‌خواهی و آنچه عدالت‌خواهان می‌گویند

مفهوم دقیق عدالت‌خواهی در جمهوری اسلامی به نظر شما چیست؟ و به صورت کلی شیوه‌های مبارزه علیه تبعیض و بی‌عدالتی چیست؟

عدالت‌خواهی یعنی خواستن عدل؛ عدل هم یعنی هر چیزی که سر جای خود قرار گرفته باشد. اگر سر جای خود نباشد، بی‌عدالتی و ظلم می‌شود. اگر بخواهیم به‌طور دقیق واژه را در نظر بگیریم و واژه به واژه بخواهیم تفسیر کنیم، این می‌شود. ممکن است شیوه عدالت‌خواهی متفاوت باشد اما مفهوم عدالت‌خواهی در همه جا به یک معناست.

به صورت کلی شیوه‌های مبارزه علیه تبعیض و بی‌عدالتی چیست؟

به صورت کلی دو شیوه را می‌توانیم در نظر بگیریم. شیوه کلی‌گویی که در تریبون‌ها مرسوم است. اگر واقعا به صاحب تریبون فشار بیاید که آقا چرا در باب مسائل روز صحبت نمی‌کنید، پشت تریبون می‌آید و از کلیت فشارهایی که به مردم است و نباید باشد می‌گوید؛ از پول‌هایی که به جیب عده‌ای خاص می‌رود و عده دیگری در مقابل از فقر رنج می‌برند. به صورت کلی می‌گوید بانک‌ها در حال ظلم هستند و عده کمی سودهای فراوانی می‌برند. این روش کلی‌گویی است. شیوه دیگر جزئی‌گویی است که مثلا بگوییم، فلان فرد در جایی کاری انجام داده که اسناد و مدارک هم مشخص شده است و در دادگاه ثبت شده؛ چرا رسیدگی نمی‌کنید؟ یا قوه قضاییه با فلان مورد چه برخوردی کرد؟ و قصد و نیت چیست؟ البته از نظرها و زوایای دیگری هم می‌توان تقسیم‌بندی کرد؛ مثلا اینکه در کجاها مصلحتی کار کنیم و از عدالت‌خواهی صحبت نکنیم. در چه جاهایی باید صحبت شود و با تمام قدرت وارد شویم. در جاهایی عدالت باید خواسته شود و در جاهایی به خاطر مسائل بزرگتر مجبور هستیم سکوت کرده و به سراغ عدالت‌خواهی نرویم به دلیل اینکه امنیت و استقلال ما ممکن است در جایی خدشه‌دار شود.

در نگاه امام و رهبری، عدالت‌خواهی چگونه تعریف شده و چه جایگاهی دارد؟

باید تحقیق شود. شما باید به سراغ تحقیقات و پژوهش‌ها بروید ولی آنچه من می‌دانم در نگاه رهبری عدالت‌خواهی باید اولاً جایگاه مهمی داشته باشد؛ یعنی بدون عدالت‌خواهی به مطلوب خود نخواهیم رسید، مخصوصاً از سمت جوانان و دانشجویان کشور و باید جاهایی که مسئولان کشور به خطا می‌روند، تشخیص داده شود. سند و مدرک موجود است و باید دانشجو و طلبه و افرادی که جزو انجمن عدالت‌خواهی هستند تذکر بدهند و تذکر علنی هم بدهند و جلوی فساد را بگیرند و این در نامه رهبری در سال ۸۱ تا ۸۲ موجود است که به جنبش‌های عدالت‌خواه تحویل دادند و تبیین شده و از جایگاه بسیار مهمی برخوردار است و هر کسی که دنبال عدالت‌خواهی نرود و این مبحث روی زمین بماند، واقعا جفا کرده است. از نظر امام هم قطعا این‌گونه بوده و ایشان هم در این مورد جملات معروفی دارند. از جمله اینکه «اگر دیدید روحانی کج می‌رود و مسئولی





از چارچوب‌های عدالت‌طلبی، احترام به نظام اجتماعی و احترام به مراجع قانونی است و در مسیر عدالت‌طلبی می‌شود با همین راه کار، مراجع قانونی و نظام اجتماعی را هم به عدالت نزدیک کرد و اصلاح نمود و در مسیر اصلاح و تعدیل ساختارها به ابزارهای غیرعادلانه متوسل نشد. این روزها در فضای مجازی و بین مردم نام یک روحانی به نام مهدی صدرالساداتی به گوش می‌رسد. نام او با نه گفتن به انتقال آب کارون بر سر زبان‌ها افتاد. او همچنین درباره برخی آقاها افشاگری کرد. با او به گفت‌وگو نشستیم. وی معتقد است: آن لغزشی که نوعاً جنبش‌های عدالت‌خواهی را از پا درآورده منافع شخصی است به‌خاطر اینکه یکی قدرت گرفته و به جای اینکه به دنبال اولویت‌ها و مسائل مردمی برود، به سمت منافع شخصی حزبی، گروهی، صنفی خود می‌رود.

خلاف عدالت‌خواهی است. اگر منظور شما چه اسلامی است که رویکرد ما رویکرد بنگاه به آحاد مردم و به‌خصوص محرومان و مستضعفان باشد و اولویت ما با آن‌ها باشد و نه اولویت ما سرمایه‌داران و جمع کردن پول‌های کلان برای کمپانی‌های بزرگ که از کنار این کمپانی‌های بزرگ صنعت‌های بزرگ درست شود و از قبل این صنعت‌های بزرگ به هر حال کاری هم به محرومان و مستضعفان برسد، بنده به این نظر دارم و در دنیا هم این‌گونه شده است. اگر منظور شما از چه اسلامی، اولویت دادن به محرومان و مستضعفان در اشتغال، سرمایه‌گذاری و فعالیت‌های مدنی و همچنین در پست گرفتن است که در دولت اسلام هم همین است. حالا

فرماندار و استاندار را یک ائمه‌جمعه و خود حوزه بخواهند وارد شوند به هر حال دادگاه ویژه بسیاری از این طلبه‌ها را تحت فشار قرار می‌دهد. آن‌گونه که رزومه طلبه‌ها را دیدیم در بحث انتقاد وارد بودند اما تحت فشار قرار می‌گیرند؛ البته این در دانشگاه هم هست ولی صدای دانشجویان و تشکل و انجمنی که دارند، باعث می‌شود اگر اتفاقاتی برای دانشجویان بیفتد، سر و صدا کنند و جلوی آن را بگیرند؛ یعنی به هر حال نسبت به طلبه‌ها قدرت مانور بهتری داشته باشند که تشکل و رسمیت ندارند.

از نظر شما لغزشگاه‌هایی که می‌توانند عدالت‌خواهی داشته باشند، چیست؟

اگر انسان تقوا را رعایت کند، لغزش نخواهد داشت اما آن لغزشی که نوعاً جنبش‌های عدالت‌خواهی را از پا درآورده یک منافع شخصی است به‌خاطر اینکه یکی قدرت گرفته و به جای اینکه به دنبال اولویت‌ها و مسائل مردمی برود، به سمت منافع شخصی حزبی، گروهی، صنفی خود می‌رود. این اتفاق می‌افتد چون قدرت می‌گیرند و بعد دنبال منافع شخصی خود رفته و مردم را فراموش می‌کنند. این عدالت‌خواهی نیست و این به دلیل نبود تقواست.

یک لغزش دیگر هم به‌خاطر فشاری است که روی یک جنبش عدالت‌خواهی یا یک فرد عدالت‌خواه وجود دارد که ایشان را از داخل ریل خارج می‌کند به صورتی که اگر بخواهد در حال حاضر در این سیستم چیزهایی را به مردم بازگرداند، خارج شده و اپوزیسیون سیستم می‌شود و دیگر اینکه اگر ناامیدانه و انتحاری و بدون برنامه فقط یک عده‌ای را بگوئیم این هم هیچ فایده‌ای نخواهد داشت و به عدالت نمی‌انجامد. این هم به‌خاطر عدم تقواست. عدم تحمل نیز باعث می‌شود بعضی از عدالت‌خواهی‌ها از سیستم و نظام خارج شوند و از خارج از نظام بخواهند عدالت‌خواهی کنند که به عدالت‌خواهی نمی‌انجامد.

برخی امروزه با رویکرد عدالت‌خواهی نزدیک به چه اسلامی دهه شصت شده‌اند یا حتی نزدیک به دیدگاه‌های مارکسیستی؟ نظر شما درباره این پدیده چیست؟

دیدگاه‌های مارکسیستی چند نوع هستند. اگر منظور شما نفی مالکیت شخصی است، معلوم است که ما هرگز دنبال نفی مالکیت شخصی نبوده‌ایم. این هم خلاف اسلام و هم

کج می‌رود همه به ایشان هجوم آورده و او را از این کار نهی کنید. بعضی جاها اگر اشرافی‌گری مشاهده کردید او را به پایین بکشید. اجازه ندهید که فعالیت کنند» و مطالب مختلفی در مورد عدالت‌خواهی از نگاه امام وجود دارد و در بند میم وصیت‌نامه حضرت امام که رجوع می‌کنیم همین را مشاهده می‌کنیم که اگر مسئولان کشور را مشاهده کردید که خلاف منافع اسلام و آرمان‌های جمهوری اسلامی حرکت می‌کنند به او تذکر دهید و به ارگان مربوطه رجوع نمایید ولی اگر دیدید که ترتیب اثر داده نمی‌شود، جوانان انقلابی خودشان وارد صحنه شوند که این هم نظر امام بود و مطالب مختلف است و باید پژوهش شود.

شما در جایی گفتید که در مطالبه دست بالا، قدرت و رسمیت با دانشگاه است و با حوزه نیست؛ علت این اتفاق چیست؟

علت آن واضح است؛ اینکه اولاً تعداد دانشجویان نسبت به تعداد طلبه‌ها بیشتر است. ما اگر فرض کنیم ۲۰۰ هزار طلبه داریم، دانشجو که حدود چندین میلیون نفر داریم و با فارغ‌التحصیلان آن اگر در نظر بگیریم شاید حدود پنج تا هفت میلیون نفر باشند که آمار بسیار بالاتری نسبت به طلبه‌هاست. می‌توانید این آمار را خودتان استخراج کنید. نکته دوم اینکه در دانشگاه موضوع عدالت‌خواهی به رسمیت شناخته شده است و تشکل‌های دانشجویی شکل گرفته‌اند و حول مباحث عدالت‌خواهی به‌طور رسمی برخورد می‌شود، همچنین مسئول دارند و تشکل شکل گرفته است. در حوزه، این تشکلات موجود نیست با بسیار کم‌رنگ است. علت آن این است که حوزه اگر بخواهد نسبت به خود نقد کند، امکان آن خیلی وجود ندارد چون در محیط خیلی بسته‌ای است از این لحاظ که خود را نقد کند. همان‌طور که من چند نکته نقدی کردم و مشاهده فرمودید از لحاظ تقدس مشکل‌ساز می‌شود چون برای آن تقدس قائل بوده و اجازه نقد از درون حوزه بسیار کم است؛ لذا تشکل‌هایی برای نقد خود حوزه وجود ندارد اما در بحث اجتماعی هم این‌ها منبر داشته و در آنجا صحبت می‌کنند و تشکل رسمی که یک هدف خاصی را دنبال کند، در حوزه به‌وجود نیامده است. نکته مهم‌تری که باید اشاره شود، بحث دادگاه ویژه است که از آن حساب برده و بسیاری از موارد که طلاب بخواهند وارد مباحث عدالت‌خواهی مصداقی شوند؛ مثلاً با یک

وقتی شما افراد مهم و مطرح کشور را نقد کنید، تهدید هم در کنار آن هست. تا کجا مسیر را ادامه دهید؟ تا جایی که ما را خاموش کنند و صدای ما را قطع کنند این مسیر را ادامه خواهیم داد یا از طریق دادگاه و محکوم کردن و اینکه از مقامات درجه یک بگویند که این سبک از کار شما باعث صدمه و آسیب خوردن نظام شده و هر ج و مرج به‌وجود آید

چه اسلامی یا هر چیز دیگری که می‌خواهید به آن نام دهید. اسلام این است که ما مسلمان هستیم و باید به مستضعفان اجازه دهیم رشد کنند و حکومت را این‌گونه کردیم که ۹۰ درصد مردم رشد کنند، نه ۱۰ درصد مردم منابع کشور دولت را به چپاول و غارت ببرند و اگر دلشان سوخت، قطره‌چکانی به مردم هم بدهند. اگر رویکرد چه اسلامی به این معناست، این رویکرد اسلام است. همان‌گونه که حضرت علی اموال مردم و بیت‌المال را به‌صورت مساوی تقسیم می‌کند. صحبت‌هایی که از اسلام چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ فرهنگی می‌شود این است که شهروند یک و شهروند دو و شهروند سه نداریم و درجه‌بندی نمی‌شود. یک یهودی با یک رئیس حکومت در دادگاه مساوی است. اگر منظور از چه اسلامی این است من می‌گویم که کل اسلام این است؛ اما آنکه بگوئیم اصلاً مالکیت شخصی وجود ندارد، این درست نیست و اسلامی هم نیست. این سیستم مارکسیستی است، ما مخالف مالکیت شخصی نیستیم، مالکیت شخصی به‌جای خود؛ اما اولویت دادن به مردم و مستضعفان و بنگاه‌های متوسط و کوچک درست کردن برای زودبازدهی و چاق و فربه‌نشدن افرادی که پول‌ها را جمع‌آوری و درو می‌کنند هم به‌جای خود. اولویت اول باید با محرومان باشد.

عدالت‌خواهی منتهای ولایت را چگونه می‌بینید؟

منظور شما را از سوال اصلاً متوجه نمی‌شوم.

برخی در مقام دفاع از عدالت از رهبری نظام عبور می‌کنند. موضع شما در این باره چیست؟

حدود کلی آن این است که اولاً ما داخل

سید مجید حسینی

باید به سمت دموکراسی صدای مظلوم برویم

گفت‌وگویی درباره اینکه چگونه
بی‌عدالتی در جامعه قابل رفع است



آقایان داماد فقهای شورای نگهبان، داماد امام جمعه تهران، کدامیک در مسائل به این سختی و پیچیده وارد می‌شوند و بحث عدالتخواهی را مطرح می‌کنند؟ اینکه شما می‌گویید مصونیت است ما این رانت را برای استفاده خود استفاده نکردیم. ما این استفاده کردیم برای اینکه این سخنان را بگوییم چون کسی این حرف‌ها را نمی‌زند. اگر آقایان دیگری که مصونیت دارند پای کار بیایند و این حرف‌های مردم و اسلام را مطرح کنند، چه اشکالی دارد؟ ما تقاضای کنیم همه آقایانی که مصونیت دارند بسم‌الله بگویند و بیایند و این سخنان را بگویند. آن‌ها که دامادهای آقایان هستند خودشان چرا این حرف‌ها را نمی‌زنند؟
در این مسیری که شروع کرده‌اید، آیا تهدید شده‌اید و تا کجا این مسیر را ادامه می‌دهید؟

بله، تهدید هم شدم. تهدید به قتل هم شده‌ام، توسط فردی که قبلاً مطرح کردم. همچنین هم تهدید به شکایت شدم و هم تهدید به دادگاه رفتن. وقتی شما افراد مهم و مطرح کشور را نقد کنید، تهدید هم در کنار آن هست. تا کجا مسیر را ادامه دهیم؟ تا جایی که ما را خاموش نکنند و صدای ما را قطع کنند این مسیر را ادامه خواهیم داد یا از طریق دادگاه و محکوم کردن و اینکه از مقامات درجه یک بگویند که این سبک از کار شما باعث صدمه و آسیب خوردن نظام شده و هر جرم به وجود آید. اگر این تشخیص را دهند، بنده ادامه نمی‌دهم. یا محکوم کنند یا از طریق توسط مسئولان درجه یک کشور که از من بهتر کشور را می‌شناسند بیایند با سند و مدرک مطرح کنند که شما و کارتان در مجموع به بدنه نظام ضربه می‌زند و این عدالتخواهی نیست، من در آنجا ادامه نخواهم داد.

اگر نکته‌ای به عنوان جمع‌بندی دارید بفرمایید.

جمع‌بندی من این است که می‌گوییم دوستان طلبه و دوستان روحانی و همه کسانی که صاحب قدرت هستند می‌توانند حرف‌هایی که مردم عادی به سختی می‌توانند بگویند یا اصلاً قادر به گفتن آن نیستند و اگر هم بزنند تحت فشار قضایی قرار می‌گیرند را مطرح کنند و مطالبات مردم را به خصوص از طرف روحانیت پیگیری کنند. در حوزه روحانیت مطالبات بحق مردم را به صورت جدی پیگیری باشند و این پیگیری به شکل سخنرانی و کلی‌گویی نباشد، عافیت‌طلبی هم نباشد. اگر این باشد ما قادر نخواهیم بود انقلاب را از دست رانت و فساد نجات دهیم و از دست اشرافیت خلاص کنیم؛ مثل این ۲۰، ۳۰ سال اخیر که در مورد اشرافیت در دولت‌ها، رانت، فامیل‌بازی، قبیله‌گرایی و شفافیت سکوت شده و به آن سمت حرکتی نشده است؛ حتی قانون‌هایی که شفافیت را درست می‌کرد، قانون‌های شفافیت و ضد رانت و تبعیض و اشرافی‌گری، تصویب نشد یا عمل نشد. تا زمانی که به این سمت حرکت نکنیم، ما نمی‌توانیم بگوییم که به سمت اسلام و جامعه اسلامی حرکت می‌کنیم. فرهنگ ما تا زمانی که در اقتصاد لجن دست و پا می‌زنیم، درست نخواهد شد. بحث ما مصونیت پولدارها و سرمایه‌داران است، بحث قبیله‌گرایی است و تا زمانی که این گونه است، ما به سمت اسلام حرکت نمی‌کنیم و فقط اسم اسلام را با خود یکدک خواهیم کشید. هر زمانی که به سمت وسوسه شفافیت رفتیم، طلبه‌هایمان و روحانیان ما قیام کردند که به سمت عدالت برویم که به نظر من در بسیاری از موارد عقب هستیم. همه چیز درست می‌شود؛ همان‌طور که مقام معظم رهبری هم فرمودند در بحث عدالت اجتماعی ما خوب عمل نکردیم، اگر در قوه قضاییه، جنبشی درست شود هم در دولت و هم در قوه قضاییه و هم ارگان‌های دیگر و نظارت باشد، مخصوصاً روی آئمه جمعه که نظارت محسوسی بر آنها نیست، می‌توان به سمت اسلام رفت؛ در غیر این صورت راهی که پیش گرفته‌ایم، راهی بسیار خطرناک و غیرقابل برگشت است.

نظام مشغول عدالتخواهی هستیم. این نظام را قبول داریم و قانون اساسی را نیز قبول داریم؛ البته ممکن است قانون‌هایی باشند که تبعیض‌آمیز هستند و ما در اصل به آن قانون‌ها اعتراض داریم. باز از طریق غیرقانونی اعتراض نباید کرد و باید از سمت قانون و قانونی اعتراض کرد، تقوا را در اعتراضات رعایت کنیم، اولویت‌ها رعایت شود؛ خطوط کلی این‌هاست. به علاوه اینکه باید حتماً در مصادیق وارد شویم و آن مصادیق هم بیشتر سلبی هستند. سلب و نهی از این بی‌عدالتی‌ها و با مصداق؛ البته بعضی از آن‌ها ایجابی است، یعنی ایجاب یک قانون ضابطه‌مند درست برای ایجاد اصل عدالت که این خطوط کلی عدالتخواهی به‌شمار می‌رود. در مورد اشرافی‌گری، آن چیزی است که در عرف هفت تا هشت درصد یک جامعه از آن مواهب محروم هستند و از مسئولان کشور اگر کسی بخواهد با آن مانور دهد، قطعاً این اشرافی‌گری است و باید با پاسخ محکم جلوی این‌ها ایستاد. باید کار زشت آن‌ها را در ملاء عام گفت و آبروی آن‌ها را با همان کار زشت ریخت و نباید در مسائل شخصی آن‌ها وارد شد؛ یعنی همان مواهبی که به‌عنوان مسئول در جمهوری اسلامی به‌طور علنی از استفاده کرده و اکثریت مردم از آن محروم هستند که این برخلاف اسلام و خط امام است؛ آنچه مربوط به خود مسئول یا بستگان درجه یک ایشان باشد، اگر علنی باشد، باید گفته شود تا از بین برود.

برخی به شما ایراد می‌گیرند که وقتی به صورت موردی به ساعت و ماشین یا مجلس عروسی شخص یا اشخاصی انتقاد می‌کنید، مسأله‌ای حل نمی‌شود، بلکه فقط بدون اطلاعات دقیق آبروی فردی می‌رود.

اولاً دوباره برمی‌گردند و سوال را به سمت ماشین و مجلس عروسی می‌برند که یکی از این موارد بود. یک تا دو مورد بود که این گونه بود و بقیه موارد دیگر را نگفتیم و یک ساعت و کمر بند گفتیم. وانگهی در همان موارد هم مدرک و سند می‌آوریم. بدون اطلاعات دقیق نباید آبروی فردی برود. ما اطلاعات دقیق می‌دهیم و می‌گوییم این مجلس در فلان جا گرفته شده است، این هم جای مجلس و مکان و اطلاعاتی که وجود دارد که در کل مشخص است. مردم هم می‌توانند قضاوت کنند، ما حرف بی‌سند و مدرکی و بدون اطلاعات مطرح نکردیم و این موضوع غلط است؛ مثلاً ماشینی که ۲۰۰ میلیون یا بیشتر است، اکثر مردم این ماشین‌ها این قیمت را نمی‌توانند تهیه کرده و سوار شوند. کجای این موضوع ایراد دارد که شما می‌گویید بدون اطلاعات دقیق مطلبی این چنینی را طرح کردیم؛ اینکه می‌گویید بدون اطلاع دقیق بوده را چگونه مطرح می‌کنید؟

شما برادران عضو مجلس خبرگان رهبری است. پدرتان آیت‌الله صدرالساداتی از علمای سرشناس یزد هستند. پدر همسر شما آیت‌الله مدرس از اعضای فقهای شورای نگهبان است. آیا نمی‌شود این‌طور عنوان کرد که خود شما به دلیل این نسبت‌ها دارای مصونیت هستید؟

اولاً که به دادگاه مراجعه کردیم و در آن دادگاه هم که به‌گونه‌ای می‌توانستند با ما کنار بیایند چون پرونده خیلی عجیب و غریبی نداشتیم، گفتند تشویش‌آذسان عمومی بوده در حالی که موضوع بسیار ساده‌ای در آن بود؛ با این حال ما را بازداشت کردند و معطل شدیم تا وثیقه بیاوریم. آخر شب بود و نمی‌توانستیم وثیقه بیاوریم و ما را بازداشت کردند. به زندان اوین رفتیم. اگر مصونیت داشتیم رنگ می‌زدند و دستور می‌دادند که این عمل انجام نشود؛ اما دیدیم که به زندان اوین هم رفتیم. وانگهی به فرض هم بگویید که مصونیت داریم، ما از این مصونیتی که داریم، آیا سوءاستفاده کردیم؟ این همه



سید مجید حسینی زاده متولد سال ۱۳۵۸ در مشهد، نویسنده، مدیر عامل باغ کتاب تهران و استادیار دانشگاه تهران است. او دکترای علوم سیاسی از دانشگاه تهران دارد و در همین دانشگاه در سمت استادیاری مشغول تدریس است. حسینی در دی ۱۳۹۲ به عنوان مدیر مؤسسه نشر شهر منصوب شد و در سال ۱۳۹۴ به سمت مدیر عامل باغ کتاب تهران انتخاب شد. حسینی اخیراً به یکی از منتقدان جدی نظام آموزشی و کنکور در ایران بدل شده است. به عقیده او، آموزش در ایران از حدود ۷۰ سال پیش تا کنون بدون هیچ تغییری باقی مانده و این سیستم فقط می تواند کارمند خوب تولید کند. به گفت و گو با او نشستیم.

مفهوم کلی عدالت آموزشی از نظر شما چیست و شما هدفتان از طرح این مفهوم در ادبیات عدالت خواهی کشور چیست؟

عدالت آموزشی یک بخش مهمی از پرولتاریای ساختار عدالت در یک کشور است. در همه کشورهای جهان از توسعه یافته تا توسعه نیافته تنها راه ارتقای طبقات محروم، فقیر، بی پارتی و بی صدا به وضعیت بهتر، مسیر آموزش است. در صورتی که مسیر آموزش برای این طبقات بسته شود، فی الواقع آنها هیچ راهی برای ارتقا پیدا نمی کنند و به یک مشت کارگر بی مهارت تبدیل می شوند. در ایران از سال ۱۳۶۸ به بعد مسیر



آموزش آرام آرام از طریق سیاست هایی که تبعیض آمیز بوده، مسکوت شده و حالا که در سال ۱۳۹۷ هستیم طبقات محروم، طبقات بی پارتی و آنهایی که توانایی ندارند عملاً از آموزش های با کیفیت و دانشگاه ها و مدرسه خوب محروم شده اند. ما دچار یک ناعدالتی آموزشی شده ایم و این ناعدالتی آموزشی از آن رو مهم است که راه ارتقای طبقات محروم را بسته است. مساله عدالت آموزشی یک مساله که فقط مربوط به آموزش باشد نیست. در حقیقت مساله عدالت آموزشی بسته شدن راه ارتقای طبقات محروم در یک جامعه است. وقتی راه طبقات محروم در یک جامعه بسته می شود، عملاً راه پیشرفت آن جامعه بسته می شود و جامعه به یک جامعه پول محور، وابسته به سرمایه داری، راننی و دچار اختلاف طبقاتی عمیق تبدیل می شود.

دلیل اینکه من روی مساله عدالت و به خصوص مساله تبعیض در آموزش و بعد درمان تمرکز کردم، این است که نشان بدهم این تنها مساله ای است که جلوی راه پیشرفت در کشور را بسته و در صورتی که این مساله مرتفع نشود، نمی توانیم امیدی به پیشرفت و عدالت در ایران داشته باشیم.

شما در یک سخنرانی مفهومی به نام «هم سرنوشتی» را مطرح کردید و آن را ضامن امنیت جامعه دانستید؛ در باره این مفاهیم بیشتر توضیح بدهید که هم سرنوشتی چیست و چرا ضامن امنیت کشور است؟

جامعه سازمانی است که مردمانش در طبقات مختلف باید سرنوشت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شان با همدیگر یکسان باشد. نمی شود که در یک جامعه اتفاقی بیفتد، مثلاً جنگ شود و بخشی از مردم تلفات بدهند اما بخشی از مردم پولدار شوند. تحت تاثیر واقع جنگ همه مردم باید هزینه بدهند یا تحت تاثیر بهتر شدن وضع پول و اقتصاد، باید همه مردم وضع پول و اقتصادشان به نسبت بهتر شود. واقعیت این است که اگر یک جامعه از هم سرنوشتی یعنی از رابطه داشتن ارتباط طبقات مختلف به لحاظ سرنوشت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی با یکدیگر در گره خوردن سرنوشت های بخش های مختلف اجتماعی با هم محروم بشود، آن جامعه عملاً جامعه نیست. وقتی یک جامعه هم سرنوشت نیست، امنیت در آینده را به اتباع خودش نمی دهد. این احساس نامنی اجتماعی و نامنی عمیق از آینده در افکار مختلف مردم ایران حکایت از نبود هم سرنوشتی می کند؛ مردمانی که سرنوشت هایشان با هم پیوند نخورده و به این ترتیب دائماً از آینده می ترسند و وقتی از آینده می ترسند، دائماً یکدیگر می ربایند یا کم می کنند.

در چنین شرایطی اخلاق اجتماعی خیلی آسیب می خورد. طبیعتاً به هم خوردن هم سرنوشتی حاصل تبعیض است و ما اکنون در حوزه آموزش و درمان تبعیضات امنیتی داریم.

آقای دکتر در باره مفهومی به نام پرولتاریای آموزشی توضیح می دهید.

ما از موقعی که آموزش را به کالا و نهادهای آموزشی را به نهادهای خصوصی تبدیل کردیم، عملاً یک سرمایه داری

یا بورژوازی واسطه به راننی آموزشی را تولید کردیم، این سرمایه داری یا بورژوازی آموزشی در حقیقت سیستمی است که شما از معلم های خصوصی تا موسسات کنکور که کتاب چاپ می کنند، آنها را می بینید. اینها سرمایه های متمرکز هستند که از آدم های زیادی به صورت کارگرهای آموزشی استفاده می کنند. نمونه اش مولفان کتاب های کنکور هستند. معمولاً تعداد زیادی آدم را برای تألیف یک کتاب تست به کار می گیرند به این دلیل که هیچ وقت یک آدم نامدار نشود و پول زیادی از موسسات کنکور نگیرد.

پرولتاریای آموزشی یعنی کارگران باسواد که در حقیقت برای پولدارها یا کتاب تست کنکور یا فی الواقع برای پولدارها پایان نامه می نویسند، پایان نامه دکترای می نویسند ۱۰ میلیون تومان، پایان نامه فوق لیسانس می نویسند ۳ میلیون تومان، بعد مقاله آی اس آی چاپ می کنند ۲ میلیون تومان، دانشجوهای دکترای فوق لیسانسی که با تلاش زیاد زحمت کشیدند و درس خواندند ولی هیچ کاری برای آنها نیست، مجبورند در سیستم آموزشی مانند یک کارگر آموزشی با داشتن مدرک های بالا و سطح سواد بسیار بالا برای آدم هایی که مدرک پایین و پول زیاد دارند پایان نامه تولید کنند، کتاب بنویسند، مقاله بنویسند، خلاصه کارگری کنند و این وضعیت متأسفانه حاصل خصوصی سازی و حاصل سرمایه محور شدن سازمان آموزش ما در این سال های اخیر است.

این کالایی شدن آموزش دقیقاً چیست و چه آسیب هایی در جامعه امروز ما داشته است؟

کالایی شدن یعنی ارزش مبادله یک چیز از ارزش مصرفی بیشتر باشد. به عنوان مثال وقتی شما یک لباس مصرف می کنید یک ارزش مصرف دارد اما وقتی برند روی آن می زنید، برندها همیشه از ارزش مصرفی بیشتر است چون ارزش مصرفی آن، گرم کردن و پوشاندن است اما ارزش برندش ارزش گرم کردن نیست و شما پول برند به آن می دهید؛ به این می گویند «ارزش مبادله». وقتی یک چیز کالایی می شود، مفهومش این است که این محصولی که ما با آن طرف هستیم، بیشتر از ارزش مصرفی ارزش مبادله پیدا می کند. مهم ترین چیزی که امروز در حوزه آموزش می بینیم در حقیقت ارزش مبادله ای مدرک است. شما یک چیزی دارید به نام مصرف علم که فی الواقع خود علم و مصرف شدنش در جامعه است و در بخش های انسانی، فنی، پزشکی، تجربی و هنر است. یکی هم ارزش مبادله ای علم است که می شود مدرک؛ مدرک را حالا می شود فروخت و خرید، چون ارزش مدرک از ارزش علم خیلی پیشی گرفته است؛ یعنی علم یک ارزش مصرفی است و کیفیت و فایده برای جامعه دارد اما مدرک آن را ندارد، ارزش مبادله ای دارد؛ مثلاً می گویند فلانی دکتر یا فوق لیسانس است.

هر وقت در جامعه ای ارزش مبادله ای از ارزش مصرفی پیشی گرفت، مفهومش این است که آن جامعه یک جامعه کاپیتالیستی و سرمایه محور است. متأسفانه در جامعه ما آموزش، کالایی شده و مفهومش این است که ارزش مدرک از ارزش علم خیلی پیشی گرفته. ما آدم های فراوانی را می بینیم



آموزش ایران حدود دو میلیارد دلار در سال از بودجه کشور استفاده می کند که این عدد کمی است، در حالی که آموزش ژاپن ۲۲۰ میلیارد دلار دارد از بودجه کشورش استفاده می کند که تقریباً نزدیک ۳۰ درصد بودجه کشورش است

که مدرک دارند اما هیچ علمی ندارند یا مدرک دارند ولی علمشان به هیچ دردی نمی خورد، آن وقت این مفهومش این است که مدرک یک کالا است که قابل تبادل است و کالایی شدن آموزش یعنی چه؟ یعنی امکان خرید و فروش مدرک، مقاله، کتاب، علم و امثال علم در چارچوب ارزش های مبادله ای، سرمایه محور و سرمایه داری؛ این وضعیتی از کالاشدگی آموزش است.

آموزش دانشگاه های ما چه نسبتی با جامعه دارند؟ آیا مشکلی و مساله ای از جامعه حل می کنند؟

ما اصطلاحی در ادبیات آموزشی جهان تحت عنوان «education porcine» یعنی آموزش بارگزار داریم. آموزش بارگزار یعنی آموزشی که شما اگر آن را بگذارید، بیشتر بار به شما اضافه می کند تا فایده ای برای شما داشته باشد؛ یعنی مغز را دچار اختلال می کند، چیزهایی واردش می کند که بیشتر از آنکه کیفیت مغز و کیفیت کار شما را افزایش بدهد، کیفیت کار شما را کم می کند. آموزش بارگزار در مورد آموزش عالی ایران کاملاً مصداق دارد؛ یعنی بچه ها تا زمانی که داخل این دانشگاه ها نمی روند، ممکن است بتوانند کاری بکنند، مهارتی بیاموزند و به درد جامعه بخورند، اما به محض اینکه وارد دانشگاه ها به خصوص دانشگاه های پولی می شوند؛ چون کالامحور است و کیفیت آموزشی پایین است، چون مساله اصلا پول است و علم نیست و هزار چیز دیگر، عملاً وارد یک پروژه آموزش بارگزار می شوند یعنی این آموزش آن ها را از جامعه دور می کند و باری روی مغز آنها می گذارد که نتوانند برای جامعه کار کنند. این است که شما می بینید بیشترین حجم بیکاری در کشور برای لیسانسه هاست و کمترین حجم بیکاری در کشور برای دیپلمه هاست. این مفهومش آن است که لیسانس اصلاً مردم را از کار بر جامعه دور می کند و این خصلت آموزش عالی ما در سال های اخیر است.

به نظر شما راه حل سریع و ممکن که دولت ها می توانند در چنین وضعیتی انجام بدهند، چیست؟

طبیعتاً سیاست های اجتماعی که برگرداندن روندهای خصوصی سازی، اولین اتفاقش است. تا زمانی که ما در آموزش داریم از بخش خصوصی استفاده می کنیم و بخش های دولتی را هم خصوصی سازی می کنیم، شما شک نکنید هم آموزش تبعیض آمیزتر می شود، هم آموزش شامل روندهای غیرخلاق تر و سرکوبگرانه تر می شود. ما نیاز داریم ابتدا جلوی روند خصوصی شدن و خصوصی سازی در آموزش را بگیریم، بعد از این، همان بخش هایی را که خصوصی شده ولی طبق قانون اساسی ایران باید دولت اداره می کرده به دولت برگردانیم.

طبیعتاً وقتی این کار را انجام بدهیم، ما می توانیم جلوی روند تبعیض و ضدیت با خلاقیت را در آموزش بگیریم، فعلاً این آموزش سرمایه محور کاری نمی تواند برای ما در رابطه

با خلاقیت، کیفیت و کار و امثالهم بکند چون به شدت آموزش منحرفی است.

نکته ای که وجود دارد اینکه روند اول، جلوگیری از خصوصی سازی است. روند دوم بازگرداندن اموال دولت است. روند سوم توسعه تعاونی ها و مجموعه های جمعی است که آموزش را تقویت می کنند. بخش چهارم جلوگیری از مافیای کنکور و اصلاح وضعیت کنکور است، بخش پنجم درحقیقت کاهش تقاضای رشوه هایی است که ما با افزایش تقاضا در آنها باعث شدیم سیستم نابرابر اقتصادی - اجتماعی شکل بگیرد، مانند تقاضای وحشتناک داروسازی و دندان پزشکی در رشته های تجربی و پزشکی که باعث شده تعادل سازمان اقتصادی کشور برهم بخورد. درحقیقت مهم ترین اتفاقی که در پایان باید بیفتد، نظم توزیع منابع کشور بین آموزش با بخش های دیگر است. آموزش ایران حدود دو میلیارد دلار در سال از بودجه کشور استفاده می کند که این عدد کمی است، در حالی که آموزش ژاپن ۲۲۰ میلیارد دلار دارد از بودجه کشورش استفاده می کند که تقریباً نزدیک ۳۰ درصد بودجه کشورش است. طبیعتاً این نظام توزیع منابع دولت برای حوزه آموزش و درمان اصلاح نشود، هیچ اتفاقی برای معلم، دانش آموز، کیفیت آموزشی، روندهای خصوصی سازی و دانشگاه ها نمی افتد. ما نیاز داریم دانشگاه های خصوصی جمع شود و اگر دانشگاه های خصوصی بخواهند جمع شوند، اولاً هم باید تقاضای واحدهای دانشگاه را کم کرد و بعد کیفیت حوزه آموزش را با افزایش بودجه های آموزش افزایش داد.

به هر حال اینها روندهایی است که در دنیا به عنوان سیاست های اجتماعی اجرا شده ولی در ایران به دلیل اینکه ما مدام سیاست های سرمایه محور و نولیبرال را اجرا کردیم از این روندها دور شدیم.

شما هدف غایی تان از طرح این مباحث و افق نگاهتان کجاست؟

من مساله ام این است که متأسفانه در سال های اخیر روندهای تبعیض طبیعی شده، ما تبعیضات فراوانی را در آموزش و پرورش، در آموزش عالی و در درمان کشور می بینیم اما آن قدر طبیعی شده که هیچ کس به آن اعتراض نمی کند.

نمونه اش گران شدن بنزین است که در فرانسه میلیون ها نفر آدم را به کوچه ها کشاند؛ اما در ایران گران شدن بنزین اتفاق می افتد و هیچ کس حتی به آن نقد نمی کند. ما در حوزه آموزش و درمان دچار ناآگاهی فراوان در کشور بین مردم، افکار عمومی و سیاستمداران و متخصصان هستیم. هدف من این است که با آگاه سازی افکار عمومی کاری بکنم مساله تبعیض در آموزش و خلاقیت در آموزش بشود تا بیک مهمی در سیاست ایران و همه مسئولان سیاسی از مجلس تا دولت و رئیس جمهور و وزرا مجبور شوند نسبت به این موضوع عکس العمل نشان بدهند که اگر عکس العمل نشان ندهند راه پیشرفت کشور در آینده بسته است، ولی برای اینکه این عکس العمل اتفاق بیفتد، ما مجبوریم از افکار عمومی استفاده کنیم؛ به این دلیل من به جای اینکه این روزها با دولت یا با وزرا صحبت کنم، سعی می کنم با ملت صحبت کنم.

اگر جمع بندی ای دارید بفرمایید.

جمع بندی ام این است که ما هیچ راهی برای پیشرفت این کشور نداریم، مگر اینکه دو حوزه اصلی کشور شامل آموزش و درمان را برای فقرا، محرومان و طبقات متوسط به پایین باز بکنیم. دموکراسی در ایران معنای اکثریت پیدا کرده که این معنای اکثریت به نفع طبقات متوسط به بالا شده است، شما باید پول داشته باشید تا سهمی از دموکراسی و مردم سالاری را در ایران به خودتان اختصاص بدهید، باید پول داشته باشید تا بتوانید پول مافیای کنکور را بدهید و در کنکور رتبه خوب بیآورید و بعد صدای شما شنیده شود، باید پول داشته باشید تا بتوانید در انتخابات آرا را جابه جا کنید، تبلیغات کنید و نتیجه بگیرید. ما نیاز داریم به سمت یک دموکراسی اقلیت محور یا دموکراسی صدای مظلوم برویم. دموکراسی صدای مظلوم یعنی اینکه صدای بچه هایی که امروز در سیستان و بلوچستان در آتش سوختند، شنیده شود، نه صدای بچه هایی که در کلان شهر چند میلیون تومان پول مدرسه غیرانتفاعی می دهند! ما نیاز داریم ساختار دموکراسی مان را اصلاح کنیم برای اینکه آموزش و درمان در ایران اصلاح شود و راه دیگری هم در این رابطه نیست.



ولایت

تقدم ولایت بر عدالت

عدالت بدون ولایت ممکن است تبدیل به ظلم شود



محسن مهدیان
روزنامه‌نگار

حال ممکن است سوال شود که این بحث در مساله امام معصوم قابل فهم است اما درباره ولایت فقیه چطور حجیت می‌یابد؟ اینجا نیازمند بازگشت نظری به جایگاه ولی فقیه در حکومت اسلامی هستیم. روشن است که ولی فقیه معصوم نیست اما پیش‌تر جایگاه ولی در حکومت از منظر حق و عدالت، بحث و بررسی و مسیر نظارت بر ولی عادل و رفتار عادلانه در همان موضع تحلیل شده است. طبیعی است تا زمانی که ولی فقیه بر مدار همان قانون و مدل عادلانه رفتار می‌کند، حکمش نیز نافذ است و اولی بر هر عدلی است ولو اینکه در مصداقی اشتباه کند. طبیعی است که مسیر اصلاح این اشتباه در همان مدل عقلایی و شرعی مورد توجه است و مطابق بر حقی که ولی بر رعیت و بالعکس دارد، هر اشتباهی قابل برگشت است.

نتیجه اینکه تقدم ولایت بر عدالت به معنی سکوت مقابل خطاهای احتمالی نیست اما نمی‌شود به اسم عدالت خواهی نیز راه و مسیر عدالت را تخریب و تضعیف کرد که این خودش بزرگترین بی‌عدالتی است و منجر به شبه عدالت و عدالت انحرافی و خودساخته می‌شود.

همین منطق درباره حکومت اسلامی و انقلاب نیز مطرح است. باید توجه کرد که بستر نهایی رسیدن به عدالت از حکومت است و لاغیر. راه مبارزه با ظلم استکبار جهانی نیز تقویت همین بستر ضدظلم است و این خودش عدالت اکبر است. با این توضیح نباید به اسم عدالت خواهی بیرق عدالت خواهی بزرگتر از دست انقلاب بیفتد یا تضعیف شود که در نهایت منجر به ظلمی عمیقتر و سهمگین‌تر می‌شود. همین استدلال در سطوح نازل‌تر درباره قانون وجود دارد. قانون شأن ولایت و ابزار ولایت‌ورزی است، بنابراین عدالت نمی‌تواند خارج از قانون، از قانون عبور کند. به تعبیر دیگر در مواجهه با اشکال قانونی، حکم عدالت در عدالت خواهی این است که اصلاح از درون قانون ایجاد شود. فهم این متناسب کمک می‌کند که در عدالت خواهی به عدالت رفتار کنیم و خدای نکرده به اسم عدالت مقابل عدالت نایستیم.

را مقیاس عدل. به همین دلیل، عقل یکی از ادله شرعیه قرار گرفت. (شهید مطهری، مبانی اقتصاد اسلامی، انتشارات حکمت، ۱۴۰۳، ص ۱۴ و ۱۵)

تحقق عدالت اجتماعی به چه نحوی است؟ یا به تعبیر دیگر عدالت به جهت فقه سیاسی به چه نحوی ظاهر می‌شود و چه نسبتی با ولایت پیدا می‌کند؟ اینجا است که بحث تقدم ولایت با عدالت مطرح است؛ اما چرا؟ پاسخ کاملاً عقلی است و البته به جهت درون‌دینی نیز قابل اثبات است؛ اما منطق عقلی بحث به چه نحو است؟

مساله اساسی در نسبت ولایت و عدالت به غایت ولایت برمی‌گردد. غایت ولایت، رشد همه‌جانبه انسان است. به سخن دیگر، غایت ولایت، عدالت است. کمال و رشد انسانی همان عدالت است اما این رشد نیاز به یک بستر اجتماعی دارد تا همه ابعاد وجودی انسان و استعدادهایش مورد توجه قرار گیرد و کمال یابد. از این جهت، تشکیل حکومت از هر عنوان دیگری برای این غایت جلوتر است. موضوعی که اینجا مطرح می‌شود این است که برای رسیدن به عدالت حقیقی راهی جز ولایت نیست. به سخن دیگر، ولایت مقدم است چون راه عبور به عدالت است. بدون ولایت به عدالت مشوش و انحرافی و رنگین‌کمانی با قرائت‌های مختلف می‌رسیم که می‌تواند خودش یک ظلم عمیق باشد. عدالت در بستر شناخت و آگاهی از هدف و راه رسیدن به آن، محتاج ولایت است و حتی مشروعیتش را از ولایت می‌گیرد؛ چه آنکه مر عدالت اسلامی اگر ذیل حکومت طاغوت پیاده شود، ظلم محض است، بنابراین نه تنها راه رسیدن به عدالت، ولایت است بلکه مشروعیت عدالت نیز به ولایت است؛ یعنی عدالت ظریفی است که محتوای آن ولایت است. منطق این بحث نیز به کفایت روشن است؛ اختلاف سر اصل عدالت نیست بلکه اختلاف در مصداق عدالت است و فهم مصداق نیازمند یک امام یا فقیه جامع‌الشرایط است که نسبت به ابعاد دینی و وجودی مصداق، اشراف داشته باشد و متوجه فهم صلحت و روح و محتوای حاکم بر قوانین الهی و انسانی باشد.

اخیراً یک سوال جدی در حوزه عدالت خواهی مطرح شده است و آن اینکه نسبت عدالت با ولایت چیست؟ روشن است که این سوال جدید نیست و سال‌هاست در محافل علمی مورد بحث و مذاکره بوده است اما نکته مهم اینجا است که طرح امروز این سوال، فراتر از محافل علمی، بلکه در صحنه عمل برای عدالتخواهان و منتقدان و مطالبه‌گران شکل گرفته است. توجه به این موضوع از این منظر اهمیت دارد که طرح این شبهه در صحنه عمل، نشانه رشد جریان عدالت خواهی در کشور است. جریان عدالت خواهی امروز به دلیل ارتقای معرفتی و رفتاری به نقطه‌ای رسیده که درگیر شبهات عمیق‌تر و بنیادی‌تر شده است.

اما نسبت عدالت و ولایت چیست؟ دقیق‌تر اینکه حد و مرز عدالت خواهی کجاست؟ آیا ولایت خط قرمز عدالت است؟ ما عدالت را با ولایت می‌سنجیم یا ولایت را با عدالت؟ نسبت این دو را باید در دو ساحت تحلیل کرد. خلط بین این دو حوزه باعث آشفتگی در مواجهه عملی با موضوع می‌شود. رابطه عدالت و ولایت یکبار در علم کلام بحث می‌شود و یکبار در حوزه فقه سیاسی. تفکیک این دو کمک می‌کند موضوع دقیق شود. به تعبیر دیگر، یکبار مساله از جهت علمی تحلیل می‌شود و یکبار به جهت عملی و تحقیقی. یک بار درباره اصل عدالت صحبت می‌کنیم و یک بار درباره تحقق عدالت اجتماعی.

در وجه کلامی، عدالت به معنی وضع کل شیء فی موضعه و اعطاء کل ذی حق حقه، اولی بر هر چیز و در سلسله امور و احکام و دین مقدم بر همه افعال حتی خداوند متعال قرار دارد؛ ولایت که جای خود. اساساً عدلیه خواندن شیعه نیز به همین جهت است چرا که خداوند نیز بنا بر قاعده حسن و قبح عمل می‌کند.

شهید مطهری در این رابطه می‌نویسد: «عدالت در سلسله علل احکام است، نه در سلسله معلولات؛ این نیست که آنچه دین گفته، عدل است بلکه آنچه عدل است، دین می‌گوید. این معنا مقیاس بودن عدالت است برای دین. این نظیر آن چیزی است که در باب حسن و قبح عقلی، میان متکلمان رایج شد و شیعه و معتزله عدلیه شدند؛ یعنی عدل را مقیاس دین شمردند، نه دین

جمهوری سوم آری یا خیر

جمهوری سوم چرا مطرح شده است؟

در باره «جمهوری سوم» تفاسیر مختلفی وجود دارد. عده‌ای به تقاضای حسن روحانی برای افزایش اختیاراتش اشاره می‌کنند و آن را ایده‌ای انحرافی و حاشیه‌ای می‌خوانند. برخی نیز هر چند به ضرورت‌های اصلاح و بازنگری در قانون اساسی باور دارند اما می‌گویند «ابتدا باید تعریف شفاف و روشنی از جمهوری سوم ارائه کرد و سپس با تبادل نظر و طرح مباحث کارشناسی، ضمن پخته‌تر کردن این ایده، ذهن و فکر جامعه را برای بازنگری در قانون اساسی آماده کرد.»

به اعتقاد این افراد، نخست باید شرایط فراهم شود و نخبگان حقوقی و سیاسی کشور به دور از غوغا سازی سیاسی و فضا سازی رسانه‌ای بنشینند و مدل‌های مختلف اداره کشور را بررسی کنند چرا که نمی‌توان هر چند ۱۰ سال تجربه جدیدی را آزمایش کرد. دیدگاه دیگر در باره «جمهوری سوم» هر چند مثبت است اما به بازگشت به نظام پارلمانی اعتقاد دارد. به گفته حامیان این دیدگاه، اگر بنا باشد نحوه اداره کشور تغییر کند، باید همه‌چیز برخی کشورها نظام پارلمانی تقویت شود، نه نظام ریاستی که قدرت در دست رئیس جمهور قرار بگیرد. در نظام پارلمانی به مجلس اختیار داده می‌شود که رئیس جمهور قوی انتخاب کند و رئیس جمهور منتخب مجلس ریاست دولت را بر عهده بگیرد. بازگشت به نظام پارلمانی مخالفانی هم دارد؛ اتهامی گویند این نوع انتخاب رئیس جمهور، اختیار ملت را در اداره کشور کم می‌کند و به صلاح نیست. البته در این میان برخی صاحب نظران به بازگشت به سبک قبل سال ۶۸ در اداره کشور نظر دارند و معتقدند اگر قرار به اصلاح و بازنگری در قانون اساسی باشد، نزدیک شدن به قانون اساسی اول بهتر از آن است که حق انتخاب مردم محدودتر شود.

این روش می‌تواند بهتر باشد چون کسانی که قانون اساسی را در مجلس خبرگان تصویب کردند و به فراندوم گذاشتند، نگاهشان این بود که مردم طعم دیکتاتوری شاه را چشیدند و دیگر نمی‌خواستند کشور به دوره دیکتاتوری بازگردد، بر همین اساس قدرت میان نهادهای حاکمیتی توزیع شد. در این قالب احیای شورای رهبری، جایگاه نخست وزیر در کنار ریاست جمهوری و تشکیل شورای عالی قضایی متشکل از پنج ققیه می‌تواند محل توجه باشد. گرچه این مسئله پروسه تصمیم گیری را سخت و طولانی می‌کند اما به باور این افراد می‌توان قانون را به نحوی اصلاح کرد که آن مشکلات رفع شود. ناگفته نماند که با وجود همه دیدگاه‌های یادشده در باره «جمهوری سوم»، کسانی هم هستند که معتقدند دست زدن به قانون اساسی فعلی فقط جدال‌های سیاسی را به وجود می‌آورد که سودی هم ندارد.

محمد قوچانی

جمهوری سوم یک طرح اصلاح طلبانه است

گفت و گویی در باره اینکه جمهوری سوم چگونه می‌تواند محقق شود

«جمهوری سوم» چرا مطرح شد و ضرورتش چه بود؟

«جمهوری سوم» تعبیری است که نخستین بار در ایران ماشاء الله شمس الواعظین، سردبیر مجله کیان برای توضیح انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ به کار برد و دهه ۶۰ را به عنوان جمهوری اول (۶۸-۱۳۶۰)، عصر هاشمی، فسنجانی را جمهوری دوم (۷۶-۱۳۶۸) و عصر سید محمد خاتمی را جمهوری سوم خواند و سرمقاله‌ای در این باره در ماهنامه کیان که به نوعی ارگان روشنفکری دینی (جریان عبدالکریم سروش) محسوب می‌شد به چاپ رساند. این تعبیر البته بدایت نداشت و ظاهراً ملهم از تعبیر دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل فقیه نهضت آزادی ایران بود که شمس الواعظین از او الهام گرفته بود و در اصل نیز برگرفته از تقسیم بندی تاریخ جمهوری فرانسه است که جمهوری اول در سال ۱۷۸۹ در آن شکل گرفت و پس از یک دوره بازگشت سلطنت بار دیگر در جمهوری دوم احیا شد که آن نیز دگر بار به پادشاهی تبدیل شد و آنگاه پس از سقوط سلطنت در جنگ با امپراتوری آلمان به جمهوری سوم تا جنگ جهانی بدل شد و بعد از جنگ جمهوری چهارم شکل گرفت که با ظهور شارل دوگل به جمهوری پنجم ختم شد و اکنون فرانسه جمهوری پنجم خود را سیر می‌کند. اگر به این اصل رجوع کنیم و بخواهیم فنی و حقوقی حرف بزنیم، آنچه در ایران رخ داده است دو جمهوری است، چون دو قانون اساسی جمهوری نیمه پارلمانی اول از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸ و جمهوری نیمه ریاستی دوم از سال ۱۳۶۸ تا کنون و از این جهت دوران هاشمی - خاتمی - احمدی نژاد - روحانی همه ذیل جمهوری دوم تلقی می‌شوند و تفسیر سردبیر مجله کیان از آن درست نیست. حتی وقتی احمد توکل در سال ۱۳۸۰ شعار جمهوری دوم را برای مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری خود برگزید، متوجه این معنا نبود که او درون جمهوری دوم نامزد ریاست شده است و اگر قرار باشد از جمهوری تازه‌ای حرف بزند باید از جمهوری سوم سخن بگوید، نه دوم. اما همه این گویندگان متوجه یک معنا بوده‌اند و آن ضعف‌های ساختاری حقوقی در قانون اساسی موجود است که فراسوی محافظه کاری و انحلال طلبی و حتی اصلاح طلبی انتخاباتی از یک اصلاح طلبی حقوقی سخن می‌گوید و نوسازی و بازسازی و بازآفرینی قانون اساسی است و از همین جهت، حزب کارگزاران سازندگی ایران سومین کنگره ملی خود را با شعار و استراتژی بازآفرینی قانون اساسی و گذار به جمهوری سوم طرح کرده است و از میان احزاب سیاسی قانونی، نخستین حزبی است که در ارگان و کنگره و قطع نامه کنگره خود در سال ۱۳۹۷ به طرح این موضوع پرداخته و حتی وارد مصادیق اصلاح قانون اساسی شده است.

به نظر بنده، جدا از چالش‌های سیاسی و اجرایی، بخشی از بحران‌های کشور، ساختاری است که من آن را در دو تعبیر خلاصه می‌کنم: اول تعارض قوا و دوم تجزیه قدرت. به همین علت است که همه روسای جمهور بعد از انقلاب اسلامی از اولین رئیس جمهور تاریخی در دوران ریاست جمهوری و نیز آقایان هاشمی و خاتمی و احمدی نژاد و روحانی متعرض و معترض به

دایره اختیارات رئیس جمهور شدند و حتی پس از بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ این مشکل حل نشده است و به جز مساله اختیارات رئیس جمهور، مواردی مانند رابطه دولت و مجلس، رابطه مجلس و شورای نگهبان و نظارت بر قوه قضائیه موضوع جدی بحث‌های کارشناسی است. تذکر این نکته بجاست که این سخن از موضع موافقان و مدافعان نظام جمهوری اسلامی ایران و با توجه به دو اصل تغییر ناپذیر جمهوری و اسلامیت نظام و نیز نظریه ولایت فقیه است که در قالب نهاد رهبری از نظر فقهی به نهاد حقوقی بدل شده است؛ اما ضرورت اصلاح قانون اساسی به حدی است که حتی رهبری، در سال ۱۳۹۰ به طرح آن پرداختند و باب بحث را گشودند و اخیراً نیز به آن اشاره‌ای کردند و اصول گرایانی مانند آقای صفارهرندی هم از آن سخن گفته‌اند یا در مجلس نهم در هیات رئیسه مشورت‌هایی با حقوقدانان برای پیگیری بحث شکل گرفت.

چه آسیب‌ها، نقاط ضعف‌ها و کمبودهایی در مورد جمهوری اول و دوم وجود داشت که انتظار می‌رود در جمهوری سوم بر طرف شوند؟

همان گونه که گفتیم آسیب‌ها و ضعف‌های مشترک هر دو قانون اساسی را می‌توان در دو عبارت خلاصه کرد: اول - عدم تناسب مسئولیت‌ها و اختیارات به خصوص در نهاد دولت و دوم - متلاشی شدن نهاد قدرت در قوا به گونه‌ای که به جای تفکیک قوا به تعارض قوانین می‌شود. در جمهوری اول، مقام ریاست جمهوری یک مقام تشریفاتی بود که عملاً هیچ مسئولیت اجرایی نداشت، چون پادشاه مشروطه نماد جمهوری بود و نه رئیس آن؛ در حالی که نهاد رهبری از این حیث بیشتر می‌توانست نماد جمهوری اسلامی باشد تا رئیس جمهوری. در جمهوری دوم با وجود افزایش مسئولیت‌های اجرایی رئیس جمهور، عملاً رئیس جمهور به رئیس دولت فرو کاسته شد و در واقع مقام ریاست کابینه به او تفویض و به نوعی رئیس جمهور به نخست وزیر بدل شد. از سوی دیگر، هراس نویسندگان قانون اساسی جمهوری اول از تجربه دیکتاتوری سلطنتی سبب شد تلاش کنند مانع از تجمع و تمرکز قدرت در یک نهاد، چه دولت، چه مجلس و حتی رهبری شوند. در واقع با وجود اختیارات قابل توجه مقام رهبری در جمهوری اول که در جمهوری دوم بیشتر هم شده است؛ بخشی از امور خارج از دایره دخالت مستقیم رهبری است و به همین علت، تفاوت دیدگاه سیاسی میان رهبری و ریاست جمهوری فارغ از شخصیت حقیقی این دو نفر به بخشی از تفاوت‌ها دامن می‌زند. هر جا میان رهبری و ریاست جمهوری هم‌لی وجود داشته است (مانند دولت اول آیت الله هاشمی) یقیناً کشور بهتر اداره شده است اما هر جا زاویه‌ای شکل گرفته با ظرفیت‌های منفی قانون اساسی کشور ضرر کرده است تا جایی که امروزه هیچ فردی نمی‌تواند مسئولیت همه عملکردهای یک دوره مثلاً ۱۰ ساله را بر عهده بگیرد و حتماً به لحاظ قانون امکان اداره کشور بر اساس یک برنامه روشن در یک دوره مشخص به صورت تمام عیار وجود ندارد. این آسیب‌ها البته برخلاف آنچه بخشی از سیاسیون در روزهای اخیر اعلام می‌کنند، منحصر به دو نهاد قانونی رهبری



محمد قوچانی با برشمردن دلایل طرح موضوع جمهوری سوم و ضرورت پرداختن به این موضوع معتقد است: ضرورت اصلاح قانون اساسی به حدی است که حتی مقام رهبری، آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۱۳۹۰ به طرح آن پرداختند و باب بحث را گشودند و اخیراً نیز به آن اشاره‌ای کردند و اصول‌گرایی مانند آقای صفارهرندی هم از آن سخن گفته‌اند یا در مجلس نهم در هیات رئیسه مشورت‌هایی با حقوق‌دانان برای پیگیری بحث شکل گرفت.

ضمن آنکه با توجه به بحران توسعه در کشور ما نیازمند مقامی اجرایی هستیم که از موضع ملی طرح‌های بزرگ توسعه را هدایت کند؛ البته می‌توان مقام معاون اول رئیس‌جمهور را ارتقا داد و آن را به نایب رئیس‌جمهور بدل کرد و همه نامزدهای ریاست‌جمهوری را به معرفی نایب خود در جریان انتخابات موظف کرد تا در صورت هرگونه حادثه‌ای برای رئیس‌جمهور نیازی به انتخاب دوباره نباشد. نایب رئیس‌جمهور هم از دستیار رئیس‌جمهور یا دبیر هیات دولت به رئیس دولت بدل شود و رئیس‌جمهور نیز به مقام ریاست‌جمهوری ارتقا پیدا کند. در واقع مقام نخست‌وزیری را به صورت نایب رئیس‌جمهور احیا کنیم و رئیس‌جمهور را به جایگاه آن در سیاست‌گذاری و ریاست «جمهوری» بازگردانیم؛ یعنی هدف می‌تواند ریاستی ترشدن جمهوری نیمه‌ریاستی دوم باشد، نه پارلمانی شدن آن.

تمايل به شكل گيری «جمهوری سوم» چقدر در بین جناح‌های سیاسی عمومیت دارد؟

به نظر همه جناح‌های سیاسی به این موضوع فکری می‌کنند اما اهداف هر جریان متفاوت است. گروهی در فکر حذف مقام ریاست‌جمهوری و تبدیل آن به نخست‌وزیری بوده و گروهی نیز در فکر ادغام ریاست‌جمهوری با مقام رهبری هستند اما راه سوم هم وجود دارد. این راه سوم، مسأله را منحصر به مناسبات رهبری و ریاست‌جمهوری نمی‌کند و تقویت مقام ریاست‌جمهوری را در تضاد با رهبری نمی‌داند بلکه آن را مکمل و متمم هر دو رکن جمهوریت و اسلامیت نظام سیاسی کشور می‌داند.

«جمهوری سوم» فقط مربوط به اصلاح وظایف و اختیارات و نحوه شکل‌گیری نهادهای انتخابی است یا نهادهای انتصابی را هم شامل می‌شود؟

چیزی به نام نهادهای انتصابی در قانون اساسی وجود ندارد. آنچه هست نهادهای انتخابی با واسطه و بی‌واسطه است که می‌توان با اصلاح قانون اساسی مجاری نظارتی آنها را بیشتر کرد. این دوگانه رهن حق حقیقت است و در نهایت ما را دچار مجادله‌های بیپایه می‌کند.

آیا سنگ بنای «جمهوری سوم»، اصلاح قانون اساسی است یا آنکه با قانون موجود هم می‌تواند محقق شود؟

جمهوری سوم فقط با اصلاح قانون اساسی

شناخته شده است اما احزاب سیاسی جایگاه حاکمیتی ندارند. حزب در اندیشه سیاسی ایرانیان یک نهاد مبارزاتی علیه قدرت سیاسی و حکومت است؛ اما در اندیشه سیاسی غربیان احزاب سیاسی خود رکنی از حاکمیت هستند که می‌کوشند قدرت را مهار و اداره کنند. اصلاح این اندیشه البته نیازمند اصلاح قانون انتخابات است و نیازی به اصلاح قانون اساسی ندارد اما قانون اساسی می‌تواند پشتوانه نظری و سیاسی و حقوقی این حمایت را فراهم کند. می‌توان با ایجاد نهاد ملی انتخابات در قانون اساسی از انتخابات حزبی حمایت کرد و با اصلاح قانون انتخابات اولاً حضور در انتخابات را از افراد به‌سوی احزاب هدایت کرد و ثانیاً با تعیین حداقل رای که احزاب در پارلمان کسب می‌کنند و تعیین کرسی برای احزاب اکثریت و اقلیت مانع از آناشسیسم حزبی شد. ایران مانند همه کشورهای متمدن جهان به بیش از دو حزب یا جبهه سیاسی نیاز ندارد و باید احزاب کوچک را به احزاب بزرگ و ائتلاف‌های کوچک را به ائتلاف‌های بزرگ تبدیل کرد. احزاب کوچک به گروه‌های فشار و چانه‌زنی و معامله‌گری بدل می‌شوند اما احزاب بزرگ برنامه‌محوری را حاکم می‌کنند. می‌توان فقط احزابی را مشمول حمایت دانست که حداقل ۵ درصد آرای پارلمان را کسب کنند و به این ترتیب ائتلاف‌های سیاسی را تشویق کرد و مانع از حذف جناح اقلیت از سیاست و حکومت شد. این کار با اصلاح قانون انتخابات و قانون احزاب ممکن می‌شود اما قانون اساسی فقط باید از اصل حاکمیتی حزبی دفاع کند. کشور تک‌حزبی و کشور هزارحزبی هر دو به‌دست هیچ کشوری سعادت‌مند نشده است، مگر آنکه دو یا حداکثر سه ائتلاف حزبی در آن رقابت کرده و افکار سیاسی دیگر به صورت فراکسیون‌هایی درون این احزاب سیاسی بزرگ برای به‌دست آوردن اکثریت درون همان جبهه مبارزه سیاسی کنند.

برخی جمهوری سوم را به مثابه بازگشت به نظام پارلمانی و احیای جایگاه نخست‌وزیری تحلیل و تفسیر کرده‌اند؛ آیا صرفاً قرار است این اتفاق بیفتد؟

ممکن است برخی اصول‌گرایان چنین فکر کنند اما گمان می‌کنم با اعلام موضع رهبری این راه یا به‌عبارتی بیراهه از سر راه اصلاح قانون اساسی حذف شد. در کشوری مانند ایران که انتخابات ریاست‌جمهوری نماد وحدت ملی و مدافع تمامیت ارضی کشور است، یک ضرورت تلقی می‌شود؛

و ریاست‌جمهوری هم نیست. تقسیم قدرت میان مجلس و شورای نگهبان و میان قوه مجریه و قضائیه هم به شکل کنونی به اصطکاک و تضعیف نهادها و کلیت نظام سیاسی کشور منتهی می‌شود که آسیب‌های آن را می‌بینیم.

نقش و جایگاه مردم در «جمهوری سوم» چطور تعریف می‌شود؟

مردم رکن جمهوری هستند و جمهوریت و اسلامیت نظام سیاسی کشور نمی‌تواند موضوع اصلاح قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی باشد و آن احتمالاً نظام سیاسی دیگری خواهد شد که موضوع و هدف و آرمان ما نیست؛ اما همان‌طور که نظریه ولایت فقیه قالب اسلامیت نظام جمهوری اسلامی است، نظریه حاکمیت ملی هم محتوای جمهوریت نظام را می‌سازد. این اصل که به همت دکتر بهشتی در قانون اساسی تثبیت شد، از قانون اساسی مشروطیت هم مترقی‌تر است، چون برخلاف مشروطه سلطنتی که سلطنت را ودیعه‌ای الهی می‌دانست که از سوی مردم به پادشاه تفویض می‌شود و این خود یک پارادوکس بود که چگونه مردم حق خدایا را به بنده خدایا دادند، در جمهوری اسلامی حاکمیت گرچه از آن خداست اما هم او مردم را بر سر نوشت خویش حاکم کرده است و به تصریح قانون اساسی، هیچ‌کس نمی‌تواند این حق را از مردم سلب کند یا آن را در خدمت منافع فرد یا گروه خاصی قرار دهد.

همچنین اداره تمامی امور کشور جز از راه انتخابات و رای عمومی، خارج از اصول بازنگری قانون اساسی است و همه مقامات جمهوری اسلامی به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از رهبری تاریخ‌ریاست جمهوری منبعت از ملت هستند. در جمهوری سوم این صورت باید تقویت شود و همان‌طور که رهبری اخیراً گفتند، بازگشت از جمهوری ریاستی به جمهوری پارلمانی و کاهش نقش مردم در انتخاب مستقیم رئیس‌جمهور، راهبردی خطاست که خوشبختانه ایشان به‌صراحت با آن مخالفت کردند. در واقع یکی از رموز دوام جمهوری اسلامی، انتخابات ریاست‌جمهوری است که در آن ایرانیان از اقوام مختلف بار دیگر در مقام یک ملت واحد منسجم می‌توانند یک مقام را انتخاب کنند. اکنون این مقام باید در تعامل با دیگر قوا تقویت شود و نه تضعیف. این یک راهبرد اساسی در بازنگری قانون اساسی است.

احزاب چه نقشی در جمهوری سوم خواهند داشت؟

در جمهوری اول و دوم حق تحزب به رسمیت



نظریه ولایت فقیه قالب اسلامیت نظام جمهوری اسلامی است، نظریه حاکمیت ملی هم محتوای جمهوریت نظام را می‌سازد. این اصل که به همت دکتر بهشتی در قانون اساسی تثبیت شد، از قانون اساسی مشروطیت هم مترقی‌تر است

محقق می‌شود و به لحاظ فنی و حقوقی با اصلاح بخش‌هایی از بندهای قانون اساسی محقق می‌شود. به‌منظر بنده می‌توان به اصلاح موارد زیر فکر کرد:

۱- تقویت نهاد ریاست جمهوری با تقویت شورای عالی امنیت ملی به‌عنوان نهاد عالی هماهنگی قوای لشکری و کشوری و تمرکز نهادهای امنیتی و نظامی و انتظامی کشور در آن، تقویت هماهنگی نهادهای نظامی کشور اعم از ارتش و سپاه و تبدیل نیروی انتظامی به نهاد پلیس ملی (زیر نظر دولت) و پلیس محلی (شهرداری) (زیر نظر شهرداری ذیل شورای عالی امنیت ملی).

۲- تقویت نهاد دولت با تقویت مقام معاون اول رئیس جمهور و تبدیل آن به نایب رئیس جمهور که به نمایندگی از رئیس جمهور کابینه را اداره کند.

۳- تشکیل مجلس دوم با ترکیب سه نهاد شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و مجلس خبرگان رهبری و ایجاد مجلس «نگهبان» یا مجلس «نخبگان» یا مجلس «خبرگان جدید» که نیمی از منتخبان آن حقوقدان و نیمی از منتخبان آن از مجتهدان و فقیهان باشد به‌گونه‌ای که اصل فقهات و مرجعیت و اداره کشور براساس شریعت از آن منبعث شود. می‌توان تمامی روسای سابق جمهوری و مجلس و قوه قضائیه و فرماندهان نظامی ارتش و سپاه را به‌عنوان شخصیت حقوقی به عضویت این مجلس درآورد.

این مجلس که اعضای آن از ۱۰۰ نفر نباید بیشتر باشد، برای مستقیم مردم در حوزه‌های انتخابی استانی برای ادوار پنج‌ساله برگزار می‌شود و همه قوانینی که در مجلس اول تصویب می‌شود، باید به تصویب اکثریت آن برسد. جلسات این مجلس باید به صورت علنی برگزار شود و از طریق رادیو و تلویزیون به صورت زنده پخش شود.

همچنین هر کسی که بخواهد نامزد ریاست جمهوری شود، باید امضای ۱۰ درصد اعضای این مجلس را به‌دست آورد. این مجلس وظایف مجلس خبرگان در انتخاب رهبری را هم برعهده خواهد داشت و می‌توان مسئولیت تأیید عالی‌ترین مقام‌های قضائی کشور را با معرفی و تأیید رهبری به این مجلس که مرکب از مجتهدان و حقوقدانان است، واگذار کرد تا امکان نظارت مستمر

بر قوه قضائیه وجود داشته باشد. می‌توان امور اجرایی قوه قضائیه را به وزارت دادگستری واگذار کرد و امور قضائی را در اختیار رئیس دیوان عالی کشور قرار داد و میان قاضی و دادستان یک تفاوت نهادی ایجاد کرد.

۴- تقویت مجلس اول با اصلاح قانون انتخابات و تبدیل پارلمان به نهادی مرکب از سیاستمداران و اقتصاددانان و حق نظارت بر دولت از طریق رای اعتماد به نایب رئیس جمهور به‌عنوان رئیس کابینه پس از معرفی رئیس جمهور.

۵- افزایش دوره ریاست جمهوری و مجلس (اعم از مجلس اول و دوم) به ادوار ۵ ساله و تحدید دوره ریاست جمهوری به دو دوره ۵ ساله پیاپی و برگزاری هم‌زمان انتخابات مجلس و دولت به‌گونه‌ای که در ادوار ۱۰ ساله یک ترکیب حاکمیتی فرصت و توان اداره جامعه را داشته باشد و نتواند ادعای کارشکنی قوای دیگر را بکند.

۶- تقویت مسئولیت‌های ملی مجلس اول و تقویض مسئولیت‌های مجلس به‌خصوص در امور اجتماعی و شهری و اقتصادی به انجمن‌های شهر که با رای مستقیم و محلی مردم انتخاب شوند و انتخاب شهرداران را برای مستقیم شهروندان در واقع انجمن‌های شهری جایگزین شوراهای شهر شوند و به‌جای فدرالیسم که ناقض وحدت و امنیت ملی و تمامیت ارضی ایران است، «شهرها» در امور اجتماعی و شهری اجازه ابتکار عمل داشته باشند و به‌جای نهادهای «ایالتی»، «نهادهای «شهری» تقویت شوند و سیاست خارجی، مسائل امنیتی، توسعه ملی، اقتصاد ملی، فرهنگ و زبان ملی در دستور کار نهاد مجلس و دولت قرار گیرد.

۷- تقویت نهاد شوراهای تقویت انجمن‌های شهری و تقویت شورای عالی استان‌ها به‌عنوان مجمع ملی همه شهروندان ایران که به‌صورت سالانه تشکیل جلسه دهد و نماد مشارکت عامه مردم در اداره کشور شود و از فدرالیسم و دوری از مرکز جلوگیری کند.

۸- بازنگری اصول اقتصادی قانون اساسی با ایجاد محدودیت در مالکیت دولتی و انکاب به مالکیت خصوصی و تقویت اصل رهبری و سیاست‌گذاری دولت در اقتصاد به‌جای بنگاهداری آن براساس تفسیر سیاست‌های کلی نظام در باب اصل ۴۴ قانون اساسی که رهبری ابلاغ کرده‌اند.

۹- ارتقای مسئولیت‌های سازمان صداوسیما از شبکه‌داری

به صدور مجوز و نظارت بر شبکه‌های رادیو و تلویزیونی و تجمیع اداره شبکه‌های اجتماعی و اینترنتی و مجازی در یک نهاد رسانه ملی به‌گونه‌ای که بدون نقض اصول حاکمیتی، امکان رقابت در نظام رسانه‌ای کشور به‌وجود آید.

۱۰- ایجاد نهاد ملی انتخابات مرکب از شخصیت‌های معتمد ملی اعم از حقوقدان و فقیه و سیاستمدار برای نظارت بر برگزاری نهاد انتخابات.

در «جمهوری سوم» می‌توان از نمونه جهانی الگو گرفت یا آنکه باید بر اساس تجربه ۴۰ سال گذشته کاملاً بومی باشد؟

بدون تردید باید از تجربه‌های جهانی بهره گرفت اما انحصار در یک تجربه به‌ضرر کشور است. نگارش قانون اساسی براساس قانون اساسی کشورهایی مانند انگلیس و بلژیک در دوره مشروطه و فرانسه و پاکستان در دوره جمهوری اول و نیز برداشت ناقص از نظام سیاسی آمریکا در جمهوری دوم موجب خطاهای حقوقی و راهبردی شد. اکنون باید به یک فهم بومی از این تجربه‌های جهانی توجه کرد.

به نظر شما چه زمانی برای ورود به دوره «جمهوری سوم» بهترین زمان محسوب می‌شود؛ از همین سال ۹۸ یا بعد از انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰؟

اتفاقاً بهترین زمان انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ است تا نامزدهای ریاست جمهوری از موضع ملی در یک رقابت واقعی بتوانند راهکار خود را به مردم ارائه کنند. در واقع باید اصلاح طلبی «سیاسی» به اصلاح طلبی «حقوقی» بدل شود. شعار «اصلاح قانون اساسی براساس قانون اساسی» با حفظ اصول جمهوریت و اسلامیت آن تنها شعار مترقی در انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ است که مدافعان اصول حاکمیت ملی و حکومت دینی از هر دو جناح سیاسی می‌توانند در پناه آن یک «جمهوری اسلامی جدید» بیافرینند. این در واقع «بازآفرینی» جمهوری اسلامی در برابر بنیادگرایان و انحلال طلبان است. در واقع اصلاح قانون اساسی اوج اصلاح طلبی در جمهوری اسلامی و نقطه پایانی بر هرگونه فکر براندازی است چرا که نشان می‌دهیم ما در آسیب‌شناسی از همه جلوتر هستیم.





ناصر ایمانی

تحلیلیگر مسائل سیاسی

پشت پرده «جمهوری سوم»

شاید منظور اصلاح طلبان از جمهوری سوم، بازگشت به نظام پارلمانی و احیای پست نخست‌وزیری باشد

اول انقلاب در اداره کشور برگردیم، اشکالی هم ندارد. آقایان می‌توانند طرحشان را ارائه کنند، بعد نظرات دیگران هم جلب شود و با سازوکاری که در قانون اساسی پیش‌بینی شده، اصلاح قانون اساسی به همه‌پرسی گذاشته شود.

البته باید این نکته را یادآور شد که احیای جایگاه نخست‌وزیری و جایگزینی آن با جایگاه ریاست‌جمهوری، اتفاقاً موجب کاهش مراجعه به آرای عمومی می‌شود، یعنی آرای عمومی از وضعیت فعلی هم کمتر می‌شود، چون الان رئیس قوه مجریه به‌طور مستقیم توسط رای مردم انتخاب می‌شود. در آن حالت پارلمانی، رئیس قوه مجریه با رای مستقیم مردم انتخاب نمی‌شود و با رای پارلمان انتخاب می‌شود که در این صورت اتفاقاً مراجعه به آرای عمومی کمتر می‌شود؛ مثل سیستم کشور انگلستان که مردم فقط پارلمان را انتخاب می‌کنند و دیگر رئیس قوه مجریه را انتخاب نمی‌کنند.

آنچه منظور آقای دکتر توکلی از جمهوری سوم بود، مربوط به حدود ۲۰ سال پیش است و الان نمی‌توان خیلی به آن مفهوم استناد کرد. حالا باید ببینیم ببینیم دوستانی که الان می‌خواهند از این اصطلاح استفاده کنند، منظورشان از مفادی که به کار می‌برند، چیست.

من از اصطلاحاتی همچون جمهوری سوم نمی‌ترسم، بلکه معتقدم این اصطلاحات باید تبیین و تعریف شوند تا متوجه شویم منظور چیست، سپس روی آنها بحث کنیم؛ بنابراین به طرح موضوع با تردید نگاه نمی‌کنم. چرا ما باید تردید داشته باشیم؟ هیچ دلیلی ندارد که ما تردید داشته باشیم. باید ببینیم ممکن است یک طرح جامع و مناسبی باشد که با اصلاحاتی در آن شدنی باشد. باید صبر کرد تا آقایان اصلاح طلب طرحشان را پیشنهاد کنند و بعد روی آن بحث شود.

البته ترسی که برخی دوستان، از آقایان اصلاح طلب دارند، عمدتاً به این برمی‌گردد که درون جریان اصلاح طلب برخی طیف‌ها اساساً با ماهیت ایدئولوژیک نظام جمهوری اسلامی ایران مشکل دارند. برای همین هم هر طرحی از سوی اصلاح طلبان را با دیده شک و تردید نگاه می‌کنند.

من معتقدم ما نباید سریع قضاوت کنیم، بلکه باید ببینیم اصلاح طلبان طرحشان چیست و روی آن طرح صحبت کنیم. یک موقع به نحوه سازوکار و ساختار اداری کشور در قانون اساسی نظر دارند که اصلاح شود که در این صورت باید از این موضوع خیلی استقبال کرد؛ البته نمی‌خواهم بگویم همه اینها درست است، بلکه باید آن‌ها را به رای و نظر صاحب نظران گذاشته و روی آن صحبت کنیم تا بعد یک طرح پخته از آن درآید و در نهایت با سازوکاری که پیش‌بینی شده، قانون اساسی اصلاح شود. تا اینجا که هیچ مشکلی وجود ندارد و نباید هر طرحی را که اصلاح طلبان می‌دهند، رد کرد.

در قانون اساسی و قوانین مجلس وجود دارد و می‌توان از آنها هم در زمان لازم برای مراجعه به آرای عمومی استفاده شود. مطلب این است که نهادهایی هم که از آرای مردمی برمی‌خیزند و به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم انتخاب می‌شوند، با سازوکاری که در قانون اساسی مدون شده، باید کشور را اداره کنند. آن سازوکار شاید مشکل دارد که آنجاها را باید اصلاح کرد. در مجموع تصور نمی‌کنم که مراجعه‌مان به آرای عمومی برای اداره نظام کم باشد.

شاید هم منظور آقایان اصلاح طلب از جمهوری سوم، بازگشت به نظام پارلمانی و احیای پست نخست‌وزیری باشد که این همان اصلاح قانون اساسی است و نه مراجعه به آرای عمومی.

حتی اگر هم گفته شود که احیای جایگاه نخست‌وزیری خوب است، چون در مقابل مجلس نسبت به رئیس‌جمهور پاسخگوتر عملی می‌کند، من معتقدم اشکالی ندارد. اگر همین موضوع را هم بخواهیم مطرح کنیم در کل باز این



احیای جایگاه نخست‌وزیری و جایگزینی آن با جایگاه ریاست‌جمهوری، اتفاقاً موجب کاهش مراجعه به آرای عمومی می‌شود، یعنی آرای عمومی از وضعیت فعلی هم کمتر می‌شود

مسئله را نیز باید در همان قالب اصلاح قانون اساسی ببینیم. الان ما برای انتخاب نمایندگان مجلس و رئیس‌جمهور مستقیم به آرای عمومی مراجعه می‌کنیم؛ بنابراین مشکلی بر سر مراجعه به آرای عمومی در این حوزه وجود ندارد. مشکل بر سر این است که نظام ریاستی را نظام پارلمانی کنیم که البته من نمی‌گویم این کار درست است. طرح پارلمانی شدن نظام موافقان و مخالفانی دارد، چون می‌خواهیم به سبک ۱۰ سال

موضوع «جمهوری سوم» به تبلیغات انتخاباتی آقای دکتر احمد توکلی در سال ۸۰ هنگام رقابت با آقای خاتمی برمی‌گردد که ایشان اصطلاح جمهوری سوم را مطرح کردند. ما قاعدتاً با الفاظ کاری نداریم و باید ببینیم منظور گوینده از این کلمات چیست و چه مفهوم سیاسی را می‌خواهد القا کند. آقای دکتر توکلی در آن سال، منظور خود از جمهوری سوم را این‌طور بیان کردند که من حالا نمی‌خواهم به آن بپردازم. الان دوباره این اصطلاح سوم مطرح شده و باید ببینیم جمهوری اول و دوم چه بوده و منظور برخی از آقایان از جمهوری سوم که می‌فرمایند، چیست. ما روی کلمات خیلی مناقشه‌ای نداریم. در مورد آن چیزی که از بعضی دوستان اصلاح طلب راجع به جمهوری سوم شنیده‌ایم، مسائلی در باره میزان اتکای بیشتر نظام به آرای عمومی مردم هست که باید این مسأله دقیقاً مشخص شود منظورشان چه سازوکاری است، چون طرح دقیق آقایان هنوز یک مقدار در ابهام به سر می‌برد. به نظر می‌رسد که ما باید خودمان نظراتی را که الان در مورد این مسأله داریم، مطرح

کنیم، چون نمی‌شود راجع به نظر آقایان اظهار نظر کرد. اگر منظورشان این است که باید در قانون اساسی فعلی ما اصلاحات و بازنگری شود، حرف قابل تاملی است و باید به آن اعتنا کرد، چون تا الان چندین بار مطرح شده است. از آخرین بازنگری قانون اساسی حدود ۳۰ سال می‌گذرد و به اعتقاد بنده هم مشخص است که در برخی از سازوکارهای نظام جمهوری اسلامی نیاز به بازنگری‌هایی آن هم در برخی از مواد قانون اساسی داریم. این حرف درست است اما اینکه کدام اصل و به چه شکل اصلاح شود، باید ببینیم دوستانی که بحث جمهوری سوم را مطرح کرده‌اند، دقیقاً منظورشان کدام اصول است و پیشنهادشان برای تغییرات چیست، ولی فکر می‌کنم اصل این مسأله که باید در قانون اساسی بازنگری شود، موضوع لازمی است. بنده هم احساس می‌کنم که برخی از مواد قانون اساسی در این مقطع تاریخ انقلاب نیاز به تجدیدنظر دارد.

در مورد مسائل دیگر که برخی از آقایان اتکای بیشتر بر آرای عمومی را مطرح فرمودند، تصور می‌کنم که شاید الان مشکل اصلی اداره نظام، مشکل مراجعه بیشتر به آرای عمومی نیست.

ما الان به میزان کافی مراجعه به آرای عمومی داریم. مهم این است که از این مراجعه به آرای عمومی بتوانیم سازوکاری را انتخاب کنیم که نظام به خوبی اداره شود. به نظر من در این قسمت باید تجدیدنظری صورت بگیرد. اکنون دقیقاً تمامی نهادهای عمومی نظام به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با آرای عمومی مردم انتخاب می‌شوند. همه قوا حتی نهاد رهبری هم طبق آرای عمومی به‌صورت غیرمستقیم انتخاب می‌شوند؛ پس مشکل بر سر مراجعه به آرای عمومی نیست، حتی برای بحث‌هایی مانند همه‌پرسی نیز سازوکاری

ابراهیم رئیسی نه در پارلمان و نه در دولت، بلکه در قوه قضائیه به ریاست رسید

گزینه مطلوب

اصلاح طلبان با اینکه ابراهیم رئیسی رقیب انتخاباتی آنها بوده است، از انتخاب او به عنوان رئیس قوه قضائیه استقبال کردند



سید ابراهیم رئیسی، زاده ۱۳۳۹ در محله نوغان مشهد است. ورود حجت الاسلام والمسلمین رئیسی به عرصه مدیریت قضایی از سال ۱۳۵۹ و با حضور در جایگاه دایراری شهرستان کرج آغاز شد. هنوز چند ماهی از این دوره نگذشته بود که با حکم دادستان کل انقلاب، شهید آیت الله قدوسی، دادستان کرج شد. موفقیت ایشان در سامان دهی وضعیت پیچیده این شهر موجب شد تا در سال ۱۳۶۱، همزمان با دادستانی کرج، مسئولیت دادستانی شهر همدان نیز به وی محول شود. سال ۱۳۶۴، سال آغاز مدیریت قضایی وی در پایتخت بود و به این ترتیب عهده دار سمت جانشینی دادستان انقلاب تهران شد. بعداً با حکم آیت الله بروجردی، رئیس وقت قوه قضائیه، به سمت دادستان تهران منصوب شد و از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۳ به مدت پنج سال این مسئولیت را بر عهده داشت. پس از آن و از سال ۱۳۷۳ به ریاست سازمان بازرسی کل کشور منصوب شد و این سمت را تا سال ۱۳۸۳ عهده دار بود. رئیسی از سال ۱۳۸۳ تا سال ۱۳۹۳، به مدت ۱۰ سال معاون اول قوه قضائیه بود. رئیسی همچنین در سال ۱۳۹۱ به عنوان دادستان کل ویژه روحانیت نیز منصوب شد. رئیسی برای دوازدهمین انتخابات ریاست جمهوری نامزد شد و با کسب ۳۸/۳۰ رأی و ۱۵/۷۸۶/۴۴۹ درصد آرا، نفر دوم شد. این بالاترین رأی برای رقیب رئیس جمهور مستقر در تاریخ انتخابات ریاست جمهوری محسوب می شود.

تا چند ماه مانده به انتخابات ریاست جمهوری کسی تصور نمی کرد که سید ابراهیم رئیسی در آینده ای نزدیک از سران سه قوه نظام شود. وقتی او نامزد انتخابات شد و نتوانست در رقابت با حسن روحانی پیروز میدان باشد، برخی بر این باور بودند که او با توجه به رای خوبی که به دست آورده، خود را برای دوران پساروحانی آماده خواهد کرد. این گمانه پردازی ها البته با نقش آفرینی در قامت نفر اول شورای وحدت اصول گرایان قوت بیشتری پیدا کرد. حالا تحلیلگران دو گزینه پیش رو داشتند. برخی اصرار داشتند که او برای جانشینی علی لاریجانی در مجلس آماده می شود؛ اما برخی دیگر معتقد بودند او بنا دارد محور وحدت باشد و به نوعی خود را در جایگاه لیدر اصول گرایان تثبیت کند؛ پوزیشنی که اصول گرایان در چند سال اخیر ضعف داشتند و می گفتند رئیسی می خواهد مجلسی را آماده کند که در زمان ریاستش بر کرسی ریاست جمهوری راحت تر بتواند امور را پیش ببرد.

همه این گمانه پردازی ها اما ناگهان نقش بر آب شد. آیت الله هاشمی شاهرودی که ریاست مجمع تشخیص مصلحت را بر عهده داشت، درگذشت و آیت الله املی لاریجانی به ریاست مجمع تشخیص رسید. حالا دیگر زمان برای انتخاب رئیس جدید قوه قضائیه تنگ تر شده بود. نگاه ها به ابراهیم رئیسی دوخته شد و او در نهایت حکم گرفت.

این چنین بود که همه تحلیل های سیاسیون دیگر رنگی نداشت. ابراهیم رئیسی، رئیس قوه شده اما نه در بهارستان و پاستور بلکه در قوه قضائیه.

از حالا به بعد برای رصدگران مسائل سیاسی نوع مواجهه سیاسیون با این انتصاب جذاب بود. برجسته ترین موضع گیری ها در باره ریاست رئیسی در دستگاه قضایی به موضع گیری اصلاح طلبان در این باره مربوط می شود. رقیب دیرینه حالا از نظر اصلاح طلبان و طرفداران دولت تبدیل به «گزینه مطلوب» شده بود. نظر آنها در باره ابراهیم رئیسی به عنوان نامزد ریاست جمهوری در قیاس با ابراهیم رئیسی در قامت گزینه ریاست دستگاه قضایی کاملاً متفاوت بود. اگر قبل از انتخابات سال ۹۶ از معادله اول هراس داشتند، حالا موقعیت طوری شده بود که از دومی استقبال می کنند؛ حتی برخی در این اردوگاه می گویند رئیسی کسی است که می تواند نقاط ضعف و خلاءهای قوه قضائیه را هم اصلاح کند. از پر بازخوردترین موضع گیری های اصلاح طلبان در این ارتباط، توییت محمود صادقی نماینده تهران بود. او نوشته بود: «بسیاری از قضاة دادگستری نسبت به تغییرات قریب الوقوع در مدیریت قوه قضائیه خوش بین هستند. با توجه به پیشینه گزینه احتمالی ریاست قوه، امید می رود سازمان بازرسی جایگاه بایسته خود را در مقابل فساد بازابد و دیگر هیچ بازرس و وظیفه شناسی به اتهام افشای اسرار بازداشت نشود.» همچنین موضع گیری مثبت نعمت احمدی، حقوقدان اصلاح طلب در استقبال از ریاست حجت الاسلام رئیسی در قوه قضائیه نیز موضعی بود که بحث زیادی در باره آن در گرفت؛ به خصوص با توجه به اینکه صادقی و نعمتی هر دو در انتخابات سال ۹۶ در باره پیروزی ابراهیم رئیسی و رسیدن

او به مقام ریاست جمهوری هشدار داده بودند. سید مصطفی هاشمی طبا، فعال سیاسی اصلاح طلب که در انتخابات ۹۶ به عنوان نامزد انتخاباتی هم در جبهه رقیب ابراهیم رئیسی حاضر بود، گفت: «به نظر بنده حجت الاسلام والمسلمین رئیسی شایستگی ریاست بر قوه قضائیه را دارد.» او نیز معتقد است: «حجت الاسلام والمسلمین رئیسی سابق بسیار زیادی در قوه قضائیه دارد و به اصطلاح با پیچ و خم های این دستگاه بسیار آشناست.» در جریان مقابل هم به طور طبیعی حمایت ها از ریاست رئیسی در قوه قضائیه شد. آیت الله ممدوحی، عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم یکی از چهره های بود که رای ریاست دستگاه قضایی را بر ازنده رئیسی دانسته و از تجربه او در امور قضایی به عنوان یکی از فاکتورهای این مهم یاد کرد. پرویز سروری هم دیگر چهره ای بود که گفت: «امیدواری زیادی نسبت به رئیسی وجود دارد» و «رئیس جدید قوه قضائیه در اعتمادبخشی به سرمایه اجتماعی کشور مؤثر است.» در سطح نمایندگان مجلس هم استقبال هایی از این انتخاب صورت گرفت. روح الله حضرت پور، عضو کمیسیون قضایی مجلس در این رابطه گفت: «از انتخاب رئیسی به عنوان رئیس قوه قضائیه از سوی مقام معظم رهبری تشکر فراوان دارم چرا که این انتخاب بسیار بجا بوده و چون حجت الاسلام رئیسی از بدنه قوه قضائیه محسوب می شود، مورد تأیید بدنه این قوه قرار داشته و بارقه های امید را زنده کرده است.» همچنین جلیل رحیمی جهان آبادی، عضو هیات رئیسه این کمیسیون تأکید کرده که «من به عنوان عضو هیات رئیسه کمیسیون قضایی مجلس شورای اسلامی اعلام می کنم که این آمادگی در این کمیسیون وجود دارد که به آقای رئیسی در قوه قضائیه هرگونه کمک و یاری اگر تمایل داشته باشند، بدهیم و با قدرت تمام در کنار او باشیم و در هر زمینه ای اعم از نظارت و اعتبارات، توان و کمکی داشته باشیم، قطعاً به وی یاری خواهیم رساند.» جیحی کمالی پور، نائب رئیس کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس نیز با اشاره به تحولات مورد نیاز در قوه قضائیه گفته است: «با توجه به اینکه قرار است حجت الاسلام رئیسی سکان قوه قضائیه را به دست بگیرد، به نظر می رسد در دوره وی، با توجه به اینکه او از بدنه دستگاه قضاة و آشنایی کافی با ساختار قوه قضائیه دارد، شاهد تحولات جدیدی در این قوه باشیم.» علاوه بر این محمود علیزاده طباطبایی، از وکلای شناخته شده نزدیک به اصلاح طلبان نیز با اشاره به اینکه «هیچ کسی حتی از دشمنان آقای رئیسی شائبه ای در باره مسائل مالی و اخلاقی وی مطرح نکردند و نمی کنند»، از انتخاب رئیسی به عنوان رئیس جدید دستگاه قضایی حمایت کرد. وی گفته ریاست رئیسی را «به فال نیک» می گیرد و برای او در این جایگاه سه خصوصیت عنوان کرده که «هیچ یک از رؤسای قوه از ابتدای انقلاب تا کنون نداشتند»: اول اینکه وی تحصیل کرده حقوق است. دوم اینکه به دلیل حضور ۴۰ ساله در دستگاه قضایی به مسائل این حوزه آشناست و سوم هم اینکه پاکدست است. همچنین عیسی امینی، رئیس کانون وکلای مرکز نیز معتقد است که «رئیس جدید دستگاه قضا می تواند بر توسعه قضایی تأثیر بالایی بگذارد.»

مشکلات حل می شود

رئیس از جنس قوه قضاییه بود و نوعاً هم آدم تصمیم‌گیری در مسائل است و خیلی تردید ندارد



مصطفی هاشمی طباطبائی، رقیب انتخاباتی سید ابراهیم رئیسی در سال ۹۶ بود؛ اما امروز نگاه مثبتی به انتصاب او بر ریاست قوه قضاییه دارد و معتقد است شناخت ابراهیم رئیسی از قوه قضاییه موجب اداره بهتر دستگاه قضا خواهد شد.

به تحلیل صاحب‌نظران، با انتصاب حجت‌الاسلام والمسلمین سید ابراهیم رئیسی بر قوه قضاییه، عصر جدیدی در این حوزه شاهد خواهیم بود، نظر شما چیست؟

تمام طول زندگی بعد از انقلاب ایشان در قوه قضاییه گذشته و به این حوزه آشنا هستند. به نظر من ایشان برای اینکه بتوانند در قوه قضاییه منشأ اثر شود، حسن نیت هم دارد ولی خیلی کار سختی است. قضات به نوعی طبق تعریف استقلال دارند و حجم پرونده‌هایی که در قوه قضاییه است، خیلی زیاد است و ما گاهی فکر می‌کنیم قضات کمی کم کارند و وقت نمی‌گذارند ولی حقیقتاً رسیدگی به پرونده‌ها خیلی وقت‌گیر است؛ البته شوراها حل اختلاف شاید در این زمینه کمک کرده باشند ولی به نظر من حجم کار در قوه قضاییه زیاد است و عدم تصمیم‌گیری برخی قضات و مجموعه‌های قوه قضاییه طوری است که تحول در آن کار خیلی مشکلی است، ایشان هم که ابزار خاصی ندارد و همین مجریان قوه قضاییه ابزارش هستند؛ بنابراین من خودم خیلی انتظار ندارم که اتفاق خاصی در قوه قضاییه بیفتد.

شما در انتخابات ریاست جمهوری اخیر هم رقیب آقای رئیسی بودید. وقتی نام ایشان به عنوان رئیس قوه قضاییه اعلام شد، هم اصول‌گرایان و هم اصلاح‌طلبان استقبال کردند؛ چرا این اتفاق در مورد ایشان افتاد؟

به نظر من چون ایشان از جنس قوه قضاییه بود و نوعاً هم آدم تصمیم‌گیری در مسائل است و خیلی در مسائل تردید ندارد. این نشان می‌دهد که اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان اگر اتفاق خوبی در مملکت بیفتد، استقبال می‌کنند. همچنین این استقبال برای حل مشکلات در قوه قضاییه است؛ به خصوص اینکه حجم پرونده‌های موجود در قوه قضاییه اعم از کیفری و حقوقی بسیار زیاد است و بر اثر حجم زیاد پرونده‌ها وقتی که باید قضات برای دادرسی صرف این پرونده‌ها کنند، کم است. بنابراین این مسأله قطعاً نمی‌تواند رضایت مردم را جلب کند؛ البته من خودم از جنس قوه قضاییه نیستم ولی گاهی آدم نسبت به برخی مسائل فکرها و تجربه‌هایی دارد. اگر به من بگویند می‌توان چه کار کرد، برایم علامت سوال است که واقعاً با این وضعیت چه کار می‌شود کرد. به هر حال باید یک ابتکار عملی داشت که حجم پرونده‌ها، کم و زمان‌های رسیدگی کوتاه شود و در عین حال سیستم کار خود را بکند. آقای رئیسی گفتند که دادسراها و تجدیدنظر را هم از بین می‌برم و به قول مرحوم هاشمی‌شاهرودی گفتند یک ویرانه تحویل ما شده. آن یک روبه‌نوا موفق بود که موفق هم نمی‌شود. رسیدگی قضایی هم ضربتی نمی‌شود. حالا باید خود حقوقدانان و کسانی که در قوه قضاییه مسائل را می‌بینند، بررسی کنند و حتماً راه‌حل‌هایی دارد. این راه‌حل‌ها را باید به افرادی که در این حوزه آشنا هستند، ارائه دهند. به قول آقای لاریجانی، حدود ۱۶ میلیون پرونده وجود دارد که واقعاً چگونه می‌خواهد رسیدگی شود؟ به نظر من اصل قضیه این است و اینکه قضات عادل هستند یا نیستند و صلاحیت دارند یا ندارند، بحث دیگری است؛ اینکه این پرونده‌ها زودتر رسیدگی شده و جمع و جور شود و به حجم آن افزوده نشود، خودش یک مسأله مهم است.

به نظر تان اگر بخواهیم چالش‌های پیش رو در قوه قضاییه را اولویت‌بندی کنیم، آقای رئیسی با چه چالش‌هایی روبه‌روست؟

آقای رئیسی در ابتدا با حجم زیاد پرونده‌ها روبه‌روست.

دومین چالشش روبه‌رویش این است که قضات باید بازگوت، جرات و سرعت تصمیم‌گیری کنند ولی متأسفانه این طور نیست. نمی‌دانم آیا می‌شود به قاضی گفت که باید ۱۲ ساعت کار کند؟ گرفتاری‌اش هم زیاد است، یعنی شاک و متشاکی علیه هم حرف می‌زنند و قاضی باید به پرونده‌ها و اسناد رسیدگی کند تا ببیند کدام یک درست می‌گوید. در واقع امر پیچیده‌ای است. شاید مسأله قوه قضاییه از امر اقتصاد هم کمی پیچیده‌تر باشد. به هر حال باید روشی پیدا کنند؛ مثلاً یک موقع در دیوان محاسبات پرونده داشتیم و رفت‌وآمد می‌کردم و به مسئولان می‌گفتم پرونده تخلفات کوچک را صفر کنید. در آنجا دولت مدعی العموم بود و طرف کسانی بودند که کارمند دولت بودند و تخلف دولتی کرده بودند. می‌گفتم از پرونده‌های کوچک بگذرید و تا حدی مختومه کنید تا حجم پرونده‌هایتان یک چهارم شود و بتوانید رسیدگی بهتری انجام دهید ولی وقتی طرفین دعوا در قوه قضاییه مردم هستند، نمی‌توان این کار را کرد. حقیقتاً من عقلم به جایی نمی‌رسد و خود کسانی که در قوه قضاییه هستند، باید برای این مسأله روش پیدا کنند. به نظر من روش پیدا می‌شود ولی باید روی آن فکر و کار شود.

آقای احمدی‌نژاد در دوره آقای آملی‌لاریجانی به قوه قضاییه و نحوه رسیدگی به پرونده‌ها انتقاد می‌کرد و حتی چندین مرتبه در حرم عبدالعظیم و امام‌زاده صالح بست نشست. فکر می‌کنید در دوره جدید، آقای احمدی‌نژاد همچنان آن نقدها را داشته باشد؟

الان هم دارد. آقای احمدی‌نژاد به خاطر یارانش بود که بست می‌نشست و قطعاً نسبت به قوه قضاییه تحلیلی نداشت. اخیراً هم صحبتی کرده که انتقادی خاص بود و نه عام. او نسبت به برادران لاریجانی تعرض داشت و فقط به قوه قضاییه نداشت.

از آنجا که آقای روحانی رقیب آقای رئیسی در انتخابات ۹۶ بود، رابطه این دو نفر با آن رقابت سنگین و چالشی که با هم داشتند، در دوره حال حاضر به چه صورت خواهد بود؟ قوه قضاییه و دولت رابطه‌ای فارغ از مسائل انتخاباتی دنبال خواهند کرد یا اینکه آثار و تبعات آن انتخابات روی روابط این دو قوه تأثیر خواهد گذاشت؟

نیاید بگذارد. اگر خدای ناکرده آن خصومت ادامه پیدا کرد، تبعات خوبی برای کشور ندارد؛ بنابراین نباید این مسأله اثر بگذارد. به نظر من مشکلی هم ندارند و ظاهراً مشکل خاصی نیست و همین‌طور هم باید باشد. اگر رقابتی هم کرده‌اند، حالا برای خدمت به مردم باید همفکر و هماهنگ باشند و کارها را پیش ببرند. به نظر من می‌رسد که مشکل خاصی نباید باشد.

جلسه سران قوا تشکیل می‌شود و یک سری شرح وظایف پیدا کرده؛ به نظر شما این جلسات قوی‌تر از دوره آقای آملی‌لاریجانی ادامه پیدا می‌کند؟

به نظر من شاید تصمیمات بهتری گرفته شود. در مورد مبارزه با فساد، آقای رئیسی می‌تواند آن‌طور که باید و انتظار هست به پرونده‌ها ورود کند؛ از اوایل دوره ایشان دیدیم که پرونده‌های مختلف فساد در دستور کار دادگاه‌ها قرار گرفت. این چقدر موثر خواهد بود و به یک سرنوشت مورد انتظار و توجه مردم ختم خواهد شد؟

ایشان توان مقابله با این مسأله را دارد ولی نیاز به این است که هر دو چشم ایشان باز باشد؛ یعنی اینکه هر دو چشم ایشان باز بماند.

کمی بیشتر توضیح می‌دهید.

این دیگر توضیح بیشتر ندارد!



عباس سلیمی نمین

رئیس موفق می شود

گفت و گویی درباره انتخاب رئیس جدید قوه قضائیه

از تخلف است؛ اما در گذشته عمدتاً قوه قضائیه در مقام مقابله با تخلفات برمی آمده، آن هم به میزان توانمندی و اشرافش بر مسائلی که در جامعه می گذشته که غالباً هم اشرافش متأسفانه نازل بوده و به همین دلیل تخلفات وقتی بسیار گسترده می شدند، قوه قضائیه مطلع می شد. امروز به نظر قوه قضائیه باید جامعه را به امر مشارکت در جلوگیری از بروز تخلفات دعوت کند؛ لذا باید قوه قضائیه برخلاف رویه گذشته از کار رسانه ای استقبال کند. سالانه جشنواره تجلیل از رسانه ها و نیروهای دلسوز در نگارش مطالب یا تهیه اخباری که انحراف را در ابتدای امر به سمع و نظر قوه قضائیه می رساند، برگزار کند؛ یعنی عملاً ثابت کند که به هیچ وجه مشارکت دیگران را نه تنها در رقابت با وظایف خود نمی بیند بلکه آن را راهگشای عملکرد بهتر خودش می بیند. در گذشته، این گونه بود که برخی قضات یا حتی به نظر نگاه حاکم بر خود ریاست قوه قضائیه این بود که مطبوعات باید در پشت قوه قضائیه حرکت کنند، نه اینکه در کشف تخلفات پیش فرارول باشند. فکر می کنم آقای رئیسی یک تغییر اساسی در نگرش قوه قضائیه به توانمندی ها و قابلیت های جامعه در کمک به این قوه دارد؛ یعنی ایشان یک نگاه متفاوت دارد که این البته می تواند تقویت شود و خودش موجب شکل گیری ارتباطی بسیار خوب و سازنده بین رسانه ها و قوه قضائیه باشد. معتقدم نه تنها نباید قوه قضائیه رسانه ها را محدود کند بلکه باید مشوق آنها باشد. حتی برایشان وکیل تسخیری بگیرد، وقتی رسانه ای با یک مرکز قدرت در تقابل قرار می گیرد به لحاظ حقوقی کمک حالش شود، یعنی در محکمه او را رها نکند و حتی برای اینکه اسناد او تقویت شود، با صدور احکام قضایی یا دستورات قضایی کمک کند؛ یعنی اگر یک خبرنگار یا عنصر رسانه ای اسنادی را به دست می آورد اما نمی تواند اسناد بیشتری را از یک تخلف در اختیار بگیرد، گرچه می داند برخی اسناد را به دست آورده اما راه را بر او بسته اند، قوه قضائیه می تواند راه را برای او باز کند، وقتی ببیند واقعا تلاشی صورت گرفته و برخی مستندات برای تکمیل این قضیه جمع آوری شده، برای تکمیل این قضیه به بتواند در دادگاه حرف خود را با اسناد برساند، قاضی و باز پرس می توانند به او راه دستیابی به مدارک در یک تشکیلات اداری یا نهادی را نشان بدهند؛ بنابراین قوه قضائیه در این مسأله حالا که تغییر نگرش پیدا کرده، باید واقعا راهکارهایی هم برای تقویت رسانه ها ایجاد کند.

وقتی آقای رئیسی به ریاست قوه قضائیه منصوب شدند، جالب اینجاست که هم اصول گرایان و هم اصلاح طلبان از این انتصاب استقبال کردند. به نظرتان چرا این اتفاق افتاد؟

به خاطر اینکه شخصیت آقای رئیسی در سال های گذشته شخصیتی است که این احساس را ایجاد می کند که ایشان به دنبال این است که تغییری ایجاد کند و واقعا کارکردی را برای جامعه رقم بزند. من فکر می کنم این حاصل قضاوت عمومی نسبت



عباس سلیمی نمین از تحلیلگران مسائل سیاسی معتقد است که فصل نوینی پیش روی قوه قضائیه است و با ریاست حجت الاسلام و المسلمین سید ابراهیم رئیسی، عملکرد دستگاه قضا به ازمان، انقلاب و انتظاراتی که مردم از آن دارند نزدیک تر می شود.

هر کدامشان خود در بای از کار هستند. ما سال های گذشته حجم بالای تخلفات را در ثبت و اسناد شاهد بودیم؛ یعنی یکی از رکن های تخلفات در امر دست اندازی به منابع عمومی در بخش زمین های ملی، آنجا بوده که عناصری از داخل سازمان ثبت اسناد در آن تخلف ها دخیل بوده و نقش آفرینی کرده اند، بنابراین سبک سازی در ستاد و تقویت قوه عاقله قوه قضائیه مهم است. قوه قضائیه گرچه نباید کار سیاسی بکند، اما قوه عاقله خود را باید آنچنان تقویت کند که به جای بیشتر سخن گفتن، دقیق تر عمل کند. خوشبختانه از موقعی که آقای رئیسی آمده اند، عناصر قوه قضائیه کمتر صحبت می کنند. این اواخر در دوران ریاست قبلی، دادستان تهران، دادستان کل، مسئولان مختلف قوه قضائیه هر روز مصاحبه می کردند و هر روز هم مسأله ای می آفریند؛ یعنی صحبتی می کردند که تبعات به بار می آورد. به جای این اظهار نظرها باید یک قوه عاقله ای این بحث را هدایت کند و جلوی اظهارات مختلف را بگیرد اما در پشت این عملکردها تفکر و بینش و نظارت قوی به وجود بیاید که ناشی از قوه عاقله مشهودی باشد؛ یعنی وقتی به قوه قضائیه نگاه می کنید، ببینید که واقعا بر اساس تدبیر دارد عمل می کند و امور را مدیریت می کند. طبیعتاً سخن گفتن های فراوان موجب جلوگیری از عمیق شدن یک تشکیلات می شود که این امر از زمان انتصاب آقای رئیسی تغییر یافته است و ما شاهد مصاحبه های هر روزه مقامات مختلف قوه قضائیه نیستیم. همچنین به نظر قوه قضائیه باید استقبال جدی از همه توانمندی های جامعه در ارتباط با امر پیشگیری از تخلف داشته باشد. گرچه یکی از وظایف قوه قضائیه امر پیشگیری

بحث انتصاب آقای رئیسی از اسفند به اجرا درآمد. ایشان مسئولیت ریاست قوه قضائیه را بر عهده گرفتند و به عقیده بسیاری از صاحب نظران عصر جدیدی را در این حوزه شاهد خواهیم بود. با توجه به شناختی که از آقای رئیسی دارید، مادر آینده با چه قوه قضائیه ای مواجه می شویم؟

من هم با شما هم اعتقادم که فصل نوینی رقم خواهد خورد؛ اما میزان این تحول بستگی به کار جمعی دارد، همان گونه که تا حالا جناب آقای رئیسی نشان دادند، می خواهند از توان جامعه بهره بگیرند و ملاقاتشان با حقوقدانان، نمایندگان دانشجویی و اقشار مختلفی که می توانند قوه قضائیه را تقویت کنند، فصل نوینی محسوب می شود و امیدوارم که به شکل یک کار تشکیلاتی و رویه درآید؛ اما مشکلات قوه قضائیه بسیار فراوان است. اینکه فردی در راس قوه قضائیه قرار گرفته که تحرک بیشتری دارد، نگاهش بین تر و شخصیتش هم بسیار بر تحرک است، می تواند تأثیرات بسیار زیادی در این قوه بگذارد، منتها برای اینکه این انرژی جدید که به این قوه تزریق شده، بتواند مشکلات بنیادی اش را حل کند، کمک همگانی را طلب می کند. قوه قضائیه باید بتواند ستاد خود را سبک کند. الان خیلی از مراکز وجود دارند که این مراکز خودشان بحث مفصلی را می طلبند یا یک مدیریت جامع ستادی را طلب می کنند. به عنوان مثال، سازمان ثبت و اسناد خودش یک واحد بسیار گسترده است که می تواند راس قوه را در خودش فروبرد؛ یا پزشکی قانونی و جاهای مرتبطی که به قوه قضائیه مرتبط هستند و



خودرو حانی هم به بی تقوایی هایی که نسبت به رئیسی انجام شد، اذعان کرد



آقای احمدی نژاد دنبال تحول در قوه قضائیه نبود بلکه دنبال تخریب و بی اعتبار کردن کل دستگاه قضا بود

به ایشان است؛ البته به نظر من در انتخابات ریاست جمهوری هم ایشان به خودشان ظلم کردند که آمدند و هم دیگران و رقیبا به ایشان ظلم کردند که واقعا نسبت های ناروایی به ایشان دادند و در آخر گفتند «درست است ناروا گفتیم ولی دیگر انتخابات است!» که شایسته نبود. ایشان هم به خودشان ظلم کردند که نباید می آمدند وقتی می دانند بی تقوایی در ارتباط با دستیابی به قدرت خیلی گسترش یافته؛ باید زمانی می آمدند که جامعه خیلی بیشتر ایشان را می شناخت ولی الان شناخت نسبت به ایشان یک شناخت نخبگانی است. نخبگان هم در اصول گرایان و هم در اصلاح طلبان ایشان را به عنوان فردی پرتحرک و آدمی که دنبال تشریفات برای خودش نیست، می شناسند که در همین مدت کوتاه خیلی چیزها را تغییر داده است. ایشان بدون سر و صدا محلی که در گذشته محل جلسات بین مسئولان عالی رتبه قوه قضائیه با ریاست بوده را تغییر داده که این امر نشان دهنده این است که دنبال تشریفات و زرق و برق اداری نیست. این خودش خیلی مهم است و این یعنی نزدیک شدن به توده های مردم. هر چه مسئولان از این اتاق های لوکس و اشرافی و تشریفات فاصله بگیرند بدین معنی است که دارند فاصله خودشان را با مردم کم می کنند. از گذشته چنین تصویری از آقای رئیسی نزد مردم بوده که ایشان آدمی نیست که اگر در این منصب قرار بگیرد برای خودش تشریفات را رقم بزند؛ به همین دلیل استقبال کردند. زمانی برخی از شخصیت های سابق تحت تاثیر آدم های متملق اطراف خود، برای خودش تشریفات را رقم می زدند که نمی توانستند صدای نیروهای موثر را بشنوند و از توانمندی های جامعه کمک بگیرند؛ لذا به این دلیل نخبگان صادق در میان اصلاح طلبان و اصول گرایان از انتصاب ایشان به شدت استقبال کردند.

نکته دیگر بحث نگاه آقای روحانی به رئیس جدید قوه قضائیه است. تعامل دولت و قوه قضائیه نسبت به دوره آیت الله آملی لاریجانی تفاوتی خواهد کرد؟ بیشتر خواهد شد یا کمتر؟

نه، قطعا بهتر خواهد شد؛ یعنی قوه قضائیه های صادقانه بیشتری در راستای اصلاح بر خواهد داشت و طبیعتا این موجب خواهد شد که قوه مجریه به قوه قضائیه نزدیک تر شود؛ یعنی تلقی یا ذهنیت هایی که بعضا بین دو قوه ایجاد شده بود، پاک می شود.

گرچه اصطلاح هایی در دوران رقابت انتخاباتی شاهد بودیم که بسیار تاسف بار بود و بی تقوایی در آن موج می زد، اما به نظر من در عمل از آنجایی که آقای رئیسی یک آدم جناحی نیست و آدمی نیست که دنبال ایجاد عده و عده برای خود باشد، طبع این روابط به نوعی تعدیل خواهد شد.

نکته دیگر هم در مورد آقای احمدی نژاد است که در سال آخر ریاست آقای لاریجانی انتقادهای تندی را مطرح می کرد و بست نشینی هایی انجام داد. فکر می کنید انتقاداتی که احمدی نژاد به قوه قضائیه وارد می کرد، همچنان ادامه خواهد داشت و بهانه های جدید پیدا خواهد کرد یا این بهانه از دستش گرفته شد؟

این بهانه ها تا حد زیادی از دستش گرفته شده است؛ یعنی آنها تبلیغاتی را به صورت طولانی مدت در مورد قوه قضائیه صورت دادند تا بتوانند قوه قضائیه را به انفعال بکشانند. طبع ضعف های حوزه مدیریتی قوه قضائیه هم به آقای احمدی نژاد کمک می کرد. امروز آقای احمدی نژاد هم به لحاظ وعده هایی که داده، تقریبا در جامعه بی اعتبار شده. ایشان یک پیش بینی هایی می کرد و به اطرافیانش تغییراتی را وعده می داد که همه جز بی اعتباری برایش حاصلی نداشت؛ یعنی ایشان قبل از سال جدید می گفت که ما شاهد تغییر و تحولی اساسی خواهیم بود. همان حرف هایی که برخی گروه ها و بعضی جریانات خارج از کشور در دی ۹۶ می گفتند، آقای احمدی نژاد هم همان حرف ها را می گفت. طبیعتا زمان گذشت و این پیش بینی های آقای احمدی نژاد کاملا بی اعتباری برایش رقم زد. قطعا آقای احمدی نژاد به چند جهت نمی تواند این فضا سازی که در مورد مدیریت قبلی قوه قضائیه به عمل آورد را در مورد مدیریت جدید رقم بزند. نخست اینکه آقای رئیسی تحولاتی را ایجاد کرده؛ تحولاتی که منطقی است و جامعه هم می فهمد. آقای احمدی نژاد دنبال تحول در قوه قضائیه نبود بلکه دنبال تخریب و بی اعتبار کردن کل دستگاه قضا بود. همه جامعه می فهمید که این بی اعتبار کردن و تخریب به خاطر این است که قوه قضائیه نتواند به حاشیه امن ایشان رسوخ کند؛ اما این مطلب را نمی تواند در مورد مدیریت جدید دنبال کند. ضمن اینکه ایشان یک بی اعتباری را برای خودش رقم زده که این امر موجب سوق دادن ایشان به سکوت و انزوا می شود؛ لذا می بینید که جریان آقای احمدی نژاد دنبال آدم های جدیدی هستند که از زبان آن آدم های جدید علیه قوه قضائیه مطلب بگیرند؛ یعنی دارند تلاش می کنند آدم های دیگری که به هر دلیل دچار مسائلی شدند را به میدان بیاورند و از انگیزه آنها استفاده کنند. این بدین معنی است که او امروز خیلی بهانه لازم را نمی تواند در اختیار بگیرد.

در مورد جلسات سران قوا چطور؟ بالاخره ما شاهد این هستیم که آقای روحانی روزی رقیب آقای رئیسی در انتخابات ریاست جمهوری بود. خیلی رقابت هم بالا بود. همکاری سه قوه ای که در قالب جلسه هماهنگی سران قوا انجام می شود، گندها و جلسات با قوت خود باقی می ماند یا روز به روز کم رنگ تر می شود؟

نه، بعد از انتخابات به آقای روحانی گفتند آقای رئیسی کجا این اقداماتی که بدان اشاره کردید را انجام داده چون نسبت هایی که به آقای رئیسی داد، خیلی فاجعه آمیز بود. گفته بود که دیگر حالا رقابت انتخاباتی است، خیلی سخت نگیرید؛ یعنی خود ایشان هم نسبت به اینکه بی تقوایی هایی انجام شده، اذعان کرد که جفایی بوده که صورت گرفته برای اینکه ریزش رای نداشته باشد یا بتواند رای بیشتری برای خود رقم بزند؛ لذا اظهاراتی را به رقیب وارد کرده است. حتی یک زمان که آقای روحانی به خراسان رضوی سفر کرد، آقای رئیسی به عنوان باز دید از یک نمایشگاه به تهران آمد و حاضر به دیدار با آقای روحانی در مشهد نشد.

آن مربوط به دوران دیگری بود و الان طبیعتا دوران جدیدی آغاز شده است. من الان که آقای رئیسی مسئولیت جدید را عهده دار شده، از ایشان نشانه ای که یک نوع نقاری را به نمایش بگذارد، ندیده ام؛ یعنی یک فصل نوینی آغاز شده که به نظر من با وزانت دارد دنبال می شود. فکر می کنم این کم و زیادت شکل گرفته الان می تواند نه تنها مسائل گذشته را پاک کند بلکه می تواند آغازگر یک سری ارتباطات خوب باشد.

در دوره ریاست آقای رئیسی مقابله با فساد چه سرنوشتی پیدا خواهد کرد؟

من فکر می کنم در بخش برخورد با فساد خود خیلی باید جدی تر عمل کند. سخنگوی تشکیلات قضا اعلام کرد که موارد نادری از تخلفات در قوه قضائیه هست که همین مقدار هم زیاد است. من البته با ایشان هم اعتقاد نیستم و معتقدم که کمی از موارد نادر، بیشتر است. قوه قضائیه باید هزینه عناصر متخلف خود را بالا ببرد. یکی از تصمیمات بسیار عاقلانه که نشان از شکل گیری قوه عاقله در قوه قضائیه است، این بود که آقای رئیسی اعلام کرد اگر یک قاضی تخلف کرد و اخراج شد به هیچ وجه در هیچ بخشی از کار قضایی نمی تواند ایفای نقش کند؛ یعنی دیگر نمی تواند وکیل هم بشود. در گذشته این طوری بود که اگر یک قاضی تخلف می کرد، بعد می رفت و وکیل می شد؛ یعنی بی سو صدا کنارش می گذاشتند و از خدمت قوه قضائیه کنار می رفت و وکالت می کرد. این آدم متخلفی که راه و چاهای قوه قضائیه را به خوبی می شناخت، کارش در حوزه وکالت خیلی بیشتر رونق پیدا می کرد چون دادوستدهایی را که قوه قضائیه بر اساس شناخت رزواایی این قوه صورت می داد؛ یعنی آدم های ضعیف النفس را در قوه خوب می شناخت. راهکارهای دورزدن مسائل و کارهای خلاف قانون انجام دادن را به خوبی می دانست. آقای رئیسی تصمیم بسیار شایسته ای گرفته که امیدوارم این قضیه را کاملا قانونمند کند؛ یعنی اگر یک باز پرس یا قاضی تخلف کرد باید بداند که دیگر به هیچ وجه نمی تواند در رشته خودش کار کند. دیگر نمی تواند وکیل شود و هیچ کار حقوقی ای انجام دهد که این یعنی افزایش هزینه تخلف؛ البته من معتقدم باید هزینه تخلف در قوه قضائیه از این هم خیلی بالاتر رود؛ یعنی همین چوری که باید به قاضی احترام فوق العاده بگذاریم، او را به لحاظ مالی کاملا تامین کنیم، باید بداند اگر تخلف هم کرد، به اشد مجازات خواهد رسید. رهبری بارها به ریاست گذشته قوه قضائیه اعلام کردند که با متخلفان برخورد کنید. اسمش را اعلام و مجازاتش را سنگین کنید؛ اما متاسفانه آقای آملی خیلی به این توصیه رهبری عنایت نکردند. قوه قضائیه باید هزینه تخلف را آن قدر بالا ببرد که کسی اگر می خواهد دادوستد کند، از آینده زندگی اش وحشت کند. از اینکه در جامعه کاملا بی اعتبار می شود، وحشت کند. از اینکه مجازات سنگینی در موردش اعمال خواهد شد و در انتظارش خواهد بود، بیم داشته باشد. هنوز به نظر من این طوری نیست، گرچه اسامی چند نفر از متخلفان اعلام شده ولی رهبری گفتند که در انتظار عمومی مجازات شوند؛ حتی به نظر من یک قاضی فاسد از یک تاجر فاسد به مراتب مجازاتش سنگین تر است. اگر امروز یک تاجر فاسد را که وامی گرفته و در قوه مجریه فساد ایجاد کرده، اعدام می کنید، یک قاضی فاسد باید متحمل مجازات سنگین تری نسبت به او شود ولی تا به حال یک قاضی فاسد را اعدام نکرده ایم تا کسانی که نامانی قضایی و اخلاقی ایجاد کردند و بعضا به نوا میس تعرض کردند و حق را در پرونده های مالی کلان ناحق کرده اند به سزای عملشان برسند. برخی اراضی عمومی را با یک حکم در مقابل دریافت پول های کلان به عده ای آگاهانه داده اند؛ طبیعی است اگر هزینه بالا ببرد، به نظر قوه قضائیه بسیار تاثیر گذارتر خواهد بود. همچنین معتقدم قضات سالم باید معرفی شوند و اعتبارشان در جامعه ما بالا رود. باید حتما شایست قضات سالم را اعتبار ببخشیم. از آن طرف باید شایست عناصر فاسد را کاملا برهم بریزیم تا کمتر جرات کنند و مسائل فساد شوند.





خزان اصلاحات

محمدعلی نجفی
از وزارت تازندگان

محمدعلی نجفی، چهره مشهور اصلاح طلبان همسر دوم خود را به قتل رساند. این حادثه، کنش های سیاسی زیادی را به وجود آورده است.

محمدعلی نجفی که در دانشگاه صنعتی شریف و موسسه فناوری ماساچوست تحصیل کرده است، از ابتدای انقلاب صاحب مسئولیت بود. او در تمام این سال ها به عنوان چهره های نزدیک به اصلاح طلبان و هم پیمان سیاسی افرادی چون هاشمی رفسنجانی و بعدها حسن روحانی شناخته می شود.

نجفی در سال های ابتدایی انقلاب به ریاست دانشگاه صنعتی اصفهان رسید و یک سال در این سمت باقی ماند. او پس از آن در دولت محمدجواد باهنر به مقام وزارت فرهنگ و آموزش عالی رسید. به دنبال شهادت محمدجواد باهنر و تغییر دولت، نجفی این سمت را در دولت موقت مهدوی کنی و سپس دولت میرحسین موسوی هم حفظ کرد. او در سال ۶۷ به وزارت آموزش و پرورش رفت. پس از انتخاب اکبر هاشمی رفسنجانی به سمت ریاست جمهوری، پست وزارت آموزش و پرورش را تا پایان دوره ریاست جمهوری او هم حفظ کرد. در دوره دوم ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، نجفی به همراه برخی دیگر از نزدیکان هاشمی رفسنجانی اقدام به تاسیس حزب کارگزاران سازندگی کردند. محمدعلی نجفی در دولت محمد خاتمی هم به مدت سه سال رئیس سازمان برنامه و بودجه بود. نجفی در دولت محمود احمدی نژاد از سمت های دولتی کنار رفت اما با پیروزی در انتخابات وارد سومین دوره شورای شهر تهران شد. با روی کار آمدن حسن روحانی، نجفی به عنوان وزیر پیشنه های آموزش و پرورش به مجلس معرفی شد، اما موفق به کسب رای اعتماد نشد.

حسن روحانی ابتدا نجفی را به عنوان معاون خود و رئیس سازمان میراث فرهنگی منصوب کرد. با این حال نجفی کمی بعد و به بهانه «بیماری قلبی» از این سمت کنار رفت.

پس از استعفای نجفی از سمت معاونت رئیس جمهوری، حسن روحانی او را به عنوان مشاور خود و «دبیر ستاد هماهنگی اقتصادی» منصوب کرد.

نجفی در سال ۹۳ و پس از استیضاح رضا فرجی دانا، وزیر علوم وقت، به عنوان سرپرست این وزارتخانه منصوب شد. با اینکه مدت زمان سرپرستی یک وزارتخانه فقط سه ماه است، سرپرستی تمديد شد.

نجفی در سال ۹۶ و از سوی شورای شهر تهران که در اختیار اصلاح طلبان بود، به عنوان شهردار تهران انتخاب شد. با این حال حضور او در پست شهرداری تهران هم دوام نداشت و چند ماه پس از انتخاب به این سمت، از مقام خود کنار رفت.

هنوز کسی باور نمی کند محمدعلی نجفی، سیاستمدار اصلاح طلب، رخ به رخ دوربین نشسته و با همان آرامش همیشگی از یک قتل سخن می گوید: قتل زنی که در چند وقت اخیر بسیار خبرساز بود و البته برای او حاشیه ساز؛ میترا استاد، همسر دومش.

ساعت ۹:۱۰ صبح سه شنبه، ۷ خرداد صدای درگیری یک زن و مرد و به دنبال آن شلیک های پی در پی از خانه شماره ۲۷۰۱ در طبقه هفتم برج آر میترا در سعادت آباد تهران خواب ساکنان را از بیدارگی بیدار کرد.

چند تن از همسایه ها که از شنیدن این صدای مهیب وحشت زده شده بودند، دنبال یافتن علت صدا جلوی پنجره آمدند اما خیلی زود سروصداها پایان یافت و کسی دیگر پیگیر ماجرا نشد تا اینکه دو ساعت بعد به ناگاه صدای فریادهای زنی جوان بار دیگر فضای ساختمان را ملتهب کرد. زنی ۴۰ ساله با داد و فریاد از همسایه ها کمک می خواست و از وقوع جنایتی هولناک خبر می داد.

دقایقی بعد تیم جنایی پایتخت به سرپرستی محمد شهرباری، رئیس دادسرای جنایی تهران و بازپرس دشتبان، کشیک ویژه قتل به همراه سرهنگ مسلمی، رئیس اداره دهم پلیس آگاهی راهی محل حادثه شدند.

نخستین بررسی ها نشان می داد مقتول زنی ۳۶ ساله به نام «میترا استاد» همسر دوم محمدعلی نجفی، شهردار اسبق تهران بوده که بر اثر اصابت دو گلوله به قلب و دستش به قتل رسیده است. تحقیقات اولیه گویای آن بود که پسر ۱۳ ساله مقتول پس از مراجعه از مدرسه به خانه با جسد خونین مادرش در داخل حمام روبه رو شده است؛ به این ترتیب با حضور تیم ویژه جنایی بلافاصله بررسی ها برای یافتن سرخ این معما جنایی آغاز شد.

محمدعلی نجفی اولین مظنون این حادثه بود. بلافاصله اخبار و شایعاتی مبنی بر بازداشت و همچنین شایعات دیگر درباره متواری شدن او منتشر شد اما خبرگزاری فارس طی تماسی با نجفی، آخرین اخبار این قتل را جویا شدند. نجفی در این مکالمه کوتاه گفت که پرونده قتل همسر در حال بررسی است.

بررسی های اولیه نشان می داد این قتل در طبقه هفتم برج معروف (د) واقع در بلوار خوردین سعادت آباد به وقوع پیوسته و جسد مقتول در اتاق خواب و در حالی که به ضرب گلوله به قتل رسیده، کشف شده است.

با حضور سرپرست دادسرای جنایی در محل، تحقیق درباره مرگ میترا استاد، همسر شهردار سابق تهران که با اصابت ۵ گلوله به سینه جان باخته است، آغاز شد. بررسی های اولیه نشان می داد عامل یا عاملان این جنایت پس از اطلاع از تنها بودن مقتول در خانه، وارد محل سکونت او در برج میترا در سعادت آباد شده و او را به قتل رسانده اند.

محمدعلی نجفی از شهرداری تا اسفند ۱۳۹۶ بر جایگاه شهرداری تهران نشست اما در اوایل روزهای این سال از سمت خود استعفا کرد. او که پیش از این به دلیل بیماری و

ناتوانی جسمی از سمت های قبلی اش هم استعفا کرده بود، این بار استعفایش با حواشی خانوادگی همراه شد.

در حالی که تصور می شد محمدعلی نجفی مدتی از رسانه ها غایب خواهد بود و به معالجه بیماری ای می پردازد که به گفته رسانه های اصلاح طلب همسو با نجفی به خاطر آن کناره گرفته بود، ناگهان بحث همسر دوم او به رسانه ها کشیده شد و پس از شایعاتی که درباره درست بودن یا نبودن این خبر، «میترا استاد» به عنوان «همسر عقدی» شهردار سابق تهران، با یک رسانه گفت و گو کرد.

انتظار برای واکنش محمدعلی نجفی اما به درازا نکشید چون با انتشار تصویری صمیمانه و خلاف عرف مقامات کشور با شعری از حافظ به شایعات پاسخ داد و عملاً تایید خبر ازدواج خود با میترا استاد بود که دیگر با عنوان میترا نجفی مصاحبه می کرد. از همان اولین ساعات انتشار خبر قتل میترا استاد، گمانه زنی ها درباره قاتل آغاز شد. همان زمان یک منبع آگاه در دادستانی تهران از شناسایی مظنون به قتل همسر دوم محمدعلی نجفی، شهردار اسبق تهران خبر داد. مقامات قضائی و انتظامی تلاش کردند به سرعت نتیجه بررسی ها را به اطلاع افکار عمومی برسانند تا بازار شایعات بیش از آنچه در جریان بود، داغ نشود.

اما یک وبسایت خبری، مدعی شد محمدعلی نجفی صبح امروز در دوربین آسانسور محل قتل همسر دومش دیده

نکته

محمدعلی نجفی صریحاً اعلام کرده که این یک مساله شخصی و خانوادگی بوده و برخلاف برخی اصلاح طلبان هیچ گرهی میان این ماجرا و مسائل سیاسی ایجاد نکرده است. نجفی گفته این اتفاق در ادامه یک دعوی دنیاله دار خانوادگی بوده است.





که به هر ریسمانی جنگ می‌زنند تا نکند آثار این جنایت دامان اصلاحات را آلوده کند.

◀ واکنش متفاوت کارگزاران

در این میان واکنش حزب کارگزاران سازندگی متفاوت از سایر اصلاح‌طلبان بود. پس از توثیق کرباسچی و مقصر دانستن طرفداران شهردارشدن نجفی [حزب اتحاد ملت] در این ماجرا، اکبر منتجبی در توثیق دیگری نوشت: «از نجفی قدیس نسازید. یک بار ساختید او را به این روز انداختید. دوباره نسازید». قوچانی هم در یادداشتی خطاب به هم‌طیفان سیاسی‌اش گفت: «با قاتل - هر چند که دکتر نجفی باشد - بیش از مقتول - هر چند که ناشناخته باشد - همدردی نکنیم». در این میان سیدحسین مرعشی سخنگوی کارگزاران نیز از اصلاح‌طلبان خواست به بحث‌ها درباره ماجرای نجفی پایان دهند و در این زمینه سکوت کنند.

اما روزنامه شرق که خبرنگارانش در حساب‌های توییتری خود پروژه امنیتی‌سازی قتل «استاد» را پیگیری می‌کنند و از طرفی ادعاهای عجیب و غریب برخی اصلاح‌طلبان مثل محسن آرمن را در صفحات روزنامه خود بازتاب می‌دهند، در واکنش به اظهارات کارگزارانی‌ها نوشت: «به نظر می‌رسد که برخی اعضای حزب کارگزاران در اندیشه حفظ آتیه سیاسی خود می‌خواهند در بزنگاه مسئله نجفی مسیر خود را از سایر اصلاح‌طلبان جدا کنند.»

◀ پروژه‌ای برای به بیراهه بردن پرونده نجفی کلید خورده است؟

آنچه روزنامه شرق به آن تأکید می‌کند، «مسیر اصلاح‌طلبان» در «بزنگاه مسئله نجفی» است که حکایت از طراحی یک پروژه برای به بیراهه بردن ابعاد حقیقی پرونده نجفی دارد؛ پروژه‌ای که بر پایه ادعاهایی بدون سند و اثبات، پایه‌ریزی شده است و اهدافی مشابه آنچه در دهه ۷۰ و در ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای از سوی رسانه‌های اصلاح‌طلب اتفاق افتاد، دارد.

اصلاح‌طلبان در ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای با تبلیغات سنگین در روزنامه‌های زنجیره‌ای خود سعی کردند از طریق ادعاهای بدون استناد و با هدف منحرف‌سازی افکار عمومی از حقایق این پرونده، مقصر قتل‌ها را نهادهای انقلابی نظام معرفی کنند تا بتوانند به این وسیله به اغراض سیاسی خود دست یابند. آنچه ادعاهای پیرامون قتل «میترا استاد» را که توسط اصلاح‌طلبان و خبرنگاران مطرح می‌شود، شبیه یک پروژه طراحی شده می‌کند، هماهنگی روزنامه‌ها و شخصیت‌های اصلاح‌طلب در طرح ادعای «پهن شدن دام» برای نجفی و «پرستوسازی» از مقتول است.

در همین راستا، روزنامه اعتماد طی یادداشتی با فرض اثبات ادعای امنیتی بودن ماجرای نجفی، آورده است: «اگر خودسران و ماجراجویان برای رسیدن به مقاصد سیاسی خود از چنین ابزاری استفاده و دام پهن کنند یا بر اختلافات خانوادگی سوار شوند، نتایج دهشت‌باری متوجه جامعه خواهد شد.»

این روزنامه همچنین در یادداشتی دیگر، رسوایی محمدعلی نجفی در ماجرای قتل را برآمده از یک پروژه دانسته و نوشته است: «قصه پرغصه آقای نجفی نشان داد که وی تا چه حد تنها و ناامید شده و چگونه می‌توانسته به هدفی برای یک پروژه رسوایی تبدیل شود»

هر چه هست به نظر می‌رسد که اقدام نجفی، ضربه سختی به اصلاحات وارد کرد. هرچند اکثر اصول‌گرایان سعی کردند جانب اخلاق را در این قضیه نگاه دارند اما واضح است که نجفی فرد مورد حمایت حزب اتحاد و خاتمی برای شهرداری تهران، اکنون موجب افول اصلاح‌طلبان در افکار عمومی شده است.

شده و قوی‌ترین مظنون برای این قتل است. انتشار این خبر همزمان با خبر متواری شدن نجفی موجب شد تا پلیس، دست کم خبر متواری شدن شهردار سابق تهران را تکذیب کند.

محمدعلی نجفی، شهردار اسبق پایتخت ۱۰ ساعت پس از قتل همسر دومش در برج معروف سعادت‌آباد با پای خود به اداره آگاهی تهران رفت و به این جنایت اعتراف کرد. محمد شهریاری، سرپرست دادسرای جنایی تهران در این باره گفت: محمدعلی نجفی، شهردار اسبق تهران در تحقیقات اولیه گفته است که به دلیل اختلافات خانوادگی همسرش را با شلیک گلوله به قتل رسانده است.

طبق اظهارات متهم، او چندین تیر شلیک کرده است که دو تیر به همسرش و یک تیر نیز به کاشی حمام برخورد کرده و پس از کمانه کردن به پای خودش اصابت و او را زخمی کرده است.

◀ ناگفته‌های عجیب همسر اول نجفی

همسر اول نجفی که از دستگیری شوهرش خیلی ناراحت بود با تأکید بر اینکه آن‌ها از هم طلاق نگرفته و هنوز هم عاشقانه شوهرش را دوست دارد، گفت: من و همسر ۴۲ سال با هم زندگی کرده‌ایم و هیچ مردی به مودی ایشان ندیده‌ام. وی افزود: شوهرم همیشه به من احترام می‌گذاشت، حتی برای سوارشدن به آسانسور ابتدا با احترام کناری می‌ایستاد تا من داخل بروم و بعد خودش همراهم می‌آمد. اینکه شوهرم ناگهان عوض شده باشد را باور ندارم. آرام‌تر از شوهرم کسی را سراغ ندارم، او از وقتی با میترا استاد ازدواج کرد، دیگر آن مرد سابق نبود، دیگر اجازه نداشت به من و دخترش سر بزند، تحت فشار بود، حتی یکبار گفت شاید برای خلاصی از رفتارهای میترا مجبور به طلاق بشوم اما دلش به این کار نبود. میترا بارها شوهرم را تهدید کرده بود به ما که خانواده‌اش هستیم اسیدپاشد و ضربه بزند و شوهرم برای اینکه ما در امان باشیم و حساسیتی وجود نداشته باشد، رابطه‌مان را قطع کرده بود.

◀ در دسرهای یک قتل

ابعاد ماجرای قتل میترا استاد به دست محمدعلی نجفی فارغ از بحث‌های جنایی و پلیسی، نیاز به بررسی ابعاد سیاسی آن و واکنش‌های عجیب و غریب طرفداران و هم‌جنای‌های نجفی در توجیه این قتل و تیره‌کنانه پیش از برگزاری دادگاه دارد.

بعد از خبر قطعی اعتراف شهردار اسبق تهران به قتل همسر دومش، حجم شایعات و توثیق‌های خبرنگاران سیاسی و برخی سیاسیون درباره مقتول و ادعاهایی مبنی بر خیانت او به نجفی و احتمال مهدورالدم بودنش و سپس طرح این ادعا که میترا استاد یک مامور امنیتی برای ضربه زدن به نجفی بوده، نشان می‌داد که اقدام اشتباهی در حال شکل‌گیری است.

برای مثال، محسن آرمن طی یادداشتی جانبدارانه در سایت جماران بدون محکومیت قاتل، مقتول را محصول پروژه‌های امنیتی دانست و نوشت: میترا استاد از زمانی که وارد زندگی نجفی شده همچون یک پروژه مدیریت شده است تا در زمان مناسب از او استفاده شود. از سوی دیگر محمدتقی فاضل‌میبدی، عضو مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم در حساب شخصی‌اش در توییتر، جنایت سعادت‌آباد را حاصل یک دام برای نجفی دانست و نوشت: دامی که برای نجفی گشوده شد، سرانجام تلخی داشت و او را به یک قاتل تبدیل کرد. نجفی نخستین کسی نبود که برایش دام گشودند. نوع واکنش اصلاح‌طلبان نشان می‌دهد که گویی چنان از جنایت صورت گرفته توسط نجفی شوکه شده‌اند

آسیب به نهاد سیاست

چرا سیاستمداران و مردم با اجرای محمدعلی نجفی مواجهه‌ای متفاوت داشتند؟



علی سرزعی

استاد دانشگاه علامه طباطبائی

باشیم. همان طور که وقتی یک لوله کش به خانه ما می‌آید تا ترکیدگی لوله را مهار کند، ما به حریم خصوصی او در خانه کار نداریم و فقط به مهارتش در ترمیم لوله و عملکردش در این زمینه تمرکز می‌کنیم، باید به عملکرد شخصیت‌ها در عرصه عمومی تمرکز کرد و حساسیت جامعه را نسبت به زندگی آن‌ها در عرصه خصوصی کاهش داد.

تا قبل از ترامپ، دو فرهنگ سیاسی در غرب وجود داشت؛ رویکرد اول در آمریکا و رویکرد دوم در اروپا رواج داشت. در آمریکا برای رأی دهندگان اهمیت بسزایی داشت که یک کاندیدا به انجیل معتقد باشد، اهل رفتارهای جنسی غیر متعارف نباشد و به خانواده پایبند بوده و سابقه طلاق یا طلاق‌های بی‌دری نداشته باشد. در اروپا چنین حساسیتی به گذشته و عملکرد فردی وی در عرصه خصوصی و باورهای شخصی‌اش وجود ندارد و فقط بر این مساله تمرکز می‌شود که سابقه مالیاتی‌اش مخدوش و ابهام‌برانگیز نباشد. به همین دلیل در میان سیاستمداران اروپایی مواردی بوده که فرد همجنس‌گرا یا فاحشه بوده اما رأی آورده یا سابقه طلاق‌های بی‌دری داشته اما به سمت‌های مهم دولتی گمارده شده است. مهم‌ترین کاری که ترامپ در عرصه فرهنگ سیاسی آمریکا کرد، این بود که این استانداردها را به هم زد و به‌عنوان کسی که در همه این امور بدسابقه بوده، باهم نتوانست به کرسی ریاست‌جمهوری دست یابد.

در این زمینه فرهنگ سیاسی ایرانیان بسیار به فرهنگ سیاسی آمریکایی‌ها شباهت دارد. به همین دلیل رفتار افراد مشهور در حریم خصوصی برایشان اهمیت دارد و آن را در ارزیابی‌های خود در نظر می‌گیرند. با این حال به نظر می‌رسد که فرهنگ سیاسی ایرانیان به‌تدریج به سمت فرهنگ سیاسی اروپایی سوق پیدا کند، گرچه بعید است انطباق زیادی با آن پیدا کند؛ البته خطری که جامعه ایران را در این عرصه در کوتاه‌مدت تهدید می‌کند همانند بسیاری از عرصه‌های دیگر، افراط و تفریط است، یعنی اگر در گذشته برای شخصیت‌های سیاسی تصورات منطقی با قדיسیان قائل بودیم، بیم آن می‌رود که با موج تبلیغاتی ناشی از این وقایع اخیر به سمت دیگر فروبغلیم و بدبینی شدید را حاکم کنیم و همه را دزد و زن‌باره و اهل خوش‌باشی تلقی کنیم.

به اعتقاد این جانب، گزینه بهینه آن است که در چارچوب دین و قانونی که برآمده از دین و عرف رایج در کشور است، باقی بمانیم و حلال‌های قانونی (و شرعی) را حرمت نهبیم و این چارچوب را در قضاوت‌های خود وارد کنیم و حرام‌های شرعی و قانونی را تخطئه کنیم. امروزه عرصه فعالیت اجتماعی عرصه کنش‌ها و کنشگران متعددی است که هر کدام سعی دارند جامعه را به سمت خود سوق دهند اما به گمانم خیر بلندمدت ما التزام به چارچوبی است که سابقاً به آن اشاره شد. نکته دوم به محاسبات شخص آقای نجفی برمی‌گردد که در عالم سرمایه‌گذاری در بورس، ایده ساده اما مهمی است به این معنا که هنگام خرید یک سهم به انگیزه فروش و استفاده از مابه‌التفاوت قیمتی باید به عنوان یک خط قرمز توجه داشت زیرا بسیار می‌شود که سرمایه‌گذاران سهمی را به امید گران شدن می‌خرند اما بر عکس انتظار آن‌ها، این سهم ارزان

عمر خوشنام زندگی کند و کماکان از احترام اجتماعی وسیعی برخوردار بماند. این رویکرد، ورود زود هنگام به عرصه سیاسی در دوره جوانی را ریشه گرفتار شدن ایشان در این بدنامی و این بدعاقبتی می‌داند.

یک دیدگاه بدیل نیز این است که باید انتظار آتمان را از انسان‌ها کمتر کنیم و آن‌ها را بیشتر از قبل اسیر و وابسته خواسته‌های دنیایی بدانیم و این تمناهای دنیایی را بیش از قبل به رسمیت بشناسیم. در این صورت دیگر از اختلاس یا شهوت‌جویی فلان فرد معروف شوکه نمی‌شویم بلکه در این صورت جامعه تلاش می‌کند چارچوب مقبول و مورد اجماعی برای دنباله‌روی این تمناها ایجاد کند و آن را در قضاوت‌ها مینا گذارد. در این رویکرد، انسان گناهکارتر از چیزی است که در گذشته تصور می‌شد و جامعه باید انتظارات خود را با این استاندارد پایین‌تر تنظیم کند.

به نظر می‌رسد جامعه ما دارد آرام‌آرام این مسیر را می‌رود و در مورد روابط اجتماعی عادی حداقل در کلان‌شهرهای ایران این رویکرد به‌تدریج فراگیر می‌شود. این رویکرد مستلزم آن است که در مورد مسئولان، سیاستمداران و چهره‌های برجسته جامعه نیز به‌تدریج تفکیکی میان رفتار اجتماعی آن‌ها و حریم خصوصی‌شان قائل شویم و ربط میان این دو عرصه را کاهش دهیم. یک مسئول دولتی، یک شخصیت سیاسی و یک چهره اجتماعی باید کارکرد مورد انتظارش را داشته باشد و کمتر انتظارات ایده‌آل از رفتارهایش در حریم خصوصی داشته

نکته

شهرت و معروفیت برخلاف آنچه در بادی امر به نظر می‌رسد دشواری‌ها و مشکلات خاص خود را در فرد تحمیل می‌کند. پذیرش جدانشدن و اعلام علنی یک اشتباه در برقراری رابطه زناشویی در مورد مردم عادی به مراتب آسان‌تر از کسی است که رسانه‌های وی او تمرکز دارند



ماجرای محمدعلی نجفی مساله شوکه‌کننده‌ای بود که هنوز جامعه در مورد آن به جمع‌بندی درستی نرسیده است. فارغ از این مساله به نظر می‌رسد چند نکته مهم در این زمینه وجود دارد که باید به آن به‌عنوان عبرت‌های آن اشاره کرد. پیش از هر چیز باید گفت که این مساله یک قضیه چند سر باخت بود؛ یعنی همه در این قضیه باختند و کسی منتفع نشد. خود نجفی، همسر اول و دخترش، همسر دوم و خانواده و فرزندان و نهاد سیاست در ایران و نخبگان سیاسی و از همه مهم‌تر جامعه.

نهاد سیاست نیز از این قضیه به‌شدت آسیب دید. اگر مشابه این قضیه برای بسیاری دیگر از سیاستمداران رخ می‌داد، خسارت نهاد سیاست تا این حد بزرگ نبود زیرا بسیاری از سیاستمداران به فضیلت اخلاقی متصف نیستند و روحیات فردی آن‌ها برای کسانی که از نزدیک با آن‌ها کار کرده‌اند، جذابیتی ندارد اما دکتر نجفی شخصی بود که منش فردی‌اش همه را در برخورد‌های نزدیک تحت تأثیر قرار می‌داد. این قضیه یک نوع اعتبارزدایی از شخصیت سیاستمداران ایجاد کرد و انتظارات جامعه از این گروه را به‌شدت کاهش داد.

به اعتقاد من، خسارت بزرگ‌تر مربوط به جامعه است. انعکاس این مسئله احتمالاً قبح همسرکشی را در جامعه کمتر می‌کند که جای تأسف دارد و تأسف دیگر آنکه کشور از یک فن‌سالار (تکنوکرات) ممتاز محروم شد. به باور من، دکتر نجفی نماد فن‌سالاری در ایران بود که این‌گونه ارزان از دست رفت. اگر باور داشته باشیم که توسعه کشور منوط به اصلاح دولت است و در این اصلاح دولت، فن‌سالاران نقش مهم و کلیدی خواهند داشت، این خسارت برای توسعه ایران برجسته می‌شود.

اما چه شد که چنین شد؟

یک دیدگاه متعارف آن است که همه مطلوبات این دنیایی با هم قابل جمع نیست. اگر کسی دنبال پست و مقام، شهرت و احترام اجتماعی می‌رود و به یک شخصیت اجتماعی یا سیاسی و حتی فرهنگی، هنری، ورزشی و روشنفکری تبدیل می‌شود، باید از برخی مطلوبات دیگر نظیر ثروت اندوزی یا کام‌جویی شهوانی دست بکشد. باید دست به انتخاب زد یا مسیر ثروت‌اندوزی و عشرت‌جویی شهوانی را دنبال کرد اما گمان بود یا باید سراغ فعالیت‌هایی رفت که فرد را در جامعه برجسته و انگشت‌نما می‌کند و چون ثروت‌اندوزی یا کام‌جویی شهوانی غالباً با رسوایی‌هایی همراه است، باید فرد از این امور صرف‌نظر کند تا به آن هدف دیگر خللی وارد نشود. جمع این امور با هم سازگار نیست. حداکثر تخفیفی که این رویکرد می‌دهد این است که شخص باید در جوانی کام‌جویی شهوانی و در میانسالی ثروت‌اندوزی را دنبال کند و نهایتاً در کهنسالی وارد عرصه سیاست شود تا کمتر اسیر چنین وسوسه‌هایی شود.

در این تفسیر، آقای نجفی اگر مسیر سیاستمداری، وزارت و پست‌های سیاسی را دنبال کرده، باید قید امیال و تمناهای درونی‌اش در عرصه جنسی را می‌زد و آن‌ها را کماکان نادیده می‌گرفت و عمر را به سلامت طی می‌کرد تا می‌توانست تا پایان

حقوق دان ها علیه حقوق

در حالی که عمده اصول گرایان در قضیه نجفی سکوت کردند، اصلاح طلبان رویکردی تهاجمی اتخاذ کردند

می شود. سهامدار امروز یا همان سرمایه گذار مذکور چون باور دارد که قیمت سهام باید بالا برود از فروش سهم خودداری می کند تا زمانی را قبول نکند اما سهم باز هم پایین می رود. شخص تقریباً متقاعد می شود که بازار در ارزش گذاری اش کاملاً اشتباه کرده که چنین سهم ارزشمندی را چنین پایین قیمت می گذارد؛ لذا باز هم صبر می کند و از فروش آن خودداری می کند. به این ترتیب زبان شخص پیوسته افزایش می یابد تا جایی که آن قدر صبر می کند تا زبانش دیگر غیر قابل توجیه شده و مجبور به فروش سهم، آن هم به نازل ترین قیمتی که در ابتدای مسیر تصورش را هم نمی کرد، می شود. به همین دلیل گفته می شود سرمایه گذاران باید خط قرمز خود را قبل از خرید سهم معرفی کنند. این خط قرمز اصطلاحاً stop loss یا «توقف زیان» گفته می شود؛ یعنی شخص از قبل با خود مشخص می کند که اگر ارزش سهم تا فلان مقدار پایین رفت، دیگر و سوسه ای برای حفظ سهم برای بالا آمدن مجدد سهم نداشته باشد و آن را بفروشد.

در رفتارهای اجتماعی نیز افراد به تدریج در مسیرهایی می افتند که اگر برای خود خط قرمز یا توقف زمانی مشخص نکنند، ای بسا به مرحله ای برسند که پایشان برایشان قابل پیش بینی نباشد. احتمالاً آقای نجفی هیچ وقت تصورش را هم نمی کرد که در پایان این مسیر به جایی برسد که دست به قتل بزند. اگر از ابتدا خط قرمز داشت، شاید کار به اینجا نمی رسید. اگر حاضر بود به سوداگی از بخشش از محبوبیت و شهرتش بزند، کارش به جایی نمی رسید که کل این محبوبیت و شهرت را از دست بدهد و بدنامی را بپذیرد. در دوران معاصر نیز نداشتن خط قرمز در جریان ها و احزاب سیاسی گاهی موجب شده که برخی از افراد به تدریج آن چنان از مسیر اولیه خود دور بیفتند که با دشمنان این کشور هم پیمان شوند و خسارت دنیا و آخرت را به جان بخرند. در مورد افراد، خود آن ها باید خط قرمز خود را مشخص کنند و اگر در این زمینه غفلت کردند، دوستان و نزدیکانش باید مشفقانه این غفلت و مخاطرات آن را گوشزد کنند و به فرد کمک کنند که تا وقتی خسارت اندک است به آن تن دهد تا به خسارت بیشتر مبتلا نشود. کاش اهالی سیاست زمانی که آقای نجفی در سرایشی قرار گرفت، به جای طرد کردن به او کمک می کردند تا افت محبوبیت را با سهولت بیشتر و فشار روانی کمتر به جان بخورد و در مسیر خود تجدید نظر کند تا کار به اینجا نرسد.

در نهایت؛ باید گفت که شهرت و معروفیت برخلاف آنچه در بادی امر به نظر می رسد دشواری ها و مشکلات خاص خود را دارد و محدودیت های خاص خود را بر فرد تحمیل می کند. پذیرش جداسدن و اعلام علنی یک اشتباه در برقراری رابطه زناشویی در مورد مردم عادی به مراتب آسان تر از کسی است که رسانه ها روی او تمرکز دارند. اینجاست که اگر انسان ها آن روی دیگر معروف شدن را هم ببینند، شاید دیگر به داشتن آن ترغیب نشوند. به همین دلیل ضروری است که افراد هم زمان با محبوب شدن، توان روحی و روانی خود در فاصله گرفتن از این معروف شدن و حتی مواجهه با منضوب شدن اجتماعی را در درون خود تقویت کنند. اینک روشن می شود که چرایی از دستورات صوفیان گذشته به میدان خود، اقدام عامدانه برای بدنام شدن و تحمل جفای خلق بوده است. این ها تمرین هایی بوده تا شخص را از بند معروفیت و اشتها نجات دهد و کاش سیاستمداران ما نیز مراقب باشند تا بیش از حد گرفتار چنین عناوین و اعتباراتی نشوند.

به هر حال این قضیه مانند دیگر حوادث طبیعی و غیر طبیعی که جان جامعه ایران را آرزو، تبعات ماندگاری خواهد داشت. کاش بتوانیم در این مورد هم مثل موارد دیگر درس های سودمندی برای آینده پیش رو بگیریم.

نوع پرداخت های برخی جریان ها به ماجرای قتل همسر دوم محمدعلی نجفی از آن جهت حائز اهمیت و البته خطرناک است که نشان می دهد نوعی عمل گرای تهاجمی در فضای سیاسی و اجتماعی کشور حاکم شده است. از زمان انتشار خبر قتل میترا استاد، همسر دوم محمدعلی نجفی شهردار اسبق تهران، این اتفاق به سرعت به یکی از اصلی ترین سوزده های رسانه های کشور بدل شد. هنگام مواجهه با چنین اخباری که در آن انسانی به قتل رسیده و انسان دیگری قاتل شده، به طور طبیعی آنچه که باید پیش و بیش از هر چیزی در انسان بروز و ظهور یابد، روح و جسمی آکنده از غم و اندوه است. در مرحله بعدی نیز باید انتظار داشت که روال قانونی این پرونده همانند پرونده های مشابه توسط محاکم قضایی طی شده و نتیجه آن مشخص شود. در ماجرای قتل همسر دوم نجفی فضای سیاسی منتظر طی روال طبیعی و قانونی نماند و فضای مجازی کشور بلافاصله از شایعه و گمانه زنی در باره این اتفاق پر شد و لحظه به لحظه اخبار تکمیلی در باره این سوءقصد در میان مردم رد و بدل می شد. آنچه در روزهای گذشته در باره این جنایت مورد توجه بود، این است که فضای سیاست در جامعه ایرانی روند خطرناکی را طی می کند و آن هم از بین رفتن اخلاقیات است و برخی در هر جناحی از هر اتفاقی از این دست تلاش می کنند پیش از آنکه به اصل موضوع رسیدگی و از اتفاقات مشابه از این دست پیشگیری کنند، ماهی خود را از این آب گل آلود بگیرند. پیش از این هم در ماجرای اسلحه کشیدن یک مداح در سال های گذشته، شاهد بودیم که برخی روزنامه های زنجیرهای و کاربران فضای مجازی، با متناسب کردن وی به جناح مقابل نتهتها رقیب سیاسی، بلکه در برخی موارد مسائل مذهبی را مورد حمله قرار دادند. در آخرین نمونه از این تسویه حساب های سیاسی، زمانی که احد قدیمی در اقدامی غیرقابل دفاع، به شخصیت های اهل سنت بی حرمتی کرد، روزنامه اصلاح طلب آرمان با علم بر نسبت سببی این مداح هتاک با محمود احمدی نژاد، بر آن شد تا از این مسئله بهره برداری سیاسی کند. حال در ماجرای نجفی فضای خوبی بود تا برخی افراد جناح مقابل در گذشته چندباری از سوی رقیبشان مورد حمله قرار گرفتند، به نحوی تلافی کنند. محمدعلی نجفی از افراد شناخته شده جناح اصلاح طلب، موسس حزب کارگزاران، وزیر دولت های هاشمی و خاتمی، مشاور اقتصادی حسن روحانی و شهردار منتخب شورای پنجم شهر تهران، تمام ویژگی ها و فاکتورهای لازم را داشت تا سوزده مناسبی برای حساب و کتاب جدی اصول گرایان با رقیب باشد.

البته بودند برخی نیروهای وابسته به این جریان که انگیزه داشتند همین رویکرد را اتخاذ کنند. مثلاً روزنامه کیهان به عنوان یکی از نمادهای اصول گرایان که احتمالاً اصلاح طلبان تصور می کردند پیش و بیش از دیگران از این فرصت پیش آمده بیشترین بهره گیری را کنند، اما رویه ای کاملاً اخلاقی را در پیش گرفت و به این موضوع صرفاً در قالب خبر پرداخت و پیش از مشخص شدن ابعاد ماجرا، چیزی از خود به آن اضافه نکرد. بسیاری از رسانه های اصلی جریان اصول گرایی هم بر همین منوال عمل و تلاش کردند که ماجرا را بیش از آنکه مسئله ای سیاسی باشد، در حوزه طبیعی خود یعنی جنایی و قضایی پیگیری کنند. در مقابل، برخی اصلاح طلبان که به نظر می رسید در برابر جنایت هم جز بی شان در بدترین حالت «سکوت» اختیار کنند، در رویکردی بهت برانگیز، با افراتر گذاشته،

از مدار اخلاق، انصاف و حتی انسانیت خارج شده و در حالی که هنوز جوانب پرونده آشکار نیست، شروع به تهمت پراکنی علیه مقتولی کردند که فرصت دفاع از خود را ندارد. در اولین گام، برخی اصلاح طلبان، که در گذشته داعیه طرفداری از حقوق زنان و ادعای فمینیسم داشتند، با پیش کشیدن فرضیه ارتباط مقتول با یک مرد بیگانه این گونه مطرح کردند که «میترا استاد» مهدور الدم است. در حالی که نه شاهدهی بر این مدعا داشتند و نه خود نجفی چنین ادعایی داشته است. جالب اینکه برخی از این اشخاص در گذشته در بسیاری از امور سیاسی هم جهت با جریاناتی بودند که اساساً حکم الهی قصاص را ناعادلانه می دانستند، اما برای توجیه اقدام غیر قابل دفاع نجفی و پیش از آن برای توجیه خود، احکام شرعی مهدور الدم را نیز صادر کردند. اوج بی اخلاقی اقدام برخی به ساخت هشتک #من_نیز_همسر_مرا_کشم بود تا با کشتن خیالی همسرشان، هم جناحی شان را تیره کنند و به خاطر سیاست، تهمت قتل را هم بپذیرند. بی اخلاقی دیگری که از جانب برخی اصلاح طلبان رخ داد، تهمت زدن به مقتول و مطرح کردن ارتباط وی با دستگاه های امنیتی یا به اصطلاح «پرستو» بودن اوست. برخی فعالان در فضای مجازی که تا پیش از این سکوت پیشه کرده و از بهره گیری جناحی و سیاسی از این واقعه مستعد بهره گیری، خودداری می کردند، با چنین بی اخلاقی های شگفت انگیزی از ناحیه اصلاح طلبان، نمی توانستند پاسخی به این ادعاها ندهند؛ گفت و شنودهایی که بیش از هر چیز و هر کس، قاعداً به ضرر اصلاح طلبان و بالاتر از همه شخص محمدعلی نجفی بود. به نظر می رسد اساساً برای اصلاح طلبان اهمیتی ندارد که با این کنکاش ها و ادعاها که قاعداً پس از طرح آن باید راستی از مایه تا تحلیل می شد، چه بر سر نجفی و آبروی او خواهد آمد، بلکه هدف اصلی آن بود که به هر طریق و حتی با متهم کردن نجفی به انواع و اقسام فساد، فقط خود را از مهلکه برهانند که البته می توان از پیشینه تدبیر سیاسی در این جریان حدس زد که تا چه حد از تبعات این «بومرنگ اتهام» برای خود غافل اند. فارغ از توجیهات سطحی و سخیف فضای مجازی برای تیره نجفی، برخی اصلاح طلبان هم فضا را مناسب دیدند تا به رقابای درون گفتگامی خود بر سر انتخاب نجفی به عنوان شهردار تهران بیاورند. غلامحسین کرباسچی، دبیرک حزب کارگزاران در باره نجفی نوشته بود: «ماهیت ناسف بار حادثه قتل میترا استاد هر چه باشد، نمی توان مسئولیت کسانی را که دو سال قبل با وجود اصرار و تذکر برخی دلسوزان و مراکز مسئول، این چاه ویل را برای اصلاحات و نجفی حفر کردند، نادیده گرفت». روزنامه شرق نیز در شماره دیروز خود، با انتقاد از کرباسچی نوشت که «کوی حزب اتحاد ملت (مشارکت سابق) و نزدیکان آن را هدف نیش و کنایه خود قرار داده است. تاکنون آنچه از ماجرای نجفی قطعی است، آنکه او همسر دوم خود را به قتل رسانده و قریب به اتفاق آنها که در فضای مجازی مشغول رایزنی و صدور احکام گوناگون برای نهادهای و اشخاص مختلف هستند، چیز بیشتری نمی دانند. این ماجرای قتل نجفی از آن جهت حائز اهمیت و البته خطرناک است که نشان می دهد فضای سیاست زده حاکم بر فعالیت های جناح های سیاسی کشور به مرحله ای از خطر رسیده که از ابتدای هم عبور کرده؛ به نوعی که در هر مسئله ای سعی در توجیه خرابکاری های افراد وابسته به جناح خود دارند و این مسئله موجب حاکم شدن نوعی عمل گرایی مبتذل در فضای سیاسی و اجتماعی کشور شده است.

صوری آگاهانه

طبقه فروست میل به حفظ وضع موجود دارد. در واقع این طبقه یافته تصویری که معاندان و اپوزیسیون برای آن هاترسم کرده‌اند، سرایی دروغین است



غافلگیری فرودستانه

طبقه فرودست محاسبات ترامپ و متحدانش را برهم زده و مقابل تحریم‌ها ایستادگی کرده است



را به خود دیده است و به یک معنا مشمولان فقر در کشور رو به افزایش هستند، یعنی دهک‌های بیشتری به زیر خط فقر می‌روند. مثلا الان یک خانواده طبقه متوسط احتمالا یک فرزند بیکار یا طلاق گرفته دارد، مریض دارد و هزینه‌های درمان این خانواده را به خط فقر نزدیک می‌کند. در شرایط اعمال تحریم‌ها، درآمد سرانه ما به دلار کاهش پیدا می‌کند، یعنی تقریبا نصف می‌شود.

افزایش جمعیت این طبقه این پیام را به معاندان مخابره می‌کند که اگر این طبقه را هدف بگیرند، جمعیت بزرگ‌تری را به عنوان مخاطب خواهند داشت.

این همه ماجرا نیست؛ طبقه فرودست معمولا پرسشگر نیست و اگر خواست‌های روزمره‌اش برطرف شود، می‌توان رضایت را در رخ و صورتش دید. به محتوا اهمیت نمی‌دهد و دورنما را چند ثانیه مورد توجه قرار نمی‌دهد. برایش مهم نیست که اصول‌گرا بر راس کار باشد یا اصلاح‌طلب؛ آنچه می‌خواهد حل چالش معیشت است اما این فقط خاصیت یک طبقه فرودست است؛ مساله آنجا رنگ دیگری به خود می‌گیرد که مهمانان جدید این طبقه از طبقه متوسط آمده‌اند و همیشه موتور محرک بوده‌اند و با انبوهی از سوالات و روحیه پرسشگری. این هم یک دلیل دیگر برای هدف‌گیری‌های جدید اپوزیسیون و متخاصمان ایران.

تکاپو برای هیچ!

آنچه در نهایت رخ داده چیزی نبود که انتظارش بر اساس فرمول‌های رایج جامعه‌شناسی سیاسی می‌رفت. طبقه فرودست با همه پرسشگری جدیدی که پیدا کرده راهش را به خیابان نرسانده است. ترامپ مقابل دور بین‌ها می‌ایستد و می‌گوید مردم هر هفته در حال شورش در خیابان‌های تهران هستند. کسانی که در ایران زندگی می‌کنند و سایر افرادی که ایران را می‌بینند، می‌دانند که هرگز چنین نشده است. خیابان ایران از همیشه آرام‌تر است.

سوال مهم این است که چرا آنچه آن‌ها می‌خواستند رخ نداد و چرا طبقه فرودست کار را به اعتراضات خیابانی نرساند؟ پاسخ چندین چندان سخت نیست و شاید در نگاه اول حتی بتوان چند دلیل را برایش فهرست کرد: طبقه فرودست همراه با پرسشگری خوی آگاهی را نیز از طبقه متوسط گرفته است. به یک معنا همنشینی با این طبقه آورده خوبی هم برای این فرودستان داشته است.

نکته دیگر این است که طبقه فرودست میل به حفظ وضع موجود دارد. در واقع این طبقه دریافته تصویری که معاندان و اپوزیسیون برای آن‌ها ترسیم کرده‌اند، سربازی دروغین است.

دیگر اینکه طبقه فرودست صبر پیشه کرده است. این طبقه معمولا صبور نیست اما اعتمادش به نظام موجب صبورشده‌اش شده است. نکته طلایی این است که طبقه فرودست در ایران رخی دیگر از خود نشان داده است؛ یک طبقه وفادار، آگاه و صبور که باید قدرش را دانست.

محاسبات به هم ریخته است؛ کسانی که فکر می‌کردند تحریم‌ها طبقه فرودست ایران را به خیابان‌ها خواهد کشاند و تصمیم‌سازان سیاسی در ایران مجبور به پذیرش خواست آن‌ها خواهند شد، حالا با رفتار دیگری از جامعه ایرانی مواجه شده‌اند. آنچه رخ داده این است که ایرانی‌ها برخلاف فرمول‌های معمول جامعه‌شناسی سیاسی عمل کرده‌اند. باید دید این مساله را چگونه می‌توان تحلیل کرد.

طبقه فرودست به جای طبقه متوسط

این نکته بسیار مهمی است که ایالات متحده و اپوزیسیون ایران تا مدت‌ها قبل از دوره اخیر روی طبقه متوسط ایران کار می‌کردند. بیشتر بحث‌ها روی توسعه سیاسی و مسائل فرهنگی بود؛ یعنی محورهایی که دغدغه طبقه متوسط است. حالا اما همه چیز عوض شده است و دیگر چندان مانوری روی مسائل سیاسی نمی‌شود و دغدغه‌های اجتماعی که رنگ و لعاب شعارهای لیبرالی دارد نیز چندان پررنگ نمی‌شود. رهبران سیاسی کشورهای معاند و متخاصم ایران در ادبیات خود مستقیما طبقه ضعیف ایران را مخاطب می‌گیرند و تلویزیون‌هایی که از بودجه‌های همین کشورها تغذیه می‌شوند نیز با دایما در حال تحریک طبقه فرودست هستند با تصاویری از برخی تجمعات محدود در شهرهایی حاشیه‌ای که غالبا با مقاصد مشکلات صنفی برگزار می‌شود را روی آنتن می‌برند. این یک شیفت تمام‌عیار با هدف مشخص است.

چرا طبقه فرودست؟

قبل از هر چیز باید درک شود که جمعیت طبقه فرودست در چند وقت اخیر بسیار بیشتر از گذشته شده است. علت این اتفاق هم مهاجرت بخش قابل توجهی از طبقه متوسط به این طبقه است. نوسانات ارزی و بازی‌های سوداگرانه در بازارهای سرمایه‌ای اتفاقی نامبارک بود که تورم و افت محسوس ارزش دارایی‌ها را رقم زد و باعث شد حداقل دو دهک از طبقه متوسط به جمع فقرا بپیوندند. مشخص است که ساکنان طبقه متوسط به لحاظ اقتصادی آن قدر درآمد دارند که مانند فرودستان نگران هزینه‌های زندگی نباشند ولی باز هم نمی‌توانند مانند ثروتمندان، بدون دل‌نگرانی مالی روزگار بگذرانند. طبقه متوسط بالانس قدرت را تعیین می‌کند و بستگی دارد به کدام سمت برود؛ اغنیا یا فقرا. در سیاست‌گذاری اقتصاد به طور سنتی طبقه متوسط در کنار طبقه غنی قرار گرفته است، یعنی از سیاست‌هایی حمایت کرده که نفع عمده آن متوجه طبقه غنی و بخشی هم به خود طبقه متوسط رسیده است. این طبقه کمتر در کنار سیاست‌هایی قرار گرفته که به نفع فقرا بوده است. نتیجه چنین اتفاقاتی هم این است که با وجود آن همه شعار عدالت و عدالت‌خواهی که داده شد، سیاست‌های اقتصادی ما عمدتا عادلانه نبود و نابرابری‌ها را کم نکرد. حالا هر چه هست طبقه فرودست ایران مهمانان تازه‌ای

نظام میان طبقه پایین اعتبار دارد

گفت‌وگویی درباره رفتارشناسی طبقه فرودست در دوران تحریم‌های جدید

دکتر امیر محبیان، استاد دانشگاه و رئیس مرکز پژوهشی-راهبردی آریا معتقد است: سطح توقع و زندگی طبقه فرودست همیشه پایین بوده ولی فشارهای اخیر توان فرسایشی است. با این حال، این طبقه همسویی زیادی با نظام داشته و با وجود انتقادات در جمع‌بندی نهایی، کنار نظام و شعارهای آن می‌ایستد. او یادآور می‌شود: ارزیابی دقیقی از میزان تاب‌آوری این طبقات ندارم و ندیده‌ام ولی حتما حدی برای تاب‌آوری این طبقات هست.



آیا فرهنگ طبقه متوسط در طبقه فرودست رسوخ کرده و این طبقه محافظه کار شده است؟

این قضاوت‌ها را بدون ارزیابی عمیق میدانی نمی‌توان عنوان کرد اما برداشت ظاهری نشان می‌دهد که در شرایط جدید و عصر رسانه‌های مجازی، تقریباً شکاف رفتار طبقاتی بسیار کاسته شده است ولی هنگام تصمیم‌گیری نهایی هنوز این طبقه بر اساس الگوهای ذهنی خود عمل می‌کند.

طبقه فرودست در کجای آرایش سیاسی کشور تعریف می‌شود و بیشتر از کدام جناح سیاسی الگویی گیرند؟

به نظر می‌رسد طبقات فرودست از لحاظ رویکرد بیشتر به اصول گرایان نزدیک باشند و طبقات فرادست بیشتر با اصلاح طلبان هم‌ذات‌پنداری می‌کنند. در حال حاضر آنها پیاده‌نظام جریان خاصی نیستند. آن‌ها هرچند با اصول گرایان بابت رویکرد نزدیک‌تر هستند اما در مجموع بیشتر به رویکردی عدالت‌محور نزدیک‌اند تا به گروه خاصی.

نگاه طبقه فرودست به دولت روحانی از سال ۹۲ تاکنون چه تغییری کرده است؟

بنظر من جهت‌گیری و نوع سلوک دولت روحانی فاصله زیادی با نگرش طبقات فرودست دارد. روز به روز هم این فاصله زیاد شده است و متأسفانه دولت هم تمایل یا کوششی برای اصلاح این فاصله ندارد.

اخیراً رئیس کمیته امداد اعلام کرد که در ایران شورش‌هایی از سمت فقرا نخواهیم داشت؛ به نظر شما این حرف از آسودگی مسئولان ما از چنین اتفاقی حکایت می‌کند یا دغدغه‌مندی آنها؟ حکومت برای پیشگیری از وقوع شورش فقرا باید چه اقدامی انجام دهد؟

هیچ ضمانتی برای عدم وقوع شورش از سمت فقرا وجود ندارد. آنچه رئیس کمیته امداد می‌گوید تحلیل نیست، یک امید و آرزوست. نظام برای جلوگیری از وقوع این پدیده باید مانع گسترده شدن شکاف طبقاتی شود. باید طبقات مستضعف تحت حمایت قرار بگیرند و با ارتقای سطح کارآمدی مدیریت و نظام مالیاتی عادلانه و ایجاد اشتغال فاصله میان دهک‌ها کاهش یابد.

انتخابات مجلس در پیش است. طبقه فرودست چه رویکردی را در قبال صندوق رأی در پیش می‌گیرد؟

بدون ارزیابی و نظرسنجی‌های دقیق، پیش‌بینی به‌غیب‌گویی نزدیک می‌شود. بهتر است از قضاوت‌های شهودی خودداری شود ولی اجمالاً باید دید فضای برگزاری انتخابات کدامین شعارها را برجسته می‌کند؛ سیاست خارجی یا اقتصادی.

طرح آمریکایی‌ها برای افزایش تحریم‌ها این بود که طبقه فرودست را به خیابان‌ها بکشند اما موفق نشد و طبقه فرودست هیچ کاری نکرد؛ چرا؟

طبقات فرودست ایران مهم‌ترین پشتوانه نظام سیاسی ایران هستند زیرا پایه‌های ایدئولوژیک نظام در عمق باورهای این طبقه قرار دارد. هرچند فشار تحریم‌ها به شدت بر این طبقه وارد می‌آید اما به دلیل آنکه نظام هنوز اعتبار خود را میان این طبقه از دست نداده و پذیرش این طبقه نسبت به تبلیغات نظام بالاست، این فشارها بیشتر باعث چسبندگی این طبقه به نظام می‌شود؛ البته این امر مطلق و همیشگی نیست ولی فعلاً چنین است.

واکنش طبقه فرودست به تشدید گام به گام تحریم‌ها چه بود و چطور با این تحریم‌ها کنار آمد؟

سطح توقع و زندگی این طبقات همیشه پایین بوده ولی فشارهای اخیر توان فرسایشی است. با این حال، این طبقه همسویی زیادی با نظام داشته و با وجود انتقادات اما در جمع‌بندی نهایی کنار نظام و شعارهای آن می‌ایستد. نباید فراموش کنیم خانواده‌های شهید و جانبازان عمدتاً در همین بخش از جامعه قرار دارند؛ لذا شبکه مویرگی باورمندی را درون این طبقه ایجاد کرده‌اند که به انسجام عقیدتی این طبقه و همسویی‌اش با نظام کمک می‌کند.

اعتراضات دی ۹۶ چقدر در طراحی این استراتژی از سوی آمریکایی‌ها موثر بود؟

تا پیش از این آمریکایی‌ها نقطه فشار خود را در جهت همسوسازی طبقات بورژوا و خرده‌بورژوا و به عبارتی مرفه و نیمه‌مرفه با خود قرار داده بودند زیرا جهت مطالبات این طبقات نزدیکی زیادی با مطالبات لیبرالیستی داشته و آمریکایی‌ها آنها را متحدان طبیعی خود می‌دانستند؛ اما خصلت اساسی طبقات متوسط و مرفه، محافظه‌کاری است و از آنها نمی‌توان توقع اقدامات رادیکال و براندازانه داشت. در دی ۹۶ و آشوب‌های پدیدآمده، آمریکایی‌ها پتانسیلی را دیدند که تا به حال از آن غافل بودند. تلاش برای تشدید اختلافات نظام با طبقات حامی از طریق فشار و تحریم و بی‌پشتوانه اجتماعی کردن نظام در دستور کار آمریکایی‌ها گرفته است.

تاب‌آوری طبقه فرودست تا کجا ادامه خواهد داشت؟

ارزیابی دقیقی از میزان تاب‌آوری این طبقات ندارم و ندیده‌ام ولی حتما حدی برای تاب‌آوری این طبقات هست. به گمانم آنچه طبقات مستضعف را پشت نظام نگه داشته است، پاره‌ای از باورهای دینی و همسویی‌ی نظام با تمایلات مستقر در ضمیر ناخودآگاه آنان است. اگر احساس کنند که حاکمان دیگر تعلق خاطری به آنان نداشته و خود را به طبقه اشراف نزدیک کرده‌اند و نظام هم ارزش‌های دینی را کنار بگذارد، حتماً به جایگاه نظام در ذهن این طبقه صدمه خواهد زد.

تحریم‌ها، مقاومت را تقویت کرده

گفت‌وگو در باره نگرش طبقه فرودست به اتفاقات جدید سیاست خارجی

اصغر پرتوی، عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد معتقد است: در شرایط تحریم و فشار، روحیه مقاومت طبقه فرودست بیشتر می‌شود تا اینکه دنبال آن باشند که اعتراض و شورش بکنند؛ فلذا بعید می‌دانم که این شرایط در ایران ایجاد شود و با افزایش فشارهای خارجی، مردم ایران بخواهند یک حرکت یا جنبش یا نهضت آن‌چنانی راه بیندازند.



از استدلال ناقص من بر اثر ارتباطاتی که با افراد دارم، برمی‌آید این است که مردم جنگ طلب نیستند و ضد جنگ هستند و دوست ندارند جنگ اتفاق بیفتد؛ اما یک وقت هم ممکن است جنگ تحمل شود و نهایتاً باید دفاع صورت بگیرد که البته آن دفاع را می‌پذیرند، ولی به نظر نمی‌رسد که مردم دنبال جنگ و جنگ‌افروزی باشند.

آقای دکتر! اگر ما بخواهیم آرایش سیاسی کشور را اعم از اصول‌گرایی، اصلاح‌طلبی و اعتدال‌گرایی در نظر بگیریم، این طبقه فرودست به کدام یک از این قطب‌ها گرایش دارد و کجای آرایش سیاسی کشور تعریف می‌شود؟

طبقه فرودست را هم نمی‌توان یکدست در نظر گرفت، یعنی این مفهوم که یک طبقه به معنای طبقه‌ای با گرایش سیاسی واحد داشته باشیم، بعید است در جامعه ایران شکل گرفته باشد. درحقیقت باید تفکیک قائل شویم، چون متفاوت هستند. برداشتم این است که طبقه فرودست یکدست نیستند.

به نظر تان دارای چه قشرهایی هستند؟

بستگی به ارتباطاتشان دارد. طبقه‌ای که ارتباطات آنها با نهادهای انقلابی است، طبیعتاً آنچه از تریبون‌های رسمی اعلام می‌شود را ابراز می‌کنند ولی طیف‌هایی که ممکن است با این نوع نهادها ارتباط کمتری داشته باشند، ممکن است نظرات دیگری ابراز کنند. واقعاً یکدست نیستند.

ما شاهد اعتراضات دی سال ۹۶ هم بودیم قبل از اینکه تحریم‌های آمریکا اعمال شده و نیز از برجام خارج شود. برای اینکه شورش فقر رخ ندهد، دولت باید چه اقدامی انجام دهد؟

تزی در بحث شورش‌ها و انقلاب‌هاست که مردم معمولاً از سرگرسنگی انقلاب نمی‌کنند و وقتی توقعاتشان برآورده نمی‌شود، اعتراض می‌کنند. فکر می‌کنم اعتراضات دی ۹۶، بیشتر از اینکه به علت بحث گرسنگی مردم باشد به توقعاتی که داشتند برمی‌گردد؛ توقعاتی که در انتخابات به نمایش گذاشته بودند و از دولت منتخب انتظار داشتند و به نوعی در اقبال مختلف برآورده نشده بود. درحقیقت ناامیدی از عدم تحقق خواسته‌هایشان بیشتر به این اتفاق دامن زد؛ البته تک‌علتی نبود و تحریکات و تحریکات هم کاملاً مشخص بود؛ تحریکاتی که از بیرون کشور اتفاق می‌افتاد. شورش‌های کور مقطعی بر اثر اتفاقی خاص که خیلی هم نمی‌تواند اثرگذار باشد، ممکن است در اثر تنگدستی و فشار اقتصادی خیلی زیاد شکل بگیرد، ولی جنبش منساز و هدفدار معمولاً در وضعیت‌های فشار اتفاق نمی‌افتد. در وضعیت‌های فراج اتفاق می‌افتد که توقعات و انتظارات بالا می‌رود و به علت اینکه این توقعات و انتظارات برآورده نمی‌شود، موجب اعتراضات می‌شود؛ لذا در شرایط تحریم و فشار روحیه مقاومت مردم هم بیشتر می‌شود تا اینکه دنبال آن باشند که اعتراض شورش می‌کنند. مردم توقعاتشان را در حد همان حالت‌های بحرانی تعدیل کرده و با وضعیت و حالت‌های بحرانی متعادل می‌کنند؛ فلذا بعید می‌دانم که این شرایط در ایران ایجاد شود و با افزایش فشارهای خارجی، مردم ایران بخواهند یک حرکت یا یک جنبش یا نهضت آن‌چنانی راه بیندازند.

مشکلی به مشکلات آنها نیفزاید. سوءاستفاده‌هایی که در داخل کشور بعضاً از سوی برخی مسئولان صورت می‌گیرد و بعضی از آنها فاش می‌شود، مثل مفاسد اقتصادی وقتی که رسانه‌ای می‌شوند، بیشتر مردم مستضعف را رنج می‌دهد، به خصوص وقتی آنها احساس کنند بخشی از مشکلات آنها، از داخل نشأت می‌گیرد، بیشتر رنجیده‌خاطر می‌شوند. به عبارت دیگر، کمبودها و نارسایی‌های داخلی ایجاد پاس و ناامیدی می‌کنند و مردم انتظار دارند که کمبودها و نارسایی‌ها از جانب خودی‌ها نباشد. حالا اگر از ناحیه ترامپ و پمپئو و جان بولتون مشکلاتی به جامعه وارد می‌شود، دیگر از مسئولان و صاحب‌منصبان خودی به حجم مشکلات افزوده نشود. وقتی یک نمونه از این دست سوءاستفاده‌ها اتفاق می‌افتد، باعث نگرش منفی بیشتر مردم می‌شود.

اکنون نگاه طبقه فرودست به دولت آقای روحانی چطور است و با چه دیدی به این دولت نگاه می‌کند؟

البته آنچه گفته می‌شود حالت استدلال ناقص دارد و به طور قطعی نمی‌توان نتیجه گرفت و صرفاً همان حالت استدلال ناقص را باید در نظر بگیریم؛ اما برداشتم این است که طبقه پایین دست به خصوص فکر می‌کند که این دولت نتوانسته کار خاصی برای انجام دهد و نگرش مثبتی تا اینجا کار در باره فعالیت‌های دولت ندارند و این نارسایی‌ها را مشخصاً از چشم کابینه، وزرا و دولت می‌بینند.

الان توقع و انتظار جامعه فرودست به سمت مقاومت است یا به سمت مذاکره؟ در واقع از دولت‌مردان در ارتباط با آمریکا چه انتظاری دارند؟

طبقه فرودست را مردم عامه در نظر بگیریم که ممکن است خیلی اهل تجزیه و تحلیل‌های آن‌چنانی نباشند، برایشان مهم این است که مشکلات ملموس زندگی‌شان در وهله اول حل شود؛ البته ممکن است قدرت تجزیه و تحلیل برایشان سخت باشد که مذاکره بشود یا نشود ولی معمولاً به تریبون‌های رسمی چشم می‌دوزند تا ببینند چه اعلام می‌کنند. معمولاً صحبت آنها که در نظام هستند را در نظر می‌گیرند که مذاکره شرایطی دارد و ممکن است در هر شرایطی نتیجه‌بخش نباشد، ولی درکل می‌توان گفت که مردم دنبال جنگ نیستند؛ یعنی آنچه

وقتی آمریکایی‌ها اقدام به تشدید تحریم‌ها علیه ایران کردند نظریه‌ای داشتند و می‌خواستند با فشار بر طبقه فرودست، یک سری اعتراضات را در داخل ایران به وجود آورند اما این اتفاق نیفتاد؛ به نظر شما چرا آمریکایی‌ها به هدفشان دست پیدا نکردند؟

فکر می‌کنم که واقعا تیم مشاوران آقای ترامپ شناخت درستی از جامعه ایران ندارند. حلقه اول مشاوران ترامپ که جان بولتون و پمپئو هستند، فکر می‌کردند که با کمی فشار ممکن است جامعه ایران از درون دچار فروپاشی شود و درواقع نوعی انقلاب در ایران اتفاق بیفتد. به نظر می‌رسد که آنها چنین برداشتی داشتند اما واقعیت امر این است که شناخت درست و دقیقی از جامعه ایران ندارند؛ البته شاید ایرانی‌ها یک روحیه ملی‌گرایی مثبت و سفت و سختی دارند، به خصوص وقتی احساس کنند بیگانگان و کشورهای خارجی می‌کوشند از طریق تحت‌فشار قرارداد کشور، باجی بگیرند و چیزی را بر ما تحمیل کنند، به همین دلیل به جای اینکه این فشارها در راستای اهداف تحریم‌کنندگان عمل کند، ضد آن هدف دارد. عمل می‌کند. این برآمده از روحیه غیرت و تعصب ایرانی است. به نظر می‌رسد در حد مشاهدات و تجربه محدود اجتماعی که داریم در مردم این نوع واکنش قابل مشاهده است و چون احساس می‌کنند فشاری از بیرون با هدف خاصی اتفاق می‌افتد، مقاومت می‌کنند تا فشارها نتیجه عکس دهد. به نظر می‌رسد مردم بیشتر تمایل دارند که اگر مشکلی هم در جامعه هست بدون مداخله خارجی و از طریق خود مردم و در داخل کشور حل و فصل شود. حتماً مشکلات هست و همگان هم راجع به این مشکلات می‌دانند و صحبت می‌کنند ولی وقتی بدانند مداخله خارجی پشت این قضیه است تا حدود زیادی موضع‌شان متفاوت می‌شود و در جهت مردود کردن مداخله خارجی، واکنش‌ها نوع دیگری به خود می‌گیرد.

تاب‌آوری طبقه فرودست تا چه حد خواهد بود؟

اینکه ما بگوییم مردم این روحیه مقاومت را دارند و این حالت را در مقابل بیگانگان از خود نشان می‌دهند، دلیلی موجه بر بی‌توجهی مسئولان نمی‌شود. طبقه محروم از آنها انتظار زیادی دارند که در مواجهه با مسائل طوری به مدیریت امور کشور بپردازند که لاقول از داخل مشکل‌تراشی نشود و



مجتبی مقصودی

سیاست طبقه فرودست، صبر و انتظار است

اعتراض مختص طبقات یک مقدار برخوردار و به عبارت روشن تر، طبقه متوسط است

آمریکار برنامه ویژه‌ای را طراحی کرده بود و طبق این برنامه می‌خواست با فشارهای اقتصادی و معیشتی بیشتر بر طبقه فرودست، نارضایتی‌ها و حتی شورش‌هایی را در داخل ایران به وجود بیاورد اما موفق نشد و آن طور که انتظار داشت شاهدواکنش طبقه فرودست در ایران نبود. علت را چه می‌دانید؟

معتقدم گره‌زدن نارضایتی طبقه فرودست از نابسامانی‌ها به سیاست‌های ایالات متحده اشتباه است. دی سال ۹۶ که هنوز فشارهای خارجی نبود، طبقه فرودست به گرانی‌ها اعتراض کرد، اما الان که وضعیت اقتصادی خیلی بدتر شده، چرا اعتراض نمی‌کند؟ از توده‌ها نمی‌توان انتظار داشت که به صورت مستمر و دائمی حضور داشته باشند. به نظر من شاید جامعه سیاست صبر و انتظار را پیشه کرده که این خیلی مناسب نیست و سیگنال‌های خوبی نمی‌دهد. در واقع اگر یک وقت دولت ضعیف شود، آن موقع است که کنشگری ادامه پیدا می‌کند و وضعیتی مثل شهرپور ۱۳۲۰ را خواهیم داشت. در شرایطی که دولت‌ها دچار ضعف می‌شوند، این مخاطرات سنگین رخ می‌دهند.

از طرفی اصولاً سیاست‌های تحریمی بیش از حد موجب می‌شوند که نیروهای مشارکتی و آزادیخواه امکان عرض اندام پیدا کنند. معمولاً شرایط تحریمی فضای کشور را بیش از همیشه مسدود می‌کند و عملاً قدرت را به دست نیروهای اقتدارگرا می‌سپارد. از نظر من، طبقه فرودست سیاست صبر و انتظار را پیشه و تا حدودی بین دو تیغه قیچی گیر کرده است؛ یعنی از یک

طرف، فشارهای دولت‌های خارجی به‌ویژه ایالات متحده در اعمال سیاست‌های تحریمی و از طرف دیگر، سیاست‌های به شدت نادرست بخش‌های مدیریتی، طبقه فرودست را در منگنه قرار داده است. من به عنوان یک فرد در جامعه ایران چه باید بکنم؟ در شرایطی که کل منطقه در بحران و مناقشه و درگیری است، من چه باید بکنم؟ به نظر می‌رسد که باید سیاست صبر و انتظار را پیشه کنم. در کل، طبقه فرودست مطالبات خود را دارد و این نبود امکان بروز و ظهور اعتراض‌ها علامت خوبی نیست بلکه بیشتر نشان می‌دهد جامعه به شدت سرخورده است. به عبارت دیگر بعضی وقت‌ها سکوت علامت رضایت نیست بلکه پذیرش وضع موجود از سر ناچاری است.

برخی می‌گویند طبقه فرودست تا حدودی از طبقه متوسط الگوگیری کرده و در طرح مطالباتش محافظه کار شده؛ آیا این طور است؟

مفهومی به نام تاب‌آوری را باید مورد توجه قرار داد. یک وجه تاب‌آوری، پایداری و مقاومت و وجه دیگرش، انعطاف است. براساس تحقیقاتی که پژوهشگران جامعه‌شناس آمریکایی انجام داده‌اند، جامعه فقیر کمتر شورش می‌کند و جامعه‌ای که وضعیت قابل قبول و حداقلی دارد، امکان ظرفیت ابراز ناخرسندی و کنشگری‌اش بیشتر است. البته در بطن تاب‌آوری، انعطاف عقلانی و عقلانیت هم به چشم می‌خورد و بخشی از آن معطوف به سازوکار بقاست و محصول درایت و آینده‌نگری است، ولی یک نکته را هم فراموش نکنید که ما حتی روند ضعیف شدن جامعه ملی و طبقات فرودست را می‌شنویم و این خیلی خوشایند نیست اما با همه این

احوال، طبقه فرودست مقاومت می‌کند چون راهی ندارد. باز تکرار می‌کنم جامعه و بخش‌های فرودست سیاست صبر و انتظار در پیش گرفته‌اند؛ یعنی طبقه خیلی فرودست و فقیر آن قدر دغدغه نان شب و زندگی روزمره را دارند که اصلاً فرصت اعتراض ندارند. اصولاً اعتراض مختص طبقات یک مقدار برخوردار و به عبارت روشن تر، طبقه متوسط است. طبقه متوسط می‌تواند رو به افول یا صعود باشد؛ البته امروز طبقه متوسط نیز به سمت فرودستی پیش می‌رود، با وجود این اتفاق، طبقه متوسط عقلانیت خود را در این فضا اعمال می‌کند و عملاً اداره‌گری و درایت و حسابگری انجام می‌دهد. این حسن عقلانیت در طبقه فرودست هم رسوخ کرده و این طبقه به انتظار نشسته تا ببیند شرایط چه می‌شود و این اتفاق خوبی نمی‌تواند باشد، چون عملاً نتیجه به انتظار نشستن، به تضعیف دولت می‌انجامد.

طبقات فرودست در کجای آرایش سیاسی کشور قرار دارند؟

معتقدم حتی نمی‌توان به لحاظ سیاسی در کشور تشکیلی مربوط به طبقه کارگر پیدا کرد، چون همه تشکیلات نیمه‌دولتی و شبه‌دولتی هستند، حتی خانه کارگر و حزب اسلامی کار هم نیمه‌دولتی و شبه‌دولتی هستند. اصلاً مطالبات اجتماعی مردمی به لحاظ اقتصادی جایگاهی ندارد، بنابراین آرایش سیاسی کشور به شدت معیوب است. جناح‌های سیاسی موجود به عنوان راست و چپ، برآورنده واقعیت وزن نیروهای اجتماعی و سیاسی نیستند، بنابراین می‌توان گفت آرایش سیاسی معیوب است و ما به یک نیروی سوم نیاز داریم؛ البته نیروی سومی که نتواند از دل



دکتر مجتبی مقصودی، عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی معتقد است که طبقه فرودست سیاست صبر و انتظار، پیشه و تا حدودی بین دو تیغه قیچی گیر کرده است؛ یعنی از یک طرف فشارهای دولت‌های خارجی به‌ویژه ایالات متحده در اعمال سیاست‌های تحریمی و از طرف دیگر سیاست‌های به شدت نادرست بخش‌های مدیریتی، طبقه فرودست را در منگنه قرار داده اما با وجود این، طبقه فرودست براساس عقلانیت سیاست صبر و انتظار را پیش گرفته است.



دولت باید صادقانه به مردم بگوید «با اینکه شمارای دادید ولی تو انم نیست که ادامه دهیم». مگر باید تالی الابد قدرت را دودستی چسبید؟ این جرأت و جسارت در ساخت دولت نیست، به همین خاطر دولت‌ها به ندرت عذرخواهی می‌کنند و استعفا می‌دهند و می‌روند. قدرت در ایران به هزار و یک دلیل آن قدر جذابیت دارد که دولتمردان حاضر نیستند آن را رها کنند. به نظر تان طبقه فرودست الان چه نگاهی به دولت دارد؟

اختیارات کامل برخوردار نیست. چنان که امروز رئیس‌جمهور قدرت بیشتری می‌خواهد ولی این قدرت در این چارچوب هم کارساز نیست. به نظر من دولت روحانی گام به گام عقب‌نشینی کرد و گام به گام ناتوانی خود را نشان داد؛ اما در عالم سیاست استعفا هم هست. استعفا را برای چه گذاشته‌اند؟ برای زمانی که دولت بر اساس طرح و برنامه‌های اعلام شده نتواند برنامه‌های خود را پیش ببرد و شکست بخورد. در این حالت دولت باید صادقانه به مردم بگوید «با اینکه شما رای دادید ولی در توانم نیست که ادامه دهیم». مگر باید تالی الابد قدرت را دودستی چسبید؟ این جرأت و جسارت در ساخت دولت نیست، به همین خاطر دولت‌ها به ندرت عذرخواهی می‌کنند و استعفا می‌دهند و می‌روند. قدرت در ایران به هزار و یک دلیل آن قدر جذابیت دارد که دولتمردان حاضر نیستند آن را رها کنند. به نظر من بهترین راه برای دولت روحانی، استعفاست.

به نظر تان طبقه فرودست الان چه نگاهی به دولت دارد؟

اصلاً فرصت ندارد نگاه کند، چون اسیر روزمرگی‌ها و صف‌هاست. اسیر این است که آینده از این بدتر نباشد. آن زمان که صحبت از هدفمندی پارانه‌ها بود، می‌گفتیم این کار به فقیر شدن طبقه متوسط جامعه می‌انجامد، دوستان می‌خندیدند. الان همین وضع است و همه ضعیف‌تر شده‌ایم. شما هم که خبرنگار و روزنامه‌نگار هستید در حال ضعیف شدن هستید. هر روز که می‌گذرد، بدتر می‌شود. مهم‌ترین نکته‌ای که دولت روحانی را در حوزه سیاست‌ورزی با یک مشکل مهم روبه‌رو کرد، امید به آینده است. الان چشم‌انداز امیدبخشی نسبت به آینده‌مان نداریم. مگر این دولت تدبیر و امید نبود؟ کدام امید؟ الان چیزی جز شورش مردم و ناامیدی نیست. در مقاله‌ای ۱۱ گام را بر شمرده‌ام طی یک سخنرانی در حضور آقای عراقچی انجام شد. آنجایی که مردم که امید مهم‌ترین دستاورد است، نکته بعد اینکه مذاکره با قدرت‌های بزرگ همیشه در تاریخ ما مظلوم واقع شده است؛ البته مذاکره یک گام به جلو است اما نباید امیدواری را زیاد کنیم؛ چه‌بسان توانیم کاری کنیم. تنها مسئولیت دولت‌ها در قرن بیست و یکم حفظ امنیت نیست. این دولت در کدام یک از وجوه بهبود توسعه، رفاه و احساس امنیت توانست کارآمد باشد؟ ممکن است بگویید در منطقه‌ای هستیم که سوریه و عراق چنین و چنان هستند. امنیت فقط وجود سرپناه نیست بلکه امنیت نسبت به آینده زندگی‌مان هم هست. به نظر من آنچه دولت وعده داد، تحقق پیدا نکرد و به نظر نمی‌رسد در سایه وضعیتی که برای طبقه فرودست رقم زد، چشم‌اندازی متصور باشیم. این نکته را در حاشیه بگویم واقعیت این است که طبقات فرودست اگر بخواهند کاری کنند، شورش‌های بی‌جهت و بی‌سرانجام و ناخواسته‌ای را می‌توانند رقم بزنند. آنها می‌دانند این وضعیت را نمی‌خواهند، ولی نمی‌دانند چه می‌خواهند، مثل شورش در اسلامشهر که به یک باره نارضایتی بروز و ظهور پیدا می‌کند و جمعیتی به خیابان می‌ریزد و مسیر را تحریم می‌کند؛ این شورش‌ها کور و البته خطرناک هستند.

که نظام حزبی ندارد به تلاش‌های فردی افراد برمی‌گردد که سعی می‌کنند ایل، طایفه، دوست و آشنا را جمع کنند. معمولاً در انتخابات مجلس و محلی، جمعیتی می‌آیند، ولی اینکه لزوماً در چارچوب آن مطالبات باشد، نیست. واقعیت این است که جامعه‌ای که فقیر شود، بر اساس همان مطالبات حداقلی روی اسب برنده سرمایه‌گذاری می‌کند. از این جهت که آن فرد از طبقات ضعیف انتظار دارد فردی در ساختار قدرت باشد که حرفش را بشنود و این انتخابات فرصتی است که خودش را به کاندیداهای انتخاباتی نزدیک کند و بتواند ارتباطی با نهادهای قدرت داشته باشد. اومی‌داند که نهایتاً یکی از داخل صندوق‌ها درمی‌آید؛ لذا فرصت انتخابات را غنیمت می‌داند که به کاندیداهای احتمالی نزدیک شود و ظرفیت انتخاب شدن را برای او فراهم کند. برای اینکه سؤال بی‌جواب نماند، باید بگویم واقعیت این است که بعد از انتخابات ریاست‌جمهوری، ما به نتایج خوبی نرسیدیم. دولت روحانی یک دولت اصول‌گرا - اصلاح‌طلب بود؛ یعنی از لحاظ ساختارهای ذهنی، معرفت‌شناسی و فاکتورهای رویکردی محافظه‌کار بود و در بعضی جاها هم می‌توانستیم وجه اصلاح‌طلبی را در آن ببینیم. امروزه از هر دو وجه دولت روحانی، جامعه احساس ناکامی می‌کند. از این جهت انتخاباتی که زمانی می‌توانست شور و حالی برای تغییر ایجاد کند، امروز دیگر نمی‌تواند تغییر و تحول واقعی را رقم بزند. درحقیقت جناح‌های موجود برآورنده مطالبات نیروهای اجتماعی نیستند؛ ضمن اینکه در بهترین حالت با توجه به ساختارهای موجود اصلاً دیگر انتظاری بیش از این نمی‌توان داشت؛ یعنی اینکه فکر کنید انتخابات بتواند گره‌ای از مشکلات باز کند. در نهایت انتخابات گره از کار نمایندگان را باز می‌کند، شرایط اقتصادی - اجتماعی آنها را بهبود می‌بخشد و گرنه تغییری در اوضاع و احوال ملی ایجاد نمی‌کند. ما بیش از ۱۰ دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی را داشته‌ایم اما کدام یک نتوانستند تحولی جدی در وضعیت اقتصاد، سیاست، اجتماعی و معیشتی مردم ایجاد کنند؟ به نظر می‌رسد صندوق‌های رای به این شکل خیلی قدرتمند است و تمام قواست اجتماعی مردم را ندارد و با این حال چون انتخابات مجلس در قالب حوزه‌های انتخابیه برگزار می‌شود، جنبه محلی دارد که این می‌تواند انگیزه‌ای برای حضور در انتخابات باشد.

در ابتدا وقتی دولت روحانی روی کار آمد، بعد از اوج تحریم‌های آمریکا بودیم. بعد از امضا و اجرای برجام، گشایش‌هایی در حوزه اقتصادی رخ داد اما بعد از خروج آمریکا از برجام دوباره تحریم‌ها به اوج خود رسید. نگاه طبقه فرودست به دولت روحانی از سال ۹۲ تا کنون چه تغییری کرده است؟

دولت روحانی وقتی با رای مردم آمد، از مصالحه با ایالات متحده سخن گفت اما گذشت زمان نشان داد نیروهای بازدارنده‌ای هستند که خیلی علاقه‌ای به این اتفاق ندارند. من متوجه‌ام و محدودیت‌های دولت را همگان می‌دانند که از

انتخابات تغییر را رقم بزنند، آن نیروی سوم محکوم به شکست است. خیالتان را راحت کنیم؛ واقعیت این است که اصولاً نهاد انتخابات در همه دموکراسی‌ها یک جایگاهی دارد. نهاد انتخابات هم سیستم را تثبیت می‌کند و هم یک تغییرات را رقم می‌زند. همچنین ریشه‌ها را تقویت کرده و ظرفیت‌های شاخ و برگ را بهبود می‌بخشد و مقداری هم آنها را هرس می‌کند. به نظر می‌رسد جامعه ایران دارد به نقطه بدی می‌رسد و آن اینکه اصولاً صندوق انتخابات را حلال مشکلات نمی‌بیند و این طور فکر می‌کند که گیرم بهترین کاندیداها هم بیایند، بهترین وعده‌های انتخاباتی هم داده شود، بعد چه می‌شود؟

اصول‌گرایان ادعای برخورداری از حمایت طبقه محروم را دارند و حتی آقای نهبود نیز زمانی گفته بود که از خیابان انقلاب به پایین سید رای جناح راست تقویت می‌شود و از میدان انقلاب به بالا، سید رای جناح چپ. آیا واقعاً چنین تصویری وجود دارد که سید رای اصول‌گرایان بیشتر در بین طبقات فرودست واقع است؟

بالاخره نسبتی از جامعه سنتی تعلق خاطر بیشتری به حفظ وضع موجود متاثر از سنت‌ها دارد. معمولاً طبقه متوسط و رو به رشد تغییر را می‌خواهد. همان طور که وضعیت اجتماعی و اقتصادی‌شان تغییر پیدا می‌کند، مطالبات سیاسی و اجتماعی هم به آن اضافه می‌شود. در واقع شاید هم به همین خاطر بعضی نیروهای راست سیاسی، سیاست حمایت از فقرا را در پیش گرفته‌اند چون وزن رای‌شان سنگین‌تر خواهد شد.

آیا طبقه فرودست از جناح اصول‌گرا الگو می‌گیرد؟ یعنی با انتظارات و آرمان‌های آنها پای صندوق‌های رای می‌آید و اکت اجتماعی و سیاسی خودش را با آنها تنظیم می‌کند؟

معتقدم انتخابات در ایران یک بسجج از بالا به پایین و مهم‌ترین نهاد مشروعیت نظام سیاسی است. بنابراین نظام سیاسی با تمام قواست می‌کند مشارکت حداکثری را رقم بزند. باورم این است که خیلی از نیروهای اجتماعی در ایران درک دقیقی از منافع صنفی، طبقاتی و هویتی خودشان ندارند و بیشتر جذب تبلیغات حاشیه‌های صندوق‌های رای می‌شوند؛ به همین دلیل برخی معتقدند در شرایط فقیر شدن جامعه، امکان خریدن آرای بسیار زیاد است. زمانی به ما می‌گفتند «در پاکستان با یک کیسه برنج یا یک پیت حلب روغن رای را می‌خرند». درحقیقت در جامعه فقیر این امکان زیاد است. اساساً جایگاه و پایگاه طبقه ضعیف می‌تواند پایگاه سنتی نیروهای محافظه‌کار را تشکیل دهد، ولی همین تعریف هم خیلی قابل اعتماد نیست.

اگر انتخابات سال ۹۸ مجلس را ملاک قرار دهیم، طبقه فرودست نسبت به گذشته، چه نگاهی به صندوق رای خواهد داشت؟ ممکن است نگاه بی‌اعتمادی پیشه‌کنند؟

معمولاً نتیجه انتخابات مجلس در کشوری

طبقه فرودست دیگر اعتمادی به استراتژی نگاه به بیرون ندارد

گفت وگویی در باره چرایی شکست استراتژی آمریکا برای ایجاد شورش فقرا در ایران

تا پیش از این به نظر می‌رسید که اپوزیسیون و فشارهای معاند روی طبقه متوسط ایران برای ایجاد ناآرامی و زوایه با نظام تلاش می‌کند اما گویا با آمدن ترامپ این قضیه تغییر کرده و آنها بیشتر روی طبقه فرودست متمرکز شده‌اند. شما این قضیه را چطور می‌بینید؟

ترامپ و تیم جدید کاخ سفید با آسیب‌شناسی آنچه در اغتشاشات هدایت‌شده انتخابات سال ۸۸ ایران و سپس آنچه در شکل‌گیری برجام رخ داده بود، راهبردی تحت‌عنوان راهبرد جامع فشار را طراحی کردند. هدف این راهبرد همچنان براساس شکاف مردم و حکومت قرار داده شد، منتها به‌جای طبقه متوسط که در سال ۸۸ به اعتراض کشانده شده بودند، طبقه فرودست قرار گرفت. تاکتیک راهبرد جامع فشار براساس ایجاد زخم‌های کوچک مثل اعتراض کامیون‌داران یا مال‌باختگان یا بیکاران و امثالهم بود. تاکتیک زخم‌های کوچک در نهایت باید به طور متشکل از پیرامون به مرکز یعنی از شهرستان‌ها به تهران هدایت می‌شد که البته اوج آن در دی‌ماه سال ۱۳۹۶ در پیرامون یعنی شهرستان‌ها رخ داد. در این میان ترامپ در اردیبهشت ۹۷ با خروج از برجام و تشدید تحریم‌ها به آن شدت بخشید تا بتواند طبقه فرودست را تحت‌عنوان جنبش گرسنگان در تابستان ۹۷ و تحت‌عنوان تابستان داغ به مقابله با حکومت و نظام بکشد. به نظر می‌رسد راهبرد جامع فشار براساس واقعیت‌های ایران تنظیم نشده است زیرا جنگ اقتصادی با حر به تحریم نتوانست اقتصاد بزرگ ایران را به فروپاشی بکشد؛ لذا آنچه ترامپ دنبال می‌کرد که جمهوری اسلامی را باید به فقر مطلق بکشد تا مردم ایران، به آنچه ترامپ و آمریکایی‌ها می‌اندیشند، فکر کنند و عمل کنند، صورت نگرفت. در این میان، طبقه فرودست ایران به‌گونه‌ای دیگر فکر و عمل کرد زیرا آنها ارزش امنیت را طی سال‌های اخیر به‌خوبی درک کرده‌بودند. آنچه در سوریه و عراق بر اثر فروپاشی ساختاری رخ داده و نتیجه‌اش ناامنی به‌وجود آمده از سوی داعش بود بر مردم ایران به‌خوبی مشاهده کرده بودند؛ به طوری که حتی اگر فشار اقتصادی معیشتی بیشتری هم بر مردم ایران وارد شود، حاضر به ازدست‌دادن این امنیت نیستند. آنچه مهم است اینکه مردم وقتی در اثر تنگنای اقتصادی معیشتی به میدان می‌آیند که درک کنند که نظام تمام شده است این درحالی است که علاوه بر وجود امنیت، حفظ نظم اجتماعی و حمایت‌های معیشتی، حکومت نشان داد که قادر به انجام کارکردهای اساسی خود است.

واکنش طبقه فرودست به تشدید گام به گام تحریم‌ها در آینده چه خواهد بود؟ در حقیقت شما چطور تاب‌آوری‌شان را ارزیابی می‌کنید و تا کجا ادامه خواهد داشت؟

مردم ایران برخلاف آنچه ممکن است آمریکایی‌ها به آن فکر کنند، بسیار هوشمندانه عمل کردند و می‌کنند. به نظر می‌رسد مردم ایران متوجه شده‌اند که تأثیر تحریم‌ها حداکثر تا ۳۰ درصد فشارهای اقتصادی و معیشتی را موجب می‌شود و بقیه آن ناشی از بی‌تصمیمی و برخی ناکارآمدی‌های داخلی، جنگ روانی و عملکرد شبکه‌های آلوده به فساد است که با سوءاستفاده از شرایط جنگ

اقتصادی فقط به تأمین منافع نامشروع خود بسنده کرده‌اند؛ لذا مردم ایران سه کار را دنبال می‌کنند: اول با توجه به شرایط و فشارهای اقتصادی و معیشتی ناشی از تحریم به حمایت از طرح تشدید بحران که توسط شورای امنیت ملی ایران طراحی شده، پرداخته‌اند تا با تشدید بحران در سه وضعیت هسته‌ای، منطقه‌ای و نفت، آمریکا مجبور به برداشتن تحریم‌ها شود. دوم، مردم ایران با توجه به فرمان تشکیل قرارگاه اقتصادی، آن هم با حضور سران سه قوه و داشتن اختیارات گسترده در حل مشکلات اقتصادی و معیشتی، امیدوارند با تصمیمات زودهنگام، اطلاع‌رسانی شفاف و به‌موقع، تحقق وعده‌های معیشتی و مدیریتی و همچنین به‌کارگیری مدیران جوان، شجاع و انقلابی به مسائل‌شان رسیدگی شود. سوم، مردم ایران منتظرند با توجه به حکم حکومتی در برخورد سریع و قاطع با مفسدان اقتصادی از سوی قوه قضائیه در ارتباط با شناسایی این مفسدان، برخورد سریع و قاطع انجام شود و آنها را تحت‌عنوان جنایتکار جنگی به مجازات لازم برسانند تا از این طریق بتوانند شبکه‌های آلوده به فساد را متوقف کنند؛ البته طبقه فرودست در این وضعیت به قناعت روی آورده و برخی از نیازهای اساسی خودش چشم‌پوشی کرده و حتی با تشکیل کمیته‌هایی به مقابله با گرانی‌ها پرداخته و انتظار دارند که طبقات بالاتر هم در این راستا گام بردارند.

به نظر شما این یک نوع محافظه‌کاری از قشر فرودست نیست و آیا آنها به نوعی از فرهنگ طبقه متوسط الگوبرداری نکرده‌اند؟

بحث طبقات در ایران مصداق واقعی ندارد زیرا عمده طبقه فرادست ما چون از لحاظ فرهنگی در سطح بالایی قرار دارند، رفتارشان با طبقه فرودست اقتصادی متفاوت است. این وضعیت در طبقات دیگر که دارای رفاه اقتصادی هستند نیز به شکل دیگری است. اگر آنها از لحاظ فرهنگی غرب‌گرا باشند، حتماً محافظه‌کار خواهند شد. از این لحاظ می‌توان گفت طبقه فرودست به سه دسته تقسیم شده‌اند؛ بخشی که از لحاظ فرهنگی رشد یافته نیست و باید دست به شورش بزند که چون کارکرد دولت را در وظایف تولید امنیت و نظم اجتماعی می‌بیند، محافظه‌کار می‌شود و اقدامی انجام نمی‌دهد. دسته دوم که از لحاظ فرهنگی رشد یافته هستند، معتقدند انقلاب را به‌وجود آورده‌اند، شهید داده‌اند و باید از آن دفاع کنند؛ لذا هرگونه تغییر را از درون صندوق‌های رای جست‌وجو می‌کنند و امیدوار هستند با تولید بصیرت، دیگران را هم با خود همراه و همسو کنند و دولت معتقد به حداقل رونق‌توری به‌وجود بیاورند. دسته سوم، جریان بی‌تفاوت‌ها هستند. این دسته از نظر ذهنی معتقد به وجود نارضایتی‌های متعدد و فریبدهنده است که اگر شکاف بین عینیت و ذهنیت نارضایتی‌ها، در اینها برطرف شود، اینها به دسته دوم ملحق خواهند شد.

حالا اگر بخواهیم کمی بیشتر موضوع را به لحاظ سیاسی بررسی کنیم، اکنون نگاه طبقه فرودست به دولت آقای روحانی چطور است؟ از سال ۹۲ تا الان شاهد وضعیت‌های متفاوتی از دولت آقای روحانی بودیم؛ زمانی دولت او در اوج تحریم‌های فلج‌کننده دولت او با قرار داشت، بعد از برجام

یک سری گشایش‌های اقتصادی برای پیش‌بینی به‌وجود آمد و دوباره الان به موقعیت اوج تحریم‌ها بازگشته است. به نظر شما امروز طبقه فرودست به دولت آقای روحانی چطور نگاه می‌کنند؟

طبقه فرودست به استراتژی نگاه به بیرون و چرخش زندگی مردم و چرخش ساتنریفیوژها دچار بی‌اعتمادی شده است. گرچه ممکن است برخی ترامپ را مسئول اصلی بی‌اعتمادسازی بدانند اما به هر حال اعتماد دولت آقای روحانی به غرب به‌خصوص به آمریکا و او با ما که او را خوش اخلاق می‌دانست و به آقای کری که امضای او را با اهمیت‌تر از هر چیزی تلقی می‌کرد، امروز حاصل نشده و در ساختار موجود سیاسی آمریکا فردی آمده که تمام تعهدات را کنار زده است؛ اما از نگاه دیگر، ما متوجه می‌شویم که آمریکایی‌ها اساساً برای برخورد با ایران پنج مرحله پلکانی را طی خواهند کرد که در مرحله اول و مهم‌تر از همه بحث هسته‌ای قرار داشت و مراحل بعد به قدرت منطقه‌ای، بعد موشکی، امنیت اسرائیل و جواسیس زندانی در ایران هم کشیده می‌شود، در مجموع آمریکایی‌ها برای حفظ خودشان در منطقه جنوب غرب آسیا، خود را مواجه با ایرانی می‌دانند که قدرت‌ش رو به نفوذ است، بنابراین بدون اینکه بخواهیم اغماضی انجام دهیم باید این رویارویی دو طرف را بپذیریم؛ البته این رویایی می‌تواند با اتخاذ استراتژی مقاومت کاهش پیدا کند. از این رو گفت‌وگوهای آقای روحانی در دوره بیکی در دهه ۸۰ و دیگری در دهه ۹۰ که مسئولیت اصلی را برعهده داشت، مورد توجه و زیر ذره‌بین طبقات اجتماعی و اقتصادی ایران در ارتباط با مقاومت قرار گرفت. از آنجا که بحث ما طبقه فرودست است، می‌توانیم بگوییم که طبقه فرودست بیشتر آسیب‌رادر این دوران از تحریم‌های جدید و نا کارآمد شدن استراتژی روحانی خورده است؛ بنابراین به آقای روحانی و عملکرد ایشان انتقاد و حتی مخالفت صریح می‌کند. ما می‌توانیم آن سه دسته‌ای که از طبقه فرودست تقسیم‌بندی کردیم در این نگاه مورد توجه قرار دهیم. دسته اول جریان‌های فرودست اقتصادی است اما دارای رشد فرهنگی نیست. اینها به آقای روحانی رای دادند تا مشکل اقتصادی‌شان حل شود اما امروز می‌بینند که مشکل اقتصادی‌شان حل نشده، چه به لحاظ تحریم و چه به لحاظ ناکارآمدی مدیریتی و چه از نظر سوءاستفاده مفسدان اقتصادی؛ در هر سه شکل اینها دچار ضرر شده‌اند و مخالف آقای روحانی هستند. دسته دوم طبقه فرودست است که از لحاظ اقتصادی پایین محسوب می‌شود اما به لحاظ فرهنگی رشد یافته است، به آقای روحانی بدبین بود اما چون ایشان در این راستا رای مردم را جذب کرده بود، به هر حال اینها در طول برجام ضمن داشتن مخالفت‌هایی، آقای روحانی را تحمل کردند، ولی به نظر می‌رسد که اینها امروز مطالبات مشخصی دارند و آقای روحانی را حداقل به اندازه ترامپ مقصر وضعیت موجود اقتصادی اجتماعی ایران می‌دانند. دسته سوم که بی‌تفاوت‌ها را تشکیل می‌دهند، همچنان دچار همان شکاف بین ذهنیت و عینیت ناشی از نارضایتی‌ها هستند که در دوران آقای روحانی به این شکاف دامن زده شده و به نظر می‌رسد که اگر این شکاف برداشته شود، این طبقه سوم به طبقه دوم خواهند پیوست و مخالفان جدی آقای روحانی رو به گسترش خواهد نهاد.

علوم سیاسی

انتظار طبقه فرودست از آقای روحانی چیست؟ برخی می‌گویند طبقه فرودست انتظار دارد که دولت آقای روحانی کنار برود و برخی می‌گویند طبقه فرودست انتظار دارد آقای روحانی همچنان مثل اوایل دوره ریاست‌جمهوری ایش تحرک بیشتری را در حوزه سیاست خارجی از خودش به نمایش بگذارد و وضعیت را از آن طریق بهبود دهد.

آنچه در کشور تصمیم گرفته شده و توسط شورای امنیت ملی ابلاغ شد، تشدید بحران هسته‌ای، بحران نفتی و بحران منطقه‌ای بوده که موجب عقب‌نشینی آمریکایی‌ها شد. در این میان به نظر می‌رسد که طبقه فرودست که وضعیت اقتصادی و معیشتی فشار زیادی به او وارد کرده، خواستار تغییر این وضعیت است اما با آمریکایی روبروست که به هیچ‌وجه قابل اعتماد نیست و همچنین با دولتی روبروست که استراتژی‌اش شکست خورده و نیروهای موجود در این دولت قادر به تغییر استراتژی گذشته نیستند و نمی‌توانند استراتژی جدیدی را تدوین کنند. به عبارت بهتر، استراتژی جدید نیازمند افراد جدید است. آنهایی که به شکل ساختاری به نوعی با گارد باز عمل می‌کنند، نمی‌توانند استراتژی‌های با گاردهای بسته را دنبال و اجرایی کنند. از این رو، دولت آقای روحانی برای ادامه کار، یعنی عبور از رکود تورمی و رسیدن به حداقل رونق تورمی، گام‌های اساسی اول از لحاظ ساختاری نیاز دارد و دوم اینکه باید بتواند چهره‌های جوان و پرکار برای تلاش شبانه‌روزی در دستیابی به حداقل رونق تورمی داشته باشد؛ البته افراد نفوذی و بخش‌های وابسته به دولت تلاش در احیای کاسبان ترس دارند.

در سال انتخابات مجلس قرار داریم. این طبقه فرودست نگاهش به انتخابات چطور خواهد بود؟ برخی می‌گویند احتمال کاهش مشارکت وجود دارد. آقای چمران چنین چیزی مطرح کرده و برخی می‌گویند چون انتخابات مجلس، انتخاباتی محلی است، ما شاهد کاهش مشارکت نخواهیم بود. ارزیابی شما چیست و این طبقه متوسط در کجای عرصه سیاسی تعریف می‌شود؟ یعنی اگر بخواهیم یک جناح بندی ترسیم کنیم که اصلاح طلبان، اعتدالیون فرودست به نفع کدام یک از این سه قطب حاضر است وارد صحنه بشود تا وضعیتش بهتر شود؟

احتمالاً در شهرهای بزرگ با کاهش آرا روبرو باشیم. به هر حال مشکلات اقتصادی، معیشتی، به خصوص در باره طبقه فرودست تاثیر خواهد گذاشت اما آرا دهندگان عمدتاً از طبقه فرودست به نظر می‌رسد به سمت اصول‌گرایان بروند. تاریخ سیاسی روند آرای مردم نشان می‌دهد که بعد از ناکامی یک گروه به سمت گروه سیاسی دیگر

سوق پیدا خواهیم کرد. از این رو، از آنجایی که مردم وضعیت موجود را نتیجه عملکرد اعتدال‌گرایان و اصلاح طلب‌ها می‌دانند، حتماً به سوی طرف مقابلشان گام برخواهند داشت. این طبقه فرودست در دوره قبل رایش به سمت اصول‌گرایان دچار کاهش شده بود و اصول‌گرایانی که در قدرت قرار داشتند در اواخر دوره احمدی‌نژاد با تورم بالای ۴۰ درصد روبرو شدند، بنابراین به‌طور طبیعی مردم طبقه فرودست به سمت بی‌تفاوتی یا به سمت جریان اعتدال و اصلاح طلب روی آوردند. به هر حال ما باید توجه کنیم که سه دسته در جامعه‌شناسی سیاسی دارای رای است. اولین رای، رای نیروهای سیاسی است که عمدتاً به دو یا سه بخش اصول‌گرا و اصلاح طلب یا اعتدال‌گرا قابل تقسیم است و می‌توان گفت اینها ۳۰ درصد آرا را برای خود ذخیره خواهند کرد و دومین دسته از آرا، آرای خاکستری است که به نظر می‌رسد این بار آرای خاکستری که شامل آرای طبقات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌شود، گرایش شان طبق آن روند تاریخی به سمت جریان اصول‌گرا سوق پیدا کند. آن دسته که رای نمی‌دادند کسانی هستند که از لحاظ جامعه‌شناسی سیاسی در بخش وقسمتی قرار دارند که اساساً حدود ۲۹ درصد تا ۳۰ درصد آرای دوره قبل را تشکیل می‌دادند و اینها عمدتاً به هیچ طرفی از گروه‌های سیاسی رای نمی‌دادند یعنی با علاقه‌ای به دادن رای نداشتند یا اینکه دادن رای را بی‌تاثیر در ساختار می‌دانستند. به نظر می‌رسد که این دوره این افراد رو به افزایش باشند که عمدتاً می‌توانند از طبقه متوسطی باشند که به جریان اعتدال و اصلاحات رای داده بودند و در نتیجه می‌توانیم بگوییم که انتخابات آینده گرچه با کاهش آرا در شهرهای بزرگ روبرو خواهد شد اما روی هم رفته سمت و سوی آرا به سمت اصول‌گرایان سوق پیدا خواهد کرد؛ البته باید به دیالکتیک پول توجه داشت و امیدواریم که شورای نگهبان به مساله خرید و فروش آرا توجه داشته باشد تا جریان‌هایی که در گذشته سراغ این وضعیت هارفتند ا متوقف کند.

اخیراً رئیس کمیته امداد اعلام کرد که در ایران شورش فقر نخواهیم داشت. به نظر شما این حرف از خیال راحت مسئولان ما از این اتفاق حکایت می‌کند یا دغدغه‌مندی آنها را به نمایش می‌گذارد؟ حکومت برای پیشگیری از وقوع شورش فقرا در آینده باید چه کار کند؟

شورش مردم به خصوص طبقه پایین در چهار تئوری جنبش‌ها یا شورش‌های اجتماعی قابل بررسی است. اولین دیدگاه به تئوری مشهور به توقعات فزاینده از الکسی دو توتو کوئل برمی‌گردد. این تئوری پرزاد فرانسوی که کتاب مهمش در مورد انقلاب فرانسه است، نقش شورش و تحول اجتماعی را ناشی از بهبودی شرایط اقتصادی و اجتماعی می‌داند که در کشور یا در وضعیت فعلی قابل طرح نیست زیرا ما با تنزل شرایط اقتصادی و اجتماعی روبرو هستیم. دیدگاه دوم مربوط به دیدگاه مارکسیست هاست. آنها معتقدند که شورش صرفاً با توجه به نقش تنزل فزاینده

اقتصادی شکل می‌گیرد که البته می‌تواند در وضع فعلی ما مطرح باشد و بنده برای این بررسی طبقه فرودست را به سه دسته تقسیم کردم و گفتم که اینها با تنزل فزاینده شرایط اقتصادی روبرو هستند و نوع برخورد اینها را توضیح دادم؛ آنها که در طبقه فرودست اقتصادی قرار دارند، اگر رشد یافته فرهنگی باشند، خودشان را صاحب این انقلاب می‌دانند و هرگز علیه این انقلاب حرکتی انجام نمی‌دهند و آن حرف امام را آویزه گوش دارند که فرمودند من یک موی این کوخ‌نشینان را به کاخ‌نشینان نخواهم داد؛ اما دیدگاه سوم که مورد توجه بنده است، دیدگاه مشهور به آقای جیمز دیویس است. ایشان معتقد است که شورش یا تحول اجتماعی وقتی صورت می‌گیرد که یک کشور در طول رشد اقتصادی و اجتماعی طولانی به یک باره دچار رکود سریع شود که به نظر بنده این تئوری می‌تواند در وضعیت کلی جامعه ما بررسی شود. این تئوری مشهور و معروف به منجی و قابل بررسی است. از آنجا که کشور ما طی ۴۰ سال گذشته به هر حال شاهد یک رشد اقتصادی و اجتماعی مستمر بوده، گرچه بالا و پایین جیمز اما شاهد یک رشد اقتصادی مستمر هستیم به طوری که امروز اقتصادمان در دنیا هشتم است و این نشان دهنده آن است که طی ۴۰ سال گذشته رشد کرده‌ایم، ولی در وضعیت کنونی با رکودی سریع روبرو هستیم که ناشی از تحریم‌ها و ناکارآمد شدن استراتژی آقای روحانی است. این دو عامل موجب شده که جنگی روانی به وجود آید و این جنگ روانی به مفسدان اقتصادی این امکان را می‌دهد که سوءاستفاده‌های گسترده‌ای را داشته باشند. چه کسانی که در ساختار قدرت هستند و چه کسانی که در بیرون از ساختار قدرت قرار دارند دست به فساد اقتصادی گسترده‌ای زده‌اند. اگر بخواهیم از این شورش که ناشی از این رشد اقتصادی ۴۰ ساله است، جلوگیری کنیم و با این تحریم که موجب رکود تورمی شده، برخوردی انجام دهیم، باید رکود تورمی را حداقل به رونق توری تبدیل کنیم و در مرحله بعدی با وجود تورم دست به یک رونق اقتصادی بزنیم. یعنی اینکه حجم نقدینگی را به کارهای اقتصادی و در راس همه آنها، مسکن‌سازی هدایت کنیم و توجه به اقتصاد درون‌گرا را داشته باشیم. از این طریق و بر همین اساس است که ما نیازمند تغییر ساختار کنونی دولت هستیم چرا که تیم کنونی دولت آمادگی اجرای این رونق اقتصادی را ندارد.

تئوری دیگری درباره تغییر و تحول اجتماعی و شورش وجود دارد که رویکرد جامعه‌نودوار است. در این وضعیت ساختار طبقاتی جایش را به توده‌های ذره‌ای شده می‌دهد. توده ذره‌ای شده دنبال منجی است که می‌تواند در ایران شکل بگیرد. در این رویکرد، فعالیت گروه‌ها و نخبان حاشیه‌ای، جایگزین وفاداری طبقاتی، گروه‌ها و احزاب سیاسی می‌شود. سخن بر این است که آیا طیفی از سیاستمداران توده‌گرا که به‌مثابه نخبان حاشیه‌ای عمل می‌کنند، موفق به رهبری توده‌های ذره‌ای شده می‌شوند یا آنها نیز جای خود را مانند پاکستان، اوکراین و... به سلبریتی‌ها خواهند داد؟



ترامپ و تیم جدید کاخ سفید با آسیب‌شناسی آنچه در اغتشاشات هدایت شده انتخابات سال ۸۸ ایران و سپس آنچه در شکل‌گیری برجام رخ داده بود، راهبردی تحت‌عنوان راهبرد جامع فشار را طراحی کردند. هدف این راهبرد همچنان براساس شکاف مردم و حکومت قرار داده شد، منتها به جای طبقه متوسط که در سال ۸۸ به اعتراض کشانده شده بودند، طبقه فرودست قرار گرفت



محمد اکبری
روزنامه نگار

طبقه پایین در انتخابات آینده به دنبال منجی است

گفت‌وگو با محمدسالار کسرای درباره کنش سیاسی طبقه فرودست

حداقل طی دو دهه اخیر بیشتر در مسیر اصلاح کردن خودش و گذر از اشتباهات گذشته اش کام برداشته است. در جامعه ایران اگر بحث طبقه‌ای کنیم، بخشی از طبقه متوسط به طبقه سوم و چهارم جامعه تبدیل شده‌اند. حجم طبقه پایین جامعه بسیار فریه و گسترده شده، ولی این به معنای آن نیست که این طبقه آماده یک شورش بنیان‌برافکنی است که همه چیز را به هم بریزد.

به نظر تان واکنش این طبقه به تحریم‌ها چه بود؟ چطور با آن کنار آمد و توانست این بدتر شدن وضعیت اقتصادی را بپذیرد؟

به نظر من نمی‌شود گفت جامعه پذیرش کرده است. فعلا همان جمله اولی که جناب عالی به کار بردید، شاید دقیق‌تر و درست‌تر باشد و آن اینکه فعلا کنار آمده و منتظر است واقعا ببیند چه تصمیمی در سطوح سیاسی گرفته می‌شود. فشارها بسیار زیاد است، سطح نگرانی همراه با نا رضایتی خیلی بالاست، ولی جامعه امیدوار است که تصمیم درستی در این زمینه گرفته شود تا شاید این بحران حل بشود. فکر نمی‌کنم جامعه واقعا خیلی کنار آمده باشد، چون خیلی تنگنای اقتصادی فشارش را بر گلوئی بخشی از جامعه ایران بیش از حد کرده و به اعتقاد من جامعه ایران منتظر یک تصمیم سیاسی است یا امیدوار به یک تصمیم است که از این مرحله عبور کند.

با این وضعیت، تاب‌آوری طبقه فرودست تا کجا می‌تواند ادامه داشته باشد؟

من فکر می‌کنم نمی‌تواند بیش از اندازه باشد، ولی جامعه ایران مشکلات زیادی را طی این چند دهه اخیر پشت سر گذارده است. به نظرم تاب‌آوری جامعه ایران مقداری در مقابل مشکلات و تنگناها بالا رفته، ولی این به این معنا نیست که ما فرض کنیم جامعه می‌تواند همیشه چنین کاری را بکند؛ حداقل بر اساس دانشی که در زمینه شورش‌ها، جنبش‌های اجتماعی و انقلاب‌ها وجود دارد، گاهی اوقات حتی ممکن است یک حادثه یا به قول جامعه‌شناسان، عوامل تسهیل‌کننده یا شتاب‌زا به اتفاقاتی منجر شود که نشود اوضاع را کنترل کرد و اوضاع از کنترل خارج شود؛ اما این هم به این معنا نیست که این‌ها همیشه چیزهایی حتمی و مکانیکی هستند که اتفاق می‌افتند. به هر حال جوامعی که به چنین وضعیتی بیفتند، حالت شکننده‌ای دارند و گاهی اوقات ممکن است یک عامل ثالثی بتواند مثل یک جرعه‌ای که به بشکه باروت می‌زنید، خیلی حادثه بیافریند. از نوع آن چیزی که در دی ۹۶ اتفاق افتاد، ولی باز هم من اعتقاد بر این است که جامعه ایران دنبال اتفاقاتی از نوع دگرگونی‌های سیاسی آنچنانی که بشود نامش را انقلاب یا هر چیز بنیان‌برافکن دیگری گذاشت، نیست. با تجربه تاریخی صدساله اخیرش، غالبا حداقل در سطح روشنفکری و در سطح بخش‌های فرهنگی جامعه ایران چنین آمادگی، پتانسیل یا درخواستی وجود ندارد.

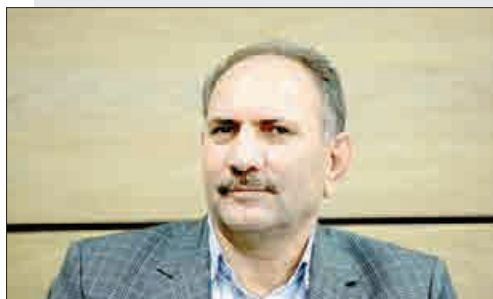
گفته می‌شود طبقه متوسط بیشتر محافظه کار هستند و طبقه فرودست‌ها به خاطر آن شرایطی که وجود دارد، معمولا متهورتر عمل می‌کنند. به نظر شما الان فرهنگ طبقه متوسط در طبقه



جامعه ایران از این کمی عبور کرده است. دی ۹۶ هم بیشتر به یک حادثه شبیه بود، یعنی به قول جامعه‌شناسان یک شورش بود، چون شورش‌ها حرکت‌های انفجاری یک‌دفعه‌ای و ویرانگر هستند و نه تداوم دارند و نه هدف. به این دلیل، غرب از جامعه ایران با به طور کلی آمریکایی‌ها از جامعه ایران دریافت درستی ندارند. اگر این را در نظر بگیریم که تنگنای اقتصادی باید منجر به هم‌ریختن سیستم شود، باید با این شرایط اتفاق می‌افتاد. حداقل نرخ ارز را در نظر بگیرید از هفت هزار تومان تا ۱۴ و ۱۵ هزار تومان. باید تا الان ۱۵ هزار در ایران انقلاب می‌شد یا بیش از این. به نظر من دریافت آمریکایی‌ها از جامعه ایران و اطلاعاتی که آنها در مورد جامعه ما دارند، اطلاعات غلطی است. جامعه ایران

در یک سال اخیر ایالات متحده آمریکا با فشار بسیار روی ایران تلاش کرد طبقه فرودست را با مشکلات بسیاری روبه‌رو کند تا زمینه‌ای برای شورش اجتماعی این طبقه ایجاد شود. استدلال آمریکا این بود که این فشار می‌تواند به شورش جامعه و تغییر حکومت منجر شود، ولی این اتفاق نیفتاد. چرا این طرح محقق نشد و طبقه فرودست به خیابان نیامدند؟

اینکه جامعه ایران واقعا دنبال این باشد که برای مثال مانند سال ۵۷ یا شبیه هر شورش دیگری، انقلابی بکند و کل زمین و زمان را به هم بریزد و دگرگونی اساسی ایجاد شود، به نظر من



«تاب‌آوری جامعه ایران مقداری در مقابل مشکلات و تنگناها بالا رفته، ولی این به این معنا نیست که ما فرض کنیم جامعه می‌تواند همیشه چنین کاری را بکند» این اعتقاد محمدسالار کسرای، استاد دانشگاه است؛ با او در مورد طبقه فرودست و رفتار این طبقه در مواجهه با تحریم‌های جدید گفت‌وگو کرده‌ایم.

فرودست رسوخ کرده و این طبقه محافظه کار تر شده است؟

بخش عمده‌ای از طبقه متوسط الان به طبقه فرودست تبدیل شده‌اند؛ مثلاً معلمان یا بخشی از طبقه کارگری یا بخشی از بورژوازی که به دلایل مختلفی این‌ها مثلاً تولیدکننده بودند، ولی توان تولید ندارند، حالا یا قطعه‌اش را انداخته یا چیزی دیگر را می‌فروشند تا بتواند زندگی را در حدی که می‌تواند تحمل کند یا رقیبی دارد یا به هر دلیلی الان جزو طبقه فرودست شده است. این می‌تواند شکل گیرد، یعنی در کردارهای این‌ها هم می‌شود این را دید. این می‌تواند یک دلیلی باشد. مثلاً در کردارها و رفتارهای جمعی که مثال زدیم، شما تقاضاهای معلمان را ببینید. آنها خیلی مدنی عمل می‌کنند. در کردارها و رفتارهای جمعی این‌ها شما همان منش‌های طبقه متوسط را ملاحظه می‌کنید. خواسته‌های معلمان الان دیگر خواسته‌های فرهنگی نیست، یعنی الان خواسته‌شان خواسته طبقه متوسط نیست، دنبال حقوق بازنشستگی و اضافه‌تدریس و بالاترین حقوق‌شان هستند؛ همه این خواسته‌هایشان مادی است که بیشتر خواسته طبقه پایین است که در جنبش‌های کارگری شما با این نوع درخواست‌ها مواجه هستید. در جنبش‌های طبقه متوسط معمولاً خواسته‌ها، خواسته‌های فرهنگی است، خواسته‌هایی فراتر از محیط داخلی و این‌هاست. بعضی موقع‌ها در جنبش‌های جدید، خواسته‌ها جهان‌شمول هستند، مثل محیط زیست و بحث‌های حقوق بشر و چیزهایی از این دست، ولی الان خواسته‌های معلمان در ایران دقیقاً خواسته‌های طبقات پایین است اما کنش آنها همچنان کنش طبقه متوسط است؛ منظورم کنش جنبی آنهاست. نوع اعتراض‌شان اعتراض‌های طبقه متوسط است؛ از نوع نشست‌ها، گردهمایی‌ها یا مثلاً اعتصاب‌های مدنی که بیشتر جنبه مقاومت منفی دارد؛ مثلاً دیدیم که با همدیگر سر کلاس نمی‌روند یا کارهایی از این شکل می‌کنند که این‌ها قریب به اتفاق رفتارهای طبقه متوسط است.

به نظر تان این طبقه فرودست در آرایش سیاسی کشور بیشتر در کدام چارچوب بوده و به کدام جناح نزدیکتر هستند و از کدام جناح سیاسی الگومی گیرند؟

در جامعه ایران احزاب کارگری یا احزاب چپ به آن معنا وجود ندارد اما در آمریکا به هر حال معمولاً سوسیال‌های فکری و نگرش دموکرات‌ها به سمت طبقه پایین است. گرچه آنها هم بخش فرهنگی را همراه خودشان دارند، ولی معمولاً می‌بینید که در اقداماتشان دنبال بیمه‌ها و مسائل این طوری برای طبقات پایین می‌روند؛ این‌ها این گروه‌ها را جذب می‌کنند. در انگلستان حزب کارگر یا در جاهای دیگر احزابی به این شکل وجود دارند. در ایران به دلیل نبودن جناح یا حزب خاصی که خواسته‌های طبقه‌ای، طبقاتی این‌ها را برآورد، این طبقه به عنوان لشکرکشی بی‌فرمانده همواره استفاده‌های خاص می‌شود؛ یعنی شما می‌بینید در انتخابات در حالی که هر دو جناح به نظر من رویکردشان حداقل نسبت به اقتصاد، لیبرالی است،

ولی گاهی می‌آیند شعارهای مربوط به طبقات پایین را برای جذب آن‌ها ارائه می‌کنند اما به اعتقاد من معمولاً از طبقات پایین در ایران به عنوان نیروهای کمکی استفاده می‌شود و هیچ سخنگویی حداقل در بخش سیاسی جامعه ایران ندارند.

اخیراً رئیس کمیته امداد اعلام کرد که در ایران نسورش فقراتخواهیم داشت. به نظر شما این حرف از خیال راحت مسئولان ما از این اتفاق حکایت می‌کند یا دغدغه‌مندی آنها؟ حکومت برای پیشگیری از وقوع شورش فقرات باید چه اقدامی انجام دهد؟

به نظر من از عدم شناخت است. ما واقعا پتانسیل‌های جامعه را نمی‌توانیم بشناسیم. ما دانش کافی در مورد چگونگی اعتراض‌ها نداریم. منظورم از اعتراض هرگونه پرسه‌ای است که شما در موردش صحبت می‌کنید؛ از شورش و کمپین و مقاومت منفی تا شورش‌های خشونت‌بار که دانش کافی در این زمینه در دو سطح وجود ندارد؛ یکی در زمینه دانش تئوریک و دوم در زمینه رفتارهای همین مردمی که از آن‌ها به عنوان طبقات پایین و شورش فقرات می‌بینیم و هرگز پتانسیل این قضیه الان وجود دارد. باز هم تأکید می‌کنم؛ چون طبقه متوسط در جامعه ایران نگرش، خاستگاه و پایگاهش اصلاح‌گرا است، بنابراین قدرت طبقه متوسط هیچ موقع به طبقات پایین اجازه نداده که میدان‌دار تحولات اجتماعی و سیاسی در ایران بشوند اما این بعید نیست که هر آن این اتفاق بیفتد. الان حجم طبقه پایین در جامعه ایران بسیار فرجه است و این یک پتانسیلی برای هرگونه کنش اعتراضی آمیز می‌تواند ایجاد کند.

به نظر تان این فرجه شدن از سال ۹۲ که آقای روحانی سر کار آمد، شکل گرفت یا حداقل بگویم بیشتر شده یا نه، روندی است که از قبل وجود داشته است؟

به اعتقاد من این طولانی‌تر از این حرف‌هاست. من در زمینه تقریباً سه دهه بعد از انقلاب را مطالعه و دلایل این قضیه را به صورت مفصل بیان کردم؛ هم در دولت مرحوم آقای هاشمی و هم در دولت آقای خاتمی.

منظورم از دولت همان قوه مجریه است؛ هم در دوره آقای احمدی‌نژاد و هم در دوره آقای روحانی حداقل چهار سال اول ریاست جمهوری‌اش. دلایل مختلفی وجود دارد برای این داستان، ولی این‌ها تقویت‌کننده هم‌دیگر بوده‌اند؛ یعنی مسیری که از اوایل دهه ۷۰ شروع شده، در دولت‌های بعدی ممکن است نوسان داشته باشد، ولی همین طور ادامه داشته است. به عبارت دیگر، آن طبقه متوسطی که در نیمه دهه ۷۰ منجر به ظهور جنبش اصلاحات در ایران می‌شود، آرام‌آرام همین طور دچار نوسان است و مشکل پیدا می‌کند و بنابراین طبقه متوسط مرتب‌ریزش می‌کند و باعث می‌شود حجم طبقه پایین در جامعه هرچه بیشتر گسترده و فرجه شود. قبلاً عرض کردم بخش‌هایی از جامعه که در اصطلاح علمی و نظری جزو طبقه متوسط

هستند، در ایران الان جزو طبقات پایین هستند؛ از جمله معلمان، بخش‌هایی از طبقه کارگر، مثلاً بخش بالای طبقه کارگری که اگر فرض کنید کسی آن موقع دریافتی‌اش سه، چهار میلیون بوده، الان این چهار میلیون خودش زیر خط فقر است یا بخش‌هایی از بورژوازی و بازار و بخش‌های دیگر که این‌ها همه‌شان به طبقه پایین سقوط کردند. این روند، روند مداومی است که تقریباً طی ۳۰-۲۰ سال اخیر ادامه پیدا کرده است. آن چیزی که در دوران آقای روحانی اتفاق افتاده، به نظرم می‌تواند محصول سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی باشد که طی این چند دهه دنبال شده و در دوره آقای روحانی این‌ها به طور فزاینده‌ای به این قصه دامن زده است.

به نظر تان در انتخابات آینده که به آن نزدیک می‌شویم، این طبقه چگونه با صندوق رای برخورد خواهد کرد؟

من فکر می‌کنم در چنین حالتی چند اتفاق ممکن است بیفتد. معمولاً در وضعیت‌های این چنینی که جامعه نگران است، مخصوصاً طبقات پایین و به وضعیت استیصال و درماندگی می‌رسند، چند حالت ممکن است رخ دهد. حالت اول این است که این‌ها دنبال منجی می‌گردند که کسی بیاید و وعده دهد یا حرف‌هایی بزند و بگوید من این مشکلات شما را در کوتاه‌ترین زمان ممکن حل می‌کنم، چنین و چنان می‌کنم.

این اتفاقات در دنیا سوابق زیادی دارد و من نمونه‌های بسیاری را می‌توانم به شما یادآوری کنم که این اتفاق در دنیا افتاده و کسی که آمده و وعده‌های آنچنانی داده و توانسته این گروه‌ها را به خودش جذب کند یا پایگاه‌های این‌ها را به سمت خودش تغییر دهد. دوم، عکس این ممکن است اتفاق بیفتد. گاهی چنین می‌شود که آن چیزی که شما در اوایل دهه ۸۰ ملاحظه کردید؛ مثلاً انتخابات شورای شهر در دور دوم که تعداد رأی‌دهندگان در آن انتخابات بسیار کم است، یعنی به عبارت دیگر، اتفاق به این صورت است که معمولاً شرکت در انتخابات نمی‌کنند و افرادی با کمترین رأی ممکن است در انتخابات برنده شوند؛ همان‌طور که در آن قضیه شورای شهر دور دوم اتفاق افتاد، ولی در چنین حالت استیصالی آن رهیافت اول معمولاً مرسوم‌تر است که مردم دنبال یک منجی بگردند.

منظورم از مردم، همان طبقات پایین است که جناب‌عالی از آنها اسم بردید، ولی پیش‌بینی من این است که در انتخابات آینده، حالا چه مجلس شورای اسلامی و چه در ریاست جمهوری، تعداد شرکت‌کنندگان هم ممکن است در حد معمول گذشته نباشد و کمی ناامیدی یا بهر اسم دیگری برایش بگذارید، بر مردم مستولی شود که واقعا انتخابات نمی‌تواند مسأله‌ای را حل کند. در سال ۹۲ برای انتخابات ریاست جمهوری تحلیلی که داشتیم، همین بود.

برای این قضیه عنوانی که به کار برده بودم، «امیدواری از سر استیصال» بود. مردم آن روز هم واقعا از سر استیصال به آقای روحانی امیدوار شدند، ولی آن امیدواری بدبختانه خیلی امیدوارانه نبود.



جامعه فعلاً کنار آمده و منتظر است واقعا ببیند چه تصمیمی در سطوح سیاسی گرفته می‌شود. فشارها بسیار زیاد است، سطح نگرانی همراه با نارضایتی خیلی بالاست، ولی جامعه امیدوار است



سرمایه‌داری سوسیالیستی

آیا سیاست‌های پینگ‌به‌جهش و افزایش قدرت چین انجامید یا الزامات و تحولات جهانی چین را به این سمت سوق داد؟ نمی‌توان مسیر رشد چین را بایک عامل تحلیل کرد



رضامجیدزاده
پژوهشگر مسائل توسعه سیاسی

ریاست جمهوری ترامپ در آمریکا، روابط این کشور را با بسیاری از کشورهای جهان دچار بحران کرده که از جمله می توان به چین اشاره کرد؛ بحرانی که به «جنگ تجاری» موسوم است



دوئل

چین چگونه به رقیبی قدرتمند برای آمریکا بدل شد؟

چند صد سال قبل، هنگامی که چین گرفتار جنگ تریاک شد، کمتر کسی می توانست امیدوار باشد که در آینده، به رقیبی قدرتمند برای آمریکا تبدیل خواهد شد. در حال حاضر، شدت رقابت و قدرت چین به حدی رسیده است که آمریکا برای جلوگیری از تحقق چشم انداز «ساخت چین ۲۰۲۵» جنگ تجاری سرسختانه ای با چین دارد و در تازه ترین اقدام خود، شرکت هوآوی را تحریم کرده است. صرف نظر از اینکه سرنوشت این جنگ تجاری چه خواهد شد، مسیر تاریخی قدرت افزایی چین از کشوری تحت سلطه ژاپن و انگلستان در برهه های مختلف، نکات آموزنده بسیاری در خود دارد.

اژدها در قامت ققنوس

وقتی نام تمدن های عظیم باستانی به میان می آید، نام چین در کنار ایران، روم، مصر، هند، یونان و آرتک مطرح می شود. این تمدن ها در دوران انقلاب دوم اقتصادی (انقلاب صنعتی) از دنیای غرب عقب ماندند، دچار استعمار شدند یا پیش از آن دوران فروپاشیدند. پیش از جنگ های جهانی، چین درگیر جنگ تریاک بود و در دوران جنگ دوم جهانی توسط ژاپن مورد هجوم قرار گرفت. پس از جنگ جهانی دوم، جنگ داخلی میان هواداران ژنرال چیانگ کای شک و مائو تسه تونگ بالا گرفت که سرانجام به پیروزی هواداران حزب کمونیست چین انجامید و از آن پس چین با سیستم کمونیستی اداره می شد. از آغاز سال ۱۹۷۹ حزب کمونیست چین سیاست های اصلاحات و درهای باز را که دنگ شیائوپنگ مطرح کرد به اجرا گذاشت. پس از اجرای سیاست های اصلاحات و درهای باز به این طرف، توسعه اقتصاد ملی و اجتماعی چین به دستاوردهای چشمگیری نائل آمده است.

انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، الهام بخش کشورهایی مانند چین در به دوش کشیدن بار حفظ و نشر آرمان های مارکس و انگلس بود؛ با این تفاوت که تثلیث روسیه با نام لنین تکمیل شد اما در تثلیث چین، نام مائو سرلوحه بود. افزون بر این، چین در مدیریت سیستم اقتصادی - سیاسی خود با شوروی سابق تفاوت هایی داشت که از جمله مهم ترین آنها می توان به اجرای روایت مائو مبتنی بر کمونیسم دهقانی اشاره کرد. هر چند اصلاحات چین در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی، یک نقطه عطف در تاریخ این کشور بود و می توان آن را بر اساس اصلاحات درونی در سیستم کمونیستی، تحولات جهانی و مساله همگرایی برای افزایش تعداد کشورهای درون ائتلاف های مختلف و چیدمان بازیگران قدرت در داخل چین توضیح داد، ادامه روند سیاست های کمونیستی، می توانست به همان مسیر شوروی سابق برای چین منتهی شود که به دلیل تناقض در شعارها و عمل یا سیاست های اعلامی و اعمالی، به ویژه در تاکید روی عدالت توزیعی و برابری و اقتدار پرولتاریا در سطح شعار اما تبعیض و اختصاصی سازی قدرت و ثروت برای اعضای حزب کمونیست در عمل، از درون بوک شد و شاکله آن از هم پاشید.

بازگشت اژدها!

آیا سیاست های پینگ به جهش و افزایش قدرت چین انجامید یا الزامات و تحولات جهانی چین را به این سمت سوق داد؟ نمی توان مسیر رشد چین را با یک عامل تحلیل کرد؛ اما پرهیز از مسیری که شوروی سابق طی کرد، اصلاحات قانون اساسی چین در دهه ۱۹۸۰ میلادی برای سیاست درهای باز، عدم غفلت از توسعه روستایی و جلوگیری از گرفتاری در دام ریکاردوسی، تدریجی گرایی در نظام برنامه ریزی، مبارزه سرسختانه و جدی با فساد در بالاترین سطوح، تمرکز روی مسائل بومی و پرهیز از مدزدگی و اجازه رشد خودجوش به بخش خصوصی و غربال فعالیت های مولد، از جمله رویکردهای کلیدی در رشد چین بودند. برای نمونه، نگرانی در باره عدم توازن توسعه اقتصادی چین در هر دو بعد جغرافیایی و بخشی به طراحی و تدوین انجامید. طی برنامه هشتم توسعه چین (۱۹۹۵-۱۹۹۱) حکومت چین برای گذار از تنگناهای دست و پاگیر در عرضه مواد اولیه، انرژی، حمل و نقل و ظرفیت ارتباطات، تامین مالی سرمایه گذاری در زیرساخت ها را در اولویت قرار داد. همزمان بنگاه های صنعتی ناکارآمد دولتی نیز تعطیل شدند و صندوق حمایتی برای بیکاران طراحی شد تا در صنایع غیردولتی یا بخش خدمات، شاغل شوند. علاوه بر این، سرمایه گذاری خارجی در صنایع، خدمات و ویژه توسعه انرژی و ارتباطات ارتقا یافت. مناطق ساحلی و مرزی همجوار روسیه، مغولستان و کره شمالی به عنوان مناطق اقتصادی ویژه صادر انتخاب شدند. توسعه پروژه های زیرساخت های اصلی پیوند دهنده هنگ کنگ، ماکائو و نواحی دلتای پیلر رپور استان گوانگ دونگ به نواحی اقتصادی ادغام شده و مبادی اصلی صادرات در قرن بیست و یکم، در اولویت قرار گرفت. برنامه نهم توسعه چین (۲۰۰۰-۱۹۹۶) برای گذار از اقتصاد برنامه ای متمرکز به اقتصاد بازار سوسیالیستی طراحی شده بود. تخصیص منابع باید برای دستیابی به کارایی بیشتر صورت می پذیرفت. پیشبرد هدف چهار برابر کردن تولید ناخالص ملی سال ۱۹۸۰ چین تا سال ۲۰۰۰ (هدفی که در سال ۱۹۹۶ محقق شد) در دستور کار قرار داشت. تمامی این اصلاحات محصول تحولاتی بود که در حزب کمونیست روی داد و تا حد زیادی لیو شائوچی حتی پیش تر از پینگ در ثمردهی آنها سهم داشت و پینگ از بسیاری از بسترسازی های شائوچی استفاده کرد. مائو مدیریت اقتصادی متضاد با منافع ملی چین داشت و برای نمونه صادرات محصولات کشاورزی چین به اروپای شرقی در قبال اسلحه از سوی مائو و حمایت ایدئولوژیک شوروی سابق، به بروز فحطی مرگبار چین در دوره ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ منجر شده بود؛ اما در دهه ۱۹۶۰ شائوچی تلاش کرد تا مائو را از صحنه قدرت دور کند و هر چند در ابتدا موفق شد اما مائو با انقلاب فرهنگی خود در سال ۱۹۶۶ به قدرت بازگشت. با این وجود حلقه بازخوردی که شائوچی فعال کرده بود، باعث شد تا فرایند اصلاحات در حزب کمونیست همواره فعال باشد و با مرگ مائو و انتخاب پینگ به نخست وزیر، بستر اصلاحات چین به وجود آمد؛ بنابراین آنچه چین را در مسیر چین امروزی قرار داد، پرهیز از تحمیل هزینه های اقدامات او به مردم چین، فعال نگه داشتن حلقه بازخورد و اصلاح و انطباق توسط اعضای حزب کمونیست و گرایش به خروج از انزوا و تعامل سازنده با جهان در دوران جدید بود که از طرف ریچارد نیکسون پیشنهاد شده بود.

کتاب دنگ شیائوپینگ «اصلاحات در چین» اثر ازرا فوگل و ترجمه میثم مهرمتین در سال ۹۷ وارد بازار شد که به پروسه اصلاحات در چین می پردازد



قدرت تجدید نظر طلب

بدتر شدن رابطه بین دو اقتصاد بزرگ جهان می تواند شکل جهان را عوض کند



نویسنده: جان فیفر
ترجمه: ندا کهریزی

آوریل ۱۹۷۱ و پس از آن سفر ریچارد نیکسون در ماه فوریه. تا چند دهه، ایالات متحده دو اصل را در روابط خود با پکن اعمال کرد. دولت ایالات متحده، جامعه تجارت محور و بخش غیردولتی، چین را به چالش کشید. در عین حال، پنتاگون همواره برای نفوذ و دسترسی به چین در تلاش بود. به طور دقیق مشخص کردن زوال این رویکرد همیاری بسیار دشوار است. دولت اوپاما مشخصاً برای تغییر این مدل یا محور پاسیفیک خود تلاش کرد تا تمرکز پنتاگون را از شرق میانه به شرق آسیا تغییر دهد. با این حال، جنگ در سوریه و ظهور داعش عمدتاً از این تغییر جهت نظامی جلوگیری کردند. مولفه اقتصادی این محور کشتش بیشتری داشت، اعم از اینکه اوپاما توافق نامه تجارت آزاد و مشارکت فرآتالاتیک را برای منطقه سامان داد که چین از آن محروم شد. با پیروزی غیرمنتظره دونالد ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶، او رویکردی بسیار تهاجمی نسبت به چین اتخاذ کرد. استیو یونون، مشاور ارشد سابق، از آمادگی برای جنگ بین ایالات متحده و چین در دریای جنوب سخن گفته است.

در تجارت، ترامپ از یوان کم ارزش، موانع ورود به بازارهای چینی و سرقت حقوق مالکیت معنوی اعلام ناخرسندی کرده و در سومین روز ریاست جمهوری از معاهده مشارکت فرآتالاتیک خارج شد. صرف نظر کردن ایالات متحده از هرگونه نتایج مثبت و منفی این توافق نامه به چین فرصتی برای تقویت روابط اقتصادی خود در منطقه می دهد.

وسواس ترامپ در کنار تخریب توافق نامه ایجاد شده از سوی دولت اوپاما، واشننگتن را به درگیری با پکن بر سر مسائلی چون معاهده هسته ای ایران یا تغییرات آب و هوایی سوق داده است. با وجود این، اقدامات ترامپ در مورد چین ستایش افرادی را برمی انگیزد که حرف خوبی درباره ترامپ برای گفتن ندارند. همان طور که تی لی، رییس موسسه سیاست های اقتصادی پیشر، اذعان می کند، چیزی که عملکرد تعرفه ها نشان داده این است که آنچه موثر است، اهرم و قدرت نفوذ خواهد بود که تمرکز دولت چین را گرفتند. آنچه باید مورد توجه قرار بگیرد، توصیه های لی برای چگونگی استفاده از این اهرم ها به منظور حمایت از حقوق کارگران در چین برای ایجاد یک طبقه متوسط است که مسلماً اولویت ترامپ نیست. روزنامه نگار مسئول مرکز ارتباطات ایالات متحده و چین در انجمن آسیا بیان کرده که ترامپ یک دیوانه است؛ اما من می خواهم به او و دولتش حق بدهم. ما نمی توانیم در یک زمین بازی غیررسمی بازی کرده و وعده هایی را که هرگز محقق

به تعامل هستند، در مقابل کسانی را که محافظه کار بوده و میل به حفظ قهرمانی خود دارند، به رقابت واداشته اند؛ پاندای مخفی (کنایه از حزب کمونیست) در برابر قاتلان اژدها که اجماع این دو به سمت کشمکش بیشتر در حرکت است.

جینیفر ترنر، چین شناس و کارشناس محیط زیست در مرکز ویلسون می گوید: مشاهده افرادی که نظر مثبت خویش را درباره روابط ایالات متحده و چین تغییر داده اند، مقداری ترسناک است. فضای عمومی در واکنشگتن به خوبی پیش نمی رود.

تغییر در اجماع نخبگان که به کنگره نیز تسری یافته در سرعت و تغییر فضای عمومی بسیار شگفت آور است. اگرچه به اقدامات تفرقه افکنانه ترامپ تقدم می دهد، موضع ناسازگار طبقه مجرب و متخصص چین، اطمینان حاصل کرده اند که در موضع ترامپ علیه چین، بازنگری و تاحدودی عقب نشینی ای همچون مسئله هسته ای ایران و رابطه گرم با عربستان سعودی رخ نمی دهد.

در مراحل اولیه گفت و گوهای انفکاک، دو طرف در هر جنبه ارتباط اعم از تجارت، امنیت، حقوق بشر و فناوری یکدیگر را متهم کردند و طرفین از پرهزینه بودن درگیری آگاهی دارند. در حال حاضر، آنها با تاکید بر تهدیدات قطعی و به بانگ بلند مسائل خود را حل و فصل کردند. انفکاک اجتناب پذیر است؛ اما با توجه به توقع چین در سبقت از ایالات متحده در کسب برآیند اقتصادی در دهه آینده و تشدید رقابت های دو جانبه بر سر بازار، منابع و مزیت ژئوپلیتیک پکن و واکنشگتن، ممکن است آن ها به تناقض های غیرقابل انکار برسند؛ حتی اگر این درگیری به جنگ تسلیحاتی منجر نشود، رکود شدید در روابط ایالات متحده و چین می تواند به معنی بحران اقتصادی جهانی، عدم توجیه نظم چند جانبه، شکست بهترین اقدام برای اتمام تغییرات آب و هوایی یا هر سه مورد باشد. دو اقتصاد بزرگ جهان، دو تولیدکننده بزرگ کرپن، دیدگاه متفاوتی درباره چگونگی ساختار بندی جهان دارند. اگر آنها توانایی حصول به توافق در حوزه های تجارت، محیط زیست و قوانین جهانی را ندارند، این جدایی و فسخ، آنچه از جامعه بین المللی باقی مانده است را از هم می برد.

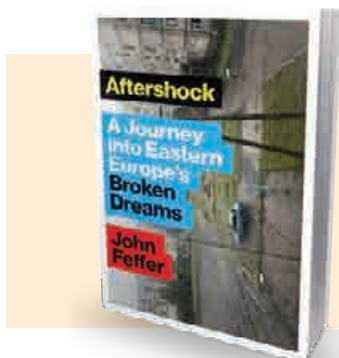
تأثیر ترامپ

گرمای اولیه رابطه ایالات متحده و چین نقطه شروع بسیار عامی داشت؛ بازدید تیم پینگ پنگ آمریکایی از چین در

اگر عنوان مطلب را نادیده بگیرید، فکر می کنید ایالات متحده و چین بهترین شرکا هستند. آمریکایی ها همچنان به محصولات چینی در منازل خود، دفتر کار و حتی جیبشان متکی هستند. اگر در نزدیکی یک دانشگاه زندگی می کنید، هنوز هم می توانید به یکی از ۳۴۰ هزار دانشجوی چینی در ایالات متحده دسترسی داشته باشید. شما هنوز می توانید به کلاس زبان چینی تحت حمایت پکن در هر یک از ۱۰۴ موسسه کنفوسیوس در ۴۶ ایالت بروید؛ حتی اگر شما جزء ۱۱۴ هزار آمریکایی شاغل در ۲۴۰۰ شرکت متعلق به چین در این کشور نیستید، معیشت شما هنوز هم به این کشور وابسته است. چین به عنوان بزرگترین شریک تجاری و البته بزرگترین بدهکار خارجی ایالات متحده، اقتصاد آمریکا را شناور نگه می دارد. به لحاظ اقتصادی، دو ملت به هم متصل هستند؛ اما تقریباً به هر طریقی، چین و ایالات متحده از هم جدی شوند و این شکاف رو به رشد می تواند عواقب فاجعه باری داشته باشد.

مایکل کلا، تحلیلگر نظامی می گوید: ما حداقل در دو جنبه به چین در حال جنگ هستیم؛ تکنولوژی و تجارت. همان طور که برای ما قابل درک است در زمان صلح نیستیم؛ بنابراین، پرسش مربوط به چگونگی زمان ورود این جنگ به عرصه جدید است. واکنشگتن و پکن در حال حاضر در حال کشمکش بر سر این بحث اند که چه کسی نسل بعدی زیرساخت دیجیتال را در جهان تولید می کند در حالی که ایالات متحده در تلاش برای مسدود کردن غول های مخابراتی چینی مانند هواوی است. نگرانی ایالات متحده از استفاده متحدان از تکنولوژی چین است که می تواند موجب خطر امنیتی شود. در همین حال، جنگ تجاری ناشی از افزایش تعرفه بین این دو اقتصاد بزرگ، بازار جهانی را تهدید به تالطم می کند. استراتژی امنیت ملی دولت ترامپ، چین را به عنوان یک قدرت تجدیدنظر طلب می شناسد که قصد شکل دهی به جهانی را دارد که در برابر ارزش ها و منافع آمریکا قرار بگیرد. ملانی هارت، چین شناس در مرکز پیشرفت آمریکا می گوید در هر جا که چین فعال است، ایالات متحده باید عقب نشینی کند. هر جا که چین در حال همکاری با کشورهای دیگر است، تهدیدی برای ایالات متحده است. استراتژی امنیت ملی این را به وضوح بیان می کند.

نخبگان سیاست خارجی ایالات متحده از سازش و توافق دور شده اند در حالی که یک بحث پویا در چین کسانی را که علاقه مند



جان فیفر، نویسنده رمان «سرزمین های متلاشی» و مسئول سیاست خارجی نهاد مطالعات سیاسی است. کتاب جدید او، «پس از شوک، گذری به رویاهای شکسته اروپای شرقی» به تازگی منتشر شده است

نمی‌شوند، بپذیریم. طی دهه‌ها چالش جدی واشنگتن و چین حکمفرماست. این یک درگیری دو طرفه است آنچه ایالات متحده می‌گوید و انجام می‌دهد، تنها بخشی از این داستان است.

تأثیر شی جین‌پینگ

تا دوران اخیر، چین به لحاظ بیرونی یک شریک جوان یا گاهی اوقات دشمن جوان ایالات متحده محسوب می‌شد. در سال ۲۰۰۰ مقامات چینی از رشد مسالمت‌آمیز کشور سخن می‌گفتند که با ورود شی جین‌پینگ تغییر کرد؛ نخستین رئیس‌جمهور چینی که پس از انقلاب ۱۹۴۹ متولد شد. او پس از آنکه در سال ۲۰۱۲ روی کار آمده، کشور را به سمت‌وسوی دیگری هدایت کرده است. پس از به کارگیری یک کمپین ضدفساد برای از بین بردن رقبای خود، او شروع به مجموعه‌ای از اصلاحات کرد که قدرت او را تحکیم بخشید؛ ارتش را مدرن و بر کنترل دولتی اقتصاد تأکید دوباره کرد. ویلدر بیان می‌کند: از زمان اصلاحات و سیاست درهای باز دنگ شیائوپینگ، رهبری شی بر دولت چین یک تغییر و تحول چشمگیر است. او رهبری متمایز است چراکه خودکام‌تر بوده و به تأثیر دوباره حزب کمونیست بر تمام جنبه‌های جامعه و زندگی چینی معتقد است.

چشمگیرترین نشان خروج از رویکرد حداقلی قبلی چین، ادعای این کشور در دریای جنوب چین است. پکن مالکیت خود را بر همه چیز فراتر از آب‌های سزمینی محصور در کشور اعلام کرده که البته ابراهه کوچکی نیست بلکه یک سوم حمل‌ونقل جهانی از طریق دریای چین جنوبی صورت می‌گیرد. چین شروع به ساخت جزایر مصنوعی در این آب‌ها کرده، و ۳۰۰ هکتار از قلمرو چینی را برای اثبات ادعای خود به کار می‌گیرد. کشورهای دیگر به‌ویژه فیلیپین عقب رانده شده‌اند که این در دادگاه دریایی بین‌المللی علیه چین مطرح شده است. در سال ۲۰۱۶، دادگاه سازمان ملل در این باره تصمیم به برگشتن چین به مرز اصلی این کشور گرفت.

استفان روی، سفیر سابق آمریکا در چین می‌گوید: در نوزدهمین کنگره حزب کمونیست در ۲۰۱۷، شی رویکرد بسیار ناسیونالیستی‌ای در پیش گرفت که نفوذ غرب را به عنوان دشمن تلقی کرده و معتقد است تعیین خط‌مشی کسب همه چیز اعم از

سیاست، اقتصاد، ریاضی، فلسفه و پژوهش باید مشخصه چینی داشته باشند.

امکان بلندپرواز بودن شی نیز هست که اگر تلاش‌های او شمرتم‌تر باشد، اطمینان می‌یابد تمام منطقه آسیا و اقیانوسیه خصایص چینی یافته‌اند. ایده کمربند و جاده او یک برنامه زیرساختی سترگ است که قصد بازاتصال چین به خاورمیانه و اروپا از طریق جاده ابریشم جدید همراه با طرحی دریایی که توانایی همسایگان ساحلی پکن را افزایش می‌دهد، دارد. این پروژه در برگیرنده ۷۰ کشور و بودجه‌ای به مبلغ یک تریلیون دلار است. او همچنین ساختارهای اقتصادی مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا را برای تأمین مالی رشد منطقه‌ای ایجاد کرده است. این ساختارها زمانی می‌توانند به عنوان جایگزین مرکز اقتصاد جهانی عمل کنند. پس از همه این‌ها، وام‌های توسعه چینی در حال حاضر رقیب بانک جهانی است.

در کنار همه این موارد، از معجزه اقتصادی چین باید گفت که فقر را از شمار بی‌سابقه‌ای از مردم زدوده است. در سال جاری، رشد اقتصادی کشور به میزان ۶٫۶ درصد کاهش یافته و باز هم می‌تواند تقلیل یابد. یک فعال حقوق بشر و عضو سابق کنگره فیلیپین اظهار کرده که بدهی سنگین خصوصی و دولتی حدود ۳۴ تریلیون دلار است. ایده کمربند و جاده قمار بزرگی است که هدف آن پرکردن پمپ‌های اقتصادی منطقه و رشد دوباره چین است.

تعقیب رویای جوان‌سازی ملت چین که در ادعای شی مطرح شده، پاسخ متقابل بسیاری از کشورهای دیگر همچون اذعان ترامپ مبنی بر تجدید حیات ملی را برانگیخت. در بهترین سناریو، دو ابر قدرت ناسیونالیست با نیروهای نظامی و اقتصادهای پر قدرت ممکن است مایل باشند زمینه‌های نفوذ خود را حفظ کنند؛ اما چین خواهان گسترش عرصه نفوذ خود است و ایالات متحده تمایلی به ترک حضور اقیانوسی یا جبهه‌طلبی‌های جهانی خود ندارد. منشا دیگر درگیری نیز وجود دارد. ایالات متحده جدا از کلیت چین، همچنین خواهان تغییر چین از درون نیز هست.

پیش‌فرض‌های اشتباه

در زمان همکاری متقابل یک فرض اساسی پشت بسیاری از تحلیل‌های ایالات متحده از

رفتار چینی‌ها به چشم می‌خورد: با مرسوم کردن بازار سرمایه‌داری و آزادسازی تدریجی سیاست و فرهنگ چین، این کشور غربی خواهد شد. در جریان بحث پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی، بیل کلینتون، رئیس‌جمهور پیشین، استدلال کرد که توافق نامه چین را در مسیر درست حرکت می‌دهد و اهداف آمریکا در چین را برای سه دهه گذشته به پیش برده. با پیوستن به این سازمان، چین به‌سادگی با واردات بیشتر کالاها موافقت نمی‌کند که در واقع توافقی برای اعمال یکی از ارزش‌های دموکراسی است؛ آزادی اقتصادی.

همان‌طور که کرت کمپبل، معاون اول وزیر امور خارجه در امور شرق آسیا و اقیانوس آرام و الی راتر، یکی از مقامات سابق وزارت امور خارجه در مقاله‌ای در مجله امور خارجی در سال گذشته بیان کردند، این فرض که عمق بخشیدن به حوزه‌های تجارت، دیپلماتیک و فرهنگی روابط باعث توسعه داخلی و رفتار بیرونی چین می‌شود، پایه و اساس استراتژی ایالات متحده است؛ حتی کسانی که در محافل سیاسی ایالات متحده در برابر قصد و نیت چین شککیا بودند، معتقدند که قدرت و هژمونی ایالات متحده به‌آسانی می‌تواند چین را مطابق میل آمریکا تغییر دهد. هنگامی که چین غیرقابل انعطاف‌بودن خود را ثابت کرد، ناظران آمریکایی به مطرح کردن خواست تعامل روی آوردند.

ادعای چین بر دریای جنوبی

همچنین چینی‌ها فرض را بر ثبات و انسجام سیاست ایالات متحده قرار داده بودند و رفتار و سواست‌گونه‌ترامپ آنها را در حلقه‌ای گیر انداخت؛ اما حتی قبل از ترامپ با همتای چینی‌اش، شی، بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ یک زنگ هشدار بود. آنها معتقد بودند که صاحب‌منصبان جهان اقتصادند اما با بحران مالی رخ داده، از خواب و خیال بیدار شده‌اند؛ همان‌طور که مدیر مرکز مطالعات امنیت اقتصادی موسسات چین در رابطه با روابط بین‌المللی معاصر، در آن زمان نوشت: بدتر شدن بحران زیربنایی ایالات متحده، سیستم بازار مالی آزاد و باز آن را در معرض خطری بزرگ قرار داده است. همچنین این باعث شده تا مردم چین بیشتر در مورد راه‌هایی برای جلوگیری از گسترش بحران‌های مالی در سراسر جهان در جهانی شدن بیندیشند.

در زمان همکاری متقابل

یک فرض اساسی پشت

بسیاری از تحلیل‌های

ایالات متحده از رفتار

چینی‌ها به چشم می‌خورد:

با مرسوم کردن بازار

سرمایه‌داری و آزادسازی

تدریجی سیاست و

فرهنگ چین، این کشور

غربی خواهد شد



چینی‌ها فرض را بر ثبات و انسجام سیاست ایالات متحده قرار داده بودند و رفتار و سواست‌گونه‌ترامپ آنها را در حلقه‌ای گیر انداخت؛ اما حتی قبل از ترامپ با همتای چینی‌اش، شی، بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ یک زنگ هشدار بود

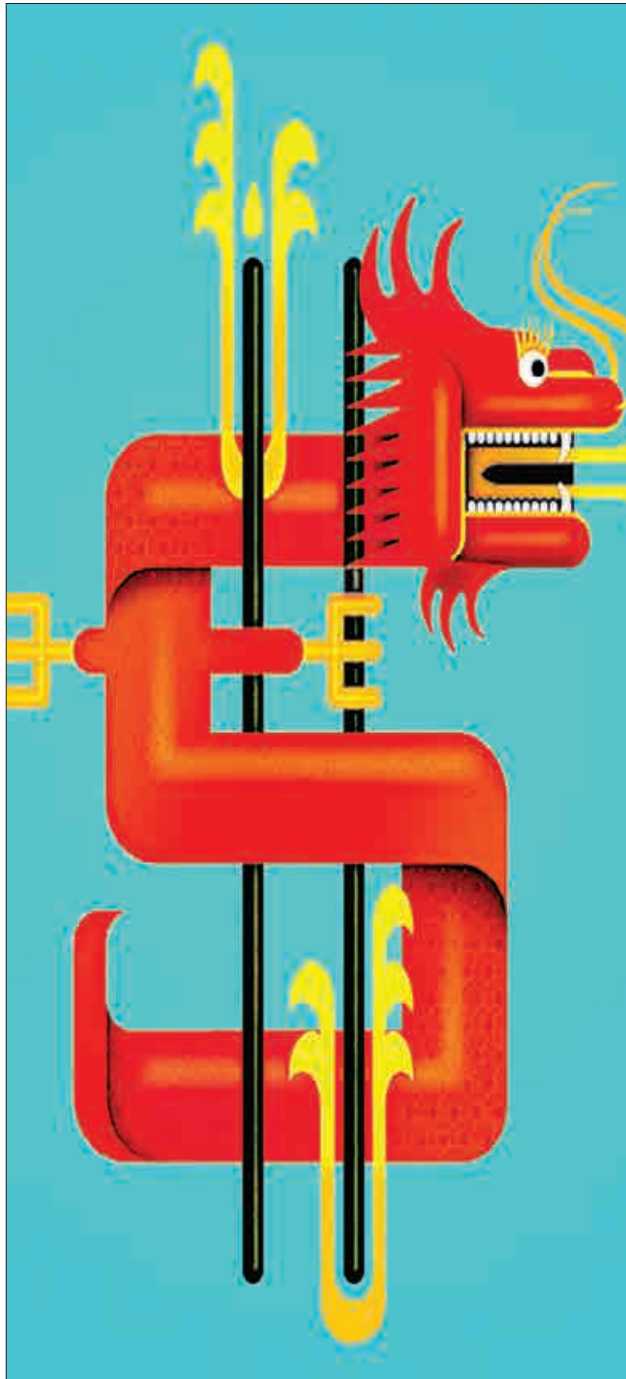


برای تداوم رشد اقتصاد چین، پکن دیگر نمی تواند فرض کند که سیستم جهانی به خوبی عمل می کند و نمی تواند به راحتی به عنوان مسافر، نشسته و انتظار یک سواری آرام را داشته باشد. چین با بهره گیری از ایده کمربند و جاده، ساختارهای مالی جایگزین، ایده های زیست محیطی و تلاش ها برای تبدیل شدن به رهبر جهانی در عرصه تکنولوژی، چرخه را به دست گرفته است. علاوه بر این پکن از قدرت جدیدی برای تغییر قوانین مسیر استفاده می کند. جایگزین اقتصادی در حال ظهور چینی با تاکید بر نقش دولت به مثابه نوعی مقابله با نهادهای نولیبرال با شرایط غربی آنها، اقدامی مثبت است. با این حال، این مؤسسات و وام های چینی نیز نقاط ضعف خاص خود را دارند؛ همان گونه که سریلانکا اخیرا اعلام کرده، یکی از این معضلات، نرخ بالای سود برخی از وام های چین است. در اواخر ۲۰۱۷، این دولت قادر به پرداخت وام دریافتی از چین برای تامین مالی بندری تجاری که در مسائل نظامی مورد استفاده بود، نشد.

ایالات متحده در مقابل تولید ناخالص داخلی چین

باربارا فینامور، مدیر ارشد استراتژیک آسیا در شورای دفاع از منابع طبیعی، اذعان می کند که چین هنوز راه هایی دارد تا انرژی های کثیف خود را از بین برده و پروژه های توسعه خارج از کشور خود را «سبز» کند. او معتقد است که چین به طور گسترده ای در مسیر انرژی پاک می ماند و این مسیر را حفظ می کند چرا که به نفع خودش است. دلیل چین برای تغییر جهت به سمت مدافع حکمرانی جهانی آب و هوا شدن این است که این اقدام را به عنوان بنیان برای موفقیت اقتصادی و قرارداددن اقتصاد خود در مسیری پایدار می بیند. دولت چین مبلغ زیادی را در تولید انرژی خورشیدی و باد سرمایه گذاری کرده است. در نتیجه، شرکت های چینی در بازار جهانی تولیدات مربوط به انرژی های خورشیدی قرار گرفته اند و توانایی بالاتری نسبت به هر نقطه دیگر از جهان دارند. در حوزه های دیگر حکمرانی جهانی، مدارانکردن چین با قوانین نظم جهانی لیبرال، پیامدهای کمتر سودمندی دارد. هارت در مرکز پیشرفت آمریکا می گوید: اگر به دقت نگاه کنید، چین دنبال اصلاح نظام جهانی است. آنچه آنها می گویند وحشتناک است. آنها خواهان ایجاد نظام جهانی اقتدارگرا هستند تا بتوانند بدون مواجهه با نگرانی های سیاسی در آن اقدام کنند. او به ترجیح چین در تعریف آزادی اینترنت در مرزهای خود اشاره می کند. همچنین پکن بیشتر خواهان تعریف حقوق بشر در داخل چین و بازتوسیه آن است تا اینکه با قوانین و مقررات جهانی این حیطه موافقت کند. پکن در مقابل اعتراض جهانی در باره وضعیت زندگی یک و نیم میلیون مسلمان اویغوری در کمپ های بازپروری و تعمیم سیستم نظارت خانگی، ناشناخت. یکی از بنیان گذاران یک گروه پیشگام سیاست خارجی گفت: تبت به عنوان سرزمین بی رحم کنترل اجتماعی طی دهه ها استفاده شده و اردوگاه های کار اجباری در سین کیانگ ممکن است به تئوهای بزرگترین جرم علیه بشریت که توسط بازیگران دولتی اجرا شده را رقم بزنند.

چین در پافشاری خود بر فهم درست از حاکمیت قرن نوزدهمی اش به ویژه از نظر حقوق بشر تنها نیست. ترامپ در ایالات متحده، ویکتور اوربان در مجارستان، رجب طیب اردوغان در ترکیه، رودریگو دوتوته در فیلیپین و ولادیمیر پوتین در روسیه همه درباره مداخله جامعه بین المللی بی اعتنا هستند.



چین؛ میانه رو یا سبتر؟

در حوزه امنیتی، چین هزینه های نظامی خود را با رقم های دو برابری در چندین سال افزایش داد. هرچند در ۲۰۱۹ به ۷/۵ درصد کاهش یافته است. واضح است که رهبران چین قصد دارند برای دفن حقارت چندسده ای خود که هنوز هم بر آن حساسند، این کشور را به ابرقدرت مبدل کنند؛ اما آیا این به آن معناست که می خواهند جهان را به دست گرفته و یک امپراتوری جهانی ایجاد کنند؟

جهان و ایجاد یک امپراتوری جهانی؟

لایل گلدشتاین که در کالج جنگی نیروی دریایی ایالات متحده تدریس می کند، مفهوم تهاجم چین را به چالش می کشد. او می گوید چین ممکن است بر کشورهای کوچکتر فشار بیاورد؛ اما به طور کلی محدودیت های قابل توجهی را نشان می دهد. وی بیان می کند که اگر چیزی باشد که چین در ۱۰ سال گذشته در حوزه امنیت ملی در مورد آن نگرانی داشته، عملکرد این کشور در دریای چین جنوبی است. من فکر نمی کنم که این تهدیدی علیه ایالات متحده یا فیلیپین و ویتنام باشد، بلکه نشان دهنده چابکی مهندسی چینی و نگرانی در مورد خطوط دریایی است که دال بر میانه روی قدرتی بزرگ است.

حوزه های که چین در آن بدون شک به رهبر مبدل شده، محیط زیست است؛ به خصوص با توجه به عقبگردی که دولت ترامپ در پیش گرفته است. تزنر می گوید: چین در حال تبدیل به فراتر از بازیگر جهانی است. ۱۰ یا ۱۵ سال پیش، در بسیاری از کنفرانس های زیست محیطی، آنها مطالبی برای گفتن نداشتند اما الان هنجارها را تنظیم می کنند.

پاسخ و اشتگتن چگونه باید باشد؟

ایالات متحده دیگر تنها ابرقدرت جهان نیست. ارزیابی ایالات متحده از کاهش نسبی نفوذ جهانی و تشویش وی از آن، همراه با نشانه هایی چون انتخاب ترامپ، مشغله مرزها و مهاجرت، حمایت دو حزب در کنگره برای افزایش هزینه های نظامی و تقویت قدرت رو به رشد چین بروز کرده است. جان دالوری، مورخ معتقد



است همان طور که متفکران لیبرال آمریکایی از آنچه در کشور خود و نظام سیاسی آنها اتفاق می افتد، دچار یأس شدند، رشد چین تحت اقتدارگرایی شی، همان ترس و تشویش را تهییج می کند.

سوزان شپیک، معاون سابق وزیر امور خارجه در دولت کلینتون در برابر تراکم این ترس ها و تحمیل محدودیت های خود شکست خورده بر مردم و شرکت های چینی که به ایالات متحده می آیند، هشدار می دهد. او می گوید: این می تواند منجر به یک نسخه ضد چینی وحشت سرخ شود. در عین حال، ایالات متحده تلاش های بالقوه ای در هدر رفت بودجه برای حفظ برتری نظامی بر چین (و هرکس دیگری در این سیاره) راه اندازی کرده است. دولت ترامپ قصد افزایش بودجه پنتاگون به ۷۵۰ میلیارد دلار در سال در حوزه ای چون بودجه دریایی، مدرن سازی تسلیحات هسته ای با تمرکز بر چین دارد که راه ورشکستگی است. تفوق داعش هرگز ما را ورشکسته نخواهد کرد؛ تفوق روسیه و چین این را تحقق می بخشد. با توجه به این واقعیت جدید، دو گزینه برای بازنگری مترقی نسبت به روابط ایالات متحده و چین وجود دارد: رویکرد حداقلی اذعان دارد که جامعه سیاست خارجی و دولت آمریکا در درون این اشتغالات بزرگ مقیاس قسار گرفته اند که همکاری مورد به مورد را پیشنهاد می دهند. گولدشتاین به عنوان مدرس کالج جنگ نیروی دریایی آمریکا می گوید: سیاست ما باید در تمام سطوح، همکاری جویانه باشد تا چین را در تمام سطوحی که در پی حل مشکلات با چین هستیم، پیوند دهد و آنان را قدرت خواهان حفظ وضع موجود می داند که همکاری در جبهه های مختلف چون کره شمالی، مسائل همه شمول، میانمار، ایده کمربند و جاده، تغییرات آب و هوایی قابل حصول است که قابل تسری به مسائلی چون حقوق بشر نیز هست. راجان منون که در دانشگاه نیویورک تدریس می کند، می گوید: شما بر اصول و خواست های حقوق بشری خود ایستاده اید و بر محدودیت های خود نیز واقفید. مهندسی وضعیت درونی چین برای کشورهای خارجی غیر ممکن نیست؛ این توازن ظریف بین ایستادگی بر آنچه ترقی خواهی بدان معتقدند و محافظت در برابر مسائل مورد استفاده برای تقابل با چین است. این رویکرد حداقلی در جایی بین استراتژی همپاری گذشته و ایجاد حوزه متمایز نفوذ است که نه جدایی و انفکاک و نه پیوند دوباره است. رهیافت حداکثری، وزنه ای سنگین تر است که مستلزم گفت و گوی ایالات متحده و چین بر سر هدف نهایی در روابط بین خود با وجود نگرش متفاوت به حکومتداری جهانی است. بحث مشابهی در سال ۱۹۴۵ بین دنیای سرمایه داری و کمونیست ها صورت گرفت که منجر به سازش های سازمان ملل و اعلامیه جهانی حقوق بشر شد. امروز، بحث در مورد توازن دولت و بازار در توسعه اقتصادی، تنش بین حاکمیت ملی و حقوق بشر جهانی و بازسازی نهاد های بین المللی برای بازتاب بهتر موازنه قوای جدید جهانی است. جمهوری خلق چین که در سال ۱۹۴۵ وجود نداشت و اکنون جایگاه ابر قدرتی را کسب کرده، انتظار دارد در شکل گیری نظام بین المللی، ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم نقش مشابه داشته باشد. برخلاف حضور چین در مباحث بر سر چنین تحولاتی یا همکاری در یک حوزه خاص، همان طور که دولت او با ما انجام داده است، دولت ترامپ پکن را به چالش می کشد و به مسئولیت رهبری جهانی بی اعتناست. چنین بیامی اتحاد و آشننگتن و پکن را که از پایان جنگ سرد بر نظم جهانی مسلط بوده، تضعیف می کند. تا آنجایی که به اقتصاد جهانی، محیط زیست، درگیری نظامی و آخرین فناوری ها مربوط می شود، روابط ایالات متحده و چین باید مرکز ثقل مباحث عمومی باشد. با این حال هیچ کس در آشننگتن یا در میان کانیداها ریاست جمهوری سال ۲۰۲۰ در مورد راه های جدید برای تعامل با چین بحث نمی کند. به هر حال بیشتر از این نمی تواند باشد که در صورت انحلال این پیوند، می توانیم با نظم جهانی که به همبستگی ایالات متحده و چین بستگی دارد، خدا حافظی کنیم.



اقتصاد، ابزار نجات چین

دنگ شیائو پینگ تصمیم گرفت که انقلاب را به دیگر کشورهای کمونیستی صادر نکند، بلکه چین را از نظر اقتصادی به قدرتی برساند که همین قدرت اقتصادی بالا برایش نفوذ سیاسی به وجود آورد



اسماعیل بشیری
کارشناس مسائل چین

انسانی ارزانی در اختیار دارد که این مساله برای شرکت‌های چندملیتی که می‌خواستند کالا تولید کنند و دستمزد پایین بپردازند، بسیار مورد توجه قرار گرفت. چین برای آنها تبدیل به یک بهشت سرمایه‌گذاری شد؛ لذا شرکت‌های چندملیتی سرمایه‌گذاری‌های زیادی در چین انجام دادند و به مرور چین از نظر اقتصادی به یک غول تبدیل شد. در دوران مائو با صدور انقلاب کمونیستی، عنصر سومی را در جهان مطرح کردند که به جهان سوم معروف شد. سیاست جهان سومی چینی رفته‌رفته متوجه این شد که باید انقلاب چین را به کشورهای دیگری مانند آفریقا یا بخش‌هایی از آسیا صادر کند. چین هزینه کلانی برای این صدور انقلاب پرداخت کرده بود و نیروهای چینی در بسیاری از این کشورها در حال فعالیت و مشغول پرورش چریک بودند.

با گذشت زمان چین متوجه شد با چنین اقداماتی نتوانسته نفوذ گسترده‌ای در جهان به وجود آورد و فقط با یک اقتصاد ضعیف و درآمد سرانه بسیار نازل مواجه شده است؛ لذا دنگ شیائو پینگ برنامه خود را بر این قرار داد که انقلاب را به دیگر کشورهای کمونیستی صادر نکند، بلکه چین را از نظر اقتصادی به قدرتی برساند که همین قدرت اقتصادی بالا برایش نفوذ سیاسی نیز به وجود آورد. در مقطع فعلی مشاهده می‌کنیم چین در کشورهایمانند کشورهای آفریقا فعال است اما با ابزار اقتصاد؛ لذا چین یک نفوذ گسترده اقتصادی در این کشورها به دست آورده که این نفوذ اقتصادی به مرور به نفوذ سیاسی تبدیل شده است.

البته چین کماکان سعی نمی‌کند در هیچ کشوری اقدامات انقلابی همچون زمان مائو را پیش ببرد و بیشتر در صدد گسترش نفوذ به لحاظ اقتصادی است.

بعد از آن یک سری حرکت‌ها در چین آغاز شد و با درگذشت مائو، هوا گونوفنگ، جانشین مائو خیلی دوام نیاورد و رفته‌رفته افرادی مانند دنگ شیائو پینگ مجدداً به صحنه سیاست چین بازگشتند. آنها تصمیم گرفتند با حفظ ایدئولوژی کمونیستی در داخل حزب، فضای باز اقتصادی را به وجود آورند؛ یعنی برخلاف آنچه در روسیه صورت گرفت، زیرا در شوروی ابتدا بحث پروستریکا، یعنی اصلاحات اقتصادی مطرح شد، ولی متعاقب آن، این بحث پیش آمد که اگر پروستریکا قرار باشد پیش برود، باید یک حرکت فرهنگی به نام گلاسنوست نیز در آنجا صورت بگیرد، لذا این مساله باعث ایجاد زمینه‌های سست‌شدن پایه‌های حزب کمونیست در شوروی شد.

در چین از همان سال ۱۹۷۹ این حرکت آغاز شد؛ یعنی مسائل سیاسی داخلی چین دست‌نخورده باقی ماند، ولی در عوض مناطق آزاد اقتصادی، ایجاد و سرمایه‌های اقتصادی جلب شدند و از طریق سرمایه‌های خارجی توانستند اقتصادشان را رونق ببخشند. بعد از آن نیز به تدریج یک طبقه جدیدی در چین پدید آمد که می‌توان گفت از فرزندان رهبران سابق حزب کمونیست بودند، ولی اینها به عنوان شاهدگان کمونیست مطرح شدند. این مساله نوعی رشد اقتصادی همراه با فساد را داخل جامعه چین به وجود آورد که البته به تدریج با آن مبارزه شد. به عنوان مثال اکنون شی جین پینگ ضمن آنکه رشد اقتصادی را حفظ کرده، تلاش دارد که یک مبارزه گسترده با فساد نیز انجام دهد. به طور کلی تفکرات دنگ شیائو پینگ بر این مبنای بود که اگر بخواهند فقط بر قدرت سیاسی و نظامی تکیه کنند به هیچ‌جا نمی‌رسند؛ لذا بهترین کار این است که از پتانسیل موجود در چین که عمده آن نیز نیروی انسانی است، بهره ببرند. چین پرجمعیت‌ترین کشور دنیاست و نیروی

در خلاصه‌ای از کتاب دنگ شیائو پینگ؛ اصلاحات در چین آمده است؛ دنگ شیائو پینگ به صورت غریزی خصلت میهن‌پرستی داشت و به حزب کمونیست چین متعهد بود. حزب کمونیست الهام‌بخش دوستان و هم‌حزبی‌های دنگ به حساب می‌آمد. میهن‌دوستی در تمام ادوار زندگی و فعالیت‌های دنگ مشهود بود. از ۱۴ سالگی، درست زمانی که امواج ناسیونالیسم کشور را درمی‌نوردید و در وجود او ریشه دوانده بود، در آن هنگام وی به عنوان یک شرکت‌کننده نوجوان دبیرستانی در خیابان‌های بخش گوانگ‌نان در تظاهرات خیابانی شرکت کرده بود. پنج سال بعد در فرانسه، ناامید از کار طاقت‌فرسا در کارخانه و محیط کثیف آن که برای چینی‌ها اختصاص یافته بود از وعده و قول خود صرف‌نظر می‌کند و مجبور می‌شود فرصت مطالعه را به کناری نهد. بدین ترتیب به شاخه فرانسوی حزب کمونیست چین می‌پیوندد. از آن زمان، هفت دهه تا مرگش به عنوان یک کمونیست متعهد باقی ماند.

اگر بخواهیم نگاهی به اصلاحات اقتصادی در چین داشته باشیم که دنگ شیائو پینگ رهبری آن را برعهده داشت، باید بگوییم که این اصلاحات به صورت یک پروسه بود؛ یعنی پیش از آنکه این اصلاحات صورت بگیرد، شاهد یک انقلاب فرهنگی در چین بودیم. این انقلاب فرهنگی تلاش داشت تا نوعی آرایش در افکار مردم انجام دهد، چون مائو این گونه تصور می‌کرد که مردم از اهداف اصلی انقلاب دور شده‌اند و لذا باید نوعی بازسازی فکری در آنجا انجام بگیرد. در نتیجه افرادی چون دنگ شیائو پینگ را از کار برکنار کرده و به حاشیه راندند و انقلاب فرهنگی به صورتی پیش رفت که همه چیز در اختیار جوانان کاردهای سرخ قرار گرفت؛ اما این پروسه راه به جایی نبرد و اوضاع بسیار بدی بر چین حاکم شد. به همین دلیل

پکن، خوشحال از پوپولیسیم اروپایی

نتایج انتخابات پارلمان اروپا چه حاصلی برای چین داشت؟

نویسنده: نیکلا کاسارینی

عضو ارشد نهاد تجارت بین الملل

ترجمه: ندا کهریزی

پکن پیوستگی دارند، بر این مکانیزم صحنه گذاشتند. انگلیس که در نیمه راه خروج از اتحادیه قرار دارد و نیز ایتالیا دو کشور ناموافق بودند. به این ترتیب، پوپولیسیم‌های ایتالیا موضع دولت چپ‌گرای قبلی را مبنی بر پیوستن به آلمان و فرانسه در ارسال نامه به کمیسیون اروپا در ۲۰۱۷ که خواستار یک سازوکار غرب‌الگری سرمایه‌گذاری گسترده در اتحادیه اروپا بود، نقض کردند.

تراکم و شی جین‌پینگ اروپا را تقسیم می‌کنند

بروکسل، پاریس و برلین از رویکرد یک‌جانبه‌رم نسبت به پکن انتقاد کرده و ایتالیا را متهم کردند که شأنس قدرت‌های غربی که در برابر چین بلند شده‌اند را تقلیل می‌دهد. زمانی که شی جین‌پینگ وارد فرانسه شد، دیگر اعضای اتحادیه همچون رئیس‌جمهور آمانوئل مکران، آنگلا مرکل و ژان کلود، رئیس کمیسیون اروپا به واسطه صدراعظم آلمان در یک نمایش نادر از اتحادیه اروپا، در برابر این غول آسیایی قرار گرفتند؛ حال آنکه در پشت پرده، اروپا همچنان انفکاک یافته است. رهبران گروه ۱۶ + ۱، گروهی از ۱۶ کشور اروپایی مرکزی و شرقی که شامل ۱۱ کشور عضو اتحادیه اروپا هستند و در بروکسل، پاریس و برلین در قالب اسب‌تروای چین برای تقسیم این بلوک دیده می‌شوند، پس از نشست اتحادیه اروپا و چین در بروکسل در ۹ آوریل، نخست‌وزیر چین را در کراسی ملاقات کردند. از منظر چین، اروپا به‌طور فزاینده‌ای در امتداد شکاف پوپولیسیم-لیبرال و مرکز-پیرامون انفکاک یافته است. از یک طرف، دموکراسی‌های لیبرال اروپایی مرکزی با محوریت فرانسه و آلمان وجود دارند که موضع سختگیرانه‌ای را در برابر چین رواج می‌دهند و از سوی دیگر، دولت‌های مختلف پوپولیسیتی عمداً در پیرامون اروپا که به‌طور آشکار از دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده حمایت می‌کنند در عین حال با وجود مخالفت و اشنگتن، آماده پذیرفتن چین نیز هستند. در واقع نظاره‌گرند چرا که شکمش آمریکا و چین برای نفوذ جهانی به‌طور فزاینده‌ای به اروپا کشیده شده است.

هدف قرار داده و به‌عنوان قانون جدید، دستیابی چین به تخصص و تکنولوژی را که می‌توانست برای تولید محصولات فروخته‌شده با قیمت‌های پایین‌تر مورد استفاده قرار گیرد، بسیار سخت می‌کند؛ سازوکاری که توسط بسیاری از انجمن‌های صنعتی در سراسر اروپا از جمله فدراسیون تجاری آلمان پشتیبانی شده است؛ فدراسیونی که در ماه ژانویه طرح اولیه خود را مبنی بر محدودیت در دسترسی به بازار برای شرکت‌های چینی دریافت‌کننده بارانه‌های بزرگ و جلوگیری از توانایی آنها در خرید شرکت‌های اروپایی در بخش‌های استراتژیک و فناوری ارائه کرد.

ترامپیسیم اروپایی

موضع ترامپیسیتی اروپا در قبال چین به همکاری فراتر از آنتی‌تیک که در ماه‌های اخیر به وقوع پیوسته، بسیار متعهد است. کاخ سفید از موضع اخیر اتحادیه اروپا در قبال پکن استقبال کرده چرا که موضع ایالات متحده در مسابقه طناب‌کشی تجاری و رهبری جهانی با چین را تقویت می‌کند. با این حال، هنگامی که به‌نظر می‌رسید غرب در برخورد با نفوذ اقتصادی و سیاسی چین متحد شده، شکاف‌ها به‌طور قابل ملاحظه‌ای از سوی یکی از نزدیک‌ترین متحدان دونالد ترامپ یعنی ایتالیا خود را نشان دادند. در ۲۳ مارس ۲۰۱۹، ایتالیا نخستین کشور گروه ۷ بود که تقاضای نام‌های را در مورد ایده کمربند و جاده امضا کرد. عوامل مختلفی دلیل تصمیم اتخاذی دولت ائتلاف پوپولیسیتی رم را برای پذیرش پروژه‌های زیربنایی و ارتباطی گسترده چین توضیح می‌دهد. یکی از آن عوامل تمایل ایتالیا برای افزایش دسترسی به بازار چین برای شرکت‌های ایتالیایی و محصولات ساخت خود است. رویکرد اول ایتالیا مشابه موضع ترامپ، منافع ملی را بالاتر از همه چیز قرار می‌دهد. به‌دنبال ردپای می‌رمان خود در کاخ سفید، پوپولیسیم‌های ایتالیایی درنگی در تضعیف وحدت اتحادیه اروپا ندارند. به عنوان مثال، پیش از ملاقات ماه مارس رئیس‌جمهور چین، شی جین‌پینگ، در ایتالیا، این دولت در سازوکار غرب‌الگری هنگام رای دادن به پیش‌نویس متن در شورای اتحادیه اروپا بازی سختی را در پیش گرفت. در این رای‌گیری ۲۶ عضو از ۲۸ عضو اتحادیه اروپا از جمله مجارستان و یونان که به‌طور سنتی به منافع

اروپا با استعمال سخنان و استدلالاتی که یادآور دونالد ترامپ است، موضع سختگیرانه‌ای در قبال چین اتخاذ کرده است. نشست ماه مارس، سیاست اتحادیه اروپا در دهه‌های اخیر در قبال چین را بررسی کرده و برای اولین بار انتقاد شدید به موضوعاتی چون ایده کمربند و جاده و سرمایه‌گذاری شرکت‌های تحت مالکیت پکن که چالش برای رقابت‌پذیری و برتری شرکت‌های اروپایی هستند را مطرح کرده است. کمیسیون و آژانس خارجی اتحادیه (بدنه دیپلماتیک اروپا) یک مقاله سیاسی در ماه مارس منتشر کردند که چین را «رقیب اقتصادی» و «رقیب سیستمیک مروج مدل‌های جایگزین حکومت» خواند. در این سند اتحادیه اروپا چین را متهم به مواردی چون رها کردن بازار داخلی خود برای قهرمانان ملی، محدود کردن دسترسی شرکت‌های اروپایی به بازار آن، دادن اعانه به رقبای داخلی و عدم حمایت از حقوق مالکیت معنوی می‌کند. بروکسل همچنین از کشورهای عضو اتحادیه اروپا درخواست داشته تا با شرکت‌های تحت حمایت دولت چین مقابله کنند. این موضع سختگیرانه از سوی آلمان و فرانسه مورد قبول واقع شده است.

محور فرانسه-آلمان

امانوئل مکران، رئیس‌جمهور فرانسه در بیانیه خود که در مارس ۲۰۱۹ به شهروندان اروپا اعلام کرد توسط ۲۸ روزنامه اروپایی منتشر شده است، طرح‌های حمایت‌گرایانه و مداخله‌گرایی نوین در اتحادیه برای تقابل با تهاجم چین را ارائه می‌دهد. رئیس‌جمهور فرانسه، اروپا را گرفتار میان دو قدرت بزرگ می‌بیند. در نتیجه، وی معتقد است که اروپا باید با اعمال سیاست‌های اجرایی که اجازه دفاع از حاکمیت تکنولوژیک و ایجاد قهرمانان داخلی صنعتی اتحادیه را می‌دهد، عمل کند. پیشنهادهای مکران از سوی نخبگان سیاسی و تجاری آلمان به اشتراک گذاشته شده است. پتر آلتمایر، وزیر امور خارجه فدرال آلمان، در مصاحبه‌ای با Financial Times هشدار داد که چین تهدیدی برای رفاه اقتصادی آلمان است و خواستار اصلاح قوانین رقابت اتحادیه اروپا شد تا شرکت‌های بزرگ قادر به تقابل و روبرویی با شرکت‌های دولتی چینی باشند.

پرویش قهرمانان اروپایی

گزارش اخیر مرکز استراتژی سیاسی - کمیته تحقیقاتی کمیسیون اروپا - حمایت خود را از طرح حمایت‌گرایانه پاریس و برلین برای ادغام عایدی راه‌آهن آلستوم فرانسه و زیمنس آلمان اعلام کرد. به‌نظر می‌رسد این اقدام تهنه‌راه اروپا برای اجتناب از تقووت بزرگترین سازنده قطار جهان تحت مالکیت پکن است. در ژانویه ۲۰۱۹، ادغام این دو شرکت از سوی کمیسیون اتحادیه اروپا رد شد. در نتیجه، فرانسه و آلمان روی یک استراتژی نوین صنعتی کار می‌کنند که به رهبران ملی مجوز لغو تصمیمات بروکسل را می‌دهد. هدف کوتاه‌مدت این اقدام، تجدیدنظر ممکن بر قانون اتحادیه اروپا است و در درازمدت ایجاد قهرمانان صنعت اروپایی که قادر به رقابت با کمپانی‌های تحت حمایت دولت چین باشند. این برنامه‌ها به بخش جدید قانون‌گذاری که شرکت‌های چینی را از دستیابی به فناوری اروپایی منصرف می‌کند، مرتبط است.

غربال سرمایه‌گذاری‌های چین

آخرین نشست شورای اروپا چراغ سبزی به سازوکار غرب‌الگری اتحادیه بود؛ این نامه جدیدی که برای کمک کمیسیون اروپا و اعضای اتحادیه به منظور ارزیابی کنترل سرمایه‌گذار خارجی توسط کشور ثالث، تعیین شده است و به‌وضوح بنگاه‌های دولتی چینی را



کاخ سفید از موضع اخیر اتحادیه اروپا در قبال پکن استقبال کرده چرا که موضع ایالات متحده در مسابقه طناب‌کشی تجاری و رهبری جهانی با چین را تقویت می‌کند



تکرار ۸۴؟

ائتلاف اعدالیون و اصلاح طلبان به پایان نزدیک شده اما این موضوع هرگز به این معنا نیست که مانند انتخابات سال ۷۶ تمام راست، مقابل تمام چپ بادو گزینه وارد شوند. تا اینجای کار قرائن زیادی با سال ۸۴ وجود دارد. آیا احمدی نژادی دیگر در راه است؟

بازگشت به سوم تیر؟

چرا ۲۴ خرداد، دوم خرداد نشد و آیا سیاست ایران در سال ۱۴۰۰ سوم تیر دیگری را تجربه خواهد کرد

بگذارند. هر چند منشور رای نیابرد و حمایت بدون پیش شرط، خروجی آن نشست بود اما تیر فردای آن روز روزنامه رسالت جمله زیر بود: «پروژه عبور از خاتمی در گرگان کلید خورد».

البته در نهایت این عبور اتفاق نیفتاد و خاتمی در دور دوم با رای بیشتری در مسند ریاست جمهوری ابقا شد ولی آثار و تبعات این نارضایتی‌ها و میل به عبور، در نهایت، خستگی و نومیدی و چنددستگی را بین اصلاح‌طلبان به وجود آورد که عملاً هیچ برنامه مشخص و مشترکی برای پیروزی در انتخابات بعدی نداشتند، گو اینکه برای رفع تکلیف و شاید هم جلوگیری از پیروزی هم‌جبهه‌ای‌های خود، در سه خاکرین، روبه‌روی هم ایستادند و در حالی که ادعا می‌کردند رقیب آنها در پشت خاکرین چهارم است اما عملاً هر سه گروه به نفع رقیب کار کردند و غالب ترکش‌های آنها به سمت خودی‌ها پرتاب شد و در نهایت دودستی به مدت هشت سال قدرت را تقدیم کردند. ضعف هدایت و راهبری هسته مرکزی اصلاح‌طلبان، به‌ویژه در سال پایانی دوره هشتم ریاست جمهوری که نتوانستند بر اختلافات داخلی فائق آیند، در برآمدن دولت بعدی کاملاً مشهود و مؤثر بود. در واقع نتیجه پروژه عبور از خاتمی، در خرداد و تیر ۸۴، واگذاری نتیجه به رقیب بود.

۸۴: پدیده‌ای دیگر

سال ۸۴ علی‌اکبر ناطق‌نوری به‌عنوان لیبر اصلی راست سنتی به میدان آمد تا کرسی ریاست جمهوری را به جناح راست ایران بازگرداند. یک شورائیت‌گرا داد و نامزدها را کنار هم نشاناد. سعی او ناکام ماند. این ناکامی البته به کام اصلاح‌طلبانی که با چند نامزد هم آمده بودند نشد. یک نفر ناگهان گوی سبقت را ربود. یک ناشناخته: محمود احمدی‌نژاد. همه شگفت‌زده شدند. او رئیس‌جمهور شد و به دلیل ناهمخوانی‌هایش با هر دو جناح، آرایش سیاسی ایران را آنچنان به هم ریخت که راست و چپ به هم رسیدند.

۲۴ خرداد، دوم خرداد نبود

پیروزی حسن روحانی محصول یک ائتلاف بود؛ یک هم‌نشینی سیاسی که از د صلاحیت هاشمی‌رفسنجانی به بعد جدی‌تر از همیشه شد؛ همان ایده دولت وحدت ملی که در پایان دولت اول احمدی‌نژاد جان گرفته بود. بدنه اجتماعی را هاشمی و اصلاح‌طلبان آوردند. اصلاح‌طلبان البته این ادعا را دارند که اکثریت بدنه اجتماعی برای آن‌ها بوده است. ایده مرکزی حسن روحانی در انتخابات ۹۲ یک طرح مشخص بود؛ گفت آمده‌ام تا تعامل و اعتدال را به‌خصوص در پرونده هسته‌ای که سرنوشت کشور به آن گره خورد بود، به اجرا در بیاورم. او آمد و برجام را به نتیجه رساند اما هم عمر برجام اندک بود و عمر پیمان اصلاح‌طلبان با او.

ائتلاف تمام شده؛ این را هم سعید حجازیان می‌گوید و هم محمدرضا عارف. هر قدر هم که کارگزارانی‌ها برای چرخاندن در سیاسی‌ورزی بر پاشنه ائتلاف اصرار کنند، فایده‌ای ندارد. حالا همه می‌خواهند خودشان باشند و خودشان بیایند. این هرگز به این معنا نیست که مانند انتخابات سال ۷۶ تمام‌راست، مقابل تمام چپ با دو گزینه وارد شوند. تا اینجا کار همه چیز شبیه سال ۸۴ است. آیا احمدی‌نژادی دیگر در راه است؟

برای کسانی که سیاست ایران را تحلیل می‌کنند، دو سوال مهم درباره گذشته و آینده وجود دارد. اول اینکه چرا ۲۴ خرداد ۹۲ مانند دوم خرداد ۷۶ نشد و دیگر اینکه آیا از رصدها آنچه در این سال‌ها رخ داده و از کنار هم قراردادن مولفه‌های مختلف می‌توان به این نتیجه رسید که ما در انتخابات ۱۴۰۰ با سوم تیری دیگر مواجه خواهیم شد؟

پرسش در این مورد و کاوش در یافتن پاسخ این سوال می‌تواند تحلیلگران سیاسی را به پاسخ سوال دیگری نزدیک کند؛ اینکه کدام یک از گزینه‌های موجود شانس بیشتری برای پیروزی در انتخابات بعدی ایران خواهد داشت و در واقع می‌شود به این رسید که رئیس‌جمهور بعدی ایران کیست؟

شباهت‌ها

«رقابت»، «مشارکت» و «شگفتی‌ساز بودن نتیجه» از مهم‌ترین ویژگی‌های انتخابات از سال ۷۶ به این سو است. شگفتی متفاوتی که مردم را برای شادی در انتخابات به خیابان آورد. این اتفاق در چند اتفاق باز تولید شد. از سال ۷۶ به بعد صندوق رای به یک رقابت تمام‌عیار تبدیل شد؛ رقابتی که تا نایب‌های آخر ادامه داشته و خواب را از چشمان همه، حتی تا پایان لحظه شمارش آزار بود. اگر به جهت حاشیه‌ها و متفاوت بودن ماجرا از انتخابات سال ۸۸ بگذریم، در سه انتخابات ۸۴، ۹۲ و ۹۶ شباهت‌های فراوانی در میزان مشارکت و قطب‌سازی‌های سیاسی قابل مشاهده است. این اما همه ماجرا نیست؛ برای رسیدن به پاسخ سوالات ابتدای مطلب باید به تفاوت‌ها پرداخت.

دوم خرداد: آغاز پایان از همان نقطه شروع

دوم خرداد ۷۶ یک رقابت سیاسی تمام‌عیار میان دو جناح اصلی ایران بود. هیچ ائتلافی در کار نبود. تمام راست، مقابل تمام چپ سیاست ایران بود.

خروجی این انتخابات در عین ناباوری برای همه اهل تحلیل، پیروزی یک نفر از جناح چپ ایران بود، آن هم درست در شرایطی که خیلی‌ها پیروزی علی‌اکبر ناطق‌نوری را قطعی می‌دانستند. خاتمی رئیس‌جمهور شد اما همان سال پایانی دولت اول اصلاحات، به دلیل بالا رفتن چگالی بحران‌ها، نوعی نومیدی در بخشی از حامیان دولت اصلاحات به وجود آمده بود به طوری که دولت رادریگیری مطالبات خود ناتوان دیدند و این موضوع باعث شد جرعه‌های اولیه عبور از خاتمی، قبل از انتخابات ریاست جمهوری، به‌طور رسمی در نشست دفتر تحکیم وحدت (اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های سراسر کشور) در گرگان زده شود. عده‌ای از اعضای شورای عمومی و مرکزی تحکیم وحدت بر این عقیده بودند که خاتمی در برآورده کردن مطالبات جامعه و عمل به شعارهایی که داده است، کوتاهی کرده و درباره انتخابات جدید ریاست جمهوری (خرداد ۸۰) سه راهکار وجود دارد:

الف: از ایشان حمایت نکنیم و به گزینه دیگری برسیم.

ب: سکوت کنیم یا انتخابات را تحریم کنیم.

ج: مشروط و در منشوری از ایشان حمایت کنیم.

البته جمع دیگری شرایط را برای مطرح شدن این موضوعات کاملاً نامناسب تشخیص دادند و با توجه به زمان اندک، حتی حمایت مشروط را نیز قبول نداشتند اما در نهایت منتقدان خاتمی زورشان در حدی بود که بتوانند منشور را به رای



مهدی فضائی

۸۴ تکرار نمی شود

در انتخابات های دو سال آینده، کارآمدی اهمیت فراوانی دارد و از عدالت مهم تر خواهد بود



در سال ۸۴ عملکرد دولت آقای خاتمی و آقای هاشمی یک مطالبه انباشته شده ای را در راستای عدالت ایجاد کرده بود که کسی مثل آقای احمدی نژاد نتوانست روی این موج سوار شود و با روحیاتی مردمی که داشت، پیروز شود

خیلی ها از روحانی که سال ۹۲ از مردم رای گرفت، تصور تکرار یک خاتمی ثانی را در ذهن داشتند. به نظر شما چرا آقای روحانی تبدیل به خاتمی نشد و جریانی مثل دوم خرداد به وجود نیامد؟

البته نمی دانم چه کسانی تصور می کردند که آقای روحانی، خاتمی دوم شود چون به نظر از جهات مختلفی هم شخصیت آقای روحانی و هم وضعیت و شرایطی که بر انتخابات حاکم بود، کاملا با شخصیت آقای خاتمی و شرایطی که در انتخابات سال ۷۶ وجود داشت، متفاوت بود؛ لذا چنین توقعی به نظر من ناشی از نشناختن شرایط و وضعیت پایگاه آقای روحانی است. آقای روحانی اصلتا و به لحاظ سنتی همیشه در اردوگاه اصول گرایی بوده است. ایشان عضو جامعه روحانیت مبارز بوده و چنین ارتباطاتی داشتند. اگرچه به لحاظ مبنایی اصول گرانبوده و نیست ولی به لحاظ تشکیلاتی و سوابقی که دارند، ایشان در چنین جایگاهی بوده؛ لذا هیچ وقت آقای روحانی سابقه اصلاح طلبی نداشته، اگرچه به لحاظ فکری شاید قربت هایی به جریان اصلاح طلبی از نظر نوع نگاه به غرب داشته باشد ولی به هر حال هیچ وقت اصلاح طلب نبوده است؛ پس یکی از تفاوت های بین آقای روحانی و آقای خاتمی پایگاه تشکیلاتی و فکری این دو نفر است که با هم متفاوت بوده و هست و به همین دلیل پایگاه اجتماعی آنها نیز با هم متفاوت است. آقای خاتمی دارای یک پایگاه اجتماعی مشخصی بود که جریان اصلاحات داشت و آقای خاتمی هم در همان جریان به صورت خیلی دقیق و شفاف تعریف شده بود؛ لذا پایگاه سنتی آن جریان پشت سر آقای

خاتمی بود. آقای روحانی اساسا چنین پایگاهی را نداشت، یعنی نه پایگاه سنتی اصول گرایان را داشت و نه پایگاه سنتی اصلاح طلبان را. به عبارتی می توانیم بگوییم که اساسا فاقد یک پایگاه اجتماعی بود. یکی از دلایل مهمی که آقای روحانی با جریان اصلاحات ائتلاف کرد این بود که خودش چنین پایگاهی نداشت و به همین دلیل هم ایشان هیچ وقت نمی توانست قدرت بسیج کنندگی به آن معنا داشته باشد چون اصولا فاقد چنین پایگاهی بود. نکته یا تفاوت سوم بین انتخابات سال ۹۲ و ۷۶ تاثیراتش بود که در انتخابات سال ۷۶ ما شاهد یک انتخابات کاملا دوقطبی بودیم. یعنی جریان راست به جریان چپ تعبیر می شد و از آن به بعد با یک فاصله ای جریان اصلاحات و بعد جریان اصول گرایی در عرصه سیاسی کشور در مقابل هم آرایش گرفتند ولی آن موقع جریان راست یک طرف و جریان چپ یک طرف دیگر بود و به صورت کامل، یک دوقطبی را تشکیل دادند که آقای ناطق یک جریان را نمایندگی می کرد و آقای خاتمی هم جریانی دیگر را. در انتخابات سال ۹۲ اساسا این دوقطبی به این شکل مطرح نشد چون جریان اصول گرایی شاهد یک تکرار در نامزد های خود بود؛ نه آقای روحانی توان تبدیل شدن به یک قطب را داشت به همان دلایلی که قبلا اشاره کردم و نه رقبای او، لذا فضای انتخابات سال ۹۲ برخلاف سال ۷۶ اساسا یک فضای دوقطبی نشد. تفاوت دیگر هم در نتیجه انتخابات بود. نتیجه انتخابات در سال ۷۶ حدود ۲۰ میلیون رای بالا و یک پیروزی قاطع برای آقای خاتمی بود. او حدود سه برابر رقیب خود رای آورد در حالی که در انتخابات سال ۹۲ آقای روحانی با یک رای به اصطلاح ناپلئونی

رئیس جمهور شد و با کوچک ترین تشکیکی در نتیجه انتخابات می توانست اساسا رئیس جمهور نشود؛ لذا مجموعه اینها به لحاظ شخصیتی، پایگاه اجتماعی و آنچه در جریان انتخابات رخ داد، دست به دست هم داد و ایشان رئیس جمهور شد. اساسا آقای روحانی نمی توانست آقای خاتمی بشود.

اما در این ۶ سال که گذشته، اصلاح طلبان دائم یک نکته ای را به آقای روحانی یاد آور شده اند که پایگاه اجتماعی ما بود که پشت سر شما قرار گرفت، یعنی حداقل بدنه اجتماعی که به آقای روحانی رای داد، تصویری از او در قند و قامت آقای خاتمی داشت یا صرفا این تبلیغات اصلاح طلبان بود که چنین تصویر سازی ای کرد.

قطعا جریان اصلاحات در رئیس جمهور شدن آقای روحانی، چه در مرحله اول و چه در دور دوم حتما نقش داشته و آقای روحانی به نوعی رئیس جمهور جریان اصلاحات است و در این تردیدی نیست. امروز عملکرد آقای روحانی نتیجه تصمیم جریان اصلاحات در کشور است و آقای روحانی بدون حمایت جریان اصلاحات قطعاً نمی توانست رئیس جمهور شود و به همین دلیل جریان اصلاحات باید پاسخگوی عملکرد آقای روحانی باشد؛ اما از طرف دیگر جریان اصلاحات هم در اس می دانست که آقای روحانی نمی تواند یک نماینده تمام عیار برایشان باشد و هم بدنه آنها این را می دانستند و متوجه بودند. به عبارت دیگر جریان اصلاحات هم می خواست یک استفاده ایزاری از آقای روحانی بکنند و این کار



بدنه رای روحانی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲ از اصلاح طلبان به عار به گرفته شد اما با وجودی که حامیان جریان اصلاحات از روحانی حمایت کردند اما آن طور که باید پای کار او نیامدند و روحانی هم جز طرح یکسری مباحث شفاهی هیچ تلاش و اقدامی نکرد که جامعه رای خود را فعال و در صحنه نگه دارد. گرچه فردای روز ۲۴ خرداد ۹۲ برخی صاحب نظران سیاسی از تکرار دوم خرداد صحبت می کردند اما هیچ گاه این اتفاق نیفتاد و بعد از مدتی معادلات سیاسی در مسیر دیگری رقم خورد تا امروز که اصلاح طلبان دنبال فرصت هستند تا راه خود را از دولت روحانی جدا کنند. با این وجود برخی کارشناسان مسائل سیاسی با اشاره به اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور معتقدند زمینه برای وقوع یک سوم تیر مساعد است. به عبارت دیگر گرچه شروع و ادامه دولت های اصلاحات و اعتدال شبیه به هم نبود اما امکان دارد که پایانی مشابه داشته باشد و شخصیتی پوپولیستی با شعار های عدالتخواهی جای روحانی را در پاستور بگیرد. مهدی فضائی، تحلیلگر مسائل سیاسی ضمن برشمردن تفاوت های روحانی و خاتمی، دلایل آنکه ۲۴ خرداد ۹۲ تکرار جریان دوم خرداد ۷۶ بود را تشریح کرد.



احمدزیدآبادی
روزنامه‌نگار

انتخابات ۹۲ جنبشی نبود

در انتخابات سال ۹۲ برخلاف سال ۷۶ جنبشی اجتماعی پشت سر انتخاب حسن روحانی قرار نداشت

رای دهندگان در آن سال، با تصور اینکه حکومت در پی حل مشکلات ناشی از پرونده هسته‌ای و رفع تحریم‌های بین‌المللی است، به حسن روحانی رای دادند تا به این وسیله راه بهبود روابط با دنیای خارج را هموار کنند. از این رو، حضور آنها در انتخابات براساس ارزیابی‌های مقطعی بود و ریشه در روندی طولانی مدت نداشت.

همین موضوع در سال ۹۶ هم به نحوی دیگر تکرار شد. در واقع در سال ۹۶ بسیاری از رای دهندگان از شرایط موجود آن روز ناخشنود بودند و قصدی هم برای حضور در انتخابات نداشتند. با این حال، تحرک رسانه‌ای اصلاح‌طلبان و تمرکز آنها بر تبلیغاتی نظیر تشدید فشارهای اجتماعی در صورت پیروزی سیدابراهیم رئیسی در انتخابات از یک‌سو و طرح شعارهای رادیکال از طرف شخص روحانی از طرف دیگر سبب شد که طیف قابل توجهی از جمعیت خاموش بسیج شوند و رای خود را به نفع او به صندوق‌های رای بیندازند بدان امید که او پس از پیروزی دوباره در انتخابات در عرصه رسمی به نیابت از آنان با دیگر ارکان قدرت وارد جنگ و ستیز شود. این حرکت طبعاً هیجانی و ناشی از عدم درک مناسبات واقعی قدرت در ایران بود و از همین رو به سرعت به یاس و نومیدی و سرخوردگی منجر شد و روحانی نه فقط از چشم آنها افتاد بلکه به‌عنوان یکی از عوامل اصلی نابسامانی جلوه کرد.

در مورد انتخابات سال ۱۴۰۰ اما فقط کسی که از عالم غیب خبر داشته باشد، می‌تواند پیشگویی کند. تا آن تاریخ اتفاقات بسیاری در ایران رخ خواهد داد و سکه سیاست که به هوا پرتاب شده است تا آن زمان هزاران چرخ خواهد زد. فقط خدا می‌داند که این سکه با کدام رویش بر زمین خواهد افتاد.

انتخابات دوم خرداد سال ۷۶ بر نیروی مدنی قدرتمندی استوار بود که طی بیش از دو دهه، در بستر جامعه آرام‌آرام شکل گرفته و بالنده شده بود. این نیرو به‌طور توفنده‌ای وارد انتخابات شد و با انتخاب سیدمحمد خاتمی، برای مدتی توازن قوای سیاسی در سطح رسمی را به هم زد. در واقع همین نیروی عظیم اجتماعی بود که محمد خاتمی را به اظهارنظرهای متفاوت و اصلاح‌طلبان را به طرح مطالبات رادیکال ترغیب و به تعبیر دیگر وادار کرد. این نیرو پس از گذشت چند ماه پس از انتخاب خاتمی به‌عنوان رئیس‌جمهور، هدف فشارهای شدید جناح مقابل قرار گرفت و چون سازمان‌دهی واحد و مؤثری نداشت، به تدریج دچار فرسایش شد و در نهایت با از دست دادن تاب و توان خود، منفعل و مایوس شد. در پی آن خاتمی نیز قدرت چانه‌زنی و تأثیرگذاری خود را در حوزه رسمی به تدریج از دست داد تا آنجا که در برابر توقیف بی‌سابقه و گسترده مطبوعات، خاموش و ساکت ایستاد و اجازه داد که مهم‌ترین ابزار قدرت و سرمایه‌اش یک‌شبه به خاکستر تبدیل شود. پس از آن دیگر جناح مقابل، خاتمی را جدی نگرفت و درخواست او برای افزایش قدرت رئیس‌جمهور را که تحت لوایح دوقلو به مجلس ارائه شد، به شوخی و طنز برگزار کرد تا اینکه دوران ریاست‌جمهوری او با ناکامی به سر رسید و محمود احمدی‌نژاد به‌عنوان آنتی‌ترو او بر آریکه ریاست‌جمهوری تکیه زد؛ آنتی‌تری که به یک معنا محصول تزی بود.

در انتخابات سال ۹۲ برخلاف سال ۷۶ جنبشی اجتماعی پشت سر انتخاب حسن روحانی قرار نداشت.

را کرد، یعنی چون می‌دانستند خودشان نامزدی ندارند که بتوانند در این عرصه وارد کنند در نتیجه با آقای روحانی ائتلاف کردند تا از موقعیت، ظرفیت و شرایط فکری و جهت‌گیری‌های مشترکی که بین جریان اصلاحات و آقای روحانی بود، حداکثر بهره‌برداری را بکنند و خودشان در ساختار قدرت بمانند، سهم داشته باشند و نقش ایفا کنند، البته هیچ‌وقت آن انگیزه کامل برای به‌خصوص بدنه که محاسباتش یک مقدار با محاسبات راس جریان اصلاحات متفاوت است و بود، وجود نداشت؛ اگرچه رایش را به آقای روحانی داد ولی پای کار آقای روحانی به آن معنا نبوده و نیست چون راس محاسبه می‌کند و سیاست‌ورزانه با این قضیه برخورد می‌کند. آن‌ها نوع رفتار و تعاملشان یک مقدار متفاوت بوده و هست.

تحلیلی وجود دارد که گفته می‌شود همان‌طور که بعد از دوره آقای خاتمی یک فرد عدالت‌خواه پوپولیست یا یک پوپولیست با شعار عدالت‌خواهی روی کار آمد، بعد از دولت آقای روحانی هم شرایط اقتصادی و هم اوضاع سیاست خارجی پذیرای شخصیتی مثل آقای احمدی‌نژاد است که در سوم تیر سال ۸۴ پیروز انتخابات شد. شما فکر می‌کنید زمینه برای بروز و ظهور یک احمدی‌نژاد دیگر بعد از دولت روحانی فراهم باشد؟

اینکه افکار عمومی دیگر تفکری مثل تفکر آقای روحانی و نزدیک به جریان اصلاحات را بر نمی‌تابد، به‌نظم تا حدود خیلی زیادی این اتفاق افتاده و افکار عمومی امروز هیچ اقبالی نسبت به این جریان به دلیل عملکرد بسیار ضعیف و تاسف‌باری که این تفکر و نتیجه آن برای کشور داشته، ندارد. در اینکه افکار عمومی چه جایگزینی را انتخاب خواهد کرد و به چه سمتی سوق پیدا خواهد کرد، تصور می‌کنم سمت و سوی افکار عمومی، سمت و سوی کارآمدی است؛ یعنی هرکسی را که احساس کنند عرضه کار و توان حل مشکلات را دارد به سمت او گرایش پیدا خواهند کرد. اینکه فردی چنین ظرفیتی را از خود نشان می‌دهد، رفتار پوپولیستی باشد یا به صورت واقعی، یک بحث دیگری است ولی تصور این است که رویکرد و گرایش قالب در افکار عمومی به سمت یک فرد کارآمد و فردی است که مردم احساس کنند عرضه حل مشکلات را دارد که سابقه‌اش نیز چنین چیزی را نشان دهد و هم اینکه او در رقابت‌های انتخاباتی بتواند چنین تصویری را از خود ارائه کند.

به اعتقاد شما در ۲۴ خرداد ۹۴، دوم خرداد تکرار نشد؛ سوم تیر ۸۴ آیا در ۱۴۰۰ تکرار می‌شود، به عبارت دیگر آیا جریانی که در سوم تیر سال ۸۴ روی کار آمد در سال ۱۴۰۰ تکرار خواهد شد؟

به‌نظم خیر. برای اینکه من امروز گفتمان کارآمدی را به جهاتی قالب بر گفتمان عدالت می‌دانم. در سال ۸۴ عملکرد دولت آقای خاتمی و آقای هاشمی یک مطالبه انباشته‌شده‌ای را در راستای عدالت ایجاد کرده بود که کسی مثل آقای احمدی‌نژاد توانست روی این موج سوار شود و با روحیاتی مردمی که داشت، پیروز شود. مردم در دولت آقای هاشمی به‌خصوص در دولت خاتمی یک رفتار کاملاً غیرمردمی را از دولت‌مردان خود دیده بودند و تشنه کسی بودند که احساس کنند از جنس خودشان است و آن فرد آقای احمدی‌نژاد بود. بخشی که به‌نظم واقعی بود، رفتار مردمی احمدی‌نژاد بود؛ البته ایشان در بحث عدالت تا حدودی سوءاستفاده کرد و در عمل نشان داد که آن عدالت‌خواهی را که مدعی‌اش بود، دنبال نکرد و یک مقدار در ادامه مسیر دچار انحرافات جدی شد ولی در سال ۱۴۰۰ تصور می‌کنم که آن جنبه مردمی همچنان می‌تواند مهم باشد اما برای مردم و افکار عمومی به‌نظم کارآمدی مهم‌تر از عدالت خواهد بود.





حسین قربانزاده

قرار نبود روحانی، خاتمی باشد

قرار اصلاح طلبان این بود آقای روحانی و دولت اعتدال، دولت حاملی برای دولت عاملی باشد که ۱۴۰۰ می آید و این ماموریت را در این دوره حمل کند

وقتی سال ۹۲ آقای روحانی رئیس جمهور شد، این اتفاق به نوعی برای همه غافلگیرانه بود و گمان می کردند که یک آقای خاتمی از درونش بیرون بیاید. در واقع برخی این اتفاق را با آنچه در دوم خرداد ۷۶ رخ داد، مقایسه می کردند که مردم یک باره تغییر دانه سیاسی داده اند اما این اتفاق نیفتاد. این رویداد به شخصیت آقای روحانی باز می گشت یا اینکه جامعه آماده این تحول نبود؟

به نظرم در سال ۹۲ همان طور که جریان حامی آقای روحانی که بخش عمده ای از آنها اصلاح طلبان هستند، معتقد بودند که آقای روحانی رئیس جمهوری تا ۱۴۰۰ است، بنابراین دور از انتظار نبود که آقای روحانی، خاتمی نباشد و اساسا قرار نبود که آقای روحانی، خاتمی باشد. قرار بود آقای روحانی و دولت اعتدال، دولت حاملی برای دولت عاملی باشد که ۱۴۰۰ می آید و در واقع این ماموریت را در این دوره حمل کند و به زعم خود دوستان به دولت اصلی اصلاح طلبان تحویل دهد. نه شخص آقای روحانی اصلاح طلب بود و نه در سابقه ایشان و تعاملات و مناسبات و حتی رویکردها، تصمیمات و مسئولیت هایی که

داشته، هیچ کدام رنگ و بوی اصلاح طلبی دیده می شود. اقتضانات رقابت انتخاباتی سال ۹۲، مسیر را به سمتی پیش برد که جریان اصلاح طلب مجبور شد آقای روحانی را جلوی پنجره بگذارد برای اینکه بتواند با وحدتی که بین جریان های مختلف ایجاد می کند، در مقابل جریانات اصول گرایی کرسی ریاست جمهوری را به دست آورد که همین اتفاق هم افتاد؛ بنابراین پاسخ سوال شما این است که اساسا از ابتدا قرار نبود که اتفاق ۷۶ به این شکل تکرار شود ولی نکته بعدی این است که پیشنهاد جریان اصلاح طلبی هم محقق نخواهد شد چون دولت حامل که آقای روحانی است، با شیوه نادرست و سوءمدیریت های متعدد، مشکلاتی در حوزه اقتصادی برای مردم به وجود آورده و حتما در حامیان اصلی خودش برای رأی آتی انتخاباتی بدبینی ایجاد کرده است. نکته دیگر اینکه اساسا این درگیری و رقابتی که بین آقای روحانی و جریان اصلاح طلبی به طور پنهان بود که در مواقعی هم آشکار می شد، مزید بر علت شد که این اتفاق نیفتاد و اصطلاحا این معامله و تعامل به خیر و خوشی به سرانجام نرسید. این نکته پاسخ سوال اولتان است.

شما در سطح احزاب و تشکل های سیاسی مطرح کردید که عملکرد آقای روحانی به چه

سمتی رفت که ۲۴ خرداد ۹۲ نتوانست دوم خرداد ۷۶ بشود؛ اما فضای جامعه هم همین انتظار را از آقای روحانی داشت یا اینکه تصور جامعه چیز دیگری بود و حالا با یک اتفاق دیگری مواجه شد؟

وقتی می گوئیم جامعه با همان شکل که عنوان کردید، یک تشکیک دقیقی بین کسانی است که حدود ۲۰ درصد سیاسی و کسانی که اهل سیاست هستند و فهم سیاسی در این زمینه دارند و دنبال می کنند و منتسب به یکی از جریانات سیاسی هستند یا عموم مردمی که خیلی منازعات برایشان مفهومی ندارد و وابستگی جریانی هم ندارند و یک روز به هاشمی، قاعدتا اگر منظورتان این طیف ۷۰ تا ۸۰ درصدی هستند که عموم مردم تلقی می شوند، اینها هم نسبت به آقای روحانی از ابتدا آن مواجهه ای که بعد از آقای ناطق برای آقای خاتمی ایجاد شده بود، نداشتند؛ یعنی چنین توقعی وجود نداشت. اتفاق سال ۹۲ اتفاق دوقطبی شخصیتی نبود، به دلیل اینکه در جریان اصول گرایی بین افراد رقابت بود. آقایان جلیلی، قالیباف، ولایتی و رضایی و از آن طرف هم تا نزدیک به پایان انتخابات آقای عارف



حسین قربانزاده، عضو جمعیت پیشرفت و عدالت در باره چرایی تبدیلی شدن ۲۴ خرداد ۹۲ به دوم خرداد ۷۶ با نشریه مثلث به گفت و گو نشست. او معتقد است: دور از انتظار نبود که آقای روحانی، خاتمی نباشد و اساسا قرار نبود که آقای روحانی، خاتمی باشد. قرار بود آقای روحانی و دولت اعتدال، دولت حاملی برای دولت عاملی باشد که ۱۴۰۰ می آید و در واقع این ماموریت را در این دوره حمل کند.

مواجهه خواهیم بود که معادلات رقابت انتخاباتی را به نفع خود رقم می‌زند یا با یک چهره اصلاح طلب؟

کار سختی است پیش بینی اینکه چه فردی و با چه رویکردی بتواند اقبال مردم را به دست بیاورد. من اعتقاد این است که اگر جریان اصلاح طلبی نتواند در این فرصت باقیمانده خود را بازسازی کند، بازسازی با همه مختصاتی که در درون دولت و وجهه‌ای که برایش در طول این سال‌ها ایجاد شده، به‌ویژه برای رای دهندگان که بخشی از آنها تکلیفی هستند و بخشی با آن فضای رقابت سیاسی و داغ شدن انتخابات حضور پیدا می‌کنند، اساساً آن طرف چه شعار عدالت خواهی اش بچربد و چه ترتیب دیگری به وجود بیاید، حتماً برنده اصول‌گرایان هستند؛ اما این دو سال پایانی یک گنجی ایجاد کرده که جریان اصلاح طلب نمی‌داند باید الان از آقای روحانی فاصله بگیرد تا بتواند آنجا در نقد دولت حرف بزند و کاندیدایش به دولت مستقر بتازد و بر اساس آن رای جذب کند یا اینکه سعی کند بر همین اساس جایگاه اپوزیسیونی با حمایت از دولت فعلی کاستی‌ها را به زمین بازی حاکمیت حواله دهد و آن چیزی که وعده داد شد و انجام نشده را در کیسه حاکمیت بگذارد و بگوید که تقصیر دولت منتخب شما نیست. این ترجمه همان شعاری است که می‌گوید این وضعیت فعلی محصول انقلاب است یا انتخاب. آیا این تصمیمی که جریان اصلاح طلبی در اتاق فکرش می‌گیرد این است که به سمتی برود که تا جایی که ممکن است این اتفاقات را روی دوش حاکمیت بیندازد و از آقای روحانی حمایت کند و تا انتها پیش رود یا اینکه نمونه اختلافاتی که بین آقای جهانگیری و آقای روحانی به وجود آمد یا مناسبات دیگری که باز بسترش را خود آقای روحانی برای توسعه این اختلاف فراهم کرده، فضایی را ایجاد کند که اصلاً بگویند آقای روحانی به آرمان‌های ما پایبند نبود و اصلاح طلب به آن معنا در این دوره هشت ساله وجود نداشت؛ همان‌طور که افراد مختلفی هم از دولت فاصله گرفتند و سعی کردند این اتفاق را تکمیل کنند. این حالت دوم را می‌توان گفت بعد بیشتری دارد که مردم قبول کنند و پذیرفته نخواهد شد به دلیل فکت‌ها و نشانه‌ها و علائم مختلفی که در این هشت ساله بوده و تکرارهایی که شده و تکمیل انتخابات‌های دیگری بوده که در این سال‌ها داشتیم. آن مورد اول به‌نظر من جنگ و جریان اساسی را در خود دارد که اگر این اتفاق بیفتد، چقدر می‌تواند این نزاع و دعوی سیاسی بالا بگیرد و به سقف حاکمیت بچسبد و آنجا جریان اصلاح طلب بتواند اولاً با مناسبات ساختار فعلی حاکمیت و شورای نگهبان و مناسبات چارچوب جمهوری اسلامی این مسیر را پیش ببرد و در عین حال در این مرز ظریف انداختن بار اصلی مشکلات و مسائل مملکت روی دوش حاکمیت، بماند و حاکمیت قبول کند کاندیدایی که چنین مناسباتی دارد به‌عنوان رقیب جریان اصول‌گرا حضور یابد.

در حوزه اقتصادی گرفتارشان هستند آنها را به سمتی می‌برد که به یک منجی فکر کنند؛ همان‌طور که ریشه‌یابی رفتار رای دهندگان و اساساً جامعه‌شناسی مردم ما در این حوزه نشان می‌دهند که مردم بیشتر دنبال این هستند که منجی بیاید و امورشان را حل کند. طبیعتاً با این اتفاقات حتماً فضا برای حضور رویدادی مستعد هست ولی اینکه این اتفاق حتماً می‌افتد یا خیر، باز به دلایل مختلفی برمی‌گردد که حتماً رقابت دو جریان رسمی در آن تأثیر دارند و نیز افرادی که آنها در مقابل انتخاب مردم قرار می‌دهند، که شاهد سوم تیر مجددی باشیم یا خیر. معتقدم پیش‌بینی پیروزی یک جریان کار سختی است و به‌رغم اینکه فضا برای پیروزی جریان اصول‌گرا فراهم هست، آن هم به دلیل ضعف‌ها و کاستی‌هایی که دولت مستقر دارد، اما این به‌معنای برگ برنده‌ای که در اختیار جریان مقابل باشد، نیست، به‌ویژه به دلیل وجود هنر رقابت انتخاباتی در بین جریان اصطلاح طلبی و به این دلیل که جایگاه اپوزیسیونی دارند یا حداقل اینکه خودشان را در آن

حضور داشت؛ بنابراین ترکیب رقابت در سال ۹۲ ترکیبی نبود که مثل سال ۷۶ یک دوقطبی شخصی را ایجاد کند و مردم یک منجی طلب کنند که براساس آن دوم خردادی شکل بگیرد؛ یعنی وزن و شأن و جایگاهی که می‌توان برای شخص در انتخابات ۷۶ و ۹۲ قائل شد، تفاوت فاحشی دارد. جریان‌های سال ۹۲ رقابتشان می‌چربید ولی در سال ۷۶ درست است که پمپاژ اصلی و حمایت ویژه جریان‌ها منتقد حاکمیت نقش اصلی را داشتند اما بروز و ظهور شخصیت یک کاندیدا که آقای خاتمی بود، نسبت به فضای جریانی که از آن حمایت می‌کرد، می‌چربید؛ حداقل در حد آنچه برداشت و فهم عامه این ۷۰، ۸۰ در صدی بود.

به نظر تان در سال ۱۴۰۰ با یک جریان عدالت خواه مواجه هستیم، مثل زمانی که آقای احمدی نژاد آمد و در مقابل آقای هاشمی قرار گرفت و یک سری شعارهای مردم پسند سر داد و با اقبال مردمی مواجه شد؟ آیا

اقتضائات رقابت انتخاباتی سال ۹۲، مسیر را به سمتی پیش برد که جریان اصلاح طلب مجبور شد آقای روحانی را جلوی پنجره بگذارد برای اینکه بتواند با وحدتی که بین جریان‌های مختلف ایجاد می‌کند، در مقابل جریانات اصول‌گرایی کرسی ریاست جمهوری را به دست آورد که همین اتفاق هم افتاد

می‌توانیم بگوییم یک سوم تیر ۸۴ در راه داریم که در ۱۴۰۰ بروز و ظهور می‌کند؟

نه ولی محتمل هست. حالا اینکه احمدی نژادی بروز و ظهور پیدا کند یا نه، ویژگی‌های شخصی آقای احمدی نژاد در سال ۸۴ و حتی ۸۸ موثر بود؛ بنابراین برخلاف تصور عده‌ای که معتقدند این پایان دوره مدیریت و حضور اصلاح طلبیان در دولت، نتیجه‌اش حتماً این دور، تغییر رویکرد می‌شود و مردم سراغ رویکرد مقابل می‌روند و به این دلیل سال ۸۴ این اتفاق افتاده ولی تحلیل‌های دقیق‌تر نشان می‌دهد که مناسبات شخصی آقای احمدی نژاد در این رقابت سیاسی تأثیر بسزایی داشته است؛ اگرچه نمی‌توان رقابت‌های جریانی را انکار کرد و این اتفاق در سال ۱۴۰۰ زمانی تکرار می‌شود که چنین اتفاقی هم بیفتد، یعنی موضوع تأثیر شخصیت. به همین دلیل که می‌فرمایید، فضا را دیکال‌تر می‌شود و وضعیتی که الان مردم

جایگاه می‌نمایند تا بتوانند در این رقابت کمپین حد اکثر استفاده را ببرند و طبیعتاً بعد از آن برای اداره دولت و جامعه و کشور باز با همین چالش‌ها روبرو هستند. اصلاح طلبان طبیعتاً در رقابت نشان داده‌اند که یک گام از جریان اصول‌گرایی جلوتر هستند و به‌نظم اگر در همین فرصت باقیمانده هر کدام از این جریانات به این فضای که برای مردم ایجاد شده که بیشتر گرفتار حوزه اقتصادی هستند، خودشان را نزدیک‌تر کنند و مطالبات و دغدغه‌های آنها را پیگیری و ثابت کنند یک جریان مقطعی موسمی در انتخابات نیستند و می‌توانند در پیگیری مطالبات مردمی تأثیرگذار باشند، حتماً می‌توانند پیروز آن رقابت هم باشند. حالا اینکه اسم این را تکرار سوم تیر بگذاریم یا استمرار رویکرد دولت فعلی، این را باید به انتظار نشست تا ببینیم چه نتیجه‌ای به دست می‌آید.

اگر در چنین فضایی قرار بگیریم که یک سوم تیری در ۱۴۰۰ تکرار شود، ما با یک چهره مردم‌گرای اصول‌گرا

الان مردم در مشکلات اقتصادی گرفتار هستند این وضعیت آنها را به سمتی می‌برد که به یک منجی فکر می‌کنند تا بیاید و امورشان را حل کند

روحانی جریان ساز نبود

روحانی در تفکرات سیاسی عاریتی عمل می کرد

وقتی دو سال آخر دولت آقای روحانی را با دولت آقای خاتمی مقایسه می کنیم، به یک سری شباهت ها می رسیم. برخی معتقدند همان طور که در سال های ۸۲ تا ۸۴ فضا مهیای حضور یک نامزد با شعار عدالت خواهی بود، هم اکنون نیز چنین وضعیتی وجود دارد. آن دوره آقای احمدی نژاد شعار عدالت خواهی را مطرح کرد و پیروز انتخابات ریاست جمهوری ۸۴ شد و این دوره هم شاید شخص دیگری این شعار را مطرح کند و پیروز میدان شود. آیا شما چنین مشابه سازی را قبول دارید؟

البته من تشابه سازی نمی کنم و تحلیل خودم را بیان می کنم. آقای روحانی نتوانسته در دولت خودش به شعارهایش تحقق بخشد و با شعار رفاه عمومی و حل مشکلات و معضلات اقتصادی به میدان آمد ولی نه تنها نتوانست مشکلات اقتصادی را حل کند بلکه اوضاع در دوره ایشان بدتر هم شد. به عنوان نمونه قیمت مسکن سه برابر شد و قیمت همه کالاها با تورم روبه رو است و در کنار تورم رکود هم وجود دارد. در حقیقت تورم توأم با رکود وضعیت اقتصادی جامعه را سخت کرده و مردم از بابت رفاه و مسائل اقتصادی در وضعیت بدی قرار گرفته اند. اکنون کسانی که اجازه نشین هستند در آستانه تعطیلات آموزش و پرورش و مدارس و فصل نقل و انتقالات قرار دارند که معمولاً در تابستان جابه جایی اجازه نشین ها صورت می گیرد. آن ها با مضل بالای اجازه ها روبه رو شده اند که تبدیل به یک مشکل اقتصادی برای مردم شده است. در موارد دیگر هم مسئله اشتغال حل نشده، از سوی دیگر شکاف طبقاتی بیشتر شده و عده ای با نوسانات ارزی به آلف و الوف و سرمایه های کلان رسیده اند و عده زیادی از مردم هم با کاهش سنگین ارزش دارایی های خودشان روبه رو شده اند اما ارزش حقوق دریافتی حقوق بگیران به یک سوم کاهش یافته، بنابراین حل نشدن مشکلات اقتصادی از یک طرف، تبعیض و بی عدالتی از سوی دیگر طبعاً مردم را به آن طرف سوق خواهد داد که جریان مخالف اصلاحات را روی کار بیاورند.

به نظر شما جریان سوم تیر فارغ از مصداق، قابل تکرار در انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ هست؟

آن زمان هم تجربه ای بود که در ابتدا گرچه با موفقیت همراه بود ولی در نهایت تجربه کاملاً موفق از آب در نیامد و با مشکلاتی همراه شد. معتقدم اگر نخبگان سیاسی جامعه بتوانند جامعه را به مسیر درستی هدایت کنند، ما می توانیم تجربه جدیدی داشته باشیم که نه مشکلات سوم تیر را داشته باشد و نه با مشکلاتی که در دولت اعتدال و اصلاح طلب روحانی پیش آمد، مواجه شویم. در حقیقت باید بعد از سه، چهار دهه ارتقای سیاسی، جامعه به جایی رسیده باشد که مردم به آرمان های انقلاب بیشتر توجه کنند. مقام معظم رهبری در دیدار با جوانان و دانشجویان رهنمودی داشتند و فرمودند که «زمینه را برای یک دولت جوان حزب الهی آماده کنید». و بیکرد من این است که دولت آینده باید یک دولت انقلابی و حزب الهی و جوان باشد. اگر جامعه به آن طرف سوق داده شد و این مسیر را انتخاب کرد، هم مشکلات اقتصادی مان درست شده و هم اقتدار مان بیش از این خواهد شد و هم مشکلات بین المللی مان حل می شود. هر جا در این دهه های اخیر انقلابی، حزب الهی و متعهدانه عمل کرده ایم، جامعه پیشرفت کرده است. معتقدم دولت آینده یک دولت انقلابی، حزب الهی، جوان و پرکار باید باشد و اگر بخواهیم زمینه سازی چنین دولتی را کنیم، باید مجلس آینده هم یک مجلس حزب الهی و انقلابی باشد. این دو در کنار هم می توانند مشکلات جامعه را به سرعت حل کنند.

اما اگر آن نخبگان هدایتگری نکنند، امکان بروز و ظهور یک شخصیت مردم گرا یعنی نامزدی با شعارهای مردم پسند وجود دارد؟

هیچ چیزی در جامعه غیر قابل پیش بینی نیست ولی من این نظر را کامل نمی پذیرم چون بالاخره جامعه سیاسی ما هم روز به روز کامل تر و رشد یافته تر می شود و از آنجا که دوره های مختلف را تجربه کرده، می تواند به یک الگوی تکامل یافته برسد که خطر حرکت پوپولیستی را نیز نداشته باشد.

اشاره کردید که آقای روحانی یک رئیس جمهور اعتدال - اصلاحات گرا بود. آقای خاتمی هم وقتی روی کار آمد، جریان دوم خرداد منتهی به شعارهای اصلاح طلبی شد. چرا آقای روحانی، خاتمی دوم نشد یا بهتر بگوییم چرا ۲۴ خرداد

سال ۹۲ مثل دوم خرداد ۷۶ نشد که چنین جریانی سیاسی را پدید آورد؟

حرکت آقای روحانی یک حرکت سوم و اعتدالی بود اما این حرکت از چند جهت به اصلاحات وصل بود؛ یکی در تبلیغات انتخاباتی که با پشتیبانی جریان اصلاحات پیروز شد. دوم، در راس هرم مدیریتی و کابینه بیشتر اعتدالیون و کارگزاران را انتخاب کرد و از اصلاحات هم افرادی در کابینه داشت، افرادی مثل آخوندی، ربیعی یا زنگنه که جزو افراد شاخص اصلاح طلبان هستند اما در بدنه دولت و مدیران میانی و در سطح استانداری ها ۹۰ درصد اصلاح طلبان روی کار آمدند. در حقیقت همان مدیرانی که در دوره اصلاحات دولت هشتم مدیریت داشتند در دولت آقای روحانی دوباره به کار برگشتند؛ بنابراین دولت آقای روحانی را یک دولت اعتدال گرای اصلاح طلب و تلفیقی از این دو می دانیم. در واقع اصلاحات هیچ وقت نمی تواند خود و سفره خودش را از دولت آقای روحانی کنار بکشد و اصلاح طلبان در راندمان کار دولت کاملاً شریک هستند.

به لحاظ جریان سیاسی بفرمایید چرا دوم خرداد دیگری را در دولت آقای روحانی شاهد نبودیم؟

آقای روحانی جریان ساز نبود و یک حرکت سیاسی جریان ساز را شروع نکرد بلکه در تفکرات سیاسی عاریتی عمل می کرد؛ بنابراین نمی شود که ایشان را به یک حرکت سیاسی جریان ساز و ماندگار تشبیه کرد.

از آنجا که هم اصلاح طلبان و هم خیلی از اصول گرایان معتقدند پایگاه رای آقای روحانی، عاریه گرفته شده از طرف اصلاح طلبان بود اما این پایگاه رای چرا شور و حرارت و پای کار بودن را نداشت؛ یعنی آن طور که رای دهندگان به آقای خاتمی پای کار می آمدند و برخی مواقع برای پیشبرد امور دولت خاتمی شور و حرارت داشتند، چرا پای کار دولت آقای روحانی نیامدند؟

همان طور که اشاره کردم عاریتی و اجازه ای عمل کردن این جریان از جریانات دیگر مطرح است و او خودش نتوانست آن محبوبیت و جاذبه را در جامعه ایجاد کند و در واقع نداشت. بعضی جریانات سیاسی با حرکت تعارضی و ایجاد خوف و واهمه و هراس از جریان مقابل مردم را به طرف آقای روحانی کشاندند. وقتی روحانی در شعارهایی که داده بود موفق نشد و جاذبه و محبوبیت مردمی هم ایجاد نکرده بود، لذا به راحتی این محبوبیت به سرعت و سادگی از بین رفت و هنوز هم نتوانسته جریان مستقلی ایجاد کند. بالاخره مردم یک علقه قابل توجهی به آرمان های انقلاب و ارزش های انقلاب و عدالت گرایی دارند؛ البته همگان خواهان عدالت هستند اما بخش قابل توجهی از مردم آرمان های انقلابی را دارند و یک فرد باید نماد این حرکت ها باشد که محبوبیتی برایش ایجاد شود؛ مثلاً وقتی آقای رئیسی ۱۶ میلیون رای آورد، محبوبیتی اجتماعی در این حد داشت که توانست آرای ۱۶ میلیونی را به سرعت جلب کند اما در مورد آقای روحانی این طور نبود؛ با یک حرکت مثل حرکت دولت هشتم یا رئیس دولت هشتم که محبوبیت سیاسی را در جریان دوم خرداد ایجاد کرد، آقای روحانی نتوانست ایجاد کند، بنابراین به دلیل شرایط موجود در جامعه که نسبت به طرف مقابل هراس و واهمه ایجاد کردند که اگر بیاید چنان می شود و در پیاده روها دیوار می کشند و آزادی محدود می شود یا ترس از وقوع جنگ را در جامعه ایجاد کردند و به مطالبات منفی و کاذب در جامعه دامن زدند آقای روحانی رای آوردند و نه به دلیل محبوبیت ذاتی و جریانی خودشان.



حجت الاسلام سید محمد رضا میر تاج الدینی از اعضای کابینه دولت دهم می گوید جامعه رشد یافته باید نخبگان را هدایتگری کند تا در ۱۴۰۰ بازگشت به سوم تیر اتفاق نیفتد بلکه مدل تکامل یافته تری ز ما امور را به دست گیرد.

سیگار، عامل حداقل ۱۴ سرطان مختلف
در بدن انسان است.



Downloading Cancer...

سرطان ریه، پوست، کبد،
مثانه، خون، پستان، حنجره،
لوزالمعده و روده بزرگ

سرگردانی راهبردی واشنگتن

کارگزاران آمریکا در منطقه دریافتند که بسیار آسیب پذیرتر از آن هستند که تصورشان را می کردند. گاو صندوق شیشه ای آمریکا در منطقه، به شدت شکستنی و آسیب پذیر است

باسیفیک و دریای چین، عرصه جنگ تعرفه و تجارت با چین، عرصه استراتژیک در خاورمیانه، عرصه تعرفه و تجارت با حوزه همسایگان و اروپا، عرصه رقابت سیاسی و امنیتی با روسیه در اوراسیا و خاورمیانه؛ چنین وضعی، امکان تداوم یک چالش پرشدت را از آمریکا سلب می کند.

۵- در محیط داخلی، ایالات متحده بسیار پرتنش و متزلزل است.

سازمان حکومتی (ادمینستریشن ترامپ، ناهمگون و بی ثبات است و روابط بین حزبی به شدت تیره و متلاطم، در چنین وضعی، امکان اتخاذ تصمیم مهم، بسیار سخت و شکننده است.

۶- کارگزاران آمریکا در منطقه دریافتند که بسیار آسیب پذیرتر از آن هستند که تصورشان را می کردند.

گاو صندوق شیشه ای آمریکا در منطقه، به شدت شکستنی و آسیب پذیر است. اینها فقط به درد پرداخت پول می خوردند. در هنگام برخورد، سودبخش نخواهند بود.

۷- اروپا، در نخستین آزمون خفیف ثابت کرد که حاضر به پذیرش خطر برخورد نیست. خط شکاف در اروپا، شدیدتر از برگزیت، در عقب نشینی از منطقه پدیدار شد. اتحادیه با جدیت دامن خود را از تنش احتمالی جمع کرد. فقط «جزیره» بود که در انزوای برگزیت، تداوم همراهی با آمریکا را برگزید. این البته می تواند نتیجه بحران برگزیت باشد. بریتانیا که در چالش بسیار سخت و شکننده داخلی و اروپایی قرار دارد، اینک قادر نخواهد بود تا تأثیر چندانی در وضع منطقه داشته باشد.

۸- رژیم اسرائیل دریافت که بروز درگیری می تواند به یک معمای بقا برای تل آویو تبدیل شود. در چند هفته اخیر، دستگاه تبلیغات روانی اسرائیل، در سکوت معناداری فرو رفته است. تهدید به توسعه بحران، حساب کار راه دست نتانیاهو هم داد.

در مجموع، آمریکا و کارگزاران، دست کم تا آینده ای اطمینان بخش، از تندتر شدن محیط تنش عقب نشستند.

این، البته به معنای حذف خطر برخورد نیست. این سخن، بر مبنای ملاحظات نظامی است. ظرفیت و پتانسیل نظامی و امنیتی برخوردار، کماکان در محیط تقابلی موجود است.

تعبیر مهم در وضع «اراده» یک طرف بر پایه مانور دیپلماسی نظامی طرف دیگر رخ داده است.

(عناصر اراده، در دستگاه هشت بعدی تصمیم راهبردی، یکی از مهم ترین عناصر غیرمادی است).

سوم: شرایط ایران در بحران

جمهوری اسلامی ایران، در یک بازی زیرکانه، هوشمندانه و پرخطر، تاکتیک مقابله را در «تفسیر زمین بازی» دنبال کرد. ایران با ترکیب قوا و امتیازات ویژه خود، شرایط بحران را به نحو تحسین برانگیزی دگرگون کرد. تسلط بر زمین و زمان و نمایش قدرت برتر در خطر پذیری، استفاده دقیق و قدرتمند از قوای «معادله ساز» منطقه ای خود در عمق و سطح استراتژیک منطقه، استفاده برحجم، نافذ، موثر و قدرتمند از توان «قدرت دیپلماسی نظامی»، کنترل و بازی سازی در حیط خلوت حریف، ایجاد چند جریان موازی در عرصه دیپلماسی امنیتی و دفاعی در حمایت از دوروند تعیین کننده دیپلماسی رسمی کشور و دیپلماسی نظامی، استفاده از ظرفیت های ملی در تداوم مقاومت اقتصادی، ایزوله کردن حریف در بازی قدرت های بزرگ، ایجاد روزنه و شکاف در آرایش منطقه ای حریف، یارگیری از درون ظرفیت های سیاسی و اقتصادی منطقه، بازی سازی با قدرت «سوراخ کردن سد تحریم»، تکمیل «ساختارهای اطمینان ساز» در

امریکاست خارجی و مساله آمریکا، از مهم ترین مسائل جمهوری اسلامی است. اینک نیز، ما و جهان بر لبه یک منحنی شتابنده قرار داریم. سوال های اصلی این است که بهترین گزینه ایران، در غلبه بر «مساله آمریکا» چیست؟ ایران چگونه می تواند با حفظ موازین و بدون عدول از حقوق، منافع و اهداف ملی خویش، شر تحریم و تهدید فزاینده آمریکا را کم کند؟ آمریکا اینک در چه شرایطی قرار دارد؟ چالش فی مابین، کدام مرحله را طی می کند؟ کدام رویکرد و برنامه، گزینه برتر ایران است؟ سرنوشت این روند مخاطره آمیز، چه خواهد شد؟ مقتضیات ملی ایران برای «گزینه برتر» چیست؟

اول: بررسی آخرین وضعیت بحران

بحران ها از آغاز تا انجام، ۶ مرحله را طی می کنند؛
۱- ریشه می گیرند، ۲- رشد می کنند، ۳- توسعه می یابند،
۴- بر محیط غلبه می کنند، ۵- جهش و تصاعد می یابند و ۶- نهایتاً منهدم می کنند.

بحران، در بستری از شرایط خاص، نوعاً در تضاد منافع یا اهداف و تنگنای راه عبور و عدم توافق ریشه می گیرد. اگر کنترل، مهار و مدیریت صورت نگیرد، بحران، مسیر خود را تا انتها طی می کند. اصولاً، بحران یعنی خروج سازوکار منطقی یک سیستم از روال طبیعی.

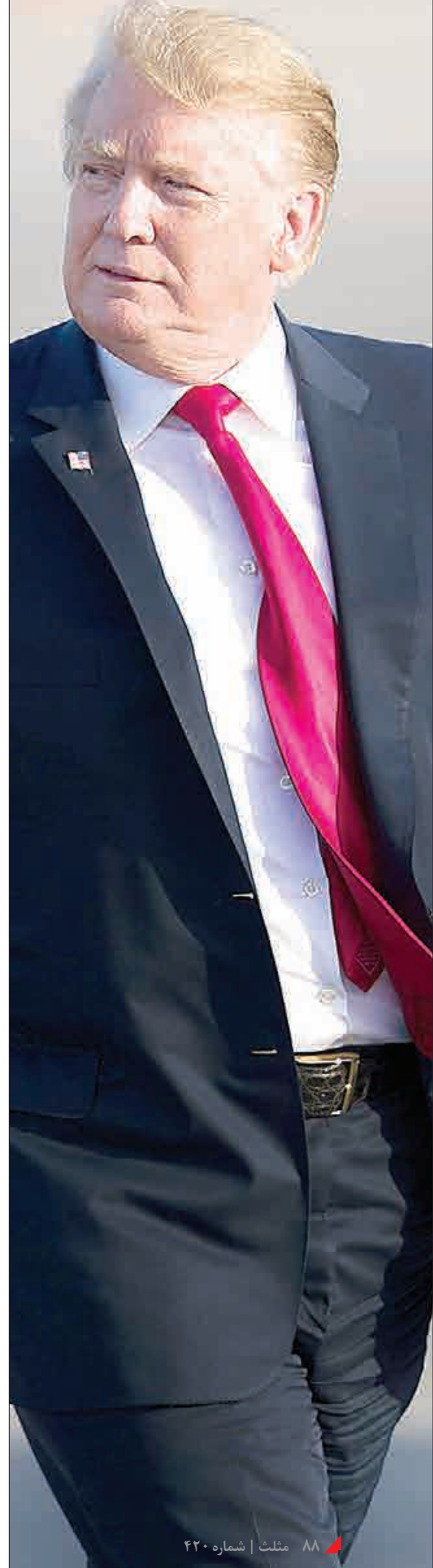
عصر مدیریت با پدیده بحران، هم راستا و هم ساز است. هنگامی که مدیریت به انتها برسد، بحران از مرحله «انهدام سیستم» عبور می کند. در مورد آمریکا، از زمان روی کار آمدن ترامپ تا کنون، سیستم مناسبات فی مابین ما، دچار تنش و سپس بحران شده است. اینک ما در مرحله سوم از بحران به سر می بریم، یعنی بحران «مساله آمریکا» در حال توسعه است. اگر در این مرحله، مدیریت طرفین به مهار بحران منجر نشود، بحران می تواند بر محیط غلبه کند. هنوز بحران غالب نیست.

اگر مدیریت بحران کفایت ندهد، غلبه بحران بر محیط و تصاعد بحران، در مدت زمان بسیار کوتاهی رخ می دهد. جهش و تصاعد نیز، با سرعت بیشتری می تواند به انهدام «سیستم» منجر شود. توجه به این نکته ضروری است که موضوع «سیستم»، موضوع مناسبات طرفین است و نه موجودیت هر یک از آنها. اینک پدیده «بحران آمریکا» در سیستم مناسبات فی مابین و در سیاست خارجی طرف های درگیر، در «مرحله توسعه»، نشانه های از «مدیریت» را تجربه می کند. ما در حال مدیریت بحران هستیم و به نظر می رسد شانس کنترل بحران بیشتر از قبل است.

دوم: شرایط حریف در بحران

مهم ترین ویژگی های شرایط بحرانی بین آمریکا و ایران، اینهاست:

- ۱- جمهوری اسلامی ایران اثبات کرده که جنگ، بدترین گزینه برای آمریکا و کارگزاران منطقه ای آمریکا است.
- ۲- ایالات متحده دریافتند که هزینه هر اقدام غیر معقول و پرخطر، آنچنان غیر قابل محاسبه است که ممکن است مواضع فراتر از دست بدهد.
- ۳- وضع ترامپ، تهدیدی برای این محیط چالشی است و مهم ترین تأثیر این تهدید، بر محیط داخلی آمریکا است. منطبق ترامپ، مناسب حال عرصه سیاست کلان ملی نیست.
- ۴- وزن ایالات متحده، در پنج عرصه چالشی مهم، به شدت ضعیف و شرایط آن، به شدت متزلزل است؛ عرصه استراتژیک در



دیپلماسی



دکتر علی رضا اکبری
کارشناس مسائل استراتژیک

عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و روانی منطقه و سایر محیط‌های مشترک، از طریق فرصت‌سازی برای حداکثر تعامل در انواع ابعاد.

در هر نقطه از منطقه و جهان که هر میزان از فرصت حضور و تعامل مشترک برای ایران موجود باشد، باید با قدرت و دقت توسط نهادهای ملی یا همکار ایران اشغال شوند. پشتوانه چنین تحرکی، ترکیب ابعاد قدرت ملی فوق‌الذکر است.

یک اصل مهم استراتژیک می‌گوید «بر زمین و زمان مسلط شوی تا بر حریف قدرتمند مسلط شوی»، اگر شاهد بودیم که آمریکا ظرف کمتر از دو ماه، شدیدترین نوسان مواضع را، از قیوم‌زنگ تا گدایی مذاکره از خود نشان داد، مهم‌ترین دلیل آن، ابتکار عمل ایران در زمان مناسب و با ابزار مناسب بود. ترکیب توان معادله‌سازی امنیتی، با قدرت دیپلماسی نظامی و پشتوانه دیپلماسی رسمی، در بستری از مقاومت ملی و ایجاد روزنه در سد تحریم‌های اقتصادی، موجب تحمیل اراده خودی بر دشمن شد.

ششم: مقتضیات پیروزی

هیچ سیاستی در محیط خارجی توفیق نمی‌یابد، مگر آنکه در محیط داخلی، نظام با انسجام ملی، سامان فکری، استحکام ساختارها بر آسیب‌های داخلی غلبه کرده باشد. رمز غلبه بر تهدید خارجی، ریشه‌کنی آسیب‌های داخلی است. وحدت و انسجام ملی و برطرف‌سازی آسیب‌های داخلی، رکن اصلی توفیق در سیاست و محیط خارجی است. سلامت اجتماعی شرط لازم برای بسیج ملی است. از جامعه سالم و باشا، می‌توان همه‌گونه انتظار خارق‌العاده را داشت.

سه وپروس کشنده، سلامت و حیات اجتماع و نظام را می‌توانند یا خطر جدی مواجه کنند: عنصر جهل، عنصر نفوذ و عنصر فساد. این سه عامل، هر حکومتی را می‌توانند از درون متلاشی کنند. سخت‌ترین بخش اداره بحران و دفع تهدید خارجی، سامان‌دهی و مهیا کردن بستر محیط ملی است.

پیش از تمهید هر برنامه سیاست خارجی، باید برای محوسه آسیب حیاتی محیط داخلی، (جهل و نفوذ و فساد) برنامه داشت.

حذف این سه عنصر آسیب‌رسان، شانس تحکیم نظام و انسجام ملی و ایجاد توان بسیج ملی را به شدت افزایش می‌دهد.

در چنین شرایطی است که می‌توان برنامه «مدیریت بحران و تهدید آمریکا» را، بر پایه گزینه «کنترل محیط» و شکستن طرح انزوای ایران سازمان داد.

نظام برنامه‌ریزی راهبردی کشور حتماً برای همه بخش‌های نظام، هم ساختارهای قدرتی و حاکمیتی، هم ساختارهای پشتیبانی و خدمات ملی، هم بخش‌های غیروابسته به دولت و هم متولیان فضای ذهنی داخل و خارج، «دستور کارها» و الگوهای رفتار، تعامل و هماهنگی ملی را تمهید کرده است. تبعیت از مرکزیت منسجم مدیریت راهبردی کشور و حضور دستگاه‌های برنامه‌ریز، مجری و ناظر، در قالب و قوا و یک برنامه کلان ملی، اصلی ضروری است. ایمان به حقوق و منافع ملی، باور قدرت ملی، و یقین به هدف و مسیر از مقتضیات پیروزی است.

آمریکا، دوباره از شروط مخرب و ناممکن ۱۲ گانه، برای آغاز هر نوع گفت‌وگو، سخن گفت. نتیجه اینکه با کسی که تکلیف خود را نمی‌داند، سخن از گفت‌وگو و توافق، هزل و بی‌معناست.

پنجم: گزینه ایرانی مدیریت دشمن

سه گزینه اساسی پیش روی مآقرار دارد: اول - رهاسازی بحران و فرصت دادن به تصاعد و تخریب؛ دوم - مدیریت بحران بر پایه «کنترل مستقیم حریف» یا تعامل مستقیم.

این گزینه، خود به دوروش ممکن است: یکی، تعامل متصلب و حداکثر گریانه، دیگر تعامل منعطف و حداقل گریانه. سوم - مدیریت بحران بر پایه «کنترل محیط».

گزینه اول، در زمره انتخاب‌های «پرخطر» معنای می‌یابد؛ گاهی یک طرف، برای خارج کردن طرف مقابل از عرصه مناقشه، به تشدید و تصاعد بحران فرصت می‌دهد. آمادگی برای پذیرش حداکثر هزینه و خطر، برای بیرون انداختن حریف از جاده، نوعی «بازی مرگ» (چیکن گیم) تلقی می‌شود. این گزینه، فعلاً به مصلحت ایران نیست. حتماً آمریکا نیز ظرفیت این گزینه را بیش از ما ندارد.

گزینه دوم، «کنترل مستقیم حریف»، با هر دوروش (منعطف یا متصلب)، اینک ممکن نیست. حریف که ظرفیت لازم را نداشته باشد، نه با متصلب و نه با انعطاف، نمی‌توان با او به تعامل رسید. (تعامل به معنای رابطه نیست بلکه نوعی رفتار غیر خصمانه «متقابل»، برای مدیریت و کنترل شرایط بحرانی است)

گزینه پیشنهادی، گزینه سوم است؛ «مدیریت بحران بر پایه کنترل محیط».

واقعیت این است که بیشترین نگرانی آمریکا از قدرت ابتکار و اقدام ایران، مربوط به تأثیرات محیطی حضور ایران است.

نه فقط شروط ۱۲ گانه پمپئو بلکه تاریخچه سوابق مناسبات آمریکا با ایران، حاکی از نگرانی آمریکا از تسلط ایران بر محیط‌های منطقه‌ای و عرصه‌های منافع آمریکا است.

ایران در ابعاد ژئوپلیتیک، اقتصادی و امنیتی، ظرفیت‌های اشرف و بازی‌سازی قدرتمندی در غرب آسیا دارد.

ایران همچنین در مرکز مسیرهای تجارت و انرژی و نقطه ثقل موازنه‌های راهبردی قرار دارد. در یک درک واقعی از «تعامل ژئوپلیتیک فراقاره‌ای»، حقیقت این است که ایران، از بالاترین امتیازات ایستا و پویای راهبردی برخوردار است. همین خصوصیت، مهم‌ترین «امتیاز ویژه» ایران برای بازی‌سازی و «ضدبازی» محسوب می‌شود. ابزار ایران در این هنجار، مجموعه‌ای از قدرت «ایدئواستراتژیک»، قدرت معادله‌سازی امنیتی و معمایی «قدرت تلافی» در ترکیب با قدرت ژئواکونومیک، قدرت ژئواستراتژیک و قدرت نفوذ فرهنگی است.

همه این عوامل قدرت، از کمان «قدرت دیپلماتیک ترکیبی» را همال می‌شود. ایده اصلی این رویکرد، سلب فرصت «ضد دیپلماسی» از حریف و ایجاد فرصت دیپلماسی بدیل است؛ تسلط بر

عمق سیاسی منطقه، تغییر مسیر یک طرفه برجام و انجام عمل متقابل در کیفیت تعهدات برجامی، ارسال پیام‌های معنادار و نافذ در خصوص عواقب خطر آفرینی حریف و یادآوری خطوط قرمز نظام در محیط‌های خارجی و داخلی، ارائه نشانه‌های منطقی برای گشودن معبر مطمئن و ایجاد مسیر برای عبور از بحران، مهم‌ترین اقدامات ایران در آخرین مرحله از تنش و بحران جاری است. وضعیت و مسیر آینده به چگونگی بازی خوانی و بازی‌سازی طرف‌های درگیر بستگی دارد.

چهارم: خطای راهبردی دشمن

ترامپ و تیم او، تصویر ناصحیحی از مدل و سنت تصمیم‌گیری ایران، در ذهن دارند؛ مدل اشتباهی که پیشتر چندین بار آزموده شده و شکست خورده اما دوباره توسط ترامپ آزموده شد. «افشار زور، هزینه را برای همه طرف‌ها بیشتر می‌کند و نتیجه را تقلیل می‌دهد.» این معادله ساده‌ای است که ترامپ و تیم او، هنوز درنیافته‌اند.

پروژه فشار حداکثری، یک رویکرد یک‌جانبه و مخرب است. وجه تخریبی این پروژه، فقط متوجه ایران نیست. ایران در مقابل فشار، می‌تواند معادلات مهمی را دگرگون کند، حتی اگر منافع حقه خود را وصول نکرده باشد. این تصور غلطی است که ایران را بشود با فشار و زور به میز مذاکره آورد. هیچ انسان عاقلی زیر فشار، وارد گفت‌وگو نمی‌شود. به‌ویژه آنکه، قدرت تغییر صحنه مناسبات را داشته باشد. توان ایران در شرایط طبیعی می‌تواند مصروف توسعه هم‌افزا و ایجاد تنجیر ارزش راهبردی - امنیتی و اقتصادی شود اما، اگر حریف، قصد بازی حاصل جمع صفر را داشته باشد، آنگاه باید آماده تغییر طرفین معادله نیز باشد. گاو صندوق شیشه‌ای منطقه، به شدت شکننده است. ایالات متحده، در یک سرگردانی شدید راهبردی به سر می‌برد. فقدان دانش و تجربه و خرد راهبردی کافی نزد ترامپ و تیم او کارگزاران منطقه‌ای آمریکا، بیشترین خطروزیان را متوجه خود ایشان کرده است.

سخن‌نسنجیده پمپئو و گذاشتن شروط ناممکن ۱۲ گانه، به عنوان «پیش شرط مذاکرات»، یک تصویر از خامی راهبردی آمریکا بود. پس از آن، تأثیر قدرت دیپلماسی ترکیبی ایران، موجب عقب‌نشینی موضعی آمریکا شد. ترامپ تصریح کرد که فقط نیازمند است مطمئن شود ایران، برنامه ساخت بمب هسته‌ای ندارد. او، همین تیتیر را شرط توافق و حل اختلافات دانست؛ البته، هر دانش‌آموخته سیاست و دیپلماسی و هر دیپلمات خردمندی می‌داند که اصول پیش‌نهاده مذاکره و سازوکار ترک تنش و ورود به گفت‌وگو غیر از این است که ترامپ و تیم او رفتار می‌کنند.

اما، به فرض که همین سبک و سیاق آمریکا را غلط ندانیم، باز هم بی‌ثباتی و نوسانات سینوسی و زیگ‌زاگی، محلی برای باور و اعتنا به سخن ترامپ و تیم‌اش نمی‌گذارد.

در آخرین حرکت، ترامپ در ضیافت شینزو آبه در توکیو، شگفتی آفریننده حرف خود را باز هم تغییر داد و پس از اظهار اشتیاق به داشتن روابط با ایران و تمنا می‌انجیگری بین واشنگتن و تهران، وزیر خارجه

جنگ تحریمی

ایالات متحده آمریکا وارد جنگ نوع قرن بیستمی با ایران نخواهد شد و در واقع دنبال گزینه نظامی علیه ایران نیست



امیرعلی ابوالفتح
کارشناس مسائل آمریکا

تولید سلاح اتمی توسط ایران از آن یاد می کنند، احتمال دارد در نهایت حاضر به مذاکره با ایران شوند، از موضع نسبتاً برابری با ایران برخورد کنند و شروط ۱۲ گانه مایک پمپئو، وزیر خارجه این کشور را نیز نادیده بگیرند. در این شرایط است که می توان گفت آمریکا به شکل منصفانه ای وارد مذاکره شده است که نتیجه آن نوعی امتیاز دادن و امتیاز گرفتن است. مقامات ایرانی این گونه عنوان می کنند که در شرایطی که توازن برقرار نیست و آمریکایی ها حداکثر فشار را بر کشور وارد می کنند، ورود به هرگونه دیالوگ با آمریکا صرفاً امتیاز دادن از طرف ایران و کسب نکردن هیچ امتیازی از سوی واشنگتن خواهد بود؛ البته باید توجه داشت که استراتژی رفتن به لبه پرتگاه، شرایط بسیار پرریسکی دارد و به بیان دیگر یک نوع قمار است مبنی بر اینکه امکان دارد یک برخورد نظامی عامداً یا سهواً رخ دهد اما حداقل می توان توازن را برقرار کرده و طرفین را از وحشت و خیم تر اوضاع به سمت واگذاری امتیازات به طرف مقابل تشویق کرد. از این جهت اگر فرضیه احتمال جنگ را کنار بگذاریم، می توان تصور کرد اتفاقاتی که در حال رخ دادن است، می تواند به آغاز مذاکراتی کمک کند که آمریکایی ها دیگر از موضع بالا با ایران برخورد نکنند و از موضع برابری میز مذاکره بنشینند. در چنین شرایطی است که آمریکایی ها برگ های برنده و ابزارهایی که در اختیار ایران قرار دارد را به رسمیت خواهند شناخت و مطالبات تهران را تأمین خواهند کرد. از این جهت می توان گفت که آینده این تحولات در حقیقت دو سر یک طیف است و از دل این آرایش جنگی و جنگ لفظی، یک جنگ بزرگ به وقوع می پیوندد که البته نشانه های آن قوی نیست و احتمالاً شرایط بهتری برای مذاکره میان طرفین ایجاد خواهد شد.

البته احتمال دارد هیچ کدام از این دو رویداد پیش نیاید و در میان مدت شرایط به همین صورت باقی بماند؛ یعنی فشار حداکثری آمریکا و مقاومت حداکثری ایران تداوم پیدا کند تا در نهایت شرایط شکل جدیدتری به خود بگیرد.

تمام عیار است که می توان گفت اولین جنگ قرن بیستمی و یکمی ایالات متحده قلمداد می شود؛ بنابراین گرچه جنگ لفظی به شدت میان ایران و آمریکا جریان دارد اما هر دو طرف اصرار دارند که نمی خواهند آغازگر جنگ باشند.

در این میان استراتژی رفتن به لبه پرتگاه که هم دولت آمریکا با به حداکثر رساندن فشارهای تحریمی و آرایش جدید نظامی در منطقه دنبال می کند و هم جمهوری اسلامی ایران با مقاومت، کاهش برخی تعهدات برجامی و همچنین آرایش نظامی در پیش گرفته، در نهایت فرصتی برای گفت و گو میان طرفین ایجاد خواهد کرد. باید در نظر بگیریم که پیش تر برجام توازنی را بین خواسته ها و نیازهای ایران با خواسته ها و نیازهای آمریکا ایجاد کرده بود. زمانی که این تعادل برقرار شد، برجام نتیجه داد اما زمانی که واشنگتن به صورت یک جانبه از برجام خارج شد، این توازن را برهم زد و امیدوار بود که صرفاً فشارها ایران را وادار کند که به مذاکرات برجامی یا غیر برجامی رضایت دهد اما مقاومت ایران و همین طور تصمیمی که اخیراً در رابطه با کاهش تعهداتی برجامی گرفت، نشان دهنده این است که ایران می خواهد این تعادل برهم خورده را دوباره بازگرداند و احیاناً اگر قرار باشد مذاکره ای صورت بگیرد با دست پر وارد گفت و گو شود. صحبتی که اخیراً آقای روحانی، رئیس جمهور ایران داشتند نیز حکایت از آن دارد که ما اهل مذاکره هستیم اما مذاکره را در شرایط کنونی نمی پذیریم. مقام معظم رهبری نیز تأکید دارند که در این شرایط مذاکره ای صورت نخواهد گرفت. به عبارت دیگر، اگر شرایط تغییر کند، احتمال شروع مذاکرات بین تهران و واشنگتن وجود دارد؛ لذا آمریکایی ها باید به این نتیجه برسند که ایران نیز در برابر استراتژی رفتن به لبه پرتگاه همان استراتژی را در پیش گرفته است؛ یعنی ممکن است ایران علاوه بر آنکه فعالیت های منطقه ای و دفاعی اش را تقویت کرده، در گام های بعدی فعالیت های هسته ای اش را نیز از سر بگیرد. در اینجا آمریکایی ها به دلیل نگرانی از وقوع جنگ یا آنچه تحت عنوان

به دنبال تصمیم تهران برای کاهش تعهدات برجامی، روند تنش ها بین ایران و آمریکا رنگ و بوی دیگری به خود گرفته و به نظر می رسد که دونالد ترامپ که جدیت ایران را مشاهده کرده، می خواهد به هر ترتیبی این بحران را به سرانجام برساند که به عقیده کارشناسان دو مسیر «جنگ یا مذاکره» پیش روی رئیس جمهور آمریکا قرار دارد. از یک سو شاهد آرایش نظامی در منطقه هستیم و از سوی دیگر مقامات آمریکا ضمن تأکید دارند جنگی رخ نخواهد داد، دائماً مذاکره با ایران و شرایط آن سخن می گویند. در چنین شرایطی شاید محتمل ترین سناریو در رابطه با ایران و آمریکا مذاکره در شرایط نسبتاً برابر باشد و گزینه جنگ را بتوان یک گزینه غیر محتمل توصیف کرد.

دوباره گزینه نظامی باید توجه داشت که ایالات متحده آمریکا وارد جنگ نوع قرن بیستمی با ایران نخواهد شد. در واقع بسیاری از کارشناسان و صاحب نظران معتقد هستند که آمریکا امروز ابزار جنگ را تغییر داده و گزینه جنگ و ماهیت آن به قوت خود باقی است.

ایالات متحده آمریکا نتهتها در قبال ایران، بلکه در قبال بسیاری از کشورها به این نتیجه رسیده که مخرب ترین، موثرترین و کم هزینه ترین جنگ افزاری که در زرادخانه خود در اختیار دارد، تحریم هاست؛ تحریم هایی که بسیار موثر است و بدون تلفات انسانی و بدون وارد آوردن هزینه به اقتصاد آمریکا می تواند در جنگ های مدنظر این کشور مورد استفاده قرار گیرد.

در واقع سال ۲۰۰۳ آخرین مورد از جنگ های قرن بیستمی آمریکا را شاهد بودیم که هزینه های بسیار سنگینی را به این کشور تحمیل کرد و خیلی هم کارآمد و موثر نبود؛ لذا استراتژیست های آمریکایی به سمت خلق سلاح های جدید گام برداشتند که این سلاح های جدید در درجه اول، تحریم و استفاده سیاسی از قدرت دلار است.

در نتیجه سال هاست که جنگ بین ایران و آمریکا آغاز شده، منتها این جنگ از نوع نظامی نیست و یک جنگ اقتصادی



دیپلماسی



طهمورث غلامی
کارشناس مسائل آمریکا

بالانس قدرت در آمریکا

شورای امنیت ملی آمریکا به ریاست جان بولتون را می‌توان ضدا ایرانی ترین نهاد در دولت کنونی آمریکا دانست. ویژگی‌های شخصی بولتون سبب شده تا این نهاد امنیتی، بیشترین تلاش را برای فشار به ایران وارد کند

به دنبال اعزام ناوگروه آبراهام لینکلن به سوی خلیج فارس و بیانیه مشاور امنیت ملی آمریکا در این رابطه، دور جدیدی از تنش میان ایران و آمریکا آغاز شد؛ به گونه‌ای که تصور می‌شد برخورد نظامی میان ایران و آمریکا قریب الوقوع است. این تنش با تحولات بعدی مانند اعزام کشتی جنگی آرلینگتون، سامانه دفاع موشکی پاتریوت، هواپیماهای بی ۵۲، خارج شدن بخشی از کارکنان آمریکایی از عراق، اقدامات برجانی ایران، حوادث فجیره و حمله به ایستگاه‌های نفتی عربستان و نیز انتشار اخبار متناقض در رسانه‌های آمریکا تدویم و شدت پیدا کرد. با در نظر داشتن تحولات فوق، پرسش مهمی که پیش روی تحلیلگران قرار گرفت این است که در شرایط فعلی تا چه حد امکان و احتمال استفاده از گزینه نظامی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران وجود دارد. از آنجایی که تعیین کننده‌ترین متغیر در تصمیم آمریکا برای ورود به جنگ احتمالی با ایران، دولت ترامپ است، در ادامه نوع نگاه رئیس‌جمهور و کابینه او در باره جنگ مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مهم‌ترین شخص در گرفتن تصمیم جنگ، رئیس‌جمهور آمریکا است. دونالد ترامپ در ایام کارزارهای انتخاباتی، بارها حمله نظامی به افغانستان و عراق را نقد کرد و با بیان اینکه آمریکا نباید پلیس جهانی باشد، با سیاست تغییر رژیم مخالفت کرد. او در دوران ریاست جمهوری خود نیز دنبال کاهش دادن نیروهای نظامی آمریکا در منطقه بوده است؛ اما تئوئیت‌های ترامپ علیه ایران در جریان تنش‌های اخیر نشان داد که هر چند با جنگ مخالف است ولی احتمال وقوع آن را متصور و برای آن آماده است. این بدان معنی است که مخالفت ترامپ با جنگ نباید به عنوان یک اصل غیرقابل تغییر پنداشته شود. دومین نهاد مهم در گرفتن تصمیم جنگ، وزارت دفاع است. جیمز متیس، وزیر دفاع مستعفی ترامپ و جوزف ووتل، رئیس سابق ستاد فرماندهی مرکزی آمریکا (سنت‌کام) برای مهار ایران بر راه‌های غیرنظامی از جمله استفاده از تحریم، تشکیل ائتلاف

منطقه‌ای، حمایت و پشتیبانی تجهیزاتی - نظامی از متحدان منطقه‌ای و حمایت از نیروهای محلی تأکید داشتند. مخالفت آنها با جنگ به این دلیل بود که اسنادی مانند راهبرد دفاعی، بررسی وضعیت هسته‌ای، استراتژی دفاع سایبری و سند دفاع موشکی نشان می‌دهد پنتاگون به صورت عمده بر تهدید چین و روسیه متمرکز است؛ لذا وزارت دفاع آمریکا ترجیح می‌دهد منابع و امکانات خود را برای مقابله با تهدید قدرت‌های بزرگ بسیج کرده و آمادگی خود را برای ایجاد بازدارندگی یا برتری نظامی بر چین و روسیه ارتقا بدهد.

با رفتن جیمز متیس و آمدن پاتریک شاناهان به نظر می‌رسد کفیل جدید وزارت دفاع که برای کسب مقام وزارت به سنا نیز معرفی شده است، بیشتر تمایل به سیاست‌های رادیکال علیه ایران دارد. ارزیابی دقیق رویکرد وزارت دفاع آمریکا در باره استفاده از گزینه نظامی علیه ایران در آینده نزدیک با توجه به تغییرات مدیریتی این وزارتخانه و استعفای برخی از مقامات ارشد آن، اندکی دشوار است.

شورای امنیت ملی آمریکا به ریاست جان بولتون را می‌توان ضدا ایرانی ترین نهاد در دولت کنونی آمریکا دانست. ویژگی‌های شخصی جان بولتون در کنار اندیشه‌های وی سبب شده است تا این نهاد امنیتی، بیشترین تلاش را برای فشار به ایران وارد کند. پیش تر جان بولتون در سال ۲۰۱۵ خواستار «بمباران تأسیسات هسته‌ای ایران» شده بود. علاوه بر این، وی از حامیان اصلی ایده «تغییر رژیم» در ایران است. همچنین بولتون حامی پرشور حمله آمریکا به عراق بوده و همواره از این سیاست دفاع کرده است. در این میان و پس از استعفای جیمز متیس از وزارت دفاع آمریکا، جان بولتون از نقش اثرگذارتری در تعیین محورهای سیاست خارجی برخوردار شده است. عملکرد بولتون نشان می‌دهد که وی تاکنون در برخی محورها مانند نشان دادن چگونگی مسیر خروج آمریکا از برجام موفق بوده است. بولتون که از مخالفان اصلی توافق هسته‌ای با ایران به

شمار می‌رود، بر اساس بنیان‌های فکری خود اعتقاد دارد که کنترل توانمندی‌های هسته‌ای و نظامی سایر کشورها از طریق معاهدات کنترل تسلیحات ندارد. بولتون معتقد است در فضای رئالیستی نظام بین‌الملل، اتکا به این باور که از طریق معاهدات می‌توان توسعه توانمندی‌های نظامی کشورهای دیگر به ویژه دشمنان آمریکا را کنترل کرد، باوری نادرست و خطرناک است. وزارت خارجه به ریاست مایک پمپئو، نهاد دیگر اثرگذار در اتخاذ تصمیم به جنگ است. هر چند پمپئو در دوران حضور در کنگره آمریکا مدعی شده بود که با انجام دو هزار سورتی پرواز می‌توان تأسیسات اتمی ایران را نابود کرد؛ اما پس از به دست گرفتن سکان وزارت خارجه، او مدعی طراحی «استراتژی جامع در قبال ایران» و مجری «فشار حداکثری» شد. از آنجایی که ترامپ مدعی شد از طریق فشار و تحریم دوباره قادر است جمهوری اسلامی ایران را وادار به حضور بر سر میز مذاکره کند و توافق جدید با ایران منعقد خواهد کرد، پمپئو از یک سو دنبال انجام اقدامات لازم برای اعمال فشار و تحریم علیه ایران رفت و از سوی دیگر ۱۲ محور را برای مذاکرات احتمالی میان ایران و آمریکا ارائه کرد. برآورد وزارت خارجه و شخص پمپئو این است که در اثر دیپلماسی فشار حداکثری، جمهوری اسلامی ایران یا به ناچار تن به پذیرش خواسته‌های آمریکا در ۱۲ محور اعلامی می‌دهد یا اینکه همانند شوروی دچار فروپاشی درونی می‌شود.

حال سؤال اساسی که مطرح می‌شود این است که اگر پمپئو در سیاست فشار حداکثری خود شکست بخورد، در آن صورت او از چه رویکردی در مواجهه با جمهوری اسلامی دفاع خواهد کرد؟ از آنجایی که پمپئو خود را مبدع دیپلماسی فشار حداکثری علیه جمهوری اسلامی می‌داند، به نظر می‌رسد شکست این سیاست برای او دشوار باشد. به همین خاطر ممکن است از مواجهه رادیکال‌تر با جمهوری اسلامی حمایت و به سمت دیدگاه جان بولتون گرایش پیدا کند.



پسامرسی

بامرگ محمد مرسی، اخوان تبدیل به یک تراژدی شد. آیا مرگ اورا می توان نمادی از پایان اخوان المسلمین دانست؟





سید عبدالامیر نبوی
پژوهشگر مسائل خاورمیانه

اخوان سنتی مرد، زنده باد اخوان جدید

اخوانی‌ها چگونه می‌توانند به عرصه اجتماع و سیاست بازگردند؟

جالب آنکه عموم کسانی که برای عضویت در این کمیته انتخاب شدند، به نسل جوان اخوان تعلق داشتند؛ اما همین امر سرآغاز اختلافات جدیدی به‌ویژه در سال ۲۰۱۵ بر سر انتخاب رهبری گروه شد و راه دو جناح سنتی (شیوخ) و انقلابی (جوانان) را به‌طور کامل از هم جدا کرد. بیانیه اعتراضی و وداع‌گونه راشد الغنوشی (۲۰۱۶) و اعلام جدایی جماعت اسلامی مصر از ائتلاف اخوانی‌ها با نام الشرعیه (۲۰۱۸) هم از ضربه‌های سنگین دیگری بود که رخ داده است؛ بنابراین مشخص است که انسجام اخوانی از بین رفته و بازسازی آن به‌سادگی ممکن نیست.

تجمیع این نکات بدان معناست که اخوان المسلمین برای بازگشت به صحنه سیاسی مصر و خاورمیانه باید یک پوست‌اندازی جدی هم به‌لحاظ ذهنی و هم عینی انجام دهد که تاکنون صورت نگرفته است؛ حتی در صورت تحقق نکات پیش‌گفته و با اینکه سرکوب وسیع اخوانی‌ها مورد نقد شدید مجامع و سازمان‌های بین‌المللی قرار گرفته است، ظهور موفق و دیگر باره این جریان جدیدی از رهبران رده‌بالا و میانی این جریان است که مبتنی بر تجربه شیوخ باشد؛ یعنی روپدایی که در کوتاه‌مدت امکان‌پذیر نیست.



شاید آنچه به‌ضعف بیشتر اخوان انجامیده است، ناتوانی در بازبینی رویه‌ها و اصلاح مسیر باشد که خود را در اختلافات داخلی و انشعابات پس از ۲۰۱۱ نشان می‌دهد



با حمایت ارتش از جنبش تمرد (۲۰۱۳) و سپس قدرت‌گیری سبسی در انتخابات ریاست جمهوری (۲۰۱۴)، دوره‌ای دیگر از حیات اخوان المسلمین آغاز شد

وضعیت اجتماعی داخلی و هم‌ارتباط با متحدان سابق (روابط خارجی) به دلایل گوناگون در معرض خطر قرار گرفت.

اشتباهات مستمر اخوان و شکل‌گیری سریع فضای دوقطبی در مصر، سپس سرسختی اخوانی‌ها در برابر هرگونه راه‌حل و در نتیجه بروز نوعی بن‌بست سیاسی، فرماندهان ارتش را بر آن داشت که در پی ائتلاف و همراهی با احزاب و گروه‌های مخالف و منتقد برآیند. در واقع، جامعه مصر وارد دوره‌ای از بی‌ثباتی بی‌پایان و بی‌نتیجه شده بود که مطالبه عمومی را از تنها قدرت موجود برای پایان دادن به این وضعیت پدید آورده بود. از این رو بسیاری از کسانی که تا دیروز می‌ترسیدند دخالت ارتش در سیاست موجب بازگشت اقتدارگرایی شود، خود را ناچار از حمایت ارتش می‌دیدند تا دست کم بتوانند وضعیت مبهم حاکم را پایان ببخشند.

با حمایت ارتش از جنبش تمرد (۲۰۱۳) و سپس قدرت‌گیری سبسی در انتخابات ریاست‌جمهوری (۲۰۱۴)، دوره‌ای دیگر از حیات اخوان المسلمین آغاز شد که بی‌شباهت با وضعیت آن در سال‌های حکومت ناصر نیست. دستگیری گسترده حلقه‌های اول تا سوم رهبری اخوان، سرکوب بی‌رحمانه اعضای آن و مصادره آموزشگاه‌ها و نهادهای خیریه وابسته به گروه موجب ضعف تشکیلات این گروه پس از ۲۰۱۳ شده است. همچنین، از طرفی دیگر، در فضای قطبی‌شده مصر، اعتمادی میان بازبرگان سیاسی وجود ندارد؛ گفت‌وگو و تعاملی برای برون‌رفت از شرایط فعلی شکل بگیرد و این امر به ارتش کمک کرده است تا همچنان دست بالا را داشته باشد.

در این میان، شاید آنچه به‌ضعف بیشتر اخوان انجامیده است، ناتوانی در بازبینی رویه‌ها و اصلاح مسیر باشد که خود را در اختلافات داخلی و انشعابات پس از ۲۰۱۱ نشان می‌دهد. جدا از تأسیس حزب مصر قوی به رهبری عبدالمنعم ابو‌الفتح در سال ۲۰۱۲، بخشی از اعضای اخوان در ۵ سال اخیر به گروه‌های سلفی رادیکال پیوسته‌اند و مبارزه نظامی را بر رقابت دموکراتیک ترجیح داده‌اند. این در حالی است که بخشی از فعالان اخوان در خارج از مصر به‌سر می‌برند و ناتوان از هر اقدام موثری، هر از گاهی با صدور بیانیه‌ای بر عدم مشروعیت حکومت سبسی و لزوم برگزاری انتخابات زودهنگام تأکید می‌کنند. البته با یادار میانی شیخ یوسف القضاوی و با هدف پایان بخشی به این وضعیت، انتخاباتی داخلی در فوریه ۲۰۱۴ انجام شد تا یک کمیته عالی برای بازسازی و راهبری اخوان تشکیل شود.

با گسترش جنبش اعتراضی مردم مصر و در نهایت پیروزی انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱، دوره جدیدی از حیات سیاسی اخوان المسلمین آغاز شد. موضع‌گیری‌های این گروه، به‌عنوان قدیمی‌ترین تشکیلات منظم اسلام‌گرا در مصر، در باره روندهای سیاسی موجود در این کشور پیش از تحولات ۲۰۱۳ اهمیت زیادی داشته است، به‌ویژه آنکه اخوان با وجود مشی معتدلانه خود اغلب تحت سرکوب قرار داشت و نمی‌توانست در فضایی مناسب به تبلیغ و رقابت اقدام کند. در واقع، سرنگونی حکومت مبارک شرایط مناسبی برای تمامی نیروهای سیاسی و اجتماعی و از جمله اخوان، فراهم کرد تا به فعالیت آزادانه بپردازند و دیدگاه‌های خود را در باره موضوعات مختلف به‌صورت شفاف بیان کنند.

در دوره یک‌ساله ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۲ و در خلال رقابت با سایر احزاب و گروه‌های سیاسی، اخوانی‌ها بر چند نکته تأکید کردند: همچنان «حرکتی جهانی و اسلامی» هستند که «در راه رسیدن به آرمان‌های اسلامی» تلاش می‌کنند؛ به رقابت سالم و مسالمت‌آمیز وفادارند و مشی دموکراتیک خود را ادامه می‌دهند؛ در پی بازتعریف الگوی حاکم بر روابط با غرب و اسرائیل روابط هستند، ولی اقدامی علیه منافع ملی مصر انجام نمی‌دهند و همچنان ارتباطی گسترده و ریشه‌دار با قشرهای میانی و ضعیف جامعه مصر دارند. به عبارت دیگر، تلاش اخوانی‌ها در راستای معرفی خود به‌عنوان گروهی مسئولیت‌پذیر و نماینده واقعی اراده مردم بود.

در مقابل، مخالفان اخوان می‌کوشیدند ضمن معرفی این گروه به‌عنوان جریان واپس‌گرا، هراس عمومی را از قدرت‌گیری آنان برانگیزانند. این‌ها با توصیف اخوان به‌عنوان تشکیلاتی نیمه‌مخفی و دگم، آن‌ها را به پنهان‌کاری و بهره‌گیری فرصت‌طلبانه از شرایط مصر جدید متهم می‌کردند. تأخیر در اعلام همبستگی با جنبش مردمی و سپس ائتلاف با شورای عالی نیروهای مسلح به‌منظور انحراف در اهداف انقلاب ۲۵ ژانویه، بخش دیگری از فهرست اتهامات اخوانی‌ها بود که بارها تکرار شد. پیروزی محمد مرسی در انتخابات ریاست‌جمهوری (ژوئن ۲۰۱۲)، فرصتی بی‌ظنیر در اختیار اخوان المسلمین مصر قرار داد؛ فرصتی که به‌سرعت از دست رفت. در دوره یک‌سال حکومت مرسی، بی‌ثباتی سیاسی به‌ویژه به‌دلیل انحصارگرایی اخوانی‌ها فراگیرتر شد و در عین حال آنان برای بهبود وضعیت اقتصادی نتوانستند اقدام مناسبی انجام دهند. در این میان، هم



اخوان المسلمین مدت‌ها در حاشیه می‌ماند

حماس با گرایش اخوانی چاره‌ای ندارد جز اینکه با بعضی از دولت‌های عربی مانند مصر، روابطی داشته باشد

پیش‌تر اخوان در مصر توانسته بود قدرت مرکزی را در اختیار بگیرد؛ اما به دنبال یک سری تحولات همه معادلات بر هم ریخت و رهبران اخوان هم باز داشت شدند. در حال حاضر وضعیت اخوان در مصر به چه صورت است و آیا مثل گذشته فعالیت زیرزمینی دارند؟

اصولاً در اختیار گرفتن قدرت و حکومت در مصر، توسط اخوان المسلمین، یک اشتباه استراتژیک بود، زیرا اولاً پس از انقلاب بر ضد رژیم حسنی مبارک و پیروزی مردم، اخوان آمادگی اداره حکومت را نداشت و ثانیاً وضع اقتصادی ورشکسته مصر اجازه نمی‌داد که اخوان بتوانند راه چاره‌ای اساسی برای اصلاح امور اقتصادی داشته باشد و ثالثاً بلاد عربی و در طلیعه آنها، رژیم بنی‌سعود، آمادگی همکاری با مصر اخوانی را نداشتند و روی همین اصل، حکومت اخوان، بدون کمک و همکاری عربی- غربی از آغاز محکوم به شکست و سقوط بود؛ لذا پس از سرکوب و حشمانه مردم توسط رژیم کودتا، رهبران اخوان هم دستگیر و به زندان افتادند. گروهی از آنان هم محکوم به اعدام و حبس ابد شدند؛ البته بعضی‌ها موفق به فرار از کشور شدند و... دستگیری بیش از ۳۰ هزار نفر از اعضا، عملاً امکان هرگونه فعالیت علنی یا زیرزمینی را از آنها سلب کرد و با توجه به فشار و اختناق ژنرال سیسی، فرمانده کودتا که نمونه‌ای از روش و سیاست بی‌رحمانه جمال عبدالناصر است، گروه باقیمانده فعالیتی نمی‌توانند داشته باشند.

در حال حاضر رهبری فکری این جریان را چه کسی بر عهده دارد؟

تغییری در رهبری اخوان و اعضای مکتب ارشاد به عمل نیامده و آنها در حالی که در زندان دوره حبس خود را می‌گذرانند، همچنان رهبر سازمان بوده و البته فاقد امکان هرگونه فعالیت هستند.

اگر بخواهیم به صورت مجزا وضعیت اخوان و حامیان آن را در کشورهای مختلف مورد بررسی

قرار دهیم، در حال حاضر در تونس، راشد الغنوشی مدل متفاوتی از گرایش اخوان را دنبال می‌کند و قائل به مکتب ارشادی است. به نظر شما مدل اندیشه‌های اخوانی در تونس چه تفاوت‌هایی با گرایش‌های اولیه اخوان دارد؟

گرایش‌های اخوانی سازمان‌های اسلام‌گرا در بلاد عربی- اسلامی، متأسفانه دچار همان فشارها و سرکوب‌ها هستند. البته هر کدام به نحوی- فقط در تونس حرکت النهضه به رهبری راشد الغنوشی با گرایش اخوانی به علت عملکرد عاقلانه شیخ راشد و عدم پذیرش مقام ریاست‌جمهوری و همکاری با دیگر احزاب و سازمان‌های موجود در تونس در تشکیل دولت، توانسته است تاکنون از سرکوب دور بماند ولی با این حال هم اکنون بعضی از سازمان‌های چپ در تونس- و البته با نقشه و توطئه ارتجاع عرب و بنی‌سعود- حرکت النهضه را به تشکیل یک «سازمان سری» و ترور بعضی از رهبران احزاب چپ، متهم کرده‌اند که هدف نهایی، ایجاد مشکلات قانونی برای ادامه فعالیت حرکت النهضه است.

پس از سقوط بن علی و فرار وی از تونس، من وقتی به راشد الغنوشی پیشنهاد کردم که با توجه به موقعیت خاص حرکت النهضه، در انتخابات ریاست‌جمهوری شرکت کند که بی‌تردید پیروز خواهد بود، گفت: «برادر عزیز! من پیر شده‌ام و اکنون دور دور نسل جوان النهضه است که کارها را سر و سامان بدهند و در دولت و مجلس شرکت کنند و من به نوعی، بر امور نظارت خواهم داشت؛ اگر گرفتار تمامیت خواهی بشویم و سازمان‌ها و احزاب دیگر را در امور دخالت و شرکت ندهیم، آغاز بروز اختلافات و سقوط و شکست اهداف انقلاب مردم خواهد بود که در نهایت به حذف حرکت النهضه منجر خواهد شد و این عقلانی نیست که ما برای چند صباحی ریاست، از برنامه‌های درازمدت خود چشم‌پوشی کنیم.»

به هر حال روش رهبری حرکت النهضه، یک روش عقلانی بود و امیدواریم که بتوانند از توطئه‌های دشمنان در امان باشند.

سفر چند ماه پیش بن سلمان، حاکم جنایتکار رژیم بنی‌سعود، به تونس و وعده کمک میلیاردری به دولت کنونی و هواداران آن، نشانی روشن و آشکار از چگونگی نقشه‌های دشمنان به ویژه ارتجاع عرب و در رأس آن‌ها بنی‌سعود، در نفوذ به تونس و خریدن حاکمیت کنونی تونس می‌تواند باشد.

در قطر و ترکیه، وضعیت جریان فکری اخوان چگونه است و نگاه دولت‌های این کشورها به اخوان تحت تأثیر چه عوامل بیرونی قرار دارد؟

روش دولت قطر و ترکیه در قبال اخوان المسلمین و پناه دادن به بعضی از رهبران فراری آنها، امر قابل تأملی است و من فکر نمی‌کنم که اگر شرایط ایجاب کند، آنها این کمک و همکاری را ادامه دهند.

دولت ترکیه حرکت فرهنگی «هزمت» وابسته به شیخ فتح‌الله گولن را به شدت سرکوب کرد و بسیاری از اعضای وابسته به آن را دستگیر و دادگاهی کرد. همچنین همه موسسات، مدارس و نهاد‌های وابسته به آن را تعطیل یا مصادره کرد و با وجود «ارادت» قبلی آقای اردوغان به فتح‌الله گولن و همکاری با او، اکنون به دنبال بازداشت و محاکمه این پیر مرد است. دولت قطر هم با کمک بی‌سابقه به حرکت‌های تکفیری- سلفی و حتی داعش، نمی‌تواند برای حرکت‌های سالم اسلامی، به ویژه اخوان طرف مورد اعتمادی باشد.

اخوان المسلمین در سوریه پس از تقابل با اسد تقریباً به صورت کامل به حاشیه رانده شد. در حال حاضر وضعیت این جریان در سوریه فعلی چگونه است و آیا فعالیتی دارند؟

رهبری اخوان سوریه اغلب در ترکیه به سر می‌برد و در داخل سوریه، شاخه نظامی آن، با توجه به برخورد مسلحانه و غیراسلامی در جریانات اخیر سوریه و حتی کشتار مردم عادی غیرنظامی هوادار رژیم، قاعدتاً در کوتاه‌مدت نمی‌تواند در سوریه فعالیت داشته باشد. این اشتباه اخوان المسلمین کنونی سوریه، تکرار اشتباه آنان در دوران حافظ اسد و فعالیت مسلحانه و کشتار





سیدهادی خسرو شاهی، رئیس پیشین نمایندگی ایران در مصر در گفت و گویی با «ماهنامه مثلث» به بررسی شرایط، گذشته، حال و آینده اخوان المسلمین پرداخت و گفت اصولاً در اختیار گرفتن قدرت و حکومت در مصر، توسط اخوان المسلمین، یک اشتباه استراتژیک بود، زیرا اولاً پس از انقلاب ضد رژیم حسنی مبارک و پیروزی مردم، اخوان آمادگی اداره حکومت را نداشت و ثانیاً وضع اقتصادی و ورشکسته مصر اجازه نمی داد که اخوان بتوانند راه چاره‌ای اساسی برای اصلاح امور اقتصادی داشته باشد. خسرو شاهی تأکید کرد که با توجه به شرایط ایجاد شده در منطقه عربی و ظهور سلفی‌های تکفیری و ارتکاب جنایات و فجایع ضد بشری توسط آنان، حتی در حق مردم عادی، جریان فکری اخوان، خواهی نخواهی مدت‌ها در حاشیه خواهد ماند ولی تجربه یک قرن آن نشان می‌دهد که اخوان با وجود همه سرکوب‌ها، اعدام‌ها، زندان‌ها و تبعیدها، همواره به محض پیدایش شرایط مساعد، با تمام قوا به صحنه آمده است.

زندان‌ها و تبعیدها، همواره به محض پیدایش شرایط مساعد، با تمام قوا به صحنه آمده که نمونه بارز آن حضور قدرتمند اخوان المسلمین مصر، با وجود اعدام‌های ناجوانمردانه‌ای است که توسط سرهنگ ناصر در حق آنان انجام گرفت. با مرگ او، اخوانی‌ها از زندان‌ها بیرون آمده و در انتخابات مجلس شرکت کردند و ده‌ها نماینده به مجلس مصر فرستادند که این امر در دوره سادات و سپس در دوره حسنی مبارک تکرار شد، ولی پس از کودتای ژنرال سیسی - ژنرال باقیمانده از دوران حسنی مبارک - و قتل عام هزاران نفر از آنان در میدان التحریر قاهره و مسجد رابعه العدویه و مجروح شدن ۱۲ هزار نفر و دستگیری و زندانی شدن بیش از ۱۴ هزار نفر، نباید انتظار داشت که اخوان در کوتاه‌مدت در مصر یا بلادی دیگر بتواند در صحنه حضور یابد و منشأ اثر باشد.

در حال حاضر نگاه کشورهای عربی و همچنین غرب به وی و آمریکا به این جریان چگونه است؟

رهبران بلاد عربی - غربی، بدون استثنا حرکت اخوان المسلمین را با وجود همه نقاط مثبت و تاریخی - فرهنگی که در یک قرن اخیر، در بلاد عربی - اسلامی داشته‌اند، یک حرکت تروریستی نامیده و هرگونه امکان فعالیت را از آنان سلب کرده‌اند، ولی این روش سرانجام دچار سرنوشت حوادث مشابه قبلی در همین بلاد خواهد شد؛ البته تحقق و آغاز آن به مرور زمان نیاز دارد.

آیا می‌توان جریان اخوان المسلمین را در مقابل ناتوی عربی که طرح تشکیل آن اراده شده، قرار داد یا ساختار این دو نسبت به هم خیلی متفاوت است؟ چرا که اگر ناتوی عربی شکل بگیرد، یک ساز زمان امنیتی دفاعی است؛ اما اخوان یک جریان فکری اسلامی سیاسی - اجتماعی است.

جریان اخوان المسلمین و فعالیت‌های آن در شرایط فشار و اختناق وحشیانه کنونی و در همه کشورهای عربی، نمی‌تواند در مقابل ناتوی عربی قرار گیرد. اخوان المسلمین که بیشتر در «مصر» مورد توجه است، هدفی برای شرکت در سازمان‌دهی امنیتی - دفاعی بلاد عربی ندارد، زیرا در شرایط کنونی، امکان فعالیت ندارد و خود را درگیر نقشه‌های دشمنان نمی‌کند.

نوع فعالیت‌ها را به‌طور رسمی، علنی و قانونی انجام دهد و در این میان البته بعضی از جوانان وابسته به آن، مانند «ایمن الظواهری» و... با دوری از رهبری اخوان و مکتب ارشاد، به فعالیت‌های زیرزمینی یا مسلحانه در مصر و جاهای دیگر پرداخته‌اند که مورد موافقت رهبری و مکتب ارشاد قرار نگرفته است.

با در نظر گرفتن این موضوع که تقریباً تفسیر واحدی از اندیشه‌های اخوان وجود ندارد و این جریان در هر کشوری شرایط خاص خود را دارد، می‌توان گفت به نوعی این جریان فکری تا مدتی در حاشیه خواهد بود؟

با توجه به شرایط ایجاد شده در منطقه عربی و ظهور و اقدام سلفی‌های تکفیری و ارتکاب جنایات و فجایع ضد بشری از سوی آنان حتی در حق مردم عادی، در واقع جریان فکری اخوان، خواهی نخواهی مدت‌ها در حاشیه خواهد ماند، ولی تجربه یک قرن آن نشان می‌دهد که اخوان، با وجود همه سرکوب‌ها، اعدام‌ها،

گروهی از نیروهای نظامی علویان، با قتل عام و سرکوب آنان در «حماه» خاتمه یافت.

در دوران اخیر البته اخوان المسلمین سوریه نخست خواستار شرکت در دولت و همکاری با نظام را مطرح کردند که با رد آن توسط حاکمیت - و اشتباه تکراری - به مبارزه مسلحانه روی آوردند و گروه‌های مسلحی را سازمان‌دهی کرده و به جنگ دولت و ارتش سوریه رفتند که نتایج این برخورد‌ها را همه می‌دانند.

حماس که برگرفته از اندیشه‌های اخوان است نیز شرایط خاصی دارد. از یک سو به رابطه با مصر و عربستان نیاز دارد و از دیگر سو نمی‌تواند روابطش با قطر و ترکیه را به دلیل حساسیت ریاض خیلی تعمیق بخشد. با این تفاسیر حماس چه الگویی را در روابطش دنبال می‌کند؟

حماس با گرایش اخوانی نیز، با توجه به شرایط سخت محاصره غزه از طرف رژیم صهیونیستی و ضرورت رسیدگی به وضع معیشتی دو میلیون انسان ساکن در غزه، چاره‌ای ندارد جز اینکه با بعضی از دولت‌های عربی مانند مصر، روابطی داشته باشد و البته به علت موضع کلی ریاض و بنی‌سعود نسبت به حرکت اخوانی، حماس نیز از محرومیت‌های ناشی از روش بنی‌سعود، بی‌نصیب نیست، ولی به‌طور مسالمت‌آمیزی می‌خواهد از امکانات ترکیه و قطر بهره‌مند شود که این امر ناشی از ضرورت‌های موجود در «ارض‌مکره» است. حماس به دلیل همین مشکلات نمی‌تواند به تعمیق روابط با ایران اسلامی بپردازد، در حالی که جمهوری اسلامی ایران، همواره به‌طور مستقیم یا توسط یاران و هواداران خود در منطقه، به کمک آنها می‌شتابد؛ البته اخیراً رهبری حماس در سخنرانی‌های خود مواضع مناسب‌تری نسبت به ایران اسلامی ابراز کرده‌اند.

با توجه به وضعیت فعلی اخوان می‌توان گفت که این جریان دوباره به مدل فعالیت‌های اولیه‌اش (زیرزمینی و نیمه مخفی) بازگشته یا وضعیت متفاوت از آن مقطع است؟

اخوان فعالیت زیرزمینی به مفهوم مصطلح آن نداشته و ندارد و همواره سعی کرده است که هر



بعضی از جوانان وابسته به اخوان، مانند «ایمن الظواهری» با دوری از رهبری اخوان و مکتب ارشاد، به فعالیت‌های زیرزمینی یا مسلحانه در مصر و جاهای دیگر پرداخته‌اند

نکته

پس از سقوط بن علی و فرار وی از تونس، من وقتی به راشد الغنوشی پیشنهاد کردم که با توجه به موقعیت خاص حرکت النهضه، در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند که بی‌تردید پیروز خواهد بود، گفت: «برادر عزیز! من پیر شده‌ام و اکنون دور، دور نسل جوان النهضه است که کارها را سر و سامان بدهند.»



جعفر قنابداشی
کارشناس مسائل خاورمیانه

پشت پرده سرکوب اخوان

در شرایطی که هزاران نفر از اعضای اخوان المسلمین در زندان‌های مصر به سر می‌برند، از احتمال مذاکره بین نظامیان حاکم و اخوان سخن به میان می‌آید

این جماعت، عمدتاً از طریق نهادهای زیرمجموعه اخوان یا از طریق دفاتر و تشکیلات خارج از کشور اخوان (عمدتاً در اروپا) به اطلاع اعضا و هواداران رسیده است. با این حال، خبرهایی از تفویض اختیارات «محمود عزت ابراهیم» به شخص دیگری به نام «ابراهیم منیر» مقیم لندن منتشر شده، لیکن به علت یک سلسله اختلاف‌نظرهای درون‌سازمانی، جایگاه وی به عنوان رهبر و مرشد جدید اخوان به هیچ وجه تثبیت نشده است.

موقعیت اخوان المسلمین در ترکیه و تونس

اخوان المسلمین در ترکیه در مقایسه با دیگر کشورهای اسلامی، جایگاه بسیار مستحکم‌تری دارد؛ چنان‌که بسیاری از تحلیلگران مسائل منطقه، حزب حاکم «عدالت و توسعه» را برخاسته از فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ده‌ها سال گذشته اخوان در ترکیه می‌دانند و بعضاً این حزب را که طی ۱۶ سال گذشته در مقام حزب پیروز این کشور قرار داشته، شاخه سیاسی و رسمی این حزب در ترکیه محسوب می‌کنند. در واقع به علت موقعیت بسیار خوب اخوان در ترکیه است که بسیاری از گردهمایی‌های نمایندگان شاخه‌های این جریان در ترکیه برگزار می‌شود و اعضا و طرفداران این جماعت در صورت وجود حلقان در کشورهایشان، به ترکیه مهاجرت می‌کنند.

در تونس تقویت جایگاه اخوان المسلمین به زمان فروپاشی رژیم بن علی بازمی‌گردد و حزب النهضة به رهبری راشد الغنوشی، شاخه سیاسی آن محسوب می‌شود، حزبی که در حال حاضر رتبه دوم در صحنه سیاسی را از آن خود کرده و در مقایسه با احزاب رقیب که از جریان‌های عقیدتی مختلفی تشکیل شده‌اند، انسجام بسیار بیشتری دارد. با این همه نکته مهم درباره وضعیت اخوان در تونس، تغییرات یک‌ساله‌ای است که در مواضع عقیدتی راشد الغنوشی پدید آمده و وی برخلاف چند دهه گذشته، جدایی دین از سیاست را به عنوان یک اصل محوری در برنامه در حزب النهضة گنجانده است؛ امری که پیوندهای شاخه تونس اخوان

از طریق شبکه‌های مردمی و به صورت پنهانی به اقدامات و فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد؛ چنان‌که به مناسبت‌های مختلف و در مواجهه با برخی از رویدادهای مهم، موضع‌گیری کرده و مواضع و پیام‌های خود را از طریق رسانه‌های مختلف (عمدتاً در فضای مجازی و رسانه‌های برون‌مرزی) به اطلاع مردم مصر می‌رساند. با این حال بخش بزرگی از فعالیت‌های جماعت اخوان المسلمین، فعالیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که امکان تعطیلی کامل آن از جانب نظامیان حاکم وجود ندارد و حضور و مشارکت چنددهه‌ساله اعضای تحصیل کرده جماعت اخوان المسلمین در این گونه فعالیت‌ها، به قوام و دوام آن کمک کرده است.

اکنون و در شرایطی که هزاران نفر از اعضای اخوان المسلمین در زندان‌های مصر به سر می‌برند، از احتمال مذاکره بین نظامیان حاکم و اخوان المسلمین سخن به میان می‌آید و هزاران نفر که بار مقامات تبعیدی اخوان و نمایندگان این جماعت در پاسخ به پرسش خبرنگاران، شروطی را برای گفت‌وگو با مقامات قاهره مطرح می‌کنند.

رهبر و مرشد کنونی اخوان المسلمین

در پی کودتای نظامی تیر ۱۳۹۲ در مصر و اعلام انحلال «جماعت اخوان المسلمین» و همچنین انحلال شاخه سیاسی آن یعنی «حزب آزادی و عدالت» به ریاست محمد مرسی، مرشد و رهبر اخوان المسلمین، آقای «محمد بدیع» نیز بازداشت و طی محاکمات قضایی مختلف به حبس ابد محکوم شد. در واقع در پی این اقدام قضایی علیه «محمد بدیع» بود که سخن از انتخاب فردی به نام «محمود عزت ابراهیم» به عنوان مرشد موقت اخوان المسلمین به میان آمد. لیکن از زمان اعلام قرار گرفتن محمود عزت ابراهیم در این پست تاکنون، نه در عرصه عمل و نه در عرصه تبلیغات، کمتر نشانه‌ای از فعالیت او به عنوان مرشد موقت اخوان المسلمین منعکس نشده و اطلاعیه‌ها و تصمیمات

جماعت اخوان المسلمین به عنوان باسابقه‌ترین و بزرگترین تشکیلات سیاسی-مذهبی در جهان اسلام، با گذر از افت‌وخیزهای فراوان سیاسی و بعد از تجربه انواعی از تغییرات اساسنامه‌ای و پشت سر گذاشتن تحولات مختلف مرامنامه‌ای، اینک در شرایط دشواری قرار گرفته و از لحاظ درون‌تشکیلاتی نیز با مشکلات متعددی دست به گریبان است؛ مشکلات و دشواری‌هایی که بعد از وقوع کودتای تیر ۱۳۹۲ نظامیان مصر و پس از انحلال جماعت اخوان المسلمین در این کشور کلید خورده و موجبات تضعیف این جماعت را در کشورهای مختلف جهان به ویژه در کشورهای اسلامی فراهم کرده است.

با آنکه مصر، خاستگاه و محل تولد و تأسیس جماعت اخوان المسلمین است و از طرفی می‌توان گفت که در مقایسه با دیگر کشورهای جهان، درصد بیشتری از جمعیت ۹۵ میلیونی این کشور از هواداران یا اعضای این جماعت هستند، لیکن جماعت اخوان در مصر کنونی وضعیت بهتری نسبت به دیگر کشورها ندارد، بلکه با محدودیت‌های قانونی و ممنوعیت‌های بسیار گسترده‌تری مواجه است؛ چنان‌که اخوان المسلمین از در پیچه نگاه نظامیان حاکم بر مصر، خطرناک‌ترین گروه منحل محسوب می‌شود و حتی عضویت در آن نیز جرم بوده و به مثابه عضویت در گروه تروریستی به‌شمار می‌آید.

در واقع حدود سه ماه بعد از کودتای نظامیان (اول مهر ۱۳۹۲) به سرپرستی السیسی بود که یک دادگاه مصری حکم ممنوعیت فعالیت جماعت اخوان المسلمین مصر را صادر کرد و به مصادره اموال این جماعت رأی مثبت داد. بر اساس این حکم، فعالیت‌های سیاسی این حزب به عنوان بزرگترین حزب مصر، ممنوع و اموال آنها و همه موسسات و نهادهای وابسته به این گروه، به نفع دولت مصادره شد. با این حال، این جماعت به علت داشتن پایگاه‌های اطمینان‌بخش و بسیار گسترده مردمی، به فعالیت‌های خود در مصر پایان نداد و همانند دوران حسنی مبارک و انور سادات

ریزش از درون



دکتر حسین ابراهیم‌نیا
مدرس و پژوهشگر

از آنجایی که اغلب رهبران اخوان بالای ۶۵ سال سن داشته و با دیدگاه‌های نسل جدید دارای زاویه هستند، شکاف در سطح رهبری اخوان ایجاد شد

المسلمین را با بدنه اصلی جماعت اخوان و با دیگر شاخه‌هایی آن تضعیف کرده است

نگاه کشورهای حوزه خلیج فارس

از سوی دیگر، رژیم‌های حاکم بر کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، جماعت اخوان المسلمین را به علت توانمندی‌هایش در جذب و سازمان‌دهی افراد مسلمان، در دسته خطرناک‌ترین سازمان‌ها و نهادهای موجود در جهان اسلام، دسته‌بندی می‌کنند و به‌ویژه از زمان انحلال این جماعت در مصر، اعضا و هواداران آن را به‌صورت جدی و گسترده تحت پیگرد قرار می‌دهند. بر اساس توافق نامه امنیتی که به‌موازات روی کار آمدن نظامیان در مصر به تصویب رژیم‌های حوزه خلیج فارس به‌جز قطر رسید، سرویس‌های اطلاعاتی و امنیتی این کشورها موظف به نظارت بر تمامی تحرکات اخوان و پیگرد اعضای این جماعت هستند. به عبارت دیگر، اعضا و هواداران احتمالی اخوان در کشورهای حوزه خلیج فارس نه تنها اجازه هیچ‌گونه فعالیتی را در این کشورها ندارند، بلکه هرگونه همسویی آنها با برنامه‌ها و سیاست‌های اخوان نیز جرم محسوب شده و مستوجب مجازات است. روشن است که بخشی از این اعمال فشارها علیه اخوان، از زاویه نگرش وهابیت به دیدگاه‌های اعتقادی این جریان سرچشمه می‌گیرد.

در این میان، اقدامات عربستان برای مقابله با اخوان المسلمین و سرکوب جماعت بسیار گسترده آن‌ها در چند دسته مختلف تقسیم می‌شود:

۱- اقدامات سری و پنهانی از طریق سازمان‌های جاسوسی و اطلاعاتی.

۲- اقدامات کلان سیاسی برون مرزی همانند کمک به کودتای نظامیان در مصر برای براندازی حکومت اخوانی یا حمایت‌های اخیر از روی کار آمدن نظامیان مخالف اخوان در دو کشور سودان و لیبی.

۳- کمک گرفتن از قدرت‌های غربی برای به‌راه انداختن جریان‌های بین‌المللی و وسیع تبلیغاتی، سیاسی و نظامی علیه اخوان المسلمین.

۴- مد‌اخلات سیاسی و نظامی هشت سال گذشته عربستان در سوریه و نقش آفرینی در جنگ‌افروزی‌های تکفیری و تروریستی در سوریه به‌منظور مقابله با شاخه‌های فعال اخوان المسلمین.

همچنین باید توجه داشت که اخوان المسلمین در بخش‌های مختلف فلسطین فعالیت‌های بسیار قابل ملاحظه‌ای دارد؛ طوری که گروه اسلامی حماس از جمله فعال‌ترین شاخه‌های سیاسی و نظامی این جماعت محسوب می‌شود.

از فلسطین که بگذریم، اخوان المسلمین در بیشتر کشورهای اسلامی حضوری تشکیلاتی و البته، نه علنی دارد؛ چنان‌که علاوه بر تونس در دیگر کشورهای شمال آفریقا همانند لیبی، الجزایر، مغرب و موریتانی فعالیت‌های محسوسی را در پوشش‌های مختلف صورت می‌دهد؛ البته حضور جماعت اخوان المسلمین به کشورهای اسلامی محدود نمی‌شود، چراکه بخش اعظمی از فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اخوان در کشورهای اروپایی و آمریکای جنوبی پی‌نبرد و شاخه‌های مختلف اخوان در دنیای غرب حضور فعال و منسجمی دارند.

در این بین هرچند دولت آمریکا در پی سرنگونی حسنی مبارک و پیروزی‌های حزب آزادی و عدالت، شاخه سیاسی اخوان المسلمین در مصر، روابط حسنه‌ای با اخوان برقرار کرد. لیکن با وقوع کودتای نظامی در مصر، شیوه خصومت‌بار گذشته‌اش را علیه این جماعت احیا کرد و اینک در صدد است با همسویی با ارتجاع عربی و رژیم صهیونیستی، نام اخوان را در فهرست تروریستی قرار دهد.

ضعف موقعیت‌سنجی سران اخوان المسلمین در درک نکردن شرایط سخت سیاسی و اجتماعی کشور مصر که از دوران حسنی مبارک به ارث برده بودند، زمینه‌های شکست و دور شدن این جمعیت از صحنه سیاسی مصر را فراهم کرد. درحقیقت آنچه امروز اخوان المسلمین را به این وضعیت دچار کرده، این است که آنان در نخستین پیروزی بر این باور بودند که بُرد انتخاباتی آنان به‌منزله اختیارات نام بوده و آنان دیگر مختار هستند به هر نحوی رفتار کنند؛ اما با سقوط دولت محمد المرسی وضعیت جدیدی برای این گروه اسلامی نخست در مصر و سپس در دیگر کشورهای خاورمیانه رقم خورد؛ این موضوع یک حالت سیال برای جمعیت اخوان المسلمین در منطقه ایجاد کرده که در حقیقت مسأله مهم، وجود یک شکاف فکری در نوع نگرش میان اعضای اخوان المسلمین بود؛ در کنار آن، خصوصاً در کشور مصر اشتراکاتی که تا حدودی میان الازهر، گروه‌های سکولار، ملی‌گرایان، لیبرال‌ها، قبطی‌ها و... وجود داشت، کاملاً از میان رفته بود. در این میان برخی از اعضای

اخوان المسلمین چه در مصر و چه در مجموعه کشورهای خاورمیانه به فکر بازسازی مجدد این جریان افتادند، چنان‌که نمونه بارز نخستین تأثیرگذاری آن در کنگره النهضه تونس بود که کاملاً یک گردش در نوع دیدگاه خود ایجاد کرد. درحقیقت النهضه روح تغییر زمانه را درک کرد که برای بقا در جامعه تونس و با توجه به وضعیت شکل گرفته، باید تغییری در نوع نگرش النهضه به جامعه ایجاد کند و به بازسازی خود بپردازد. از سوی دیگر در میان اخوان المسلمین در مصر یک شکاف میان اعضای کهنسال و اعضای جوان ایجاد شده بود؛ به این صورت که برخی اعضای جوان تأکید داشتند که باید در بسیاری از دیدگاه‌ها و نظرات فکری جمعیت اخوان المسلمین تغییرات اساسی ایجاد کرد تا بتوان با بازسازی مجدد و ارائه تصویری متفاوت از گذشته به حیات سیاسی کشور مصر بازگشت؛ لذا آنچه در میدان عمل به نظر می‌آید، همین موضوع زمینه‌ساز شکاف در سطح رهبری اخوان را ایجاد کرد؛ چراکه اغلب رهبران اخوان بالای ۶۵ سال سن داشته و با دیدگاه‌های نسل جدید این جمعیت دارای زاویه هستند؛ همچنین بخش اعظمی از اعضای قدیمی که در شورای رهبری بوده‌اند، اغلب یا در زندان هستند یا به خارج از کشور رفته‌اند؛ لذا بخش جوان جمعیت اخوان در پی آن است که خود رهبری این گروه را در اختیار گرفته و دیگر پیرو اعضا و رهبران نسل قبل نباشد؛ اما نکته قابل اشاره آن است که در میان خود جوانان نیز شکافی عمیق وجود دارد. نخست آنکه برخی از اعضای جوان در پی یک ساختار تشکیلاتی نوین با اندیشه‌های بازسازی‌شده و مبارزه بر پایه یک شیوه و منش آرام و بدون خشونت برای ورود مجدد به عرصه سیاسی هستند؛ اما در مقابل بخشی از اعضای جوان جمعیت اخوان المسلمین معتقدند که این شیوه برای ورود به عرصه سیاسی جوابگو نیست چراکه اغلب جنبش‌ها و حرکت‌های اجتماعی در خیابان‌ها رقم می‌خورند و جوانان در آن نقش بسزایی دارند؛ لذا این دسته بر این عقیده بودند که باید ورود به عرصه سیاسی مبارزه را از سطح خیابان‌ها به دولت نظامی ایسیسی آغاز کرد. در مجموع آنچه سبب شکاف میان اعضای نسل قدیم و نسل جدید این گروه شده است، فرایند بدون شتاب و کندی حرکت فعالیت‌های اخوان

در مصر است؛ بنابراین در سطح رهبری اخوان المسلمین شاهد یک تزلزل هستیم که رهبران پرنفوذ نسل قدیم، دیگر بر نسل جدید این جمعیت مدیریت، نفوذ و اعمال قدرت گذشته را ندارند. وضعیت شکل گرفته در اخوان المسلمین مصر بر دیگر شعبه‌های جمعیت اخوان در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا نیز بی‌تأثیر نبوده و زمینه‌های اثرگذاری بر اخوان المسلمین در تونس، مراکش، اردن و حتی در ترکیه را فراهم کرده است؛ به‌نحوی که در هر یک از این کشورها شاهد جدایی برخی اعضای جوان و تشکیل احزاب و گروه‌های دیگر هستیم؛ البته همه آنها در سطح کلان دارای یک هدف فکری هستند، ولی در جزئیات و روش‌های رسیدن به هدف دارای اختلافاتی هستند. آنچه در سطح منطقه‌ای در مورد وضعیت اخوان المسلمین روشن است آنکه این جمعیت در همه شعبه‌های خود حدود ۷۰ درصد از رهبران نسل گذشته خود را از دست داده است و رهبران جدید به‌دلیل تغییراتی که به‌واسطه شرایط زمانی شکل گرفته، دیگر نمی‌توانند مانند گذشته کنش و واکنش از خود نشان دهند؛ بنابراین در چنین مقطع زمانی که اخوان المسلمین با یک سطح کشمکش درون‌گروهی مواجه شده، بدیهی است تا زمانی که موفق به رفع این مشکل نشود، نتواند در سطح منطقه‌ای چندان به بازبگری بپردازد و وزنه‌ای قوی در اثرگذاری باشد.

اگرچه جمعیت اخوان المسلمین به‌خصوص در مصر می‌کوشد که همچنان انسجام خود را حفظ کند و به‌عرصه سیاسی بازگردد؛ حتی به این منظور اخوان المسلمین مصر دفاتری در خارج تاسیس کرده تا فعالیت‌ها را مدیریت و زمینه‌های مبارزه علیه السیسی را فراهم کنند؛ در این مسیر هر دو گفتمان نسل جدید و قدیم یک موضوع یعنی «پیروزی انقلاب» و کنار نهادن دولت السیسی را طرح می‌کنند، لیکن آینده اخوان المسلمین در همکاری گفتمان‌های نسل جدید و قدیم است چراکه شکاف نسلی درون گروهی این جمعیت در مصر که به‌واسطه تأثیر پذیری از ارزش‌های متفاوت و وسایل ارتباطی جدید شکل گرفته است، شکافی عمیق را ایجاد کرده که هر کدام از طرفین متوجه اندیشه طرف مقابل نیست؛ این در حالی که رهبران قدیمی همچنان بر حفظ موقعیت و پیشبرد اندیشه‌هایشان در جمعیت اخوان المسلمین با فشاری می‌کنند و نسل جدید نیز گرچه خود به‌دو دسته با روش صلح‌آمیز و مسیر مبارزه تقسیم شده‌اند، ولی بر مشارکت در تصمیمات کلان تأکید دارند و این در حالی است که از سوی رهبران قدیمی به‌بازی گرفته نمی‌شوند؛ بنابراین آینده جمعیت اخوان المسلمین تحت تأثیر دو عامل قرار گرفته است. نخست، تلاش اعضای این جمعیت در جهت کنار گذاشتن شکاف و رفع اختلافات در روش‌های بازگشت به عرصه سیاست در مصر و دوم، بهره‌گیری از تمام تجرب و ظرفیت‌های درون‌گروهی جمعیت اخوان المسلمین است تا به اهداف کلان خود دست یابند؛ به‌تعبیر دیگر چنانچه اخوان المسلمین مصر بنا دارد که در آینده سیاسی مصر جایگاه خود را احیا کند، نخست باید به اندیشه و فکر عبرت‌گیری از اشتباهات گذشته خود، مشارکت دادن اعضای جوان خود در تصمیمات کلان و مهم و نه صرفاً استفاده ابزاری و درک روح زمانه و تغییرات مرتبط با آن و شرایط و خواسته‌های اکثریت جامعه مباردت کند تا در آینده موفق به ورود به عرصه سیاسی شود.

سایه روشن‌های ماقبل‌مقدماتی



امیر حسین مهدوی
پژوهشگر دانشگاه براندایس

فضای ژلاتینی فعلی اجازه نتیجه‌گیری در مورد بخت‌های اصلی را نمی‌دهد

آمریکا را متحد کند کار چندان سختی نیست؛ اما از سوی دیگر هر نامزد ناچار است مزیت رقابتی خود را پیامی قرار دهد که کم و بیش یا دیگر هم‌قطاران‌ش تفاوتش نکند. همه‌همه آرکستر ۲۴ نفره‌ای که هر کدام از نوازندگان آن می‌خواهد ضمن پایبندی به تم اصلی، تمایزی هم از خود به نمایش بگذارد، رای دهنده را گیج و گوش‌ها را کم‌بی‌حس می‌کند. مضاف بر اینکه ۲۴ نفر آن قدر زیاد هست که علاوه بر شعارها، تشابه در مشخصات و سابقه افراد هم مساله‌ساز شود.

درست است که ریاست جمهوری یک زن آرزوی دست‌نیافته بخش عمده‌ای از بدنه حزب دموکرات است؛ اما حضور ۶ زن در صحنه، این مزیت را تا حدودی لو‌ت کرده یا شباهت دو پیرمرد ۷۶ و ۷۷ ساله سفیدپوست یا تکراری بودن جوان‌ترهای گمنامی که با سردادن شعارهای چپ‌گرایانه که سه سال قبل از زبان سندرز، نو و ساختارشکن به‌نظر می‌رسند و حالا تاحدی هم ملال آور شده است.

اما از سوی دیگر این ازدحام، محاسن برنامه‌ریزی نشده‌ای هم برای دموکرات‌ها به همراه آورده است. همه می‌دانند که تکلیف انتخاب در رقابتی که به احتمال قوی تنگاتنگ خواهد بود، با رای دو، سه ایالت کلیدی تعیین می‌شود؛ بنابراین نامزدها، چه باید و سندرز که تاکنون امکان صرف بالای ۱۰ میلیون دلار برای تبلیغات را داشته‌اند و چه نامزدهی که به زحمت ۳۰۰ هزار دلار از طرفداران اندکش جمع کرده است، همه در ایوا، فلوریدا، نیومپشایر و یکی، دو ایالت دیگر ستاد تأسیس کرده و به شهرهای کوچک آنها هم سفر کرده‌اند. همه بیست و چند نفره به نواحی‌ای که این قابلیت را دارند تا با رای سیالشان ترامپ را حفظ کرده یا سرنگون کنند، فضای این نقاط تأثیرگذار را تغییر داده است. همچنین تنوع موجود بین نامزدها، در عین عیب‌غیرقابل انکارش، باعث شده تا انواع و اقسام گروه‌های اقلیت اجتماعی تحقق رویای دست‌بالا پیدا کردن خود را نزدیک دیده و در صحنه انتخابات فعال شوند. پیاده‌نظام رنگارنگی از همه گروه‌هایی که انگیزه کافی برای به زیرکشاندن مرد سفید محافظه‌کار را دارند در هر ۵۰ ایالت بسیج شده‌اند تا شور انتخاباتی را افزایش داده و موج آبی را از الان برای یک‌و نیم سال دیگر به حرکت درآورند.

فضای ژلاتینی و شکل‌نگرفته فعلی اجازه نتیجه‌گیری در مورد بخت‌های اصلی را نمی‌دهد؛ اما به‌نظر می‌رسد با تکمیل شدن لیست نامزدها و ته‌نشین شدن موج اولیه اعلام کاندیداتوری هر کاندیدا، جو بایدن - با فاصله در صدر - به همراه دو سناتور سوسیالیست (وارن و سندرز)، کاملاً هریس، سناتور کالیفرنیا و بیت بودجاک، شهردار شهری نسبتاً کوچک در ایندیانا، حساب خود را از سایر رقبا جدا کرده‌اند؛ اما هنوز چرخ‌های زیاد فرود این سبب باقی مانده است. چهار سال قبل در چنین روزهایی جب‌بوش امیدوارترین و ترامپ‌زنگ تفریح انتخابات بود!

سردرگم‌کننده‌ترین روزهای انتخابات ۲۰۲۰ را سپری می‌کنیم. هنوز نه در ایالتی انتخابات مقدماتی برگزار شده که وزن نامزدها معلوم شود و نه مناظره‌ای که عبار گفتار و برنامه آنان محک بخورد. دوران اعلام نامزدهی به امید جمع کردن پول تبلیغات و ساختن اسمی است که اگرچه به احتمال ۲۳ به ۲۴، احتمال رئیس‌جمهور نشدن دارد اما می‌تواند معاون اول، وزیر، سفیر یا فرماندار بعدی باشد. اگر هیچ‌کدام هم نشد، شناخته‌شدن در پهنه ملی، دست‌کم جایگاه فرد را برای قبول دعوت به سخنرانی و مصاحبه تلویزیونی بالا می‌برد. همین تقریباً بی‌ضرر بودن نامزدهی است که تا امروز ۲۴ نفر از چهره‌های رنگارنگ به اصطلاح لیبرال آمریکایی را برای انتخابات ریاست جمهوری بعدی به صف کرده است؛ از شهردار همجنس‌گرای شهری صد هزار نفری در ایالت ایندیانا تا معاون اول باراک اوباما که بزرگترین نقطه‌ضعفش از نظر رقبا، تماس‌های فیزیکی آزاردهنده در سلام و احوال‌پرسی با زنان بوده است. از خانم دورگه نماینده ایالت هاوایی در دل اقیانوس آرام تا برنی سندرز، سناتور یهودی‌زاده ایالت شمال شرقی ورمونت که با ۱۴ ساعت پرواز به هاوایی خواهد رسید! زن، مرد، ۳۶ ساله، ۷۷ ساله، مجرد، لاتین، سیاه‌پوست و... همه جور جنسی در فهرست بلندبالای نامزدهای انتخابات مقدماتی حزب دموکرات پیدا می‌شود. صف آن قدر شلوغ است که تلویزیون‌ها برای ترتیبات برگزاری مناظره‌ها عزا گرفته‌اند. در انتخابات دور قبل هم تعداد نامزدهای جمهوری خواه زیاد بود اما نه به این زیادی و رسانه میزبان مناظره توانست با تعیین چند نصیبتی برای میانگین درصد هر نامزد در نظرسنجی‌ها، مناظره‌ها را بین دو سری نامزد برگزار کند: یک مناظره برای بالانشین‌ها و یکی بین قعر جدولی‌ها؛ روشی که رای‌دارها را رای‌دارتر می‌کرد و ضعیف‌ترها را بیشتر به سوی حذف شدن سوق می‌داد. حالا اما برگزاری مناظره بین ۲۴ نفر از بابت لجستیکی هم کار بی‌سابقه‌ای است که سردبیران را به فکر فرو برده.

ازدحام موجود در صف کسانی که دونالد ترامپ را به مبارزه می‌طلبند، مضاری دارد و فوایدی. بعید است تا ابتدای بهار بعد بتوان قضاوت دقیقی از وزن سود و زیان این تکتک تاریخی نامزدهای دموکرات به‌دست داد. فقط روزی که رای‌دهندگان ثبت‌نام کرده به عنوان دموکرات پای صندوق انتخابات مقدماتی بروند و نظرسنجی‌ها وضعیت فرد منتخب آنان در مقابل ترامپ را نشان دهند، می‌توان به روشنی گفت این معرکه امروز موهبتی برای تمدید دوره رئیس‌جمهور فعلی بوده یا سیاستی درست برای خاتمه‌دادن به حضور راست‌گرایان تندرو در کاخ سفید. تا اینجا کار می‌شود گفت که شلوغی کارزار باعث گم‌شدن پیام اصلی شده است. در جامعه به‌شدت دوپارهای که فهرست پنج مساله اول هواداران دو حزب، هیچ مورد مشترکی ندارد، استخراج برنامه‌ها و شعارهایی که سمت چپ جامعه



شیفت به رئالیسم تهاجمی

از مولفه‌های اصلی رئالیسم تهاجمی، اهمیت قدرت، رسیدن به هژمونی جهانی یا هژمونی منطقه‌ای و جلوگیری از ظهور هژمون‌های رقیب در دیگر مناطق قدرتمند است



دکتر سعید شکوهی
استاد روابط بین‌الملل

از همان زمان بحث ناسیونالیسم خیلی مطرح شد و مرشایمر و والت نیز روی آن تأکید زیادی کردند. امروز نیز دوباره بحث ناسیونالیسم مطرح شده است.

درواقع در نظم لیبرالی بعد از دهه ۹۰ بر از بین رفتن مرزها، یکی شدن کشورها، شکل گرفتن اجتماع بین‌الملل و بی‌اهمیت بودن مسائل ناسیونالیستی تأکید می‌شد و این‌گونه مطرح می‌کردند که جهان به سمت دهکده جهانی شدن در حال حرکت است؛ اما شکل‌گیری و روی کار آمدن دولت‌های ملی‌گرا در آمریکا، برزیل و برخی کشورهای اروپایی باعث شده که دوباره حس ناسیونالیسم تقویت شود و گزاره‌های لیبرالی زبرسوال بروند. به همین دلیل نیز در این مقطع گفته می‌شود نظم لیبرال بین‌الملل از بین رفته و به سمت نظریه‌های رئالیستی از جمله نظریه‌های رئالیسم کلاسیک شیفت پیدا کرده است.

در نظریه رئالیسم کلاسیک، هانتس مورگنتا تأکید زیادی روی ناسیونالیسم دارد و کشورها را از اینکه بخواهند ارزش‌های بومی خود را به کشورهای دیگر صادر کنند، برحذر می‌دارد. در رئالیسم تهاجمی نیز مرشایمر بر اهمیت ناسیونالیسم در کشورها تأکید دارد و کشورها را از دست‌زدن به اقدامی که هزینه‌هایش بیشتر از فایده و منافع آن باشد، برحذر می‌دارد؛ بنابراین تقویت دوباره ناسیونالیسم در سیاست خارجی کشورها باعث شده که نظم لیبرال مورد ادعای افرادی چون جان ایکنبری به شدت زیر سؤال رود و گزاره‌های رئالیستی تقویت شوند.

سازمان‌نگاری است. تأکید نظریه‌سازان‌نگاری بر ایده‌ها و افراد و همچنین هویت، نقاط بسیار مهمی هستند که به تبیین رفتار سیاست خارجی ترامپ کمک خواهند کرد.

تأکید ترامپ بر آمریکا، ناسیونالیسم آمریکایی، ایده‌های خود و شخص‌محور بودن سیاست خارجی این کشور می‌تواند تا حدودی باعث قوت گرفتن نظریه‌سازان‌نگاری شود.

نکته بسیار مهم در باب نظریه‌های رئالیسم اینکه ترامپ نظریه نونالیسیسم ساختاری والتز که تقریباً مسلط‌ترین نظریه رئالیسم در بحث‌های آکادمی کنونی به شمار می‌رود را نیز به حاشیه برد. هرچند مولفه‌هایی بین نظریات رئالیسم اشتراک دارد، ولی می‌توان گفت اکنون نظریه رئالیسم کلاسیک از دیگر نظریه‌ها بیشتر حائز اهمیت است چرا که به افراد خیلی بیشتر بها می‌دهد و سیاست خارجی کشورها را از منظر افراد تحلیل می‌کند.

همان‌طور که اشاره شد، ترامپ سیاست خارجی آمریکا را با وجود مشاوره‌ها و لابی‌ها شخص‌محور کرده است. از این رو، نظریه رئالیسم ساختاری در فضای فعلی تأحیدی می‌تواند تبیین‌کننده شرایط باشد.

از میان نظریه‌های بازی‌ها نیز می‌توان نظریاتی را پیدا کرد تا رفتار ترامپ تبیین شود. از جمله می‌توان به نظریه بازی بزدل یا شکار گوزن اشاره کرد. در نظریه بازی بزدل به رفتارهای مخاطره‌آمیز، تهدیدها و مخاصمات بین آمریکا با ایران، چین و کره شمالی می‌توان اشاره کرد؛ اما در نظریه شکار گوزن بحث سهم‌خواهی مطرح است، یعنی تأکید ترامپ بر سهم کشورهای اروپایی و کشورهای جنوب شرق آسیا در تأمین امنیت خودشان و تأمین هزینه‌های بیشتر در اینجا مصداق دارد.

شاید یکی از نکات دیگری که بعد از روی کار آمدن دونالد ترامپ در آمریکا بسیار قابل تأمل است، بحث پررنگ شدن نقش ملی‌گرایان، هم در آمریکا و هم در برخی کشورهای اروپایی و آمریکایی است؛ البته بحث ناسیونالیسم و اهمیت آن را جان مرشایمر و استفان والت بعد از جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ مطرح و این پرسش را ایجاد کرد که چرا آمریکا در جنگ عراق شکست می‌خورد و نمی‌تواند به اهدافش دست پیدا کند؟ آنها در پاسخ به این پرسش اشاره کردند که چون هنوز ناسیونالیسم در کشورها زنده است و زمانی که معروض تهدید خارجی قرار می‌گیرند، این حس بیدار می‌شود و اهمیت پیدا می‌کند؛ لذا کشورهای دیگر نمی‌توانند ارزش‌های خود را به دیگر کشورها صادر یا در آن به‌سادگی توفیق کسب کنند.

باروی کار آمدن دولت دونالد ترامپ در آمریکا، مهم‌ترین بحث و رویکردی که در حوزه روابط بین‌الملل و نظریات روابط بین‌الملل ایجاد شد، زبرسوال رفتن نظم لیبرالی بود؛ یعنی مدعیانی چون فرانسیس فوکویاما که بعد از جنگ جهانی دوم می‌گفتند نظم لیبرالی، دنیا را به سمت خود می‌کشاند و در حال مسلط شدن بر عرصه بین‌الملل است، بعد از روی کار آمدن ترامپ و در کنار آن برخی دولت‌های راست‌گرای افراطی یا پوپولیستی در برخی کشورهای اروپایی و برزیل، این‌گونه مطرح کردند که نظم لیبرالی زیر سؤال رفته است. در این رابطه مشاهده کردیم که فوکویاما نظریات خود را در این رابطه اصلاح کرد و کتاب نظم و زوال سیاسی را در واکنش به کتاب «پایان تاریخ» و «آخرین انسان» نوشت.

اکنون دیگر اندیشمندان لیبرال این دغدغه را دارند که آیا نظم لیبرالی موجود بعد از ترامپ دوام خواهد داشت یا نه؛ پس اولین نکته اینکه روی کار آمدن دونالد ترامپ بحث حیات نظم لیبرالی موجود را زبرسوال برده است. اکنون مساله دوم این است که به چه سمتی در حال حرکت هستیم و کدام نظریه‌ها قدرت تبیین بیشتری به خود گرفته‌اند. به نظر می‌رسد در شرایط حاضر نظریه رئالیسم تهاجمی یکی از بهترین نظریه‌هایی است که می‌تواند رفتار سیاست خارجی دونالد ترامپ را تبیین کند. از مولفه‌های اصلی رئالیسم تهاجمی، اهمیت قدرت، رسیدن به هژمونی جهانی یا هژمونی منطقه‌ای و جلوگیری از ظهور هژمون‌های رقیب در دیگر مناطق قدرتمند است. در این رابطه می‌توان به تمرکز آمریکا بر قدرت گرفتن چین اشاره کرد. هرچند در دولت باراک اوباما نیز استراتژی آمریکا تمرکز بر چین بود، اما جنگ تجاری فعلی آمریکا با چین و محدودیت‌هایی که ترامپ برای این کشور ایجاد کرده، به‌منظور جلوگیری از ظهور یک رقیب همپا برای آمریکا در منطقه، رفتاری استراتژیک محسوب می‌شود؛ بنابراین به نظر می‌رسد رئالیسم تهاجمی بهترین نظریه‌ای است که می‌تواند رفتار سیاست خارجی ترامپ را تبیین کند. یکی از نکات خوب نظریه رئالیسم تهاجمی برخلاف نونالیسیسم کنت والتز این است که در نظریه رئالیسم تهاجمی، نقش فرد نیز مطرح است اما در نظر نونالیسیسم والتز آنچه تعیین‌کننده رفتار کشورهاست، ساختار است و کارگزار خیلی نقشی ندارد.

در نظریات نئوکلاسیک مانند رئالیسم تهاجمی، خود شخص ترامپ، دولت او و ایالات متحده آمریکا به باز یگر مهمی در عرصه روابط بین‌الملل تبدیل می‌شوند و می‌توانند رفتار باقی کشورها را نیز تغییر داده یا با خود همراه کنند. نظریه بعدی که برای تبیین سیاست خارجی ترامپ می‌تواند به کار گرفته شود، نظریه





دکتر عبدالله مهر بان
کارشناس مسائل اروپا

برزخ ماندن و نماندن

ترزای آمده بود تا مارتا گارت تاچری دیگر را در تاریخ بریتانیا رقم بزند؛ غافل از اینکه تغییرات و ملزومات هزاره سوم، مجال اندکی برای قهرمان پردازی‌های سیاسی باقی گذاشته است. شاید بریتانیایی‌ها هنوز در رؤیای بازگشت به امپراتوری شرق و غرب به سر می‌برند اما وابستگی‌های متقابل سیاسی-اقتصادی عصر جدید، آنها را از جزیره‌ای بودن درآورده و دیگر شانس‌های برای بازگشت به روزهای طلایی آن روزگاران نمانده است. بریتانیا به همان شیوه که از آغاز شکل‌گیری همگرایی در اروپا برای عضویت در آن دچار تردید بود، اینک برای جدایی نیز دوچندان بادوراهی دشوار ماندن یا نماندن مواجه شده است. اتحادیه اروپا به کابوسی برای بریتانیا تبدیل شده که نه درون آن می‌تواند سایه سنگین آلمان و فرانسه را تحمل کند و نه جسارت کافی برای ترک آن را دارد.

دورانی که اتحادیه اروپا با موفقیت و رونق فرین بوده، تمایل بیشتری به همگرایی داشته و هر زمان که اتحادیه با دشواری ورکود دست و پنجه نرم کرده، ساز جدایی سر داده است. بعد از تاچر، میجر و کامرون، ترزا می چهارمین قربانی این «دیپلما» به‌شمار می‌آید. برگزیتی که تصور می‌شد با یک نظرسنجی ساده تمام خواهد شد، به مشکلی اساسی برای احزاب حاکم و سیاستمداران بریتانیایی مبدل شده است و ترزای جویای نام رؤیای خانم آهنین را با مرثیه‌ای تلخ‌رها کرد. غرور بریتانیایی، آن جزیره‌رؤیایی را دچار تلاطم کرده که بعد از خانم می نیز ادامه خواهد داشت. از هم‌اکنون اسکاتلندی‌ها دنبال رفراندوم مجدد جدایی از بریتانیا هستند. در آن صورت ایرلند شمالی نیز احتمالاً چنین سناریویی را پیاده کند. اکنون حزب محافظه‌کار یا

باید رفراندوم دوم برگزیت را برگزار کند که نادیده گرفتن آرای موافقان قبلی، حزب محافظه‌کار را با بحران مشروعیت مواجه می‌کند یا اینکه زمینه انتخابات زودهنگام پارلمان را مهیا کند که باز حزب محافظه‌کار قدرت را به رقابش واگذار خواهد کرد. در هر صورت، بریتانیا چه به صورت کامل از اتحادیه اروپا خارج شود، چه تصمیم به ماندن بگیرد، دیگر آن بریتانیایی سابق نخواهد شد.



جنبش نامرئی‌ها

فرانسه در ۶ ماه گذشته صحنه قدرت‌نمایی جنبشی بوده که به اعتقاد برخی از ناظران ویژگی‌های منحصر به فردی داشته است. جنبش جلیقه‌زدها در فرانسه با دغدغه‌های اقتصادی شکل گرفت اما به بحرانی اجتماعی در این کشور بدل شد و عقب‌نشینی‌ها و حتی وعده‌های امانوتل مکرون برای انجام اصلاحات گسترده نیز نتوانست معترضان را به خانه‌های خود برگرداند. اگرچه در ابتدا با توجه به وسعت اعتراضات در فرانسه، برخی از شکل‌گیری انقلابی دیگر در فرانسه سخن گفتند اما در حقیقت با گذشت زمان، به‌طور قابل‌توجهی از وسعت تجمعات جلیقه‌زدها کاسته

شده است. افزون بر این در حالی که برخی از احزاب فرانسه از هر دو جناح راست و چپ تلاش کردند با سوار شدن بر موج اعتراضات، موقعیت خود را در میان رای‌دهندگان تقویت کنند اما دو فهرستی که جلیقه‌زدها در انتخابات پارلمان اروپا ارائه کردند، نتوانست حتی یک درصد آرا را به دست آورد. آیا این‌ها به معنای پایان جنبشی است که به اعتقاد برخی قرار بود پایان جمهوری پنجم فرانسه را رقم بزند؟ دلیل کاسته شدن از تعداد معترضان و نتیجه‌ناامدکننده جلیقه‌زدها در انتخابات پارلمان اروپا را شاید باید در فلسفه وجودی آن دید. جنبش جلیقه‌زدها در فرانسه جنبشی به‌شدت ضدساختار است و از این منظر، حتی با جریان‌های پوپولیستی مانند

اجتماع ملی مارین لوپن نیز قابل‌مقایسه نیست. در حقیقت ایده اصلی جلیقه‌زدها این است که کسانی که به نمایندگی از آنها انتخاب شده‌اند، فاقد مشروعیت هستند. جلیقه‌زدها در حقیقت طیف متنوعی از مردم را در برمی‌گیرد که شاید تنها نقطه اشتراک آنها نارضایتی از ساختار و شرایط زندگی است. جنبش جلیقه‌زدها در حقیقت فرصتی برای دیده شدن کسانی فراهم آورد که به حاشیه رانده شده و نامرئی بودند، مانند فرصتی که جنبش اشغال وال استریت در اختیار ۹۹ درصدی‌ها قرار داد؛ جنبشی از نامرئی‌ها که از مشکلات ساختاری، بحران‌های نظام سرمایه‌داری و چالش‌های جهانی شدن، به ستوه آمده‌اند.



آزاده طاهری
کارشناس مسائل اروپا



هادی اعلمی فریمان
کارشناس مسائل آمریکای لاتین

دور باطل ناآرامی هادر ونزوئلا

در شرایط فعلی، وضعیت ونزوئلا را می توان به صورت بن بست و انسداد در تحول سیاسی توصیف کرد چرا که دو طرف همچنان به مواضع و اصول اولیه خود پافشاری می کنند.

در مسائل فعلی چند مولفه اساسی نقش اصلی را دارند؛ نخست بحث روابط آمریکا و ونزوئلاست. در یک مقایسه کوتاه در باره روابط آمریکا با ونزوئلا در دوره چاوز و مادورو باید گفت که در دوره مادورو این روابط خیلی تضعیف شده و ماهیت غیرراهبردی پیدا کرده است. به عنوان مثال، مذاکرات هسته ای ایران در دوره چاوز دارای اهمیت بالایی بود، منتها در دوره مادورو این مذاکرات دیگر اهمیتی نداشت. در باره مذاکرات فارق هم چون در دوره مادورو، این مذاکرات با دولت کلمبیا به نتیجه رسیده بود، اهمیت روابط با دولت فعلی ونزوئلا کاهش پیدا کرد. در باره وابستگی نفتی و تحریم نیز

چون در دوره چاوز هنوز وابستگی نفتی زیاد بود، ونزوئلا برای آمریکا اهمیت بیشتری داشت اما امروز به دلیل تعادل نسبی اوضاع نفتی، اهمیت دولت مادورو کاهش یافته است. تنها مسئله ای که هنوز برای آمریکا حساسیت دارد، بحث مواد مخدر است؛ بنابراین امروز دولت مادورو اهمیت استراتژیک برای آمریکایی هان دارد و صرفا به دلیل رقابت ها و حضور روسیه و چین، این کشور برای آمریکا اهمیت پیدا کرده است. از سوی دیگر، مواضع و سیاست های مادورو نیز قابل بحث است و به نظر می رسد که وی بیشتر دنبال زمان خریدن و زست سیاسی برای پذیرش مذاکرات و میانجیگری است تا کماکان خط تضعیف اپوزیسیون را پیگیری کند. احتمالا مادورو حاضر به پذیرش خروج از قدرت برابر خواسته آمریکا نخواهد شد و از همین رو نیز مذاکرات اسلو به نتیجه نرسید. مخالفان، اصول اولیه شامل نقشه راهی

برای کناره گیری مادورو، دولت انتقالی و ریاست جمهوری جدید را همچنان دنبال می کنند ولی فعلا بدون شک مادورو با چنین خواسته هایی مخالفت خواهد کرد. به همین جهت کماکان بن بست سیاسی طی روزهای آینده ادامه خواهد داشت و شاهد استمرار راهپیمایی های دو طرف خواهیم بود و مادورو نیز سرکوب به شکل قانونی تظاهرکنندگان را دنبال خواهد کرد.



مرتضی مکی
کارشناس مسائل اروپا

واگرایی در اتحادیه اروپا

اوایل خرداد در ۲۸ کشور اتحادیه اروپا انتخابات برای ۷۵۱ کرسی پارلمان اروپا برگزار شد؛ انتخاباتی که استقبال از آن در دو دهه گذشته بی سابقه بود و برخلاف سیر نزولی انتخابات دهه های اخیر، به ۵۱ درصد رسید.

انتخابات اخیر پارلمان اروپا، یک تغییر صحنه سیاسی را در این اتحادیه رقم زده گونه ای که احزاب سنتی راست و چپ میانه رای بزرگی را از دست دادند و راست گرایان ملی گرا با شعارهای ضد مهاجر، سبزه ها و لیبرال هارای این گروه ها را جذب کردند.

نتایج انتخابات پارلمان اروپا را در دو سطح داخلی کشورهای اتحادیه اروپا و در سطح کلان یعنی پارلمان اروپا می توان

مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. در سطح کلان، احزاب راست افراطی و یوپولیست موفق شدند تعداد کرسی های خود را در این پارلمان افزایش دهند.

هر چند پارلمان اروپا در پروسه تصمیم سازی و تصمیم گیری در اتحادیه اروپا نقش بسیار کم رنگی دارد، ولی در همین حد هم می تواند چالش هایی را در انتخاب یا تایید روسای نهادهای اتحادیه اروپا، رئیس کمیسیون اروپا، رئیس شورای عالی اروپا، رئیس سیاست خارجی اروپا و کمیسیون های اتحادیه اروپا ایجاد کند؛ اما در سطح خرد و در سطح کشورهای اروپایی، نتایج انتخابات هر کشوری فرآیند خاص خود را داشت که به هر حال این نتیجه می تواند

در صف آرایی سیاسی هر یک از این کشورهای اروپایی تاثیرگذار باشد.

می توان گفت که اگر چه با یک صف بندی جدید در پارلمان اروپا روبه رو خواهیم بود، ولی آن گونه که راست های افراطی انتظار داشتند، نمی توانند چالش های جدی را در فرآیند تصمیم سازی و تصمیم گیری در اتحادیه اروپا ایجاد کنند. به هر حال این نتایج نشان می دهد که اتحادیه اروپا در سطح کلان باروند واگرایی مواجه است و مهم ترین معضل برای احزاب طرفدار اتحادیه اروپا ایجاد شده، مبنی بر اینکه چگونه می توانند دوباره اعتماد مردم را برای تداوم پروژه همکاری اروپایی کسب کنند.

در شرایط فعلی مذاکره با ترامپ به جایی نمی‌رسد

گفت‌وگو با دیپلمات سابق ایران درباره رابطه ایران و آمریکا



دکتر موسویان! با توجه به شرایطی که اکنون پیش آمده، ادامه حضور ایران در برجام چه حاصلی برای مادر دارد؟

قبل از این سوال باید هدف یا خاصیت خروج از برجام را مشخص کرد. اگر ایران قصد ساخت بمب اتم داشته باشد که ندارد، نه تنها از برجام بلکه باید از معاهده ان پی تی هم خارج شود. هزینه‌هایی که ایران تا امروز بابت برنامه هسته‌ای صلح آمیز داده، به مراتب بیشتر از هزینه‌های کشورهای مثل کره شمالی و پاکستان است که بمب هسته‌ای ساخته‌اند. با تحریم‌هایی که از ابتدای انقلاب علیه برنامه هسته‌ای ایران وجود داشته، به‌ویژه تحریم‌های اجماعی همه قدرت‌های جهانی در سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۲ و نیز تحریم‌های فعلی آمریکا، ایران تاکنون هزینه ساخت ۱۰۰ بمب اتم را داده است. واقعیت این است که استراتژی امنیت ملی ایران، فتوای دینی مقام معظم رهبری بر پایه مخالفت با سلاح‌های کشتار جمعی از جمله بمب هسته‌ای است؛ لذا با خروج از برجام، ایران نهایت برنامه غنی‌سازی خود را سرعت خواهد بخشید و متقابلاً هم تحریم‌ها و فشارها علیه ایران این بار با اجماع مجدد قدرت‌های جهانی افزایش خواهد یافت.

خروج احتمالی ایران از برجام به دلیل نقض آن توسط طرف مقابل خواهد بود؛ با این شرایط چه

زیر ۵۰ درصد داشته باشد و بعد از چند سال هم در هر سطحی که مایل باشد، غنی‌سازی کند. طبق این قطعنامه تا یکی دو سال دیگر تحریم تسلیحات متعارف سبک و تا چهار سال دیگر تحریم موشکی و تسلیحات متعارف سنگین برداشته می‌شود؛ اما اگر قطعنامه ۲۲۳۱ لغو شود، همه این تحریم‌ها دوباره تا زمانی نامحدود تمدید می‌شود. در واقع با قطعنامه ۲۲۳۱، ۶ قطعنامه صادره در دوره آقای احمدی‌نژاد تعلیق و اجرا نمی‌شود و در سال ۲۰۲۵ برای همیشه منتفی خواهد شد، زیرا دوره اجرای محدودیت‌های برنامه هسته‌ای ایران تمام می‌شود. در شرایط فعلی غنی‌سازی، آب سنگین و برنامه هسته‌ای ایران، مجاز و از نظر حقوق بین‌الملل، قانونی تلقی می‌شود. اگر قطعنامه مذکور منتفی و قطعنامه‌های قبلی احیا شود، کل برنامه غنی‌سازی و آب سنگین ایران باید دوباره تعطیل شود. متأسفانه امروز هم تلاش‌های وسیعی در جریان است که ایران از برجام خارج شود تا دوباره در شورای امنیت سازمان ملل، به گروگان آمریکا درآید که در راس این تلاش‌ها صهیونیسم جهانی است.

به نظر شما اگر مکانیزم اروپایی به طور جدی پیگیری شود، تا چه حد کارآمد خواهد بود؟

من قبل از خروج آمریکا از برجام گفتیم که اگر واشنگتن خارج شود، اروپا ظرفیت تأمین منافع اقتصادی ایران را نخواهد داشت. امروز هم همین اعتقاد را دارم. مقایسه منافع اقتصادی اروپا با آمریکا و با ایران مثل مقایسه فیل و فوجان است. توقع از اروپا باید متناسب با منافع، حد و اندازه اروپا باشد. من معتقدم اروپایی‌ها در نهایت می‌توانند این مکانیزم مالی را درست و عملیاتی کنند که به خودی خود اقدام مهمی در مسیر شکستن سلطه دلار بر اقتصاد جهان خواهد بود، منتها در یکی، دو سال اول بسیار محتاط عمل خواهند کرد تا میزان تقابلات با آمریکا حداقلی باشد؛ لذا می‌توان تصور کرد که بخش عمده این مکانیزم عمدتاً در حوزه تجارت اقلام انسان‌دوستانه مثل دارو و مواد غذایی خواهد بود که شامل تحریم‌های آمریکا هم نمی‌شود.

این مکانیزم از چه طریقی می‌تواند موثر عمل کند؟

چند ماه پیش در یک میزگرد، یکی از اندیشکده‌های اروپایی، با کارشناسان اتحادیه اروپا همین بحث را داشتیم. علاوه بر چهره‌های علمی و آکادمیک، مقامات وزارت خارجه ایران و سه کشور اروپایی هم بودند. من به اروپایی‌ها گفتم اولاً با صراحت حد توان خود را به طرف ایرانی بگویید تا تکلیف خود را بدانند و ثانیاً شما باید از اول دنبال مکانیزم مالی مشترک اروپا، چین و روسیه، یعنی کشورهای ۱+۴+۱۰. آن هم تحت عنوان اجرای قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت سازمان ملل می‌بودید، زیرا در غیاب آمریکا، هیچ‌یک از پنج قدرت امضاکننده برجام به تنهایی قادر به اجرای تعهدات خود در تأمین منافع اقتصادی ایران نخواهند بود. در غیاب آمریکا، اگر هر پنج قدرت متفق و متحد عمل کنند، شاید قادر به اجرای ۵۰ درصد از تعهدات خود باشند؛ البته چین ظرفیت حفظ و حتی توسعه روابط اقتصادی را هم دارد، چون هزاران شرکت کوچک گمنامی دارد که با آمریکا کار نمی‌کنند و قادرند با یوان چین با ایران تجارت کنند اما هزینه‌های ایران چند برابر خواهد شد، زیرا کالای نامرغوب را گران‌تر از کالای مرغوب خواهیم خرید، آن هم با حدود ۲۰، ۳۰ درصد افزایش هزینه‌های بانکی.

نظر شما نسبت به مذاکرات منطقه‌ای ایران با دیگر کشورها چیست و آیا می‌تواند تا حدودی راهگشا باشد؟

ما بعد از انقلاب همیشه به قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی در مورد مسائل منطقه گفت‌وگو و مذاکره داشته‌ایم. این بحثی که اخیراً در داخل کشور در مورد گفت‌وگو با عدم گفت‌وگو در مورد مسائل منطقه راه افتاده، اصالت ندارد و صرفاً برای تقابلات جناحی و باندهای سیاسی داخلی بوده و مبنای آن هم دعوای قدرت است. ایران یک قدرت منطقه‌ای است و توقع هم دارد که قدرت و جایگاه طبیعی و مشروعش در منطقه به رسمیت

دلیلی برای اجماع مجدد جهانی علیه ایران وجود خواهد داشت؟

حقیقتی که تاکنون هنوز ابعاد آن درست شناخته نشده است اینکه در دوران ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد قطعنامه علیه ایران صادر شد که به موجب آن، هم ایران ملزم به تعلیق نامحدود برنامه هسته‌ای شد، هم تحریم‌های اقتصادی اجماعی جهانی اعمال شد و هم در فصل هفت منشور سازمان قرار گرفت؛ یعنی ایران تهدید صلح و امنیت جهانی قلمداد شد. آن روزها برخی درک درستی از معنی و مفهوم و عواقب خوفناک و درازمدت این واقعه شوم نداشتند و شاید هنوز هم برخی نداشته باشند. بعد از توافق هسته‌ای و حصول برجام، شورای امنیت سازمان ملل با صدور قطعنامه ۲۲۳۱ که تأیید برجام بود، ۶ قطعنامه قبلی را معلق کرد. خروج ایران از برجام به معنی لغو قطعنامه ۲۲۳۱ و فعال شدن ۶ قطعنامه قبلی شورای امنیت سازمان ملل خواهد بود. یکی از مهم‌ترین دلایل اقدامات اخیر ترامپ و تلاش‌های ضدبرجامی اسرائیل نیز بدین منظور است که فاتحه برجام و قطعنامه ۲۲۳۱ را بخوانند و قطعنامه‌های قبلی و اجماع قدرت‌های جهانی علیه ایران را احیا کنند. اخیراً دیدم که یکی از عزیزان کارشناس محترم و خوب گفته بود که با وجود قطعنامه ۲۲۳۱ هنوز ایران از فصل هفت منشور خارج نشده و لذا اگر از برجام هم خارج شود، فرقی نخواهد کرد. این استدلال صحیح نیست زیرا در چهارچوب قطعنامه ۲۲۳۱، ایران می‌تواند غنی‌سازی

گفت‌وگوی ویژه



سید حسین موسویان، دیپلمات ارشد سابق ایران و استاد فعلی دانشگاه پرینستون در گفت‌وگوی با ماهنامه مثلث به بررسی مسائل مختلفی همچون آینده تنش‌ها بین ایران و آمریکا، ظرفیت اروپا برای تامین منافع ایران و مسائل منطقه‌ای پرداخت و با اشاره به اینکه مصالح ملی ایران ایجاب می‌کند خصومت و دشمنی آمریکا با ایران خاتمه یابد یا تنش‌ها به حداقل برسد، تاکید کرد که با شرایط فعلی، به دلایلی مذاکره با ترامپ هم به جایی نمی‌رسد. موسویان معتقد است که با خروج آمریکا از برجام، اروپا ظرفیت تامین منافع اقتصادی ایران را نخواهد داشت.

چشم‌انداز سیاست خارجی بن سلمان در باره ایران چیست؟

محمد بن سلمان آینده‌روشنی ندارد و فعلا هم در شرایط داخلی و بین‌المللی خوبی قرار ندارد. منتها ایران باید حل‌وفصل اختلافات با عربستان را دنبال کند؛ با بن سلمان یا بدون بن سلمان. بهترین مسیر برای آزمون شانس حل مشکلات راضی-تهران هم این است که کار دوجانبه در قالب دیپلماسی پنهان آغاز شود.

از نظر شما میان‌روها در دو انتخابات آینده ایران چقدر شانس دارند؟

بهرتر است به جای پیروزی این جناح یا آن جناح، بپذیریم که برای تفوق بر مشکلات و تهدیدات بسیار حیاتی و مهم جاری کشور، نیازمند حاکمیت هماهنگ در کشور هستیم؛ در غیر این صورت قادر به هیچ تصمیم بزرگ و مهمی نخواهیم بود و اختلافات تشدید خواهد شد که نمونه آن را در مورد موضوع برجام و لایحه مبارزه با پولشویی ملاحظه می‌کنید.

اقدامات اخیر دولت ترامپ از جمله قرارداد نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در لیست سازمان‌های تروریستی و تلاش برای به صفر رساندن صادرات نفت ایران را چگونه می‌بینید؟

این اقدامات بخشی از پروسه تقابل آمریکا با ایران است که عوامل اصلی آن محور جان بولتون، بنیامین نتانیاهو و محمد بن سلمان هستند. قابل پیش‌بینی است که آنها تا پایان دوره ریاست جمهوری ترامپ، این روند را ادامه خواهند داد. ترامپ از گفت‌وگو و معامله با ایران تقریباً ناامید شده و لذا میدان عمل و اقدام علیه ایران به دست جان بولتون، مشاور امنیت ملی آمریکا افتاده که از گذشته متحد منافقین و محافل صهیونیستی بوده و سال‌ها سیاست تغییر رژیم در ایران و حمله نظامی به ایران را دنبال کرده است.

به نظر شما پیشنهاد آقای ظریف در مورد تبادل زندانیان مناسب بود؟

طرح این پیشنهاد خوب بود و تاثیر مثبتی بر افکار عمومی آمریکا داشت، منتها وزنه‌ای نیست که بتواند روند تشدید اقدامات خصمانه آمریکا علیه ایران را مهار کند. اگر این پیشنهاد در اوایل کار آقای ترامپ مطرح می‌شد، احتمالاً کاربرد داشت، منتها در شرایط فعلی که آمریکا از برجام خارج شده، تحریم‌های وسیعی اعمال کرده و از خط قرمزهای مهمی مثل قرارداد نام سپاه در لیست سازمان‌های تروریستی عبور کرده، چنین مواردی اهمیت خود را از دست داده است.

کنار مذاکره با سایر قدرت‌ها انجام شد تا توانستیم در قالب برجام هم غنی‌سازی و هم آب‌سنگین را بگیریم. همه ارکان اصلی تصمیم‌گیری نظام تأیید کردند. قدرت‌های جهانی امضا کردند و شورای امنیت سازمان ملل هم طی قطعنامه‌ای آن را تصویب کرد. حالا ببینید در داخل در مورد برجام چه وضع متفرق و متشنجی داریم.

دوم تا زمانی که اعتماد به نفس نداشته باشیم و از آمریکا بترسیم، مذاکره مفید نخواهد بود. در هر مذاکره «بده‌بستان» وجود دارد. اعم از مذاکره با آمریکا یا روسیه یا چین یا عربستان؛ اما حساسیتی که در داخل در مورد بده‌بستان با آمریکا وجود دارد در مورد سایر قدرت‌ها وجود ندارد و توقع این است اگر با آمریکا مذاکره کردیم، فقط باید بستانیم و هیچ ندهیم. در چنین شرایطی هر مذاکره‌کننده‌ای حتی اگر قوی‌ترین مذاکره‌کننده جهان هم باشد، متهم به خیانت و جاسوسی آمریکا خواهد شد. کشورهای بانفوذ و قدرتمند زیادی هستند که بهیچ وجه رابطه ایران و آمریکا را مغایر منافع ملی خود نمی‌دانند و منافعشان در خصومت هر چه بیشتر واشنگتن با تهران است؛ لذا آنها هم در خلال مذاکرات به انواع و اقسام کارشکنی‌ها متوسل می‌شوند تا مذاکره‌کننده نگویند بخت آنچنان هزینه‌ای بپردازد که به بی‌آبروشدن راضی باشند.

به نظر شما ترامپ چقدر شانس انتخاب دوباره دارد؟

شرایط داخلی آمریکا شبیهه‌وضع داخلی ایران است. واقعا هیچ چیز قابل پیش‌بینی نیست.

شما فکر می‌کنید که اساساً ایده ناتوی عربی که برای مقابله با ایران در منطقه طراحی شده است، عملیاتی خواهد شد؟

جبهه عربی دچار ضعف و درماندگی است و نه تنها قادر به حل هیچ بحران عربی نیست، بلکه متأسفانه موجب ایجاد بحران‌های متعدد هم بوده است؛ مثل حمله به لیبی و یمن. در مورد فلسطین می‌بینیم که بعد از ۶۰ سال مذاکره، کشورهای عربی تسلیم اسرائیل شده‌اند. موضوع ناتوی عربی هم برای تقویت روحیه و توان کشورهای عربی در مقابل اقتدار منطقه‌ای ایران است. مصر هم که از عضویت در این ائتلاف منصرف شد. ناتوی عربی چه تشکیل بشود چه نشود، آمریکا، عربستان، اردن، مصر، اسرائیل و امارات علیه ایران همکاری کرده و خواهند کرد و آمریکا هم چند صد میلیارد دلار اسلحه به آنها فروخته و خواهد فروخت؛ لذا در عمل تحول مهمی در جبهه عربی که شرایط را متحول کند، نخواهیم داشت.

شناخته شود. این مهم با استراتژی «خود انزوایی» تحقق‌پذیر نیست و نخواهد بود. اینکه آمریکا دنبال انزوای ایران باشد و ایران را از منطقه و گفت‌وگوهای منطقه‌ای حذف کند، قابل درک است؛ اما ایران نباید خودش را منزوی کرده یا فکر کند به ته‌نهایی می‌تواند بحران‌های منطقه را حل کند.

در این صورت اولویت مذاکره در منطقه باید یمن باشد یا سوریه؟

اولویت باید «تشکیل ائتلاف» باشد. اگر بخواهیم منافع ملی پایدار ایران را تامین کنیم، باید شرکای استراتژیک جدی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی داشته باشیم؛ البته ایران در مواقعی نان اشتباهات دیگران را خورده است. خواست خداوند بود که صدام و طالبان، بزرگترین دشمنان و تهدیدات منطقه‌ای ایران در آن زمان، به دست آمریکا ساقط شدند. عربستان به یمن حمله کرد و هم‌زمان متحدان خود را بی‌آبرو کرد؛ مثل حصر صدها شاهزاده سعودی، قتل جمال خاشقچی و گروگان گرفتن سعد حریری، نخست‌وزیر لبنان. این موارد را به حساب لطف و امداد غیبی الهی بگذاریم و نه تدبیر و اقتدار خودمان. ایران در صورتی خواهد توانست در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای مثل بحران فلسطین، سوریه و یمن نقش کلیدی و مقبول جامعه جهانی ایفا کند که متحدان منطقه‌ای و بین‌المللی قابل اعتماد داشته باشد.

به نظر شما در چه شرایطی احتمال مذاکره دولت ایران با ترامپ وجود دارد؟

من همیشه معتقد بوده‌و هستم که مصالح ملی ایران ایجاب می‌کند خصومت و دشمنی آمریکا با ایران خاتمه یابد یا تنش‌ها به حداقل برسد. چند بار هم در مصاحبه‌ها گفته‌ام که ترامپ شخصاً اهل معامله است؛ ضمن اینکه کارگزاران کلیدی او مثل جان بولتون هر شب خواب تعبیر رژیم در ایران و جنگ علیه ایران را می‌بینند، منتها این را هم معتقدم که با شرایط فعلی، مذاکره با ترامپ هم به جایی نمی‌رسد. دلایلی را در مصاحبه و نوشته‌های قبلی گفته‌ام که دوست ندارم تکرار کنم، لیکن صرفاً به چند دلیل دیگر در این مصاحبه اشاره می‌کنم: تا زمانی که در داخل به یک اجماع ملی در مورد موضوع آمریکا نرسیم، هر مذاکره و گفت‌وگویی با آمریکا مقطعی، موقتی و در نهایت ناپایدار خواهد بود. برای مثال، بیش از ۳۰ سال «غنی‌سازی»، خط قرمز آمریکا و صهیونیسم بین‌الملل و همه قدرت‌های جهانی بود؛ ۱۰ سال هم با همه قدرت‌های جهانی مهمی آمریکا مذاکره کردیم و حل نشد. در نهایت با موافقت مقام معظم رهبری، مذاکرات مستقیم با آمریکا در

پیشنهاد آقای ظریف در مورد تبادل زندانیان خوب بود و تاثیر مثبتی بر افکار عمومی آمریکا داشت، منتها وزنه‌ای نیست که بتواند روند تشدید اقدامات خصمانه آمریکا علیه ایران را مهار کند



باز باران ...

نگاهی به ابعاد جامعه شناسانه سیل سال ۱۳۹۸



دکتر نعمت‌الله فاضلی
استاد دانشگاه

بازسازی ذهن‌های سیل‌زده به اندازه مناطق سیل‌زده مهم است

ایران پس‌اسیل چه ویژگی‌هایی داشت؟

سیل فروردین سال ۱۳۹۸ یکی از نادرترین شکل‌های حادثه طبیعی در ایران معاصر بود. در تاریخ ایران، زلزله، سیل، قحطی و خشکسالی، مصیبت‌ها و فجاج طبیعی همواره به صورت امری تکراری و طبیعی، فراوان تجربه شده است. بسیاری از شهرهای ما در طول تاریخ بارها به‌وسیله زلزله، سیل یا حادثه‌های طبیعی ویران و از نو دوباره ساخته شده‌اند. سیل یکی از این حادثه‌های پرسامد در تمام تاریخ به‌ویژه تاریخ معاصر ماست. با این نگاه، سیل ۱۳۹۸ شاید چیزی شبیه همه سیل‌هایی بود که در تاریخ ایران جاری شده‌اند؛ اما واقعیت آن است که این سیل شبیه سیل‌های تاریخی و گذشته نبود. چند ویژگی مهم، این سیل را از تمام سیل‌های گذشته متمایز می‌کرد که بدون پرداختن به این ویژگی‌ها، نمی‌توان به تحلیلی درست رسید.

ویژگی نخست این بود که این سیل در ۲۵ استان کشور با شدتی متفاوت جاری شد. در گذشته اغلب سیل‌ها در محدوده‌های معینی رخ می‌دادند. اینکه سراسر کشور کمابیش درگیر این حادثه طبیعی شوند، در تاریخ ثبت نشده است. ویژگی دومی که برای سیل ۱۳۹۸ می‌توان برشمرد آن است که این سیل در موقعیتی تاریخی رخ داد که آن را «عصر رسانه» یا «عصر بازنمایی» می‌نامند. ما از سیل‌های گذشته، فقط روایت‌های اندکی داریم که در لابه‌لای کتاب‌ها دیده می‌شوند؛ اما اینکه مطبوعات، رادیو، تلویزیون و شبکه‌های اجتماعی همراه با سیل به بازنمایی گسترده این پدیده بپردازند، پدیده‌ای امروزی و نادر است. در واقع سیل فقط در زمین جاری نشد، بلکه زبان‌ها، گوش‌ها، چشم‌ها و ذهن‌های ما درگیر گفتن، شنیدن، دیدن و درنهایت اندیشیدن به سیل شدند. این بازنمایی سیل به صورت امر همگانی و تبدیل شدن آن به ابژه‌ای برای پرسش، اندیشیدن و گفت‌وگو کردن، سیل ۱۳۹۸ را پدیده‌ای منحصر به فرد و متمایز از سیل‌های گذشته کرده است.

سیل بیم و امید

ویژگی سوم این است که سیل سال جاری برای اولین بار نوعی بیم و امید را با خود به همراه داشت. معمولاً سیل را حادثه‌ای ویرانگر می‌دانیم، هزاران انسان بی‌خانمان می‌شوند، میلیاردها

اجتماعی می‌توانند جامعه را درگیر خود کرده و به نوعی ذهن و زبان جامعه را با پرسش‌های تازه‌ای درگیر کنند. سیل ۱۳۹۸ از جمله این حوادث بزرگ بود که توانست به نوعی رخداد در جامعه ما تبدیل شود؛ رخدادی که طی آن پرسش‌های مهمی در باره توانایی‌های فناوریانه، دانش‌های زیست‌محیطی، سیاست‌های دولت برای مدیریت آب و محیط‌زیست و پرسش‌هایی در باره ویژگی‌های اخلاقی، اجتماعی، روحی و روانی مردم ما در برابر جامعه قرار گرفت.

از این دیدگاه، سیل سال ۱۳۹۸ مجموعه تازه‌ای از مفاهیم و گزاره‌ها و احکام جدی را برای جامعه ایران شکل داد؛ گفت‌وگو‌هایی که در شبکه‌های اجتماعی، رادیوها، تلویزیون‌ها، مطبوعات و مجلات شکل گرفت. فرصت مهمی برای جامعه ما فراهم کرد تا بیشتر، دقیق‌تر، عمیق‌تر و نقادانه‌تر نهنه‌ها در باره مسائل محیط‌زیست، بلکه در باره شیوه سامان‌دهی جامعه و همچنین ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بیندیشند. به گمان من، ما به دستاوردهای تازه‌ای در باره ایران پس‌اسیل دست یافته‌ایم. اگر بخواهیم این دستاوردها (که هر کدام نیازمند شرح و توضیح وسیع‌تری است) را به شکل ساده فهرست کنیم، می‌توان به مواردی اشاره کرد که ذکر خواهد شد.

۱- همان‌طور که اشاره کردم، سیل سال ۱۳۹۸ بازنمایی گسترده‌ای در جامعه ما داشت. از این رو، این سیل به عنوان یک رخداد تاریخی در حافظه جمعی و فرهنگی ایران ثبت شد. این سیل به بخشی از تاریخ ایران و به‌ویژه تاریخ معاصر ما تبدیل شد به طوری که پس از آن، بدون تردید هر نوع بحث و تحلیل در باره ایران با ارجاع به این رخداد تاریخی انجام می‌شود. ما طی زندگی تاریخی خود با انبوهی از این نوع فجاج طبیعی و اجتماعی روبه‌رو بوده‌ایم اما به دلیل محدودیت فناوری‌های گوناگون، دانش بسیار ناچیزی در حافظه تاریخی و فرهنگی ما ثبت و ذخیره شده است. از نظر یانگانی دانش، ایران بسیار فقیر است. سیل ۱۳۹۸ رخدادی معرفتی بود که ذخیره حافظه تاریخی در ایران را غنی کرد و بسیار گسترش داد. این امر یعنی شکل‌گیری و گسترش حافظه طبیعی در ایران پیامدهای مهمی در حوزه‌های جغرافیا، تاریخ، سیاست، اقتصاد و فرهنگ ایران خواهد داشت که بحث و بررسی در باره آن نیازمند گفت‌وگو و مطالعه مستقلاً است.

۲- سیل سال ۱۳۹۸ بازنمایی و ثبت دقیق و گسترده آن در صورت‌های مختلف اعم از رسانه‌ای و دانشگاهی این امکان را به وجود آورد تا نوعی گفت‌وگوی اجتماعی و شکلی از انسجام ملی در موقعیت حساس کنونی در ایران صورت بگیرد. در ماه‌های اخیر ایران درگیر نوعی جنگ اقتصادی و مواجهه منطقه‌ای و جهانی است. تحریم‌های بین‌المللی، فشارهای اقتصادی و تنش‌های سیاسی داخلی و خارجی، تمام مردم ایران، نهادها و سازمان‌های ما را درگیر خود کرده است. سیل سال ۱۳۹۸، موقعیتی شد تا گروه‌های مختلف جامعه بتوانند حول نوعی درد یا رنج ملی بکلیگر ادراک کرده و ضرورت باهم‌بودن را تجربه کنند. تمام ابعاد فجاج طبیعی و اجتماعی به دلیل رنجی بزرگ و همگانی که ایجاد می‌کنند، این قابلیت عاطفی و شناختی را دارند

میلیاردها خسارت بر اموال و دارایی‌های جامعه وارد می‌شود و طبیعی است که سیل را با کلماتی مثل ویرانی، ناامیدی و درد و رنج مترادف بدانیم. سیل سال ۱۳۹۸ اما در درون خود نوعی امید را نیز به همراه داشت؛ شاید این ویژگی، یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد این حادثه باشد. مردم به‌طور همزمان ضمن ابراز همدردی و تلاش برای کمک به سیل‌زدگان و تلاش برای پذیرش چالش‌هایی که این سیل برای ایران ایجاد کرده است، از جهات گوناگون نوعی خوش‌بینی یا حس مثبت را در کنار آن ناراحتی و حس منفی تجربه می‌کردند. گفتن اینکه سیل اخیر نوعی احساس مثبت هم همراه خود داشت، برای من مثل هر ایرانی دیگر دشوار است چرا که ما می‌دانیم جمعیت انبوهی از مردمان در این سیل آواره شدند و هزاران میلیارد خسارت به دارایی‌های هموطنان ما وارد شد؛ اما این واقعیت را هم نمی‌توان در نظر نگرفت که پس از بیش از دودهمه خشکسالی در بسیاری از استان‌های کشور و پس از سال‌ها چالش در زمینه محیط‌زیست از قبیل گسترش بیابان‌ها، نابودی جنگل‌ها و انواع چالش‌هایی از این دست، ناگهان با اتفاق روبه‌رو شدیم که هیچ‌یک از محققان این حوزه آن را پیش‌بینی نکرده بودند و اتفاقاً برعکس از این خبر می‌دادند که ایران چندین دهه با مساله خشکسالی دست در گریبان خواهد بود؛ بنابراین جاری شدن سیل نقطه روشنی بود و حاکی از آنکه خبرهای علمی و گزارش‌های رسانه‌ای در باره بحران خشکسالی می‌توانند چندان هم واقع‌بینانه نباشند. احیای دوباره دریاچه ارومیه و تالاب‌ها و بازگشت آب به سرزمین ایران بازگشت امید بود برای مردم ما.

ایران پس‌اسیل

چهارمین ویژگی سیل سال ۱۳۹۸ این بود که این سیل نه تنها از نظر طبیعی حادثه بزرگی بود، بلکه از نظر اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز پیامدهای گسترده‌ای در جامعه ما داشت؛ به طوری که می‌توان گفت هیچ‌یک از سیل‌هایی که در تاریخ ایران رخ داده‌اند به این اندازه توانایی و ظرفیت تأثیرگذاری بر جامعه ما را نداشته‌اند. هر حادثه بزرگی از حوادث سیاسی مثل انقلاب‌ها و جنگ‌ها تا ظهور تکنولوژی‌های جدید یا تحولات اقتصادی و



ایران پس‌اسیل چه ویژگی‌هایی خواهد داشت؟ سیل چه دستاوردهایی و چه بیم و امیدهایی را به همراه خود در بخش عمده‌ای از کشور جاری ساخت؟ سیل چه رابطه‌ای با علم و دانش پیدا کرد؟ دکتر نعمت‌الله فاضلی انسان‌شناس و دانشیار پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در این یادداشت به این سوال‌ها پاسخ داده است.

سیل ۹۸ این حساسیت زیست محیطی را در جامعه ایجاد کرده است که سازمان‌ها، مدیران، محققان و شهروندان بیش از گذشته مساله آب را جدی بگیرند

که گروه‌های مختلف جامعه را که دور از هم و گاهی در تخاصم یا تضاد شدید منافع حتی سیاسی قرار دارند، متحد و منسجم کنند.

سیل سال ۹۸ در این موقعیت حساس تاریخی این فرصت را فراهم کرد تا جامعه آسیب‌دیده و درگیر بحران‌های بزرگ ما، اهمیت و ضرورت انسجام اجتماعی، وحدت و باهم‌بودن را تجربه کنند. به گمان من اگرچه هنوز مطالعه دقیقی درباره پیامدهای سیل از نظر اجتماعی انجام نشده است اما بر اساس نوعی تجزیه و تحلیل نظری و مشاهدات روزمره و عادی می‌توان گفت این سیل به ویژه اینکه در آغاز سال نو در ایران رخ داد، توانست تاحدی همدلی را برای گروه‌های مختلف فراهم کند. سیل سال ۱۳۹۸ به دلیل فراگیر بودن به‌طور طبیعی تمام استان‌ها، اقوام، زبان‌ها، گویش‌ها، دین‌ها، مذهب‌ها و فرهنگ‌ها را درگیر خود کرد. از طرف دیگر حضور رسانه‌ها هم کمک کرد که این همدلی، هم‌زبانی و ضرورت انسجام اجتماعی بیشتر از هر چیز دیگری احساس شود.

۳- سال ۹۸ نوعی آگاهی تازه و همگانی شده در زمینه‌هایی مثل جغرافیا، محیط زیست، آب، سدها، مدیریت آب، سیاست‌های آب و همچنین درباره استان‌ها، شهرها و روستاها و جمعیت کشور ارائه کرده و انتشار یافت. هر حادثه طبیعی بزرگ از قبیل سیل این قابلیت را دارد که به دانش همگانی تبدیل شده و آن را گسترش دهد. امروزه بسیاری از شهروندان ما اطلاعات تازه و جدیدی درباره بسیاری از شهرها، رودها، تالاب‌ها یا سدها یا فناوری‌های گوناگون به‌دست آورده‌اند؛ اطلاعات و دانش‌هایی که قبل از سیل هرگز با آن درگیر نبودند. این دانش ذخیره و انتشار یافته در زمینه ایران، طبیعت، محیط زیست، آب و سیاست‌های مربوط به آن می‌تواند این امکان

را برای مدیریت کشور فراهم کند که بتوانند از طریق بسیج منابع فرهنگی، راهبردهای تازه‌ای برای مدیریت محیط زیست به‌ویژه مدیریت حوزه آب اتخاذ کنند؛ البته اینکه آیا نهاد، سازمان‌ها و مدیران کشور به این اندیشیده باشند که چگونه یا چرا باید از این دانش همگانی و منبع فرهنگی که شکل گرفته است، استفاده کنند یا نکنند، پرسشی است که جواب آن را نمی‌دانم و امیدوارم چنین اتفاقی رخ داده باشد که دانشگاهیان، محققان و مدیران کشور علاوه بر بحث‌های فنی به جنبه‌های فرهنگی سیل ۱۳۹۸ هم بیندیشند و به ظرفیت‌های معرفتی، فرهنگی و اجتماعی که سیل برای جامعه ایجاد کرده به شکل جدی و عمیقی فکر کنند.

برای مثال، سیل ۹۸ این حساسیت زیست محیطی را در جامعه ایجاد کرده است که سازمان‌ها، مدیران، محققان و شهروندان بیش از گذشته مساله آب را جدی بگیرند. اینکه ما تا چه حد آمادگی داریم با بارش‌ها و سیل‌ها مواجه شویم؛ اینکه اهمیت خاک، آب و جغرافیا برای جامعه به چه میزان است و اینکه سیل تا کجا می‌تواند ساختارهای عاطفی، شناختی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ما را تحت‌تاثیر خود قرار دهد و حوادث طبیعی در موقعیت اکنون دیگر طبیعی نیستند، مسائلی مهم هستند. مردم ما و جهان به‌واسطه زندگی در جهان رسانه و عصر دیجیتال به حادثه‌های حتی کوچک، حساسیت و واکنش‌های بزرگ نشان می‌دهند؛ از این رو سیل سال ۹۸ نشانه بزرگی بود از تحول ساختاری فرهنگی که در موقعیت اکنون ایران و جهان ایجاد شده است؛ به‌ویژه این سیل باید به سیاستمداران درس تاریخی بزرگی داده باشد. آن‌ها باید فهمیده باشند که این سیل به سرعت به دانش فراگیری تبدیل شد که می‌توانست علاوه بر ویرانی‌های مادی و کالبدی،

انبوهی از بحران‌ها، تنش‌ها و چالش‌های سیاسی و اجتماعی را ایجاد کند.

۴- سیل سال ۹۸، زمینه‌ای را فراهم کرد که ما درباره دانش‌های فنی و علوم زیست محیطی بازنه‌اندیشی انتقادی جدی کنیم؛ ساده‌ترین نقطه در باره علوم هواشناسی و میزان ظرفیت و توانایی ما برای رصد و ارزیابی کمیّت و کیفیت وضع هوا و بارندگی‌هاست. لاقلاً طی ۱۰ سال گذشته، هواشناسان ما از این سخن می‌گفتند که ما در خشکسالی بلندمدت زندگی می‌کنیم و راهی برای مواجهه با آن نیست، حتی از این سخن می‌رفت که باید از تکنولوژی‌های پیشرفته‌ای برای بارور کردن ابرها استفاده کنیم. سیل سال ۹۸ نوعی ابطال فرضیه‌های به ظاهر کارشناسی و علمی حاصل دانش هواشناسی بود. من گمان می‌کنم سایر دانش‌های ما نیز با چالش بزرگ انتقادی روبه‌رو هستند؛ اینکه ما در زمینه علوم جنگل‌داری، مرتع‌داری و علوم زیست محیطی تا چه اندازه ویژگی‌های خاک‌ها و آب‌های ایران را می‌شناسیم. به عنوان مثال سیل سال ۹۸ نشان داد که ارزش اقتصادی و اجتماعی خاک‌های ایران بسیار بیش از آن چیزی است که تصور می‌کردیم. این سیل میلیون‌ها تن از گرانبهارترین خاک‌های حاصلخیز ما را شست و برد. در تمام چند دهه گذشته در فضای رسانه‌ای کشور درباره این صحبت شده بود که آب تا چه اندازه قیمت دارد؛ اما اینکه جامعه نیاز دارد تا قیمت خاک را نیز بداند در دانش زیست محیطی تعریف شده امروز و گزارش‌های علمی که جامعه باید آن‌ها را بداند، خالی است. ما دانش کمی درباره جنگل‌ها، بیابان‌ها، خاک‌ها و بسیاری از گونه‌های جانوری و گیاهی به مردم ایران داده‌ایم. سیل سال ۹۸ به دلیل درگیری همه‌جانبه شهروندان در استان‌های گوناگون کشور، همچنین دسترسی این شهروندان به شبکه‌های اجتماعی مثل تلگرام و اینستاگرام و مجهز بودن آن‌ها به گوشی تلفن همراه کمک کرد تا اطلاعات گسترده‌ای در زمینه‌های مختلف مانند طبیعی، جمعیتی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی به‌طور همگانی تولید، توزیع و انتشار یابد. این اطلاعات البته از نظر اعتبار، دقت، ارزش کارشناسی و واقع‌گرایی همگی قابل نقد و ارزیابی انتقادی هستند. دقیقاً همین نکته است که سیل ۹۸ را مهم می‌کند. دانشگاه‌ها، مراکز تحقیقاتی، مدیران و سیاستمداران ما باید به این نکته وقوف پیدا کنند که سیل نه‌تنها انبوه بی‌کرانی از آب‌ها که انبوه بی‌کرانی از اطلاعات را جاری می‌کند. این اطلاعات از جهاتی سازنده، سودمند و ضروری هستند و از جهات دیگر می‌توانند ویرانگر باشند. ما برای مدیریت بحران‌های طبیعی خود باید پس از آن به این نکته آگاه و واقف باشیم که چه نوع دانشی به‌طور انبوه تولید، تکثیر و انتشار پیدا می‌کند. این دانش‌ها را چگونه باید مدیریت کنیم تا پیامدهای ویرانگری برای افکار عمومی، سامان سیاسی و مدیریت بحران ایجاد نکند. سیل سال ۹۸ از این حیث که ما را متوجه جهان تازه‌ای کرد که با جهان پیش از آن کاملاً متفاوت است، رخداد بزرگی بود؛ البته اگر رسانه‌ها، مطبوعات، محققان





بازسازی روانی زمان می برد

گفت و گو با علیرضا شریفی یزدی، روان شناس اجتماعی



دکتر علیرضا شریفی یزدی روان شناس اجتماعی اعتقاد دارد در بحث های ماندتاب آوری اجتماعی، سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی، نیاز به آموزش و برنامه ریزی برای آموزش داریم. اینها مقوله هایی قابل اعتنا هستند تا از غافل گیری جلوگیری شود. گفت و گوی او با مثلث را بخوانید.

و مدیران بخواهند این حادثه را به رخداد بزرگ، رخداد معرفی، رخداد سیاستی و رخداد اجتماعی تبدیل کنند و سیل را فرصتی برای بازسازی و نوسازی همه جانبه جامعه بدانند. به گمان من سیل سال ۹۸ با پرسش هایی که با خود برای جامعه طرح کرده، می تواند دستور کار تازه ای برای دانشگاه ها، رمان نویس ها، داستان نویس ها، فیلمسازها، سیاستمداران و اندیشه ورزان جامعه فراهم کند. همان طور که اشاره کردم این سیل، طبیعت، تاریخ، تکنولوژی و تمدن را با پرسش هایی روبه رو کرد؛ پرسش هایی از این نوع که آیا سیاست سدهای بزرگ، سیاست درستی بوده است یا خیر؟ آیا محل سدها از نظر جایابی و مکان، انتخاب درستی داشته اند؟ آیا سدهای ساخته شده به تهیابی می توانند در مدیریت آب برای جامعه ایران کفایت و کارآمدی داشته باشند؟

به طور کلی سیاست های نیرو و آب در فرآیند سیل سال ۹۸ به دستور کار جدی انتقادی حوزه عمومی تبدیل شد؛ به نوعی که گفتمان آب به صورت گفتمانی جدی در جامعه درآمد؛ البته حوادث ناشی از احتمال جنگ منطقه ای و بین المللی و تحریم هایی که ایران درگیر آن است، محدودیت هایی برای گفتمان آب ایجاد کرد. اگر ما در این موقعیت نبودیم، شاید گفتمان آب می توانست از جهتی جدی تر و تاثیرگذارتر در ذهن و زبان جامعه شکل بگیرد؛ با وجود این برای نخستین بار شاهد آن بودیم که گفتمان آب به صورت امری عمومی زبان خاص خودش را گسترش داد و مجموعه وسیعی از مفاهیم، دانش ها و ایده ها در زبان جامعه جاری کرد. از این دیدگاه، اکنون نظام سیاست گذاری و سیاسی ایران دچار چالش بزرگی با جامعه است. تا به امروز گفت و گوهای رسانه ای نتوانسته سیاست های زیست محیطی، سیاست های آب و مدیریت بحران جامعه را اقناع و مجاب کند. گمان می کنم در این موقعیت، نوعی حس شکنندگی در جامعه وجود دارد؛ شکنندگی به این معنا که حس اعتماد مردم به نهادها و سازمان های سیاست گذار در حوزه مدیریت بحران و آب، شکننده تر، آسیب پذیرتر و حساس تر شده است. گزارش های گسترده رسانه های ملی و بین المللی درباره سیل و ابعاد گوناگون آن این تصویر عمومی را شکل داده است که سیاست های زیست محیطی و سیاست های آب و سیاست های مدیریت بحران در ایران از کارآمدی و کفایت کافی برخوردار نیست؛ البته در نتیجه فضای رسانه ای رقابتی موجود به طور طبیعی ادراک مردم از سیل، ممکن است از واقعیت تجربه سیل فاصله داشته باشد. در این میان به طور طبیعی بیش از آنکه ظرفیت و توانایی های سازنده دیده شوند، اغلب آن دسته از محدودیت ها، کم توانی ها و آسیب های موجود در سیاست ها، فناوری ها و مدیریت ها به رخ کشیده می شوند. این فضا برای بازسازی اعتماد اجتماعی در حوزه محیط زیست از اهمیت چشمگیری برخوردار است. معنی این سخن من آن است که در موقعیت پسائیل مانده تنها نیاز داریم مناطق سیل زده را بازسازی کنیم، بلکه محتاج بازسازی ذهن های سیل زده هستیم. متأسفانه رسانه ها، سیاستمداران، نهادها، موسسات و سازمان های مدیریت بحران تا این لحظه تلاش جدی برای ترمیم و بازسازی اعتماد اجتماعی انجام ندادند. این موضوع می تواند پیامدهای مهم و ویرانگری برای سیاست های زیست محیطی و مدیریت آب در امروز و فردای ایران ایجاد کند. ما برای دست یافتن به مدیریت جامع بحران و سیاست های نیرو و آب کارآمد باید بتوانیم مشارکت جمعی و اعتماد عمومی را به نحو جامع و حداکثری جلب کنیم. موقعیت های سیل می توانند فضای گفت و گویی اجتماعی را فراهم کنند تا چالش های ما در این زمینه ارزیابی انتقادی شوند و نهاد های ذی ربط و ذی نفع تلاش کنند تا به بازسازی و ترمیم شکاف ها و رخنه های موجود در حوزه اعتماد اجتماعی و عمومی بپردازند، در غیر این صورت سیل می تواند نتایج تهاجمی اقتصادی، بلکه سرمایه های اجتماعی را با خود ببرد.

که فراگیری آن از دوران کودکی در خانواده شروع شده و بعد در نظام تعلیم و تربیت ادامه پیدا می کند تا به سطح جامعه می رسد. یکی از این آموزش ها بحث تاب آوری اجتماعی است. تاب آوری به نوعی مهارت گفته می شود که ما در شرایط عادی و طبیعی به نحوی آن را آموزش می بینیم؛ وقتی یک رخداد ناگوار برای ما ایجاد می شود، مثلاً در بحث فردی از دست دادن یک عزیز یا شکست عشقی یا یک شکست اقتصادی یا از دست دادن موقعیت اجتماعی، با این اتفاق ناگوار باید کنار بیاییم، خودمان را جمع و جور کنیم تا فضایی فراهم شود که بتوانیم با کمترین آسیب از کنار این پدیده بگذریم؛ یعنی خودمان را بازسازی کنیم و به استقبال شرایط جدید برویم به این معنی که تهدیدها را به فرصت و شکست ها را به پیروزی تبدیل کنیم.

این ماجرا را می توان به بعد اجتماعی هم تعمیم داد؟

بله. این در بعد اجتماعی هم هست. زمانی که جامعه یک آسیب سنگین اجتماعی می بیند و یک زخم عمیق بر پیکر آن وارد می شود، مثل همین سیل اواخر اسفند سال گذشته و فروردین امسال که بر بخش عظیمی از جامعه وارد شد، باید دید فرد چگونه می خواهد خودش را بازسازی کند؟ آیا می تواند از این تهدید یک فرصت بسازد و آن چنان خودش را بازسازی کند که شرایطش حتی بهتر از شرایط قبل از حادثه باشد؟ جواب من مثبت است. تاب آوری اجتماعی به معنای این است که به مردم آموزش بدهیم چگونه در مواقع بحرانی رفتار کرده و دست و پای خود را گم نکنند. این تاب آوری شامل دودسته از مردم جامعه می شود: دسته اول، کسانی هستند که مستقیماً با حادثه درگیر می شوند و دسته دوم، دیگریانی

آماده سازی برای سیل را می توان را به قبل یا بعد از حادثه تقسیم بندی کرد. مابقی از مصائب اجتماعی چگونه باید خودمان را آماده کنیم. به عبارت دیگر، جامعه چگونه باید برای چنین وقایعی آماده شود تا کمترین آسیب را ببیند؟

ما در روان شناسی اصلی داریم که می گوید آنچه قابل پیش بینی است، قابل پیشگیری هم هست و چیزی که قابل پیشگیری است دیگر استرس و اضطراب ایجاد نمی کند. در مورد رخداد های ناگوار در هر جامعه ای بخش بسیاری محتمل و قابل پیش بینی هستند و برای هر جامعه امکان رخ دادن آن ها وجود دارد که همان مقوله مدیریت بحران است. وقتی که مادر باره این صحبت می کنیم که یک جامعه در مقابل اتفاقات ناگوار چه وظیفه ای بر عهده دارد و چگونه می خواهد با این مساله روبه رو شود، این مساله در ابعاد مختلف قابل بررسی است. اولین مساله که همه ما با آن آشنا هستیم و بعد از هر اتفاق مثل زلزله، سیل و... با آن مواجه می شویم و درباره آن خیلی صحبت می شود، آمادگی های فیزیکی است. اینکه هلال احمر، سازمان پدافند غیرعامل و نهاد های امداد رسانی دیگر باید آمادگی حضور به موقع در فجایع و مصائب اجتماعی را داشته باشند، موضوع بحث ما نیست؛ اما یک سری از آمادگی ها هم وجود دارد که جنبه فیزیکی ندارد و بخشی از مدیریت بحران محسوب می شود و آن اینکه جامعه چگونه باید آماده باشد که در مقابل زلزله، سیل، طوفان، خدای نا کرده جنگ و... و همه این حوادث پیش بینی نشده اما محتمل، دچار آسیب غیرقابل بحران نشود. یکی از مهم ترین کارها، آموزش شیوه ها و روش هایی است

هستند که از دور دستی بر آتش دارند. هر دو آن‌ها با آموزش می‌توانند دارای تاب‌آوری اجتماعی بالاتری شوند تا مشکل، معضل و مساله‌ای را که برایشان ایجاد شده است، پشت سر بگذارند.

چه عواملی در بالارفتن این تاب‌آوری دخیل هستند؟

عوامل متعدد هستند؛ اما یکی از مواردی که باعث می‌شود تاب‌آوری اجتماعی افزایش پیدا کند، مقوله سرمایه اجتماعی است. سرمایه اجتماعی مثل بقیه سرمایه‌ها، یعنی سرمایه اقتصادی، فرهنگی و سرمایه نمادی می‌تواند در مقاطع حساس بسیار به ما کمک کند تا راحت‌تر به کمک هم بشتابیم و مسائل و مشکلات را پشت سر بگذاریم؛ بنابراین می‌توان گفت که مخمل تاب‌آوری اجتماعی، پایین آمدن سرمایه اجتماعی است. چه چیزی سرمایه اجتماعی را پایین می‌آورد؟ مهم‌ترین دلیلش، کاهش اعتماد عمومی است که ما این را هم در زلزله کرمانشاه و هم در سیل اخیر دیدیم که متأسفانه اعتماد داشتن مردم به مسئولان اجرایی باعث شد آن‌ها به‌طور مستقل و مستقیم عمل کنند. طبیعی است وقتی مردم در کاری به‌طور مستقیم عمل کنند، نقاط ضعف زیادی وجود خواهد داشت. متأسفانه این مساله آن سازمان‌هایی را هم که باید کار تخصصی انجام دهد، دچار مشکل می‌کند و ائتلاف سرمایه و زمان به همراه می‌آورد. در نتیجه در سرهای محیطی افزایش پیدا می‌کند یا سلبریتی‌ها وارد می‌شوند.

برای بالارفتن اعتماد عمومی چه باید بکنیم؟

در جایی اگر اعتماد عمومی دچار خدشه یا مشکل شد، باید برای بازسازی آن تلاش کنیم. در ۵ دی سال ۸۲ که زلزله بم رخ داد، شاهد این پدیده نبودیم. می‌دیدیم که مردم به‌شدت از دستگاه‌های دولتی به‌عنوان کانال انتقال کمک‌هایشان حمایت می‌کنند و خیلی محاسن دیگر؛ اما متأسفانه ۱۵ سال بعد، با پدیده خطرناکی مواجه می‌شویم که قابل مطالعه است که چه شده و چه کرده‌ایم که سرمایه اجتماعی تا این اندازه پایین آمده است؟ چرا مردم حس می‌کنند نمی‌توانند به دستگاه‌های دولتی اعتماد کنند. این حس ممکن است حس غلطی باشد و دستگاه‌های دولتی کار خود را به‌درستی انجام دهند. نمی‌توان از کنار این حس به‌راحتی عبور کرد. این سلب اعتماد چه بحق باشد و چه به ناحق، باعث می‌شود فرد هنگام مشکلات، مصائب، مسائل و... احساس تنهایی بکند؛ احساس کند که کسی نیست به فکرش باشد یا حمایتش کند که ممکن است درست هم نباشد. این گونه است که وقتی مسئولی برای شنیدن مشکلات مردم به مناطق مصیبت‌زده می‌رود، برای اینکه مشکلی از مشکلات مردم حل کند، بهترین برداشت را از آن می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند این‌ها آمده‌اند سلفی یا عکس بگیرند و بروند. بعضی از مدیران شاید هم این کار را بکنند؛ اما مردم این رفتارها را به‌دقیقه تسری می‌دهند. این تسری باعث کاهش اعتماد عمومی و سرمایه اجتماعی می‌شود. ریشه استقبال از سلبریتی‌ها همین است؛ مثلاً وقتی بیرون‌توند، دروازه‌بان پرسپولیس می‌آید به مردم کمک کند، مردم به‌او به‌عنوان جانشینی برای دستگاه‌های دولتی اعتماد کرده و احساس می‌کنند که تنها

نیستند. این را می‌توان در تشریحی که در بتری مردم مناطق سیل‌زده از مردم سایر استان‌ها کرده بودند، دید؛ این یعنی افزایش تاب‌آوری اجتماعی با منشأ توده مردم، نه با منشأ دولتمردان.

آیا ما می‌توانیم کارآمدی را به دو وجه ذهنی و عینی تقسیم کنیم و بخشی از این پایین آمدن اعتماد عمومی را به دلیل کارآمدی ذهنی یا تصور ناکارآمدی نسبت به مسئولان اجرایی بدانیم؟

بله. این تقسیم‌بندی را مردم خواه‌ناخواه انجام می‌دهند؛ اما قبل از اینکه ما بخواهیم کارآمدی یا ناکارآمدی را به مقوله سیل و مدیریت سیل ارجاع دهیم، باید به سابقه این حوزه ارتباط دهیم؛ یعنی وقتی شما می‌بینید از جنگ تخمیلی عراق علیه ایران سال‌ها گذشته، ولی هنوز عکس‌هایی از خرمشهر و سایر شهرها به مردم می‌رسد که این شهرها هنوز ساخته نشده‌اند، نشان دهنده آن است که مردم این شهرها هنوز دارند با مشکلات بسیار دست و پنجه نرم می‌کنند؛ مشکلاتی متعدد مثل مشکلات آب، برق، مشکلات زیرساختی، خدمات بهداشتی و امثال این‌ها. وقتی هنوز بعد از ۱۵-۱۶ سال از زلزله بم، بازسازی کامل این منطقه صورت نگرفته و این‌ها در رسانه‌های نوظهور و شبکه‌های اجتماعی پخش می‌شود و مردم این‌ها را می‌بینند، طبیعی است که وقتی سیلی در منطقه‌ای رخ می‌دهد، اولین چیزی که به ذهن‌ها خطور می‌کند، همین مساله ناکارآمدی است که ناشی از رفتارهای قبلی مدیران ماست؛ یعنی مردم این‌ها را تسری می‌دهند و می‌گویند وقتی مدیری نتوانست زلزله چهار سال قبل را خوب مدیریت کند و مردم هنوز با مشکلات متعددی مواجه هستند، چه دلیلی وجود دارد که فکر کنیم می‌توانند سیلی به این عظمت را مدیریت کنند. می‌خواهم بگویم این ناکارآمدی ذهنی برخاسته از یک ناکارآمدی عینی متراکم شده قبلی است. حالا این وجه عینی بر اساس تفاوت سطح انتظارات و خواست مردم با سطح قول دادن و توان مدیران است یا اینکه در بخشی از موارد مدیران ناکار بوده‌اند؛ یعنی حکمروایی در حوزه مدیریت بحران کیفیت پایینی داشته که به ناکارآمدی ذهنی منجر می‌شود.

سهم مردم در تاب‌آوری کجاست؟ ما خیلی جاها شاهد رفع تقصیر از سوی مردم هستیم؛ مثلاً بیمه که مقوله‌ای مغفول مانده است یا فرار از ایمن‌سازی مناسب مسکن و...

این‌ها همه بر می‌گردد به آموزش، پدیده‌های دنیای مدرن بنا به ذاتشان به‌گونه‌ای هستند که مردم با آن‌ها آشنا نیستند؛ فقط از راه آموزش است که دیده و شناخته می‌شوند و ترویج می‌یابند. در مقوله بیمه، غیر از بیمه ماشین که آن هم صورتی اجباری دارد، در حوزه‌های دیگر مردم ما هنوز محاسن بیمه رانمی‌شناسند؛ مثلاً بیمه سیل، زلزله، آتش‌سوزی و... اینجا نقش رسانه نقش بسیار پررنگی است. در بحث ایمن‌سازی صرفاً به اینکه مردم به وظایفشان عمل می‌کنند یا نمی‌کنند، اتکانمی‌شود یا ما شاهد بودیم خانه‌های دوطبقه در حریم رودخانه ساخته

شده‌اند و وقتی سیل می‌آید درحالی که دارد مسیر عادی خود را طی می‌کند، این خانه فرومی‌ریزند. این ایراد به دستگاه متولی برمی‌گردد که آگاه‌سازی و برخورد نکرده است. ما می‌توانیم مردم را آگاه کنیم؛ اما خود این مساله که دستگاه ذی‌ربط پای این مساله بایستد، یک پدیده آموزشی است؛ البته این نکته مهم است که در دنیا نظارت عمومی باعث می‌شود دستگاه‌ها کارشان را بهتر انجام بدهند، ولی این بر عهده تک‌تک مردم نیست، بلکه بر عهده تشکل‌های تخصصی است که هم فرهنگ‌سازی می‌کنند و هم از سوی آن‌ها نظارت بهتر انجام می‌شود. اگر تشکل‌های قوی داشته باشیم، آگاهی بخشی بالا می‌رود و این گونه نخواهد بود که به‌خاطر منافع کوتاه‌مدت، منافع بلندمدت خودشان و جامعه را به‌خطر بیندازند و مثلاً قوانین یک دستگاه حکومتی مثل نظام مهندسی را دور بزنند.

در مورد مکانیزم‌های دفاعی یا ترمیمی پس از سیل هم صحبت کنیم؛ آیا این مکانیزم‌ها جامعه ما را به دوران پیش از سیل بازمی‌گرداند؟

برخی از این مکانیزم‌ها، مکانیزم‌های مذهبی هستند. مردم در مراسم مذهبی، مثل همین شب‌های قدر یا نیمه‌شعبان به نوعی بازسازی روانی می‌رسند. بخشی از ما چرا به همدلی آدم‌ها برمی‌گردد. در جریان همین سیل وقتی به بعضی از روستاها خدمات داده می‌شد، مردم روستاها از پذیرش این خدمات ابا داشتند و می‌گفتند بپرید به روستای پایینی که در حال حاضر محتاج‌تر هستند. در مورد ترمیم‌ها اعتقاد دارم که این مکانیزم‌ها بسیار کمک‌حال هستند؛ اما نمی‌توانند کافی باشند. اینجا دو نکته مهم است؛ یکی اینکه مسئولان به همان شدت و حدت روزهای اول پیگیر باشند، چون مصیبت مردم کم نشده و سرچایش است و این خودش بسیار می‌تواند به ترمیم کمک کند. سرعت عمل دستگاه‌های ذی‌ربط برای اینکه چادرها را به کانس و کانکس‌ها را به خانه‌مناسب تبدیل بکنند و کمک‌حال باشند و ورود انجمن روان‌شناسی و نظام خدمات روان‌شناختی برای کمک به بازسازی روانی مردم کمک می‌کند و مردم را در شرایط مناسب‌تری قرار می‌دهد. به این توضیح که بازسازی‌های فیزیکی به‌فرض تمام شود، بازسازی‌های روانی ممکن است چندین سال طول بکشد.

به‌عنوان روان‌شناس اجتماعی رفتارهای پس از سیل را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

این رفتارها را می‌توان در رفتارهای هیجانی و احساسی مردم پس از سیل دید که قابل فهم و درک است یا رفتار برخی از مسئولان که گویی هیچ برنامه مشخص و مدونی برای مدیریت بحران ندارند؛ اما یک نکته مهم این است که در جریان زلزله و سیل اخیر مردم توجه بیش از حدی به خبرهای نه‌چندان موثق داشتند که در شبکه‌های اجتماعی پخش می‌شد و این خیلی روی مردم اثرگذار بود و تعیین رفتار می‌کرد. به نظر من باید سواد رسانه‌ای جامعه را بالا برد و با آموزش به آن‌ها دروازه‌بانی خبر را یاد داد تا رفتارهای پس از این‌گونه وقایع نامطلوب اصلاح شود.



غافلگیر نشوید

نقش مدیریت بحران در قبل و بعد سیل چه بود؟

«بحران یا مدیریت بحران؟» این اصلی‌ترین سوالی است که پس از هر مصیبت جمعی مطرح می‌شود. در مواردی که طبیعت عادت همیشگی خود را بر سر هم می‌زند و زندگی عادی آدمیان را دچار اختلال می‌کند، آنچه اهمیت دارد این است که از خودمان بپرسیم تلخ‌تر، اتفاقی است که رخ داده یا واکنشی است که به این اتفاق نشان می‌دهیم تا کمترین هزینه را برای مجموعه آدم‌های درگیر این اتفاق داشته باشیم؟ جواب، هر دو است اما آنچه در اختیار ماست، بخش دوم ماجراست. طبیعت کار خودش را بدون اراده ما انجام می‌دهد. این ما هستیم که باید در مقابل این کار عملکرد مناسب‌تر داشته باشیم چون این تنها جایی است که ما اراده تعیین بخش داریم؛ اما بسیاری این سوال را از اساس، سوالی اشتباه و قدیمی می‌دانند و اعتقاد دارند که نقش جامعه و مدیریت آن، پس از وقوع یک حادثه جمعی و یک اتفاق تلخ نیست؛ این روزها بحث این است که پیشگیری از یک مصیبت جمعی جایگاهی بالاتر از عملکرد پس از وقوع دارد. درک معنی این جمله آسان است. این روزها پیشرفت علمی به ما این فرصت را می‌دهد که اتفاقات طبیعی را پیش‌بینی کنیم و خطرهای احتمالی آن‌ها را بشناسیم. درست است که ما نمی‌توانیم در بسیاری از مواقع زمان دقیق رخ‌دادن حوادثی از قبیل زلزله یا سیل را بدانیم اما می‌توانیم احتمال وقوع آن را در یک بازه زمانی پیش‌بینی کنیم و با ابزاری که در اختیار داریم، عواقب و تخریب‌های ناشی از این حوادث را به حداقل ممکن برسانیم.

غافلگیر شدن بزرگترین عامل تبدیل شدن یک حادثه طبیعی به یک فاجعه انسانی یا مصیبت جمعی است. همین‌جا ذکر این نکته ضروری است که در هر مصیبتی، فارغ از اینکه این مصیبت، طبیعی باشد یا اینکه انسان ساخت، باید هر دو جنبه عینی و ذهنی آن را در نظر داشته باشیم؛ یعنی مصیبت اعم از سیل، زلزله یا جنگ در دو جنبه خودش نشان می‌دهد؛ هم آن چیزی که می‌بینیم می‌تواند مصیبت یا فاجعه باشد و هم آن چیزی که درباره آن حادثه می‌اندیشیم و فکر می‌کنیم، این دو با هم رابطه‌ای مستقیم دارند و باعث تقویت یکدیگر می‌شوند؛ یعنی هم آنچه می‌بینیم باعث تقویت مصیبت می‌شود و هم خود مصیبت سبب می‌شود هر چیزی با عینک بدبینی و منفی‌انگاری

دیده شود. این‌گونه است که اگر فرصت غافلگیری به سیل بدهیم، او هم فرصت این را پیدا می‌کند که واکنش‌های احساسی بزرگ به ما اجرا تولید کند و باعث شود مدیران و نیروهای امدادی غافلگیر شده و با هجمی از موارد پیش‌بینی نشده مواجه شوند. این روزها اصلی‌ترین بخش مدیریت بحران، بخشی است که به پیش از بحران بازمی‌گردد. همه دانش فنی باید به کار گرفته شود که تبعات مصائب جمعی و بخش پیش‌بینی نشده آن به حداقل ممکن برسد. معنی این حرف آن است که ما نمی‌توانیم به آسمان بگوییم نبار، نمی‌توانیم به زلزله بگوییم نیا، ما حتی نمی‌توانیم زمان دقیق آن‌ها را پیش‌بینی کنیم اما می‌توانیم حواسمان به جایی که ساختمان‌ها را می‌سازیم باشد، حواسمان باشد مسیل‌ها کجا هستند و گسل‌ها کجا. حواسمان باشد که مصالح به کار گرفته شده در ساختمان‌ها از چه درجه مرغوبیتی برخوردار هستند، حواسمان به نیروهای باشد که قرار است برای امدادسانی فعال شوند، حواسمان به این باشد که جاه‌ها در چه وضعیتی به سر می‌برند. اصولاً مسئولیت در روزهای عادی مگر تعریفی جز این دارد؟ در روزهایی که هیچ اتفاقی رخ نداده باید آماده باشیم برای روزهایی که ممکن است اتفاقی رخ بدهد. آنجایی که بعد از هر برف، باران، سیل و زلزله به این جمله می‌رسیم که غافلگیر شدیم، بخش عمده‌ای از مدیریت بحران را از دست داده‌ایم و بحران در سطح مدیریتی هم خودش را نشان می‌دهد.

پس از اتفاق سیل هم چند نکته در باره مدیریت بحران وجود دارد که باید به آن‌ها توجه شود و بسیار حائز اهمیت است. مساله اصلی این است که با توجه به گسترش رسانه‌های جهان، اتفاق‌های پس از هر حادثه با دراماتیزه شدن و بزرگنمایی همراه است؛ پس مدیریت رسانه‌ای هر بحران هم بخشی از مدیریت بحران محسوب می‌شود. یکی از اصول مدیریت رسانه‌ای در بحران یکپارچه‌سازی است. همان‌طور که آشفتگی در بازسازی موجب و سبب بحران می‌شود، آشفتگی رسانه‌ای هم خود باعث ایجاد بی‌نظمی در اذهان خواهد شد. نکته بسیار مهم دیگری در مدیریت بحران وجود دارد که به موضوعی که گفته شد، بسیار مربوط است و آن اینکه همواره پس از مصائب جمعی فرآیند مقصریابی شروع می‌شود؛ اگر این فرآیند با ارائه

اطلاعات و مستندات دقیق و درست متوقف نشود، این فرآیند از دست مدیران بحران خارج می‌شود و اطلاعات درست و غلط در افکار عمومی رسوب کرده و پدیده مقصریابی را دچار انحراف می‌کند.

سیل ۹۸ ایران اکنون کم‌کم فروکش کرده است اما مثل خود سیل که می‌رود اما ردش برجا می‌ماند، این سوال باقی مانده که با رفتن سیل ما هم از یاد خواهیم برد که طبیعت گوش به فرمان ما نخواهد ماند؟ بازسازی و توان بخشی دوباره به مناطق سیل‌زده بخشی از وظایف مدیران اجرایی کشور است اما همه وظیفه این نیست؛ کاش مدیران ما هر روز صبح با استرس از خواب بلند شوند که امروز هم می‌تواند خدای ناکرده همان روزی باشد که یک حادثه طبیعی دیگر در کشور رخ می‌دهد. اگر امروز همان روز بود، آیا آماده هستیم؟ آیا توانستیم به‌گونه‌ای در پیش‌بینی و پیشگیری موفق باشیم که در مدیریت بحران دست‌پیش‌معنای این آن نیست که ما نفس راحتی بکشیم. این روزها زمان آمادگی است، زمان آنکه بررسی کنیم کدام سازمان‌ها و نهادها در قیل، هنگام و پس از سیل در وظایف خود کوتاهی کرده بودند که علاوه بر توان تقصیر دادن آن‌ها، خلاهای مصائب بعدی را پر کنیم. اکنون زمان آموزش‌های اجتماعی به مردم است که بدانند در زمان‌های این‌گونه چه باید کرد. هر شهروندی ما هموطن باید بداند که نقش فردی و اجتماعی او در این‌گونه موارد چگونه است. اکنون زمان مطالبه‌گری جدی مردم از مسئولان امر در زمان کنونی، یعنی زمان «پس از بحران» است. به تعبیر دیگر، تنها راه‌حل این است که مردم همچنان از طریق رسانه‌ها نقش مطالبه‌گری خود را ایفا کنند و البته نهادهای نظارتی مانند سازمان بازرسی کل کشور و نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی نیز به قول‌های داده‌شده‌شان برای برخورد با قصران و مقصران احتمالی پایبند بمانند و نیز ستاد مدیریت بحران کشور خود را برای پاسخگویی کامل و جامع به مطالبات آماده کند. اکنون زمان آمادگی است؛ آماده شدن برای اتفاقی که امیدواریم هیچ‌گاه پیش نیاید اما اگر آمد هم ما باید در اوج آمادگی باشیم، برای اینکه عاقبت به جایی برسیم که از هیچ‌کس نشنویم: «این حادثه ما را غافلگیر کرد.»

غافلگیر نشدن، اصلی‌ترین بحث در مدیریت بحران در وقایع طبیعی است. مدیران باید به‌گونه‌ای رفتار کنند که پس از این اتفاقات نگویند غافلگیر شدیم



عکس: سیلپارادایم

تجربه جمعی به جای خاطره جمعی

سیل فروردین ۹۸ مثال دیگری برای تغییر پارادایم ثبت وقایع بود



افشین خماند

دبیر سرویس جامعه

خاطره چیست؟ خاطره همان چیزی است که ما از یک اتفاق مستقل به یاد می آوریم؛ خاطره می تواند همان چیزی باشد که واقعا اتفاق افتاده باشد یا نباشد، می تواند روایت درست و نعل به نعل از ماجرا باشد یا نباشد؛ اما خاطره در ذهن ثبت می شود و آن گونه است که این توانایی را ایجاد می کند که همواره ارجاع داده شود. این خاطره می تواند سطوح مختلفی را پوشش بدهد، این خاطره می تواند شخصی باشد، می تواند گروهی باشد (جمع محدود)، می تواند جمعی باشد، حتی می تواند خاطره ملی یا خاطره بین المللی باشد. علاوه بر این تقسیم بندی عرضی، ما یک تقسیم بندی طولی هم در مورد خاطره ها داریم که به طور طبیعی با گستره خاطره در طول زمان ارتباط دارند. در این تقسیم بندی می توان خاطره را به سه گونه خاطره های کوتاه مدت، خاطره های میان مدت و خاطره های بلند مدت تقسیم بندی کرد؛ البته نه همیشه، ولی معمولا این گونه است که خاطره های کوتاه مدت به ویژه خاطره های آبی، آغشته به هیجان و احساسات هستند، قضاوت ها در باره آن ها دقیق نیست، خاطره های میان مدت، خاطره های تعدیل شده و معتدل تری هستند و خاطرات بلند مدت به افسانه شبیه تر می شوند و گویی زمان حتی به شخصی ترین خاطره های ما هم می تواند رنگ و لعاب اسطوره ای بزند. خاطرات فردی و شخصی هم شاید مثل کالاهای درون سوپرمارکت تاریخ انقضا دارند؛ بعضی می مانند و بعضی گم شده و فراموش می شوند؛ البته خاطره ها مثل خیلی از کالاهای درون سوپرمارکت توانایی باز یافت دارند و حتی می توانند با یک نشانه دوباره زنده شوند و خاطره های مرده با باستان شناسی در ذهن دوباره به روایت بازگردند. شکل سنتی ثبت وقایع، ثبت خاطره هاست. فاصله زمانی و مکانی باعث می شد که حتی بازنمایی اتفاقات و وقایع در رسانه های جمعی به

شکل انباشت شده باشد. یک حادثه رخ می داد، تمام می شد و بایک برش زمانی که به نحوه انتشار مربوط می شد به دیگران می رسید. در این شکل انتقال و ثبت وقایع، روای و روایت کننده و نوع نگاهی که به حادثه داشته، بسیار حائز اهمیت بود؛ یعنی بنا به سطح اعتماد به روایت کننده او را مرجع قرار می دادند. این شکل از ثبت خاطره های جمعی که به تاریخ نگاری بسیار نزدیک است، همه آن چیزی است که ما از گذشته داریم؛ یک پارادایم آشنا که اکثر مخاطبان غیر درگیر بعد از حادثه، معمولا کلیات را دریافت می کردند و با توجه به کل ماجرا قضاوت را انجام می دادند. آنگاه اگر ماجرا برایشان جذابیت داشت به جزئیات می پرداختند و خاطره، واقعیت و تاریخ رانه لحظه به لحظه که در پایان ماجرا ثبت می کردند. خوب ها، بد ها، زشت ها و زیباها همه در یک مجموعه بسته بندی شده به مخاطب غیر درگیر می رسید و او در باره کل تصمیم می گرفت. مخاطب درگیر ماجرا هم بخشی از ماجرا که خود بخشی از آن بوده را با روایت بسته بندی شده قیاس می کرد و مخالفت و موافقت خود را اعلام می کرد.

سیل سال ۹۸ ایران اولین تجربه جمعی ما در ثبت یک رویداد اجتماعی به شکل تجربه جمعی بود. درست بود که پیش از این زلزله کرمانشاه هم شکلی مشابه داشت؛ اما زلزله پدیده ای لحظه ای است، هر چه سند است مربوط به بعد از وقوع است، سندهای مربوط به پیش و لحظه، کم است. به هر حال سیل جاری شد؛ یعنی از لحظه ای که باران، قطره قطره شروع به بارش کرد، سندها آرشو شد، تا جایی که این قطره ها به هم پیوستند و بزرگ و بزرگ تر شدند، رود های عظیم را ساختند، سیلاب ها را ساختند، ماشین ها را با خود بردند، خانه ها را خراب کردند، آدم هایی که آمدند، آدم هایی که نیامدند، سیل که آرام آرام فرو می نشست، گل هایی که در شهرها به جا مانده

بود، همه و همه در سیل ۹۸ ثبت شده است؛ یک آرشو تمام عیار از یک اتفاق تلخ! انگار داشتن یک گوشی تلفن همراه کافی است که ما هم فکر کنیم داریم این حادثه تلخ و این فاجعه انسانی را همراه با درگیر شدگان واقعی به شکل مجازی تجربه می کنیم. این همان پارادایم تازه ای است که در ثبت وقایع از مدت ها قبل شروع شده و در سیل ۹۸ ایران به نقطه اوج خود رسیده؛ پارادایمی که ما اسمش را پارادایم «تجربه جمعی» می گذاریم. پارادایمی که از آن صحبت می کنیم، پارادایمی است که از نتایج شبکه های شدن جوامع بوده و برای فهمیدن مفهوم شبکه های شدن جامعه ها باید سری به تئوری های مانوئل کاستلز، جامعه شناس اسپانیایی و نویسنده سه گانه مهم «عصر اطلاعات» بزنیم. از نگاه این جامعه شناس جامعه شبکه ای، جامعه ای است که در آن شبکه های رسانه ای و اجتماعی و شکل دهنده شیوه های مهم سازمان و ساخت های مهم اجتماعی هستند. در جامعه شبکه ای ارتباطات رودررو، جای خود را به ارتباطات واسطه ای می دهد یا به وسیله آن تکمیل می شود. اشکال ارتباط بین ارتباطات جمعی و میان فردی یا به عبارتی، ارتباطات کامپیوتری، مجموعه گسترده ای از اجتماعات مجازی را به وجود آورده است. در این جامعه شبکه ای، زمان و مکان از تعریف جامعه سنتی عبور می کند و با اصطلاحاتی مثل زمان بی زمانی یا فضای جریان ها به جای فضای مکان ها شکل می گیرد. در نگاه کاستلز، حضور در مکان، معنای تازه ای به خود گرفته که می تواند تعیین کننده ارتباط و اتصال شخص به جامعه شبکه ای یا پارت و حذف او از این مکان فراگیر و در عین حال انحصاری به شمار آید. زمان هم زمان بی زمانی است، در اینجا می توان گفت در جامعه شبکه ای بعد زمان و مکان از بین رفته و ارتباط در بستر تازه ای شکل می گیرد. وقتی



بخشی از خاطره‌های ما به آنهایی برمی‌گردد که حتی با خطر هم به دنبال لایک بودند



خاطره ما می‌تواند بین بیم و امید، راهی میان آب‌ها پیدا کند



این جوانان با بدن‌های خود سدی ساختند تا از شهر خود دفاع کنند

آرام آرام ساخته شده بودند و در طرفه‌العینی دیگر فروریخته بود. چقدر حرص خوردیم، چقدر عصبانی شدیم وقتی جایی ناکارآمدی دیدیم؛ نرسیدن‌ها، سودجویی‌ها و چقدر نگران شدیم وقتی مشکلات مردم را می‌شنیدیم، آن‌ها که آب همه‌چیز آن‌ها را برده بود، حتی قوت روزانه‌شان را. از میان همان سیل امیدوار هم شدیم به فردایی که دیگر در آن خشکسالی، همسایه و همخانه نزدیک ما نخواهد بود، حداقل برای مدت کوتاهی. چقدر درباره سیل، آب، مهارت‌های زندگی و مدیریت بحران یاد گرفتیم، همه ما از همه این حس‌های مشابه روایت مشابهی نداریم، آنچه تعریف می‌کنیم، خط‌های متفاوتی را طی خواهد کرد، این چیز تازه‌ای نیست. در زمانی که خاطره تبدیل به روایت و تاریخ می‌شد، آن زمان که اتفاق را به صورت بسته‌بندی شده دریافت می‌کردیم هم همین بود؛ یعنی روایت راویان بر حادثه سایه فراوانی می‌انداختند. ما خاطره را با نگاه راوی می‌دیدیم؛ اما در تجربه جمعی این مساله شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد. ما هنگام دریافت، هنگام توزیع و حتی در زمان تولید اطلاعات، حضوری فعالانه و نه متفعلا نه داریم و ماییم که داریم در این تجربه شرکت می‌کنیم و ثبت روایت را شکل می‌دهیم.

پارادایم تجربه جمعی گام‌های ابتدایی خود را در پارادایم‌های حافظه جمعی و خاطره‌سازی جمعی برمی‌دارد. هنوز در جایگاهی هستیم که آزمون و خطا را درباره اطلاعاتی که به ما می‌رسد به کار می‌بریم، هنوز به دروازه‌بانی خبر عادت نکرده‌ایم و احساسات را دخیل می‌کنیم؛ اما این احتمال وجود دارد که به مرور زمان این مدل ثبت دسته‌جمعی روایت و خاطره به پختگی برسد و آزمون‌های صحت و سلامت جمعی برای ارزیابی اطلاعات رسیده به کار گرفته شود، ولی در همین شکل اولیه هم این تجربه دسته‌جمعی مزایایی داشت که نگفتن از آن‌ها بی‌انصافی است. این حجم از اطلاعات باعث می‌شود که نوعی نظارت جمعی هم روی صاحبان مسئولیت انجام شود. ما در همین سیل دیدیم که اطلاعات تولید شده توسط مردمان درگیر در سیل، باعث شد که هر حرکت، هر گفته و هر تصمیم مسئولان زیر ذره‌بین باشد. وقتی هر کس در کمترین زمان ممکن تاوان حرکت یا گفته اشتباه خود را می‌دهد، سبب می‌شود پس از این قدم بعدی را با تأمل و تفکر و با در نظر گرفتن واکنش‌های جمعی برخاسته از افکار عمومی بردارد. نکته بعدی ایجاد گفت‌وگوهای جمعی است. همه ما در یک مقطع زمانی خواسته و ناخواسته درگیر سیل بوده‌ایم؛ درباره آن حرف زدیم، شنیدیم، خواندیم، نوشتیم و همین باعث شده که درگیر سیل باشیم، از عاقبت طلبی دور باشیم، در واقع بی‌تفاوتی امکان‌پذیر نبود. همین خودش مولد نوعی انسجام اجتماعی است؛ درگیر حادثه بودن، خودش ایجاد سرمایه اجتماعی می‌کند. ما یک سیل را با هم تجربه کردیم، همه با هم. ما همه از سیل‌زدگان بودیم، حتی اگر قطره‌های باران به درون خانه‌های ما نفوذ نکرده بود. این اتفاق کمی نبود که بتوان به راحتی از کنار آن عبور کرد.

نحوه برخورد با وقایع در فضایی خارج از زمان و مکان شکل گیرد، روند ثبت آن‌ها شکل دگرگون‌شده‌ای پیدا می‌کند. در اینجا ذکر این نکته بسیار ضروری است که نحوه مواجهه بخش بسیاری از این جامعه به شکل ارتباط بارانه واسط (CMC) است یعنی اینکه آنچه می‌بینند و درک می‌کنند، ارتباطی بر مبنای توانایی‌های ارتباط‌گذاری بارانه‌ای است که به تبع نمی‌تواند همه ماجرا را انتقال دهد و با همه کیفیتش، یعنی تجربه از نگاه درجه امکاناتی که تکنولوژی برای ما فراهم می‌کند که مسأله یا تجربه مستقیم و تام نیست. این مدل از تجربه، فرمی قطره‌چکانی دارد؛ اطلاعات ذره‌به‌ذره، عکس به عکس، فیلم به فیلم، خبر به خبر به ما می‌رسد و با در اختیار داشتن جزئیات است که می‌خواهیم کل را بسازیم؛ یک حادثه، اتفاق، مصیبت، افتخار یا یک خاطره را با هم تجربه می‌کنیم؛ اما به یک شکل ثبت نمی‌کنیم. اینجاست که وجه دوم پارادایم خودش را نشان می‌دهد. ما در این شکل، روایت خودمان را از تصویرهایی که به دستمان می‌رسد، می‌سازیم. در جامعه شبکه‌ای، کاستلر از قدرت هویت‌ها سخن می‌گوید که بخشی از این هویت باعث تفسیرهای ما از اطلاعات خردی است که در هر لحظه به دست ما می‌رسد. ما اینجا نقش کسی را داریم که پازلی را تکمیل می‌کند. در این مثال یک استعاره خوب آمده است؛ ما پازل‌ها را بر اساس میل و اراده آنی کنار نمی‌چینیم، بلکه هر پازل بر اساس یک طرح یا الگوواره قبلی است که چیده و تکمیل می‌شود. در اینجا هم یک پیش، چارچوب فکری و تفسیری در ذهن خود داریم و هر اطلاعاتی که به ما می‌رسد را بر اساس همان هویت فردی و جمعی، نگاه فردی و جمعی کنار هم می‌چینیم و از درون یک سری اطلاعات جزئی یک تجربه جمعی را می‌سازیم. این گونه است که خرده‌روایت‌ها تبدیل به متن اصلی ثبت شده از یک رخداد می‌شود و با هم به یک تجربه جمعی می‌رسیم. طبیعی است پازلی که ما چیده‌ایم از مشخصات درونی خود برخوردار است. اطلاعاتی که ما خیلی از مواقع دریافت می‌کنیم، هنوز دچار هیجان و احساسات است. این اطلاعات ممکن است تصحیح یا تکمیل شده؛ اما اطلاعات تکمیلی و تصحیح شده به ما نرسیده باشد. این اطلاعات شاید تخصصی نباشد و متخصصان آن را غربال نکرده باشند، ولی با وجود همه این حرف‌ها تجربه جمعی در فراخواست ما رخ می‌دهد. در این پارادایم جدید، ثبت وقایع روایت‌هایی شمار است و دریافتن درست از صحیح و سره از ناسره کاری تقریباً غیر ممکن است. نکته این است که بعدها به همین روایت‌ها رجاع هم داده خواهد شد.

سیل سال ۹۸ و نحوه ثبت لحظه به لحظه آن از زمانی که باران شروع به باریدن کرد تا همین لحظه که درباره بازسازی مناطق سیل‌زده حرف و حدیث فراوان است، ما خاطره‌ای را بر اساس یک تجربه جمعی با کمک گوشی‌های تلفن همراه خود ثبت کردیم. چقدر تلخ بود این تجربه جمعی، چقدر دلخراش بود دیدن بعضی صحنه‌ها، شنیدن صدای روی فیلم‌ها، چقدر به گریه نزدیک شدیم وقتی خانه‌هایی را دیدیم که خشت به خشت،



سیل فروردین ۹۸ ایران به بسیاری از خاطره‌های قدیمی ما هم آسیب رساند، این عکس که برج مشهور «قابوس» در استان گلستان را در محاصره سیل نشان می‌داد نمونه‌ای بود از اتفاقی که در بسیاری از استان‌های کشور رخ داد. از ایلام تا همدان از خوزستان تا لرستان، ابنیه تاریخی بسیاری بودند که از گزند باران‌های سیل‌آسا در امان نماندند. بخشی از بازسازی تجربه جمعی سیل فروردین ۹۸، به بازسازی همین میراث فرهنگی برمی‌گردد





از کار آمدی تا سرمایه اجتماعی

گفت و گو با دکتر پرویز پیران درباره سیل فروردین ۹۸

از نگاه جامعه‌شناسی بزرگترین ویژگی سیل فروردین ۹۸ ایران چه بود؟

باید توجه کرد که مصائب همگانی یا جمعی و سانحه یا بدهای جمعی آمد (به قول استاد عزیز، دکتر رئیس دانا) با تخریب شدید و از میان رفتن و صدمه دیدن انسان‌های بسیاری همراه است. از این شدت صدمه‌هایی که شکل می‌گیرد و تخریبی که نتیجه می‌دهد و بالاخره گستردگی و زمان و منابع ضروری برای بازسازی، ملاک‌های تعریف و تحلیل هر مصیبت جمعی و مشخص کردن ویژگی برجسته هر مصیبتی است. بر این اساس، همواره سیل‌های مخرب و گسترده بیش از مثلاً زلزله مساله‌زا هستند، گرچه میزان مرگ‌ومیر و مجروح شدن مردم مصیبت‌زده و بی‌گناه کمتر است.

نباید شدت، دامنه یا گستردگی و به‌طور خلاصه ویژگی‌های مصیبت، هر چه هست، نادیده گرفته شود. بارزترین مشخصه یا ویژگی سیل مخرب و بسیار گسترده اخیر، مشارکت کم‌نظیر مردمی، چه سازمان یافته در قالب سازمان‌های مردم‌نهاد و چه غیررسمی و فردی است. اساساً پژوهش‌های تاریخی و اکنونی نگارنده اورا بدین نتیجه رسانده است که ایرانیان فراتر از همکاری‌های روزمره زندگی جمعی امکان مشارکت اجتماعی به معنای فنی و تخصصی مفهوم مشارکت را نداشته‌اند. خوشبختانه مدتی است جرقه‌ای از این نوع مشارکت گویای غلبه بر آن امتناع زبان‌رسان تاریخی و به‌راه افتادن مشارکت‌های اجتماعی به معنای تخصصی و فنی است. به دیگر سخن، مردم در کنار همکاری‌های منفعل و کم‌نقش و نشان جمعی که بیشتر جنبه فرمانبری داشته است یا همکاری‌های اجباری حیطه‌های کاری به‌ویژه در بخش‌های کشاورزی و دامداری کوچک مقیاس یا همکاری‌های چشمداشتی خاندانی، عشیره‌ای و قوم و قبیله‌ای که انجام‌دهندگان آنها با تخریب شدید همراه بوده و حاوی انگ‌زنی گسترده و ماندگار است، به مشارکت‌های اجتماعی پویا روی آورده‌اند؛ یعنی ورود آگاهانه به کنش مشارکتی، هدفمندی، دارای نقش جمعی در تعریف، مشخص سازی اهداف، تعیین شکل بهینه رسیدن به اهداف، خنثی کردن خودمحوری نهادینه شده همکاری‌های سنتی و سازمان شکنی از طریق نفی دیگر همکاران و بی‌په‌کردن نقش و کنش‌های دیگران، رقابت

مرگبار برای ادعای نقش تعیین کننده فردی و... مهم‌تر آنکه به‌جای همکاری‌های موردی کوتاه‌مدت که تا همکاری بعدی تعطیل می‌شد، مشارکت‌های جمعی پویای فرآیندمحور دائماً پالایش‌یابنده و آموزش پذیر هستند و تسری پیدامی‌کنند تا نظامی مشارکت‌مناو مشارکت‌محور شکل گیرد. مهم‌تر از همه آنکه مشارکت اجتماعی پویا به معنی فنی و تخصصی، فاقد سلسله مراتب بر اساس جایگاه و منزلت اجتماعی و فردی است و مشارکت کنندگان حقوق و جایگاه برابر دارند و کوچکی و بزرگی نقش و کنش اولاً اکتسابی بوده و توان و تجربه یا دانش و تخصص محور است. ثانیاً این تفاوت‌ها خارج از حیطه کاری مشارکت بی‌معناست و حق یا مزیت خاصی را پدید نمی‌آورد و لذا پایدار نیست.

در چرخه مصائب جمعی مشابه، آیا سیل ۹۸ ایران هم مسیر طبیعی و درست خودش را داشت؟

متأسفانه یکی از مشکلات تکرار شونده مصائب جمعی در ایران، تکرار دائمی معضل‌های خاص و مشکلات ویژه‌ای است که در هر مصیبتی، هر چه هست به‌گونه‌ای چشمگیر بازتولید می‌شوند. سیل اخیر نیز همان الگوی همیشگی را نشان داد و ظاهر کرد. نگارنده هنگام آخرین زلزله آذر بایجان عزیز امکان حضور در محل را نداشت، در نتیجه با نگارش مقاله‌ای و ارسال آن برای روزنامه شرق کوشید تا به برخی از مشکلات تکرار شونده اشاره کند. عنوان مقاله «بیهوشی جمعی و بیسوادی عمومی» بود. دلیل برگزیدن آن عنوان این پرسش بود که از مقایسه زلزله فارسینج در دهه ۳۰ شمسی، سپس زلزله بوئین‌زهر، زلزله طیس، کاخک و گلپه‌هار تا زلزله مخرب بم، وقایع، کنش‌ها و رفتارهای زیان‌رسانی دائماً تکرار شده‌اند؛ در نتیجه می‌توان ادعا کرد که پس از هر مصیبت جامعه ما بیهوش می‌شود و با مصیبت بعدی بدون آنکه چیزی از مصیبت پیشین به یادش مانده باشد، به هوش می‌آید؟ از دیگر سو، آیا بیسوادی وجود دارد که به خواندن تجارب منفی مصیبت پیشین و درس آموزی از آن نیز توانا نیستیم؟ آیا بازتولید و تکرار رفتارها، فرآیندها، کنش‌ها، اقدام‌ها و تصمیم‌های نادرست، بسیار هزینه‌بر و زیان‌های جدی نتیجه بیهوشی و بیسوادی همگانی است؟

برای مثال با هر مصیبتی خیل انبوهی از هموطنان با

شور و عشق یاری‌رسانی، به سوی مکان مصیبت‌دیده به راه می‌افتند که سخت شکوهمند و گران قدر است؛ اما چرا نمی‌توان این حرکت را سامانی مناسب بخشید؟ زیرا بار به تکرار اعلام می‌شود عزیزان راه‌ها بسته شده و مجروحان در آمبولانس‌ها و ماشین‌های امداد رسان رسمی و غیررسمی فوت می‌کنند یا امکان ارسال ابزار و اقلام ضروری به محل مصیبت وجود ندارد که بسی ناگوار و صدمه‌زننده است. چقدر کشوری که مستعد زلزله است، دستگاه‌های متولی غافلگیر می‌شوند؟ چرا الگوی توزیع کمک‌های سخت ارزشمند مردمی، تحقیرآمیز است و عده‌ای با زور و توان بدنی، چند برابر سهم خود به کف می‌آورند و پیرزنان و پیر مردان یا خانم‌ها و افراد کم‌سن دست خالی و با دلی شکسته به چادر یا کانکس خود می‌روند؟ چرا اندک مدتی پس از مصیبت، فرصت طلبانی مجرم به غارت دست می‌زنند؟

هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش، اجازه دهید مثالی مطرح شود. چند سال پیش در شهر نیواورلئان ایالت لوئیزیانای ایالات متحده، مصیبت جمعی ناشی از سیل خانمان برانداز کاترینا رخ داد که ویرانی عظیم و صدمات جدی به بار آورد. ناهماهنگی فراوان و چندباره تکرار شدن کارها، ائتلاف منابع و نیروی انسانی و در یک کلام آشفتگی و بی‌برنامه بودن سبب نشرو وسیع نقدهایی وسیع، صریح و کوبنده شد. چندی بعد مصیبت دیگری مشابه و این بار با نام گوستاو از راه رسید. همگی در انتظار همان آشفتگی‌ها و گرفتاری‌ها بودند اما در عین بهت رسانه‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد و توده مردم از تمامی مشکلات درس لازم را گرفته و برنامه آمادگی جامع از لحظه‌ای که طوفانی عظیم در فاصله دور و در آب شکل گرفت، اجرا شد و تمامی نیروها با هماهنگی‌ای مثال‌زدنی برنامه مقابله را به اجرا درآوردند و ریز فعالیت‌های پیش‌بینی شده به بهترین وجه به اجرا درآمد و شهر با موفقیت و حداقل خسارت از پس مصیبت جمعی برآمد و به‌جای نقدهای کوبنده، نوشته‌های بسیار، چه در دنیای واقعی و چه مجازی مملو از تمجید و تبریک منتشر شد.

مساله کارآمدی قبل و بعد از وقوع این مصائب جمعی با توجه به گسترش رسانه‌های جمعی و مجازی تبدیل به موضوعی محوری شده است؛ اگر ممکن است در این باره هم توضیح بدهید.

کارآمدی موضوع یا مساله‌ای موردی نیست. کارآمدی فرآیندی با آغاز اما بدون پایان است. متأسفانه همان‌گونه که نگارنده بارها و بارها در متن‌های گوناگون تاکید کرده است، بزرگترین دشمنان امروز جامعه ایران ناکارآمدی و فساد گسترده و نهادینه شده هستند. این دو آسیب جدی ساختاری بر هم اثر هم‌افزایی دارند. چنانچه عدم شایسته‌سالاری در تمامی سطوح به این مشکل اضافه شود، مهم‌ترین عامل بسیاری از ناپهنجاری‌های نهادی، سازمانی، فردی و جمعی خود را نشان می‌دهد. هنگام مصائب جمعی این معضلات به دلیل شرایط بحرانی به سطح آمده و کاملاً مشهود می‌شوند و از قضا چندبرابر به چشم می‌آیند. پرسش آخر شمارد حقیقت از جنبه‌های بسیاری



دکتر پرویز پیران عضو هیات علمی دانشگاه علامه یکی از صاحب نظران حوزه جامعه‌شناسی در گفت و گو با مثلث به سوالات ما در زمینه سیل ۹۸ ایران پاسخ داد. در این گفت و گو به چرخه قبل و بعد از مصائب جمعی پرداخته شده است.

لباس فرم به جای فالوئر

یکی از تفاوت‌های جامعه‌شناسانه میان زلزله کرمانشاه و سیل فروردین ۹۸ ایران، نیروهای یاری‌رسان بودند. در زلزله کرمانشاه مانع‌سلبی‌ها و افرادی که تعداد فالوئر زیاد در فضای مجازی دارند را پررنگ دیدیم اما در سیل ۹۸ به جای اینکه افراد در پروسه امداد رسانی پررنگ شوند، این صاحبان لباس‌های فرم بودند که به‌طور جمعی به یاری مصیبت‌زدگان شتافتند. این گروه‌ها شامل روحانیون، نیروهای انتظامی و نیروهای امداد رسان مانند هلال احمر می‌شدند.



به مجموعه مسائلی که یاد شد باز می‌گردد، گرچه آن‌ها تنها عوامل نیستند.

آیا مکانیزم‌های دفاعی، به دوران پس از سیل باز خواهد گشت؟

پس از مصیبت‌های همگانی و جمعی، بسیاری از پارامترهای دخیل بعدی را شدت هر مصیبت تعریف می‌کند اما چون مصیبت با صدمه‌های جانی، نقص عضو و معلولیت همراه است، جامعه حتی اگر نتواند جنبه‌های مادی و ملموس را از هر جهت، حتی بهتر از پیش بازسازی کند، خاطره جمعی، شوک‌ها و ضربه‌های روانی که در چارچوب (PTSD) یا استرس یا فشارهای شدید حاصل از مرگ، مجروح شدن، نقص عضو و معلولیت عزیزان فرد یا احتمال رخ دادن جدی این اتفاقات برای خود فرد و ناپودی بخشی یا تمامی دارایی خانواده پدید می‌آید و مجموعه وسیعی از صدمات جدی روحی-روانی، رفتاری، اجتماعی و حتی بیماری‌های روان-تنی (psychosomatic) را باعث می‌شود، جامعه صدمه دیده و هرگز صدرصد این مصیبت را رها نمی‌کند، حتی ردی‌های آن را در خاطره جمعی و به‌تدریج کمتر و کمتر در رفتار و نگرش‌های نسل بعدی می‌توان دید و رهگیری کرد.

اگر ممکن در مورد نمود سرمایه اجتماعی در سیل ۹۸ هم توضیح بفرمایید.

سرمایه اجتماعی سرمایه‌ای است که از آشنایی بین آدمیان، میزان نزدیکی آنان به یکدیگر یا از کنش و واکنش سازمان‌ها و نهاد‌های رسمی و غیررسمی پدید می‌آید و رشد می‌کند؛ البته با این شرط بسیار مهم که آشنایی یا اعتماد همراه شود؛ به همین دلیل در رابطه با سرمایه اجتماعی گفته‌اند «نگو که هستی، بگو چه کسانی را می‌شناسی». از سوی دیگر، اعتماد مردم هر سرزمینی به نهادها و سازمان‌های رسمی و غیررسمی جامعه و رسانه‌های ملی منطقه‌ای، محلی و جهانی، سرمایه اجتماعی هریک را پدید می‌آورد که یکی از مهم‌ترین بنیادهای مشروعیت آن‌هاست.

این کمترین ناتمام، سرمایه اجتماعی را به دو نوع خاص و عام تقسیم کرده است. سرمایه اجتماعی خاص که به آن سرمایه اجتماعی پیوندی می‌گویند، از آشنایی‌های خون‌محور، تبارمحور و قوم و قبیله و عشیره‌محور و در مواردی محله‌محور و در حالت کم‌رنگ‌تر، هم‌زبانی و هم‌شهری بودن برمی‌خیزد ولی سرمایه اجتماعی عام نهادها و سازمان‌ها را به هم وصل می‌کند و سرمایه اجتماعی پل‌زننده است و اگر آنها در مجموعه وسیع‌تری به هم پیوندند، البته با حفظ هویت و استقلال هریک، سرمایه اجتماعی مرتبط سازنده خوانده می‌شود که این ناشی از روابط مدرن است و برای هم‌افزایی شکل می‌گیرد. سرمایه اجتماعی پل‌زننده در مواقعی رخ می‌دهد که دو سازمان یا نهاد به هم وصل می‌شوند و این اتصال سبب وصل شدن سازمان‌های دیگری است که آشنای آن دو سازمان اولیه می‌شوند.

سرمایه اجتماعی پیوندی در موقع رخداد مصیبت به‌شدت فعال می‌شود، در همان حال سرمایه اجتماعی عام نیز که اعتماد مردم به رسانه‌ها به‌ویژه رسانه ملی و نهادها و سازمان‌های دولتی را می‌رساند، فوق‌حیاتی است زیرا اگر اعتمادی بین مردم و نهادها و سازمان‌های رسمی یا حکومتی وجود نداشته باشد اوایلا در اوایلاست که بگذریم.

متأسفانه در حال حاضر سرمایه پیوندی در عرصه‌های عام فعال است و این به آن معناست که آشنایی و قوم و خویشی یا به زبان مردم، پارتنری، حق همه افراد جامعه را به گروهی خاص می‌دهد. با تأسف بیشتر گاهی، هم سرمایه خاص در محلوده‌های فامیلی و آشنایی در حال تضعیف است و هم سرمایه اجتماعی عام به‌شدت ریزشی را تجربه می‌کند که در شرایط عادی خود مصیبت جمعی عظیمی است، چه برسد به زمان وقوع مصیبت جمعی.





اقتصاد در سال ۹۸

اقتصاد ایران در سال جاری با چالش‌های تازه‌ای مواجه شده است، آیا دولت روحانی می‌تواند برنامه‌ای برای مواجهه با این مشکلات داشته باشد؟

اقتصاد زیر سایه سیاست

چالش‌های اقتصادی ایران در سال ۹۸ چه خواهد بود؟



مهدی تقوی

استاد اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی

یک‌سال از خروج ترامپ از برجام می‌گذرد؛ حالا اخبار رسمی رسانه‌ها حکایت از آن دارد که صادرات نفت ایران صفر نشده و همچنان عمده‌ترین خریداران آسیایی از ایران نفت خریداری می‌کنند. پس از گذشت یک‌سال از تشدید تحریم‌ها می‌توان چنین نتیجه گرفت که برنامه ترامپ برای صفر کردن صادرات نفت ایران محقق نشده و در آینده نیز نخواهد شد؛ اما نباید از کنار بحران‌های شدید اقتصادی که در این یک‌سال رخ داد، به‌سادگی عبور کرد. افزایش شدید قیمت ارز و تنش توری میراث تلخ سال ۹۷ بود که نصیب اقتصاد ایران شد. حالا از پس این یک‌سال لازم است تقاطع قوت و ضعف تصمیم‌گیری‌های اقتصادی مورد بازنگری قرار گیرد. بی‌تردید لازمه پیروزی در جنگ اقتصادی، اتخاذ تصمیمات سخت است و حالا ایران باید در یک‌سال پیش‌رو، شاهد اتخاذ این دست تصمیمات در عرصه اقتصاد باشد. برخی البته دولت را متهم به اتخاذ تصمیمات نادرست و عملکرد ضعیف می‌کنند؛ این در حالی است که دولت روحانی عملکردی مثبت داشته و توانسته اقتصاد را از بحرانی جدی که اوایل دهه ۹۰ گریبانش را گرفته بود، رها کند. فراموش نکنیم برجام حاصل تلاشی جهانی مبتنی بر عقلانیت بود؛ معاهده‌ای جهانی که برای حل سیاسی یک بحران در دستور کار بود اما در عمل با خروج ترامپ مشکلات متعددی گریبان اقتصاد ایران را گرفت؛ به این ترتیب شاید اگر ترامپ در آمریکا روی کار نمی‌آمد، نه ایران که جهان تجربه‌ای درس‌آموز از حل سیاسی یک بحران را شاهد بود. حالا در سال پیش‌رو و سال‌های پیش‌رو لازم است دولت ورود به تصمیماتی سخت داشته باشد تا از سخت‌تر شدن اوضاع پیشگیری کند. بسیاری از اتفاقات اقتصادی رخ داده در ایران بازبان اقتصاد قابل تشریح نیست، در نتیجه لازم است چاشنی این تصمیمات، سیاست و حقوق بین‌الملل باشد. فراموش نکنیم که بسیاری از کشورها به اقتصادشان باج می‌دهند در حالی که اقتصاد ایران تاکنون زیر سایه سیاست روزگار گذرانده است؛ به این ترتیب باید با نگاه سیاستمدارانه و حقوقی تصمیماتی گرفت که بهترین دستاورد برای اقتصاد داشته باشد اما در این میان اصل موضوع، بهبود وضعیت اقتصادی ایران خواهد بود. اقتصاد ایران سالیانی طولانی است از بحران‌هایی جدی زنج می‌برد؛ بحران‌هایی که نه تنها بر طرف نشده‌اند، بلکه خودزمنی‌ساز بروز بحران‌هایی دیگر نیز بوده‌اند. حالا ضروری است تغییری جدی در عرصه سیاست‌گذاری در ایران رخ دهد. دولت ایران دولتی فربه است که وظایف فراوانی را بر این خودتعریف کرده است. این مسئولیت بالا، بی‌تردید دولت‌ها را از سیاست‌گذاری درست و دقیق باز می‌دارد و همین امر سبب می‌شود مشکلات عمده خود را نشان دهد. برخی درباره خروج دولت از اقتصاد صحبت می‌کنند اما امروزه بسیاری به این نتیجه رسیده‌اند که دولت‌ها باید در جایگاه درست بایستند، نه اینکه از اقتصاد خارج شوند. وظایف دولت‌ها سرمایه‌گذاری در حوزه‌های عام است. به‌عنوان مثال، تلاش برای سرمایه‌گذاری در حمل‌ونقل عمومی، بهداشت و درمان و... در حوزه وظایف دولت تعریف می‌شود. از سوی دیگر فعالیت اقتصادی و بیگانه‌داری و... باید در اختیار بخش خصوصی باشد. این بدان معناست که دولت ایران نیز لازم است از صندلی کنونی خود بلند شود و در جایگاه درستی بنشیند تا نتایج کارهایش ثمر بخش باشد. دولت‌ها لازم است با سیاست‌گذاری دقیق، فضا را برای فعالیت بخش خصوصی آماده کنند اما آیا فضای کسب‌وکار در ایران بهبود یافته است؟ تیزی به توضیح واضح‌تر برای پاسخگویی به این بخش نیست. به نظر می‌رسد برای سال ۱۳۹۸ ضروری نیست که برنامه مطرح‌شده تا زمین این همه یکی نیز به نتیجه نرسد. من به‌عنوان یک معلم قدیمی اقتصاد امیدوارم دولت امسال فقط و فقط یک اولویت را شناسایی کرده و حل مشکل در آن بخش را در دستور کار قرار دهد. به‌عبارت دیگر اگر فقط یک بحران ایران در سال ۱۳۹۸ حل شود، انبوهی بحران‌ریز و درشت با آن حل خواهد شد. لزومی به طرح ایده‌های آرمانی نیست؛ کافی است دولت بر صندلی مناسب‌شان خود بنشیند، صندلی متناسب با شان سیاست‌گذار. در این صورت تصویری دقیق از اقتصاد ایران پیش‌رویش قرار می‌گیرد که شناسایی مشکلات را برایش تسهیل می‌کند. در این حالت تصمیماتی که برای بازگشت ثبات، کنترل تورم و... اتخاذ می‌کند، دیگر مقطعی نخواهد بود و بی‌تردید همین مهم می‌تواند زمینه رفع مشکلات را فراهم کند.



دولت توزیع را در اختیار بگیرد

گفت‌وگو با آبرت بغزبان

بازارهایی هم که آرام گرفته‌اند به دلیل دخالت دولت نبوده بلکه ناشی از آرامشی است که مردم ایجاد کرده‌اند؛ مثل ماکارونی و غیره. حرف‌های ضدو تقیضی هم که از گوشه و کنار شنیده می‌شود که آرد گران شده یا تن ماهی، به صادرات مربوط است. همگی این پالس‌ها ناامیدکننده است؛ ضمن اینکه هر لحظه باید منتظر بازار دیگری هم باشیم. در حقیقت الان باید خیلی محتاطانه و امیدوارانه صحبت شود. به دلیل بحث‌های جنگی بیرون از کشور، سوءاستفاده کنندگان منتظرند تا دولت مثلاً واردات خودروهای هیبریدی را آزاد کند تا به نفعشان تمام شود. اینها باعث می‌شود بعد از یک هفته اثر چندانی در بازار خودرو ایجاد نشود و مسئله عادی شود. در این صورت باید تبعاتش را در نظر گرفت، شاید هم نگیرند بهتر باشد.

از دید شما عزمی در دولت برای نظارت وجود ندارد و به زعم برخی، دولت اصلاً کار را رها کرده است؛ آیا واقعاً دولت کار را رها کرده و در غیر این صورت، چرا به توصیه‌های کارشناسانی مثل شما عمل نمی‌کند؟

دولتمردان، کارشناسان بهتر و باتجربه‌تر از من را به کار گرفته‌اند که احتمالاً پرداخت‌های خوبی هم به موضوعات دارند. ما که بیشتر از سر دلسوزی برخورد می‌کنیم و معلمی صحبت می‌کنیم و الا آن که آنجا هست، حتماً دلایلی دارد که جدیت به خرج نمی‌دهد و برخورد قاطع نمی‌کند. همه می‌دانند که چرا خودروساز در حالی که ثبت‌نامی‌هایش مانده اما تحویل فوری دارد. این تحویل فوری را چه کسانی می‌نویسند و با چه سرعتی و به چه کسانی تحویل داده می‌شود؛ تمام اینها کاملاً قابل رصد است. در بحث بانک مرکزی، بازارسازان ارز مشخص است که چه کسانی هستند. ارزی که نرخ آن ساعت ۱۱ به بعد تعیین می‌شود، چطور روز جمعه هم قیمت برایش تعیین می‌شود؟ این نشان می‌دهد که بانک مرکزی هم اراده‌ای در بحث مدیریت

مردم نیست. به نظر می‌رسد این جملات باید با حساب بیان شود. کلماتی که از زبان رئیس‌جمهور و بانک مرکزی خارج می‌شود، قابل تحلیل است در حالی که وقتی وزیر کشاورزی در مورد ارز و وزیر نیرو در مورد کشاورزی صحبت می‌کند، می‌توان این‌گونه برداشت کرد که اطلاع کافی ندارند ولی اینها قابل تحلیل است. اگر دولت نظارت خود را قوی نکند و بالایی سر جاهایی که ممکن است به واسطه تخصیص ارز ۴۲۰۰ تومانی رانت ایجاد شده باشد یا با قوت اصلی مردم مثل همین کالاهای اساسی در ارتباط است، نیرو گسیل نکند، سیگنال‌ها به محرکران می‌رسد و آنها از این شرایط سوءاستفاده می‌کنند.

با توجه به همین اوصاف دولت و مردم باید در سال ۹۸ چه کار کنند؟

اگر من بودم بازار ارز را سامان‌دهی می‌کردم. اگر ادعا می‌کنم که بانک مرکزی هستم، پس اختیارات دارم و مسئول و پاسخگو هستم و گرنه تا زمانی که این بازار آرام نگرفته، هر افزایش قیمتی توجیه می‌شود و ممکن است بهانه محسوب نشود. نکته بعد نظارت بر توزیع و به خصوص جاهایی است که تولید می‌شود و توزیعش هم دست آنهاست و بازارسازی می‌کنند، مثل بخش خصوصی که خودرو انبار می‌کنند که باید نظارت را قوی‌تر کنیم و سوءاستفاده کنندگان را به سزای اعمالشان برسانیم تا هم احتمال گیرافتادن بالا باشد و هم تنبیه سنگین‌تری در نظر گرفته شود و ریسک بالاتر رود. در بحث سوم که سیاسی است و وضعیت مدیریت وضعیت جنگی، سیاسیون می‌دانند و وزارت خارجه که اوضاع به جنگ کشیده نشود یا اینکه به تعادل بهتری منتهی شود.

به نظر شما این مولفه‌ها و تصمیماتی که دولت باید بگیرد و برشمردید، تا چه حد برای دولت قابل اجراست؟

من حرکتی در بحث نظارت و اتفاقی خاص ندیدم.

وقتی اظهار نظرهای وزیر اقتصاد و دارایی را رصد می‌کنیم، به نوعی اشاره دارد به اینکه امسال، سال سختی خواهد بود. ارز بایی شما از این سخت بودن و پیشگویی کردن با توجه به اینکه ۱۰ ماه دیگر تا پایان سال باقی مانده است، چیست؟ چرا از زبان مسئولان عالی‌رتبه دولت چنین پیام‌هایی به جامعه منتقل می‌شود؟ چقدر هدف، انداز دادن و هشدار دادن است و چقدر هدف شانه خالی کردن از بار مسئولیت و پاسخگویی؟ چند تناقض در این میان وجود دارد که وقتی کنار هم قرار داده شود، موجب می‌شود افراد خودشان قضاوت کنند و به گفته‌ها اعتنا یا اعتماد نکنند. از طرفی بانک مرکزی عنوان می‌کند که ذخایر ارزی به مقدار کافی برای مدیریت بازار ارز در اختیار داریم. از آن طرف واردات تخصیص یافته با ارز ۴۲۰۰ تومان به مشکل برخورد و واردات و ثبت سفارش‌ها و ارتباط با خارج را هم محدود کرده‌ایم. این امر نشان می‌دهد که ممکن است ارز آنچنان برای واردات رسمی به کار نیاید. از طرفی افزایش قیمت‌هایی به خاطر افزایش نرخ ارز و بحث تحریم‌ها رخ داده که این امر بیشتر به این موضوع برمی‌گردد که مردم هیچانی عمل نکرده و احتکار نکنند تا رفع شود. وقتی اینها را کنار هم می‌گذاریم، آینده خوبی برای سال ۹۸ متصور نیستیم. بحث سهمیه‌بندی هم که دولت پیش می‌کشد، نشان از خامت وضع در امر توزیع دارد. به صورت عادی و بدون دخالت دولت نمی‌توان اعتماد و رفاه را برقرار کرد، پس دولت باید دست به کار شود. همه اینها یعنی اینکه ۹۸ سال خوب و قابل پیش‌بینی هم نیست. وقتی دولت صحبت از تحمل مردم می‌کند و می‌گوید سال سختی در پیش است، یعنی عملاً سیاست‌گذاری‌هایی در زمینه بهبود یا رفع مشکلات وجود ندارد و دولت حس می‌کند به بن‌بست رسیده، در حالی که لحن خوبی برای امیدبخشیدن به



■ آبرت یغزیان، کارشناس مسائل اقتصادی با دولتی‌ها هم‌نظر است که سال سختی پیش روی مردم ایران قرار دارد؛ اما او می‌گوید که عزمی در دولت برای کنترل بازار مشاهده نمی‌کند. یغزیان تأکید می‌کند «دولت هرچه زودتر سهمیه‌بندی را برقرار کند، بهتر است».

پالایشگاه‌های دیگرشان سوئیچ می‌کنند. این است که کاهش فروش نفت ایران متأسفانه با اعضای دیگر اوپک که با ایران هماهنگ نیستند، جبران می‌شود. فقط امنیت تنگه هرمز و احتمال مسدود شدنش می‌تواند موجب افزایش قیمت شود که باز هم نمی‌دانم این به نفع ما باشد چون کاهش یا افزایش قیمت نفت، هر دو می‌تواند برای کشورهای اصلی زیان‌آور باشد.

آقای رئیس‌جمهور اخیراً در جمع سیاست‌پویان بیان کرده که آن قدر نگویید وضعیت کنونی کشور مشابه زمان جنگ است. زمان جنگ وضعیت اقتصاد این طوری نبود و فقط در تامین تجهیزات نظامی مشکل داشتیم و نه در حوزه‌های دیگر. آیا واقعا این مشابه‌سازی درست است یا خیر؟

الان شرایط سخت‌تر است. اینکه زمان جنگ فلان سیاست جواب داده و الان نه، به این دلیل است که یک سری مسائل مثل تحریم یا بلوکه شدن و عدم انتقال دارایی‌ها به وضعیت جنگی اضافه شده و یک سری مسائل هم از درون به قضیه اضافه شده که حادثه است؛ مثلاً وضع جمعیت، توزیع ناعادلانه درآمد، عادت مردم به ریخت‌وپاش و شبکه‌های اجتماعی و اینترنت شرایط را سخت‌تر می‌کند. در واقع باید ببینیم مقایسه در چه قسمتی صورت می‌گیرد ولی در مجموع الان وضعیت بدتر از زمان جنگ ایران و عراق است.

برطرف می‌کرد ولی الان این طور نیست؛ بنابراین هرچه زودتر سهمیه‌بندی را برقرار کنند، بهتر است.

نکته دیگری هم درباره بازار نفت و فروش نفت و تحریم‌های آمریکا در حوزه پتروشیمی و فولاد وجود دارد که چقدر بازار ایران را دچار تنش خواهد کرد و آیا می‌تواند فروش نفت ایران را به صفر برساند؟

این را نمی‌دانم. نفت معمولاً برای پالایشگاه‌های خاصی در نظر گرفته می‌شود و در واقع خریداران نفت ما مشخص هستند که کدام کشورها هستند. به نظر می‌رسد اگر دور هم بزنیم، آمریکا مقداری نادیده می‌گیرد و به آن کشورها زمانی اختصاص می‌دهد تا بتوانند نفت جایگزین پیدا کنند یا اینکه تکنولوژی‌شان را تغییر دهند تا نیاز به نفت ایران نداشته باشند.

اقتصاد ایران چقدر تا پایان سال از بحث نفت متاثر خواهد شد؟ یعنی اگر از سمت نفت کاهش درآمد داشته باشیم، احتمال دارد که این بازار خیلی دچار تلاطم شود یا خیر؟

به نظر من کاهش تولید نفت ایران نه، ولی بحث امنیت تنگه هرمز می‌تواند بازار نفت را متلاطم کند. به هر حال رقبای ما به واسطه بحث فروش نفت و سهمیه‌هایشان که عراق و عربستان هستند در کل بازار نفت را تأمین می‌کنند. ممکن است ژاپن که برای یک پالایشگاه خاصش از ما نفت خریداری می‌کرده، کمبود پی‌دا کند ولی روی

ارز ندارد و هر از گاهی بازارسازان ورود پیدا می‌کنند. در بحث مسکن اگر قرار است سودها چاه‌چاه شوند، دست کم سهمی هم به دولت اختصاص یابد تا بتواند آن را به صورت تثبیت شده درآورد. در بحث ترخیص‌ها هم شبهه‌ای وجود دارد که حل نشده است. موبایل‌های وارداتی با ارز ۴۲۰۰ تومانی کجاست و چرا ترخیص نشده؟ آیا اصلاً قیمت موبایل تغییر کرد؟ آیا واقعا با آنها که ارز دولتی تحت عنوان یک شرکت یا موسسه که اصلاً کارشان این نبوده، دریافت کرده‌اند، برخوردی شده است؟ این نشان می‌دهد که اصلاً اراده‌ای نیست و بیشتر سعی می‌شود این‌ها به فراموشی سپرده شوند.

برخی می‌گویند که دولت دوره بیشتر ندارد؛ یا به سمت بازار آزاد پیش رود یا به سمت بازار کوپنی. به نظر شما بهتر است دولت برای مدیریت بازار کدام راه را برگزیند؟

به نظر من دولت اگر بخواهد اقدام خاصی نکند، لاف‌ها به سمت سهمیه‌بندی و عرضه کالا برود. وقتی کالای ۴۲۰۰ تومانی وارد شده اما توزیع نمی‌شود، پس تنها راهی که هست اینکه خودش توزیع را به دست بگیرد. مثل زمان سابق که تهیه و توزیع کالا را وزارت بازرگانی انجام می‌داد، حالا هم همین کار را انجام دهند تا وضعیت عادی شود. هرچند زمان جنگ اوضاع فرق می‌کرد و این قدر اختلاف طبقات لاکچری و ریخت‌وپاش‌های انجمنی نداشتیم. اختلاف قیمت بازار و نرخ‌های مصوب دولتی نیز کم بود و سهمیه‌ها نیازها را



اصغر سمعی

رئیس اسبق کانون صرافان

چرا باید مراقب کاهش نرخ ارز بود؟

دیگر شاهد بوده‌ایم، این خاطر سبب شده است هرگاه نوسان در بازار بیش از حد می‌شود، بوی توطئه به مشام برسد؛ توطئه‌ای که در اثر شیطنت دشمنان و کم‌توجهی مدیران اقتصاد کشور شکل می‌گیرد. متأسفانه برخی مدیران وقتی می‌بینند، قیمت دلار رو به کاهش گذاشته، به جای اینکه از خودشان بپرسند علت آن چیست، با این روند همراهی می‌کنند. این‌ها سوالات مهمی است. باید بپرسیم آیا نرخ تورم و بهره در کشور کاهش یافته است؟ آیا فشارهای سیاسی کم شده است؟ آیا دلایلی که باعث بالارفتن قیمت دلار بود، برطرف شده است؟ جواب این سوالات برای تعیین آینده نرخ ارز مهم است. متأسفانه برخی به جای پرسیدن این سوال‌ها و بررسی مسأله، ذوق زده می‌شوند و خودشان هم ناخواسته با نقشه‌های شیطانی دشمنان همراه می‌شوند. در حالی که باید بدانند و احتمالاً هم می‌دانند که این پایین آوردن مصنوعی عاقبت ندارد و به محض رسیدن قیمت به کف موردنظر توطئه‌گران، فوراً آغاز می‌شود و قیمت‌ها به سرعت بالا می‌رود. قبلاً هم گفته‌ام که وظیفه ذاتی و اصلی بانک مرکزی بعد از کنترل نرخ تورم و بهره و ایجاد شغل و مبارزه با بیکاری، متعادل نگه داشتن قیمت ارز است؛ البته متعادل نگه داشتن به معنای تثبیت نیست و فقط باید از نوسانات بیش از یک درصد یا حداکثر دو درصد در روز برای قیمت ارز جلوگیری کرد که این کار برای نهادهای که بیش از ۸۰ درصد تزریق ارز در اختیار دارد، کار سختی نیست.

یادم هست وقتی قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران پذیرفته شد، یعنی ایران و عراق صلح را قبول کردند، ۴ صراف عربستانی در دویبی شروع به خریدن و جمع کردن تومان ایران کردند. آنها بی‌محابا دلار و درهم می‌فروختند و تومان می‌خریدند، حتی بالینج، بسته‌بندی‌های بزرگ تومان را که گونی پیچ شده بود، به انبارهای خود منتقل می‌کردند. من در آن زمان متعجب بودم و نمی‌دانستم این آقایان چرا این قدر به تومان علاقه‌مند شده‌اند. متأسفانه دولت وقت هم به جای مدیریت قیمت ارز، تسلیم این ترفند شده و نه تنها برخلاف جهت کار آنها به تزریق تومان و خرید ارز نمی‌پرداخت، بلکه با هماهنگ شدن نادانسته با آن دشمنان حيله‌گر، به تزریق بیش از تقاضای ارز و تقویت مصنوعی تومان دامن می‌زد. هم‌سن و سال‌های من به خاطر دارند که در مدت کوتاهی دلار که به بیش از ۱۴۰ تومان هم رسیده بود به زیر ۱۰۰ تومان و بعد از مدت کوتاهی حتی زیر ۵۰ تومان هم رسید. مرتجعان منطقه به خصوص عربستان، شاید هم با هماهنگی با ایدای دیگر استخبارات در آن زمان تصمیم گرفتند برای ضرب‌زدن به اقتصاد کشور اسلامی ما به تقویت مصنوعی نرخ تومان بپردازند و البته بعد از مدتی ریال ایران را که خودشان به‌طور مصنوعی بالا برده بودند به شدت زمین زدند. به این ترتیب، همان‌طور که در کمتر از ۶ ماه قیمت دلار به زیر ۵۰ تومان رسید، در مدتی کوتاه‌تر باز به بالای ۱۳۰ تومان برگشت. مشابه این اتفاق را در مقاطع دیگری هم در اندازه‌های



می توان از این دوران عبور کرد

گفت‌وگو با یحیی آل اسحاق

اگر روزی سخن از جنگ اقتصادی به میان می‌آید و کسی درک و حسی از آن نداشت، اما الان تقریباً همه مردم متوجه ماهیت این واژه شده‌اند. یحیی آل اسحاق ضمن برشمردن ظرفیت‌های داخلی و خارجی کشور برای مقابله با تحریم‌ها می‌گوید: «سال ۹۸ سال ویژه‌ای است اما برای عبور از آن وحدت و همدلی لازم است؛ البته وحدت نه در حرف بلکه در عمل.»



سال ۹۸ شروع نشده، وزیر اقتصاد و دارایی و سپس رئیس‌جمهور درباره‌ی اوضاع سخت امسال سخن گفتند و مسائلی را مطرح کردند؛ ارزیابی شما از وضعیت امسال چیست؟ آیا اوضاع بهتر می‌شود یا بدتر؟

در اینکه سال ۹۸ سال ویژه‌ای است شکی نیست. حالا ویژگی‌اش در چیست، مهم است ولی اصل قضیه این است که سال ۹۸ یک سال ویژه است. نکته دومی که در سال ۹۸ مطرح می‌شود، یکی در حوزه اقتصادی و بخش دیگر در حوزه سیاسی و روابط بین‌الملل است. با توجه به شرایطی که در حوزه بین‌الملل و منطقه وجود دارد، می‌توان گفت در یک مقطع تاریخی قرار داریم. در حوزه بین‌الملل ما، آمریکا با ما درگیر است. در واقع دوستان و مخالفان و بدخواهان و معاندانی در دنیا داریم. آنچه هست اینکه ما در صحنه بین‌المللی با آمریکا و بعضی از هم‌راهانش در منطقه درگیر هستیم؛ مثل عربستان، امارات و بعضی کشورهای دیگر. اینها تمام تلاششان این است که در سال ۹۸ آنچه تا حالا یافته و یافته دارند به نتیجه‌ای برسانند؛ لذا حداکثر تلاش خودشان را خواهند کرد که با هر ابزار ممکن و با تمام هزینه‌هایی که کردند، از عملیات خود نتیجه بگیرند. به نظر خودشان هم در حوزه نظامی در خاورمیانه به قول ترامپ هفت هزار میلیارد پول خرج کردند و چیزی گیرشان نیامده است.

در تنها نقطه‌ای که فکر می‌کنند موفق باشند و به اهدافشان می‌رسند، حوزه اقتصادی است. در این حوزه تلاش هایشان را کردند و آنچه برخورد لازم بود مانند تحریم‌ها و خروج از برجام و پروژه ایران‌هراسی و خلاصه هر آنچه ممکن بود را انجام دادند. الان کمی چاشنی مسائل نظامی را هم قاطی کرده‌اند تا به اهداف اقتصادی خود برسند. در رابطه با مسائل نظامی که مشخصاً به جایی نمی‌رسند، در واقع خیلی بعید است که جنگی اتفاق بیفتد. به عبارت بهتر بعید اندر بعید است. به فرمایش مقام معظم رهبری نه آنها دنبال جنگ هستند و جرات جنگ دارند و نه ما دنبال جنگ هستیم. ما البته دنبال دفاع هستیم و اگر ما برخورد نکنند، قطعاً دفاع جانانه‌ای خواهیم داشت ولی اینکه ما دنبال شروع جنگ باشیم، قطعاً این از مجموعه نظامات ما بر نمی‌آید. آمریکایی‌ها هم می‌دانند که خطر شروع یعنی چه. آنها ممکن است جنگی را شروع کنند ولی جمع‌کننده‌اش نیستند؛ مخصوصاً در یک منطقه مثل خاورمیانه که منطقه‌ای باروتی است. همه منتظر انفجار هستند و اگر یک انفجار پیش بیاید، معلوم نیست که نتیجه‌اش چگونه جمع شود؛ لذا اگر مختصر عقلی هم برای طرف مقابل خود قائل باشیم، حتماً او محاسبات می‌کند. آقای ترامپ را نباید همه آمریکا بدانیم، بالاخره پشت این برخوردها هم اندیشکده‌ها، تصمیم‌گیرندگان و روابط خارجی آمریکا هست که باید هزینه‌ها فایده‌کنند. به نظر می‌رسد که شروع جنگ از

سوی آنها بعید باشد؛ البته جنجال و دادوبیداد و رجز خوانی ممکن است بکنند ولی رفتن به سمت جنگ نظامی را بعید می‌دانم. اگر هم برونند، طوری نیست که برنده و بازنده‌اش معلوم باشد. قطعاً ایران مقاومت خواهد کرد. ایران همانند سایر کشورها نیست. زمانی که رزمندگان ایرانی با ژسه و کتونی دفاع می‌کردند، دشمنان نتوانستند کاری کنند، الان که بحمدلله اقتدار نظامی ما بر همه مشخص است؛ بنابراین وقوع جنگ نظامی خیلی بعید است. لیکن جنگ در حوزه اقتصادی محتمل است. ممکن است که آمریکا تحریم‌ها را قوی‌تر کند. هم‌اکنون در حوزه‌های حمل و نقل، تحریم کالایی، بانکی و خدمات بازرگانی سعی در جمع کردن بار و دوست دارد و می‌کوشد اروپایی‌ها را تحت فشار قرار دهد. کشورهای دیگر مثل هند و کره و دیگرانی که با ما در تعامل هستند را با هدف دستیابی به آنچه مدنظر دارد تحت فشار قرار می‌دهد. به نظر من آنچه محتمل است حداکثر ۱۰ درصد فشار بیشتر از آنچه قبلاً بوده است، افزایش خواهد یافت چون تا به حال هرچه می‌توانسته‌اند را کرده و حداکثر این است که در حوزه‌های نفتی و بانکی فشارها را بیشتر کند که ۱۰ درصد بیشتر تغییر وضع نخواهیم داشت. فراموش نکنیم که آمریکا قبلاً اقتداری داشت که این اعتبار در صحنه بین‌المللی ریخته و نمی‌توان گفت که الان اروپا صددرصد تابع آمریکاست. اگرچه بد اخلاقی و بدرفتاری می‌کند که عمده مشکل مربوط به شرکت‌های اروپایی و نه دولت‌های اروپایی است. از آنجا که شرکت‌های اروپایی با برخی شرکت‌های آمریکایی تعاملاتی دارند، می‌ترسند با ما وارد همکاری شوند و الا اگر دولت‌ها همراه باشند، اوضاع بهتر می‌شود. اکنون بعضاً دولت‌های اروپایی تصمیم‌هایی می‌گیرند ولی قدرت اجرایی ندارند. همراهی‌هایی هم که می‌خواهند بکنند از سر اجبار است. در مورد سایر کشورها مثل کره، چین، هند و ترکیه که آمریکا سعی می‌کند روابط اقتصادی‌شان را با آنها بهم بزند هم تاکنون موفق نبوده است که آنها را همراه کند. ضمن اینکه کشورهای اروپایی هم در حفظ برجام تلاش می‌کنند. مجموعه کالاهای صادراتی‌مان به همه کشورهای اروپایی جمعا به اندازه یک‌دهم صادراتمان به عراق نیست که قابل تامل است.



امسال حدود ۱۲ یا ۱۳ میلیارد صادرات داشتیم در حالی که کل صادرات ما به کشورهای اروپایی کمتر از دو میلیارد دلار است؛ یعنی وزن ظرفیت منطقه و تعاملات منطقه‌ای ما به مراتب بالاتر از اطرافین است که آمریکا می‌خواهد روی آنها حساب کند. در مجموع اوضاع اقتصادی هم در سال ۹۸ کمی سخت‌تر خواهد شد ولی ضرب و اندازه فشار بیشتر از ۱۰، ۱۵ درصد نخواهد بود. در حوزه‌های داخلی هم مشکلاتی داریم. از ابتدا هم وضعیت ضعیف تأثیر تهدیدهای اقتصادی ۳۰ درصد بیشتر نبوده است. به عبارت دیگر، چالش‌هایی که در کشور داریم ۳۰ درصد بیشتر منبعث از آثار خارجی نیست و ۷۰ درصد باقیمانده به داخل خودمان مربوط است. نظام تدبیر، برنامه‌ریزی، مدیریت، الگوهای مدیریتی، افراد و مدیران، برنامه‌ریزی‌ها، عزم و چگونگی استفاده از ظرفیت‌های اجتماعی و اقتصادی کشور و اتحاد و انسجام داخل کشور ۷۰ درصد از چالش‌های ما را به خود اختصاص داده است. سال ۹۸ سال ویژه‌ای است که اگر آن را سال اتحاد، همدلی و جلوگیری از تهدیدهای دشمن در نظر بگیریم و ببینیم که دشمن عزمش را جزم کرده که با ما در حوزه اقتصادی برخورد کند، پاتکوش این است که عزم بین دولت و ملت، مجلس و قوه قضائیه، نهادها و رسانه‌ها را واقعاً به یک عزم ملی برسانیم؛ همان طور که در بحران‌های تاریخی همیشه این طوری بوده‌ایم. وقتی وجدان جامعه به این نظر برسد که تهدیدی از خارج است، خاصیت ایرانی بودن ما این بوده که همه، گلابه‌ها و اختلافات را کنار گذاشته و دست به یکی کرده و طرف مقابل را زمین زده‌ایم و بعد دوباره از اول، حرکت از نو، ضرب المثلی هم در این باره هست که «گلابه‌ات به سرم، عروسی بسرم» یعنی گلابه‌ها را کنار بگذاریم، دست به یکی کنیم، طرف مقابل را سر جایش بنشانیم، دوباره دعوایمان سر جای خودش است. اگر به این عزم برسیم که الان خودرابطی است که باید دست به یکی کنیم، به نظرم ظرفیت و توان داخلی در حوزه اقتصادی، از مقدار ذخایر ارزی گرفته تا امکان تولید داخلی و کنترل تورم و نقدینگی و سیاست‌ها و الگوهای اقتصادی‌مان این طور نیست که ما ندانیم. اینطور

نیست که مسئولان ما دانش و تجربه نداشته باشند؛ فقط مشکل، امنیت‌های گروهی، حزبی، گروهی و دسته‌ای و یک مقدار هم فساد حاکم بر سیستم است. اگر اولویت مسائل اقتصادی را بر سایر اولویت‌ها ارجح بدانیم، یعنی با متر اقتصادی اندازه‌گیری کنیم، اگر اولویت مثبت و منفی و چالش‌ها و تهدیدها را به مسائل اقتصادی بدهیم و نه مسائل سیاسی، یک مقدار هم با ریشه‌های فساد و نه با نمودهای فساد برخورد کنیم، از این دوران عبور می‌کنیم. در روابط بانکی فساد می‌بینیم ولی آنها که فساد را ایجاد می‌کنند یک بحث است و ریشه‌های فساد جای دیگری است. ریشه‌های فساد را باید با قاطعیت زد. باید بتوانیم انسجام و وحدت ملی را در حوزه اقتصادی با واقعیت‌ها و نه با حرف حفظ کنیم. دولت، مجلس و قوه قضائیه و رسانه‌ها هم همین را می‌گویند ولی عمل با حرف ۱۸۰ درجه فرق دارد.

چرا چنین عقیده‌ای دارید؟

به عنوان مثال آقای رئیس‌جمهور به این نتیجه رسیده که برای اداره امور بخش اقتصادی در نهادها موجود وزارتخانه‌ها، احتیاج به یک وزارت بازرگانی دارد و چهار بار هم گفته است. در هر جلسه‌ای هم می‌رسد می‌گوید. حتی خدمت آقا و در جلسه دولت و مراسم‌های مختلف عنوان کرده اما تا کنون چهار بار این طرح به مجلس رفته و به نتیجه نرسیده است. رئیس‌جمهور می‌گوید نمی‌توان این مجموعه اقتصاد کشور را بدون داشتن یک وزارت بازرگانی تمام حوزه‌های تأمین، توزیع، نظارت، قیمت‌گذاری، مدیریت واردات، مدیریت صادرات و نهادهای بین‌المللی اداره کرد. درحقیقت مجری در صحنه می‌گوید که نمی‌شود اما مجلس محترم پیش‌تر در یک کفش کرده و می‌گوید چون در قانون برنامه ششم نه گفته‌ام، الان هم باید نه بگویم. چون این درخواست دولت مغایر قانون برنامه است، پس نه! در واقع روی شکل قضیه رفته، غافل از اینکه محتوا دارد جان مردم را به لب می‌رساند. عدم کنترل گرانی‌ها معیشت مردم را به خطر انداخته است؛ البته دولت و مجلس تصویب کردند که ۱۴ میلیارد دلار برای ۲۴ قلم

کالای اساسی پول تخصیص دهند. ارز مربوطه را هم داده‌اند و کالاهایی مثل گوشت، برنج و روغن هیچ کدام تحریمی نیست ولی با دو برابر قیمت این اقلام به دست مردم می‌رسد؛ مردمی که ۵۰ درصدشان قدرت خریدشان کفاف زندگی‌شان را نمی‌دهد. حالا مجری می‌گوید برای اینکه این وضعیت را سامان دهد به یک نهاد ویژه احتیاج دارد. حداقل در این شرایط بحران که دشمن جنگ روانی وارد می‌کند و علیه معیشت مردم سعی در هیجانی کردن اوضاع دارد، احتیاج به نهادی به اسم وزارت بازرگانی دارد ولی مجلس محترم پایش را در یک کفش کرده و به دلایل آ و ب و قاف که مربوط به شرایط عادی و یک‌سری هم منافع شخصی و گروهی است، مخالفت می‌کند. منافع شخصی و گروهی را از این جهت عرض می‌کنم که کالاهای خریداری شده با ارز ۴۲۰۰ تومانی با دو برابر قیمت به دست مردم داده می‌شود. به طور روشن قیمت گوشتی که در بازار عرضه می‌شود با قیمت گوشت نیما می‌باید ۴۰ هزار تومان باشد اما ۸۰ هزار تومان به دست مردم می‌رسد. شکر ۳۰۰۰ تومانی، ۱۰ هزار تومان و خرما ۲۰ هزار تومانی، ۴۰ هزار تومان به دست مردم می‌رسد یعنی حجم عظیمی از رانت در این میان هست که کف آن در حدود ۶۰، ۷۰ هزار میلیارد تومان می‌شود، یعنی ۴ هزار را ضرر ۱۴ میلیارد تومان کنید، با احتساب کالای داخلی حدود ۶۰، ۷۰ هزار میلیارد تومان می‌شود که معادل یک‌سوم بودجه کشور است و در مدت یک‌سال در جیب عده‌ای می‌رود. غیر از سود قانونی به اندازه یک‌سوم بودجه کشور رانتی است که به جیب عده‌ای می‌رود. دولت محترم می‌گوید که این بلا هست و حداقل ادعا می‌کند برای جلوگیری از این بلا می‌خواهد که وزارت بازرگانی احیا شود. غیر از این مگر نباید مجلس بقیه یکی را به خاطر گرانی بگیرد؟ وزارت کشاورزی می‌گوید به من ربطی ندارد. وزارت صمت هم می‌گوید به من ربطی ندارد. پراید ۵۱ میلیون تومانی و گوشت ۱۰۰ هزار تومانی و خرما ۴۰ هزار تومانی و برنج ۲۵ هزار تومانی و پیاز ۱۵ هزار تومانی را چه کسی باید جواب دهد؟ این گرانی‌ها لوٹ شده است. حالا توپ در زمین مجلس است و اگر متوجه



ترامپ نتوانسته به آنچه می‌خواسته در مورد تحریم‌های ایران برسد

نشود، بالاخره همه مردم مجلس را بدهکار می‌دانند. دولت می‌گوید که نگذاشتید و چهار بار رسمی و غیررسمی گفته‌ام. در شرایطی که انسجام لازم است، باید دقت داشته باشیم. در حوزه روابط بانکی دیگر همه فهمیده‌اند که میزان نیست. آقا گفته‌اند، مجلس گفته، نخبگان و رسانه‌ها هم به آن پرداخته‌اند. چند سال است که گفته می‌شود که فسادزاست، میلیارد میلیارد پولی که باید به سمت تولید برود به سمت فساد می‌رود. چرا نقدینگی که علت‌العلل فساد است، نسبت به سال‌های قبل چهار برابر شده است. الان هزار و هشتصد هزار میلیارد تومان نقدینگی کشور است. از اول این دولت تاکنون نقدینگی چهار برابر شده است ولی تولید ناخالص داخلی به اندازه سال ۹۲ است. تولید در اندازه سال ۹۲ و حجم نقدینگی چهار برابر سال ۹۲ است. این چه ربطی به ترامپ دارد؟ اینها به نظام بانکی و قسمت اعظم این نقدینگی مربوط به روابط داخل بانکی است، عمده خلق پولی است که اینها دارند می‌کنند. این هزار و هشتصد هزار میلیارد تومان از کجا آمد؟ خلق پولی است که نظام بانکی ایجاد کرد و دائم رو به تزاید است. حالا این حجم، پول شده و اگر به بخش تولید هدایت شود تولید ناخالص داخلی کمی تکان می‌خورد. الان ظرفیت

این حوزه موفق باشد چون مساله نفت علاوه بر خواست آمریکا، به نیازهای جهانی هم بستگی دارد. بالانس نفت جهانی و بعضا پالایشگاه‌هایی که در دنیا اختصاصا با نفت ما اداره می‌شوند، نکته مهمی است. شرایط و منافع کشورهایی هم که هستند باید در نظر گرفت؛ آنها برای خودشان حساب و کتابی دارند و این طور نیست که یکی از بالا دستور فرمود بخريد، بگویند چشم و وقتی هم گفت نخريد، بگویند چشم! هند زندگی خودش را باید با نفت ما اداره کند. ترکیه و عراق هم همین طور؛ اما اینکه اذیت کنند، ممکن است در شرایط بازار خرید و فروش نفت ما با مشکلاتی مواجه شویم. به نظر نفت را در حداقل یک میلیون و خرده‌ای بشکه قطعا می‌فروشیم و شکی در این نیست. شرایط جهانی هم طوری نیست که اینها بتوانند جای خالی نفت ما را پر کنند. آنها وعده دادند که عربستان جبران می‌کند ولی چین، هند، ترکیه و بقیه کشورها اعلام کرده‌اند که می‌خرند. ما در حد یک میلیون بشکه در روز خیلی مشکل نداریم؛ ضمن اینکه این فشار یک نقطه مثبت هم دارد که ما را وادار می‌کند کم‌کم وابستگی مان را به نفت کم کنیم که آرزوی تاریخی ماست چون حالا مجبور می‌شویم با اجبار کمی جبران کرده و از ظرفیت‌های دیگرمان

تمام تلاش آمریکا این است که صادرات نفت ما را به صفر برساند؛ این آرزوی است که ترامپ می‌کند ولی بعید می‌دانم در این حوزه موفق باشد چون مساله نفت علاوه بر خواست آمریکا، به نیازهای جهانی هم بستگی دارد. بالانس نفت جهانی و بعضا پالایشگاه‌هایی که در دنیا اختصاصا با نفت ما اداره می‌شوند، نکته مهمی است

خالی کارخانه‌ها بعضی با یک سوم و بعضی با یک چهارم ظرفیت و برخی با ۵۰ درصد به دلیل نداشتن سرمایه در گردش تعطیل می‌شود. این معادله‌ای است. هزار و هشتصد هزار میلیارد تومان پول دارید و ۵۰ درصد کارخانه‌ها با ظرفیت پایین کار می‌کنند. بازار هم تشنه است و کالای قاچاق می‌خرند. صورت‌مساله‌ها را که با هم جمع کنید، نظام تدبیر است که گیر دارد. من آل اسحاق می‌فهمم؛ دست‌اندرکاران که در کنه مسائل هستند. نظام تدبیر را باید براساس اقتضات زمان و مکان و با توجه به تهدید بین‌المللی در نظر گرفت و اعتماد از دست‌رفته مردم نسبت به مدیریت را باید برگرداند. یکی از مشکلات اساسی این است که دشمن جنگ روانی ایجاد کرده، واقعیت‌های موجود را دیکته کرده و متاسفانه اعتماد لازم به دوران تهدید و بحران بین فعالان اقتصادی و نظام مدیریت اقتصادی در کشور نیست؛ بنابراین سرمایه‌گذاری بلندمدت نمی‌شود و همه دنبال سفته‌بازی و کارهای غیرفعال اقتصادی می‌روند. یک روز طلا، یک روز سکه، یک روز شکر، یک روز هم نخود. کارها این شکلی سر و سامان پیدا نمی‌کند و بعد هم به اقتصاد ضربه می‌زند.

فکر می‌کنید وضعیت فروش نفت به چه صورت خواهد شد و چه تأثیری روی اقتصاد خواهد داشت؟

تمام تلاش آمریکا این است که صادرات نفت ما را به صفر برساند؛ این آرزوی است که ترامپ می‌کند ولی بعید می‌دانم در

استفاده کنیم. الان بانک مرکزی و نهاد‌های بین‌المللی اعلام می‌کنند که ذخایر ارزی ما بالای ۱۰۰ میلیارد دلار است، منتها قفل شده و نمی‌توانیم از آنها استفاده کنیم؛ یعنی اگر نظام تدبیر و سیاست‌های اقتصادی و تجاری را متناسب با اقتضات آن کشور و سیستم تهران و سیستم‌های معاملات طرفینی را که در تاریخ داشتیم، انجام دهیم، امکان بالقوه موجودمان به گونه‌ای است که حتی اگر هیچ چیز هم صادر نکنیم، می‌توانیم تا دو سال دیگر نیازهایمان را مرتفع کنیم؛ یعنی کل حجم واردات تجاری مان الان حدود ۵۰ میلیارد بیشتر نیست. اگر صد میلیارد دلار داشته باشیم به این معناست که تا دو سال دیگر ارز داریم. آنها هم خودشان این حرف را می‌فهمند. دلیلش این است که ما کی تحریم نبودیم؟ یعنی طی این مدت همیشه تحریم کرده‌اند و گران زندگی کرده‌ایم؛ اما ترنول تجاری مان بالای صد میلیارد دلار بوده است. در همین شرایطی که نقل و انتقال پول را برهم زدند و جلوی واردات و صادرات را گرفتند طی پنج سال گذشته که نگاه کنید، کدام سال کمتر از صد میلیارد دلار ترنول تعاملاتمان بوده است؟ کمی گران تر زندگی کرده‌ایم که این راه‌ها بهتر شده که بدر نماند.

در نهایت فکر می‌کنید روند چگونه خواهد شد؟

دوباره تکرار می‌کنیم که توان بالقوه و بالفعل ما به شرط اینکه نظام تدبیرمان درست باشد، آنها را قطعاً زمین می‌زند؛ البته اگر مقاومت حرفه‌ای مان و نه مقاومت شعاری مان را تقویت

کنیم. گفتن این حرف‌ها البته خیلی خوب است و بار تحریکی و رجزخوانی دارد ولی آنها که دست‌اندرکار هستند، یعنی فعالان، سیاست‌گذاران، عاملان و مدیران اقتصادی باید مقاومت عملیاتی کنند. اگر اینها راست بگویند و وارد صحنه شوند، یعنی تولیدکننده و مصرف‌کننده ما برنامه مقاومت داشته باشد و به جنس خارجی میدان ندهند، می‌توان از این دوران عبور کرد. در این شرایط که کارخانه‌های لوازم بهداشتی به وفور داریم، ظلم است که در این گیر و دار لوازم خارجی وارد کنیم. یک خرده غیرت هم چیز خوبی است. یک وقت هست که شرایط عادی است و پول از سر و صورتان می‌ریزد، حرفی نیست، الان که همه چیز هست و فشار هم روی آن هست، درحقیقت مصرف‌کننده و تولیدکننده واسطه‌ها به اصل مقاومت عمل کنند. کسانی که در قالب دلالی سوءاستفاده می‌کنند، چند صباحی فرصت دهند تا کشور کمی روی پای خودش بایستد و بعد دوباره شروع کنند. درحقیقت شدنی است. این را کسی می‌گوید که ۵۰ سال در مسائل بحران‌های اقتصادی بوده‌ام. من از اول جنگ در بحران‌های اقتصادی بوده‌ام. شرایطی را در وزارت بازرگانی داشتیم که پنج روز بیشتر ذخیره گندم نداشتیم. در شرایطی وزارت بازرگانی را تحویل گرفتیم که کل ارز سه میلیارد دلار یوزارنس شش ماهه بود و نه تهاتر ۲۴ قلم کالا با ۱۴ میلیارد دلار؛ ۱۰ هزار قلم کالا با ارز یوزارنس شش ماهه، آن هم نه در شرایط عادی بلکه در شرایطی که نیازهای باقیمانده از جنگ و انتظارات در نوسازی و بازسازی وجود داشت، جاده‌ها و نیروگاه‌ها و سد‌ها هزینه داشت و پس‌انداز هم نداشتیم و باید از موجودی‌هایمان استفاده می‌کردیم. با یک تورم ۴۰ درصدی در سال، ۲۴ قلم از کالاهای اساسی از زمان ما مطرح شد که سه قسمت کردیم: کالای حساس مثل گندم و روغن و برنج، کالای ضروری مثل قلم و کاغذ و لاستیک و کالاهای عادی. این کالاهای اساسی که ۲۴ قلم بود در حدوفور با یک نوسانات ۵، ۶ درصدی در طول دوره ۷۲ تا ۷۶ اداره شد. الان که ۱۴ میلیارد فقط برای ۲۴ قلم کالا است درحالی که انبارها مملو از تولیدات است. من یک سال فقط ۷ میلیون تن گندم وارد کردم. الان گندم خودکفا شده و محصولات کشاورزی و صنعتی رشد کرده است. شرایط کنونی اصلا با آن شرایط قابل قیاس نیست. الان صد میلیارد دلار پول دارید، آن موقع کلی بدهی با یوزارنس شش ماهه داشتیم. کشور این دوره‌ها را گذرانده. هم تجربیات هست و هم آدم‌های هستند. فقط یک مقدار میدان دادن و همدلی می‌خواهد. زمینه همدلی را باز کنیم، متاسفانه هنوز که هنوز است فضای سیاسی بر فضای واقعیت‌های حوزه‌های دیگر می‌چربد؛ یعنی دم از حرف ملی می‌زنیم ولی مترمان، متر سیاسی است. یعنی در این جریان بحران یک آدمی را می‌بینیم که دلسوز است ولی اول نگاه کنیم به سلیقه حزبی اش که ببینیم با گروه ما همخوانی دارد یا خیر؟ چند تا سخنرانی داشته که در آن به ما انتقاد کرده؛ ببینیم موضعش چگونه است؟ یعنی در شرایطی که آنها از چوب، آدم می‌تراشند، ما دنبال این هستیم که در جلسه سخنرانی گوش دولت را گرفته است! این چه برخوردی است؟ الان وقت این حرف‌ها نیست. دایره تأثیرگذار سیاسی بر سایر حوزه‌ها می‌چربد. هر کسی را با چیزی از صحنه بیرون کرده‌اند. الان وقت جمع کردن نیروهاست و نه وقت بیرون کردن نیروها. دشمنان ما سراغ چینی‌ها رفتند و هر دو روز یک بار سراغ عراقی‌ها می‌روند تا رابطه‌شان را با ایران بر هم بزنند. به بانک مرکزی عراق می‌گویند که رابطه‌اش را با ما بر هم بزنند. اصلا کار مایک پمپو شده که کیف به دست هر دو روز یک‌بار از این کشور به آن کشور سفر کند تا روابط بانکی ما را بر هم بزند. آنها دارند از چوب، آدم می‌تراشند و ما گران‌برداشته‌ایم در سر آدم‌های خودمان می‌زنیم تا همه را مایوس کرده و از صحنه بیرون کنیم. این رویه‌ای است که از هر دو طرف سر می‌زند. الان وقت برداشتن درها و وصل کردن است.

«مدیریت» مهم‌ترین چالش اقتصاد

مدیریت اوضاع اقتصادی هنوز خود را با وضعیت جدید هماهنگ نکرده است



حجت الاسلام غلامرضا مصباحی مقدم

عضو هیأت علمی دانشگاه امام صادق

دولت چه زمانی به خود می‌آید و متناسب با وضعیت روز عمل می‌کند، واقعا چشم‌اندازی وجود ندارد چون آنچه مهم است اراده است اما اراده‌ای برای تغییرات در دولت نمی‌بینیم. اگر بخواهیم کل سال ۹۸ را در نظر بگیریم، باید بگوییم همواره به خدا امیدواریم و همین امید به خدا الهام‌بخش آینده‌ای بهتر برای کشور است، به خصوص پس از عقب‌نشینی‌های اخیر آمریکا این امید به آینده در ما تقویت می‌شود و ان شاء الله اسفند با وضعیت بهتری نسبت به حال حاضر در اقتصاد کشور مواجه خواهیم بود. من پیش‌بینی مثبتی را برای اسفند مطرح کردم و روشن است که بهتر شدن اوضاع از ناحیه دولت نیست بلکه بخش خصوصی پالس‌های امیدوارکننده و مثبتی از خود بروز می‌دهد چون با کاهش واردات، شرایط برای تولید داخلی بهتر از گذشته فراهم است، بنابراین این مایه امیدواری برای استقبال از تولید داخلی شده است.

نمی‌بینیم کاری انجام بگیرد که بخواهد قیمت‌ها را مدیریت کند. تنها برنامه‌ای که دولت اعلام کرد، انتصاب یک معاون بازرگانی برای رئیس‌جمهور است تا روی مدیریت بازار متمرکز باشد. حالا باید منتظر ماند و دید این تغییر چقدر می‌تواند در تنظیم قیمت اقلام مختلف مؤثر واقع شود. یکی از مسئولان دولتی در گفت‌وگویی اخیرا اعلام کرد «بنا نیست قیمت‌ها در بازار کنترل شود، در صدد هستیم تولید داخلی رونق پیدا کند و برای رسیدن به رونق تولید داخلی، قیمت‌ها کنترل نمی‌شوند». این سخن نشان می‌دهد که هنوز درک لازم برای ضرورت مدیریت بازار و کنترل قیمت‌ها در دولت به وجود نیامده است. تصور غلطی در دولت شکل گرفته که مدیریت بازار و کنترل قیمت‌ها به معنای جلوگیری از رشد و رونق تولید است. در مجموع هنوز نشانه‌ای مبنی بر بهبود شرایط اقتصاد داخلی ناشی از مدیریت اقتصادی کشور مشاهده نمی‌شود. در باره اینکه

مهم‌ترین چالش‌هایی که ما در سال ۹۸ پیش رو داریم، یکی مساله تحریم‌ها و دیگری مدیریت اوضاع اقتصادی کشور است. تحریم‌ها نقطه اوج خود را پشت سر گذاشتند و با وضعیت جدیدی در حوزه تشدید فشار بر اقتصاد کشور مواجه خواهیم بود. امروز شاهد هستیم کشورهایی که تهدید به تحریم شدند تا از ایران نفت نخرند، یکی پس از دیگری در حال بازگشت به بازار نفت ایران هستند. این مساله نشان می‌دهد که تهدید آمریکا از نقطه اوجش گذشته و روز به روز که فضای روانی تحریم‌ها از بین برود، آثار فشارها به اقتصاد ایران بیشتر رنگ می‌بازد، بنابراین نگرانی‌های ما از تحریم‌های آمریکا رو به کاهش است اما نباید از چالش دوم که همانا مدیریت اوضاع اقتصادی کشور است، غافل شویم. مدیریت اوضاع اقتصادی کشور به روال گذشته جلو می‌رود و هنوز خود را با وضعیت جدید پیش‌آمده هماهنگ نکرده است. به عبارت دیگر، ما



علی قنبری

عضو هیأت علمی و استاد دانشگاه تربیت مدرس

می‌توانیم تحریم‌ها را دور بزیم

ما صادرات نفت رانه در حد یک میلیون و ۵۰۰ هزار بشکه، بلکه در حد حداقل نیازهای کشور خواهیم داشت

حکومت ما شوند، باید بدانند که این اتفاق نمی‌افتد و کارهایشان نتیجه‌بخش نخواهد بود. در واقع برعکس مردم به حاکمیت گرایش پیدا کرده و وحدت پیدا می‌کنند و برخلاف آنچه آمریکایی‌ها می‌خواهند، نتیجه خواهند گرفت. در شرایط کنونی، برای مقابله با تحریم‌ها، دولت باید اتحاد و انسجام اجتماعی را برقرار و به مردم تکیه کند. همچنین از ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های خود استفاده و به خود اتکا کند. در عین حال، روی تولید داخلی و افزایش کیفیت کالاها تمرکز شود و در نهایت، تلاش کنیم مسائل و مشکلات تولید برطرف شود. ما باید روی صادرات غیرنفتی تمرکز کنیم و تلاش کنیم راهکارهای مختلف به کار گرفته شود تا تحریم‌ها را دور بزیم. ما باید از همه ظرفیت‌ها و توانمندی‌ها و پتانسیل‌ها استفاده کنیم. امکان دورزدن تحریم‌ها وجود دارد و امکان صفرشدن صادرات نفت وجود ندارد. ما صادرات نفت رانه در حد یک میلیون و ۵۰۰ هزار بشکه، بلکه در حد حداقل نیازهای کشور خواهیم داشت.

آمریکا علیه ایران به کار گرفته است. ترور بسم اقتصادی ابعاد مختلفی دارد و از طریق اعمال فشار علیه سیاست‌های اقتصادی یک کشور تلاش می‌کند به شکلی آن کشور را به فروپاشی نزدیک کند. برای مثال، کاهش ارزش ریالی پول یک کشور، کاهش نرخ رشد اقتصادی، شکاف‌های مالی مردم و کاهش ضریب جینی و افزایش نقدینگی تورم، نمونه‌های بارز تروریسم اقتصادی هستند که سبب ضرر به تولید کشور و بیکاری می‌شوند؛ به طوری که مردم هم نسبت به نظام بدبین شوند. البته ایران کشور قدرتمند و بزرگی است. اشتباهی که مسئولان آمریکا می‌کنند این است که فکر می‌کنند با یک سیاست می‌شود با همه کشورها برخورد کرد، در صورتی که ایران ۴۰ سال است مورد تحریم آمریکاست و تحت فشار بوده و مقاومت کرده؛ به همین دلیل من فکر می‌کنم تحریم‌ها اثرات خیلی عمیقی ندارند، گرچه فشار روی مردم زیاد است. کشورهای که می‌خواهند موجب تغییر

آمریکا متأسفانه با شیوه‌های قلدر مآبانه و زورگویی، دیدگاه‌های خود را به مردم دنیا تحمیل کرده است؛ شیوه‌هایی همچون استعمار سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی. امروز شیوه و راهی که آمریکا در پیش گرفته، فشارهای غیرقانونی سیاسی است که به طور عمده با نقض قوانین بین‌المللی انجام می‌شود و نمونه‌های آن را در خروج از کنوانسیون‌های مختلف توسط آمریکا شاهد بودیم؛ به طوری که آمریکا با زورگویی و قانون‌شکنی در شرف تحمیل عقاید خود به دنیاست. در مورد تروریسم اقتصادی، تحریم‌های غیرانسانی و ناجوانمردانه‌ای که آمریکا علیه ایران اعمال کرده، نمونه‌هایی بارز از تروریسم اقتصادی است؛ مواردی همچون جلوگیری از نقل و انتقالات پولی، جلوگیری از صادرات نفت و جلوگیری از سایر صادرات ایران. در عین حال، فشار به اقتصاد ایران که باعث کاهش ارزش پول ملی و افت نرخ رشد اقتصادی شده، از نمونه‌های بارز تروریسم اقتصادی است که

خاکستری‌ها

نگاه ویژه به طبقه فرودست، ویژگی فیلم جدید سعید روستایی است

فیلم متری شیش ونیم؛ دومین ساخته سعید روستایی است که این روزها آخرین فرصت‌های اکران خود را می‌گذراند؛ بیش از ۲۵ میلیارد تومان فروش داشته و در عین حال توجه عده زیادی از اهالی سینما را نیز به سوی خود جلب کرده است؛ یک اکران به تمام معنا.

اکثرمان به خاطر داریم که ورود درخشان سعید روستایی به سینما با کارگردانی فیلم ابد و یک روز همراه بود؛ محصولی حرفه‌ای در ژانر اجتماعی سینمای ایران که چه در جشنواره فجر و چه در فروش گیشه، به خوبی دیده شد، درخشید و پس از آن نیز در سینمای خانگی آرام گرفت. سعید روستایی به‌عنوان یک کارگردان فیلم اولی توانست در ژانری غیر از کمدی، فیلمی بسازد که بتواند با عموم مردم ارتباط برقرار کند، بر سر زبان‌ها باشد و اغلب مخاطبان در کنار نام فیلم و بازیگران، با نام کارگردان نیز آشنا باشند که این یک موفقیت بزرگ و البته مهم به حساب می‌آید؛ موفقیتی که در روزگار کمدی‌های کافه و کاباره‌ای به کمتر کارگردانی می‌رسد.

روستایی برای ساخت فیلم ابد و یک روز که نخستین کارش بود، مورد توجه رسانه‌ها و منتقدان قرار گرفت. او توانست با همین فیلم، تمامی جوایز کارگردانی و فیلمنامه را از کلیه جشنواره‌های معتبر داخلی کسب کند. او در سی و هفتمین جشنواره فیلم فجر؛ چهار سیمرغ را از آن خود کرد. پس از آن نیز، ۹ جایزه داخلی و خارجی برای ابد و یک روز دریافت کرد که این تعداد جوایز برای یک کارگردان در تاریخ سینمای ایران بی‌سابقه است.

مرور نظرات اهالی سینما و ناقدان به خوبی نشان از آن دارد که کمتر کسی در سینما ابد و یک روز را دوست ندارد؛ فیلمی که با یک داستان نسبتاً تکراری و شنیده‌شده پیش روی شما اسارت می‌خورد؛ اما زاویه روایتگری را به‌صورتی تنظیم و بیانی از بازیگران رادگوشان نجوا کرده که در نهایت منجر به تفاوت عمده با دیگران شده است. کارگردان ۲۶ ساله این فیلم، ایده‌ای را در ذهن خود پروراند که مطمح نظر بسیاری از افراد دیگر هم بوده و هست؛ داستان خانواده‌ای از طبقه پایین شهر که قرار است با ورود یک خواستگار و مسائلی که در باره این اتفاق رخ می‌دهد، تماشاگر را به دنیای تاریک این خانواده هدایت کند و زندگی‌شان را مقابل دیدگان مخاطب قرار دهد. آنچه ابد و یک روز را از دیگر آثار مشابه متمایز کرده، شیوه پرداخت روستایی به این ماجرای ساده و پرتکرار است.

تفاوت مهم و عمده ابد و یک روز با دیگر آثار آن است که در این حال و هوا ساخته شده، در این است که این بار کارگردان به خوبی شخصیت‌های داستانی و جغرافیایی که داستان در آن رخ می‌دهد را شناخته است. سعید روستایی با تسلطی که به ندرت می‌توان در یک کارگردان اجتماعی جست‌وجو کرد، شخصیت‌های پرتعداد داستانش را به حدی خوب و درست پرورش داده که مخاطب را به راحتی با آنها همراه کرده و به میانه میدان آورده است و وقتی احساس اعتماد در دل مخاطب گرم شد و برق نگاهش را به سعید روستایی سپرد، داستان دردها و ناراحتی‌های شخصیت‌ها را برای مخاطبش روایت می‌کند. روند این روایت به قدری روان و سیال پیش رفته که تمام این گره‌ها تبدیل به دردهای ذهنی مخاطب در هنگام تماشای فیلم می‌شود.

ابد و یک روز شاید نمونه خوبی از درک محیطی کارگردان باشد؛ اینکه کارگردان اصراری به قطعی‌سازی کارا کترها ندارد. او به خوبی می‌داند که برای روایت داستان آدم‌های معتاد، خانواده‌های فقیر و قشر پایین شهری، نیازی به سفید و سیاه کردن آنان ندارد. او انسان را در رنج دیده، نوشته و برای مخاطب روایت کرده. انسان‌هایی که دردهای مشت‌تری دارند، اما هرگز برای رسیدن



پایان راه یک کارگردان؟

در حاشیه پایان اکران متری شیش ونیم

محبوبه شریف حسینی روزنامه نگار

و گویی بیشتر من نگارنده سعی دارم آن را به فیلم الصاق کنم درحالی که در فرم فیلم جایی ندارند. نکته حائز اهمیت دیگر در باره سعید روستایی، شناخت خوب او از طراحی روند صحنه‌ها در فیلمنامه و حتی در کارگردانی است. این نکته را می‌توان بارزترین توانایی او نامید که غالباً در طول مسیر فیلمش صحنه‌هایی را به تصویر می‌کشد که هر لحظه مخاطب را غافلگیری می‌کنند و سطح تنش را بالا می‌برند. به‌عنوان نمونه به صحنه بی نظیر تفتیش خانه خرده‌فروشی به نام رضا دقت کنید. اگر ارزش مثبت را برای زن، لورفتن موادی که در دامنش قایم کرده است، بدانیم و هر چیزی را که لحظه به لحظه به لورفتن او کمک کند، منفی؛ آن وقت بیایید بررسی کنیم چقدر این روند مثبت و منفی در طول این صحنه شدت می‌یابد. ابتدا زن رضا خیلی طبیعی می‌گوید که خانه را اشتباه آمده‌اید (مثبت)، پلیس باور نمی‌کند و به زور وارد خانه می‌شود (منفی)، هرچه می‌گردند در وسایل خانه موادی پیدا نمی‌کنند (مثبت)، تصمیم می‌گیرند منتظر رضا بمانند (منفی)، رضایم آید اما جنسی به همراه ندارد (مثبت)، پلیس درخواست سگ می‌کند (منفی)، زن رضا را وارد ماشین می‌کنند و سگ، او را نمی‌بیند و پلیس هم به او شکی ندارد چرا که موقع آمدن رضا با جیغ و فریاد سعی دارد به مأمورها القا کند که مواد در دستان رضاست (مثبت)؛ اما ناگهان وقتی سگ بیرون می‌آید به سراغ زن می‌رود و مواد را پیدا می‌کند (منفی). برای ما به‌عنوان مخاطب هر کدام از این مثبت و منفی‌ها هر بار دله‌ها و غافلگیری به همراه دارد. رفته رفته بیشتر و بیشتر می‌شود. در واقع چنین صحنه‌پردازی‌هایی حال چه از طریق کنش و چه از طریق دیالوگ (به‌عنوان نمونه صحنه طولانی دیالوگ گویی بین مرتضی و محسن که در پایان به کتک خوردن محسن به وسیله مرتضی منجر می‌شود) یکی از عوامل موفقیت سعید روستایی در جذب و درگیر کردن مخاطب با جهان فیلمش است؛ اما شاید افسوس بزرگ در باره فیلم متری شیش و نیم همین موضوع باشد که در اواخر فیلم، دیگر نه خبری از چنین صحنه‌هایی است و نه خبری از صمد پلیس فیلم که به یک‌باره اواخر فیلم غیب می‌شود. آن وقت این ایراد وارد است که توالی چنین صحنه‌هایی در پایان به نقطه مشخصی نمی‌رسد و به یک‌باره جذابیت فیلم تمام می‌شود. در پایان ما می‌مانیم و ترس و لرز از تماشای صحنه اعدام احتمالاً برای عبرت گرفتن! هر چند شاید ممیزی‌ها، روستایی را مجبور به نوشتن چنین پایانی کرده‌اند.

امید است که سعید روستایی بتواند در فیلم جدیدش کم‌نقص‌تر ظاهر شود و هر بار ما را شگفت زده کند. به هر روی، اتفاق کمی نیست که سعید روستایی در فیلم جدیدش، چه از منظر کارگردانی مانند محدود نبودن به یک لوکیشن مثل خانه فیلم ابد و یک روز و همچنین طراحی و هماهنگی پلان‌های شلوغ خیابانی و چه از منظر فیلمنامه که به شخصیت‌هایی در جایگاه متفاوت با فیلم قبلی‌اش رسیده، توانسته است به تکرار نیفتد و فیلم متفاوتی را در مقایسه با تجربه اول به نمایش بگذارد؛ فیلمی که با تمام ایراداتش به‌هر حال می‌تواند رضایت بسیاری از مخاطبان را جلب کند.



روستایی تلاش زیادی کرده تا شخصیت مثبت و منفی داستان را از زوایای دیگر نیز به مخاطب نشان دهد

در این فراز کمتر از انتظار یک مخاطب سینمایی است. پس از اینکه ناصر خاکزاد با چند بازجویی که روند‌هایی شبیه به هم دارند، بازداشت می‌شود، مدام این پرسش در ذهن ما شکل می‌گیرد که چگونه با این تهدیدها و بازجویی‌های پیش از این نتوانستند ناصر را بزنند؛ یا اگر هم تاکنون آن همه معنادار مورد بازجویی قرار نداده بودند، به تکرار افتادن روند بازجویی‌ها انکارناپذیر است و شگرد خاصی را در گیرانداختن ناصر خاکزاد شاهد نیستیم.

یکی از عوامل تازگی فیلم‌های او برای مخاطب، به‌تصویر کشیدن زندگی خانواده‌ها و آدم‌هایی است که کمتر مخاطبی شاید از نزدیک روند زندگی آنها را دیده باشد.

فیلم تا میانه داستان که دنبال ناصر خاکزاد هستند، کاملاً از یک نثر روایی مشخص برخوردار است و مادرگیر روندی هستیم که قرار است به گیرانداختن ناصر ختم شود. وقتی که تقریباً در میانه فیلم، ناصر را در خانه خودش گیر می‌اندازند، سؤال اینجاست که حال باید دنبال چه چیز در فیلم باشیم؟ در تمام مدت دنبال ناصری بودیم که به دست آوردنش به نظر کار راحتی نبود، حال که او را گیر آورده‌اند، دیگر مساله ما چیست؟ کمی بعدتر متوجه می‌شویم که روستایی سعی دارد به ما نشان دهد که گیرانداختن این آدم شاید راه‌حلی کافی نباشد و هر لحظه این آدم می‌تواند با دادن رشوه از آنجا بیرون بزند؛ امری که به نظر می‌رسد ناصر در طول این مدت بسیار انجام داده است و برای همین گیرانداختنش را خیلی جلدی نمی‌گیرد، بنابراین چیزی که ما را در ادامه برای تماشای فیلم ترغیب می‌کند، این است که آیا صمد پیش‌هاد رشوه‌ناصرا می‌پذیرد یا نه؛ اما این مساله نیز با ماجراهای فرعی دیگری پیوند می‌خورد و اساساً ما سرخ‌قصبه اصلی را گم می‌کنیم.

مهم‌ترین ماجرای که به کلی از قصه فیلم جداست و گویی شروع یک فیلم دیگر است، ماجرای کشته شدن فرزندان حمید (هماکار پلیس صمد) است. صرف نظر از باورپذیری این موضوع که چرا باید شخصی به نام رضا زاپنی که یک تولیدکننده شیشه است، فرزندان پلیس را به گروگان بگیرد و بعد هم آن را بین ببرد (که ما از جزئیات آن خبر نداریم)، این ماجرا هیچ تأثیری در روند قصه ندارد.

به‌عنوان مثال اگر بخواهیم آن را یک داستان فرعی در مسیر فیلمنامه هم در نظر بگیریم، ضمن اینکه می‌تواند به کلی از خط اصلی قصه جدا باشد؛ اما باید تأثیری حداقل در تغییر شخصیت‌ها ایجاد کند. اتفاقی که می‌افتد این است که پس از خودکشی رضا زاپنی، این ماجرا هم به کلی فراموش می‌شود و دوباره به سراغ کل کل صمد و ناصر می‌رویم. این معضل داستان فرعی را روستایی در فیلم ابد و یک روز هم دارد. داستان فرعی خودزنی پسر خواهر مرتضی برای اینکه به اصطلاح لاتی خود را پر کند، هیچ تأثیری در روند قصه و حتی روند شخصیت‌پردازی‌ها ندارد و آن قدر از مسیر اصلی فیلم جداست که می‌توان آن را حذف کرد. برداشت‌هایی از قبیل تقابل آن پسر خواهر قوی‌هیکل از نسل جدید با مرتضی و همچنین پرورش یافتن چنین نسلی در دل این خانواده، مفاهیمی هستند که به کلی در حاشیه قرار می‌گیرند

به مقاصدشان یک هیولای ترسناک نمی‌شوند. او همچنین عنایات ویژه‌ای به افسار پایین دست اجتماع دارد که به روشی در پردازش شخصیت نوید جلوه‌گر شده است؛ شخصیتی که برخلاف فضای تیره و تاریک داستان، کاملاً یک تیزهوش است. نوید در یک خانواده نه‌چندان معمولی به دنیا آمده و بزرگ شده است. فیلمساز با خلق او می‌خواهد این پیغام را به جامعه بدهد که افراد باهوش متعلق به قشر یا طبقه خاصی از اجتماع نیستند، بلکه واقعیت‌های زندگی در همه جا عادلانه وجود دارد.

شخصیت‌های ابد و یک روز در متری شیش و نیم ادامه دارند. پلیس هنوز خاکستری است، شخصیت‌ها ابعاد متفاوتی دارند و یکی از مهم‌ترین آنها، نقش اول داستان است، ناصر خاکزاد تا حدود زیادی ادامه همان محسن ابد و یک روز است که حالا برای انتقام از تمام کمبودهای زندگی‌اش آن قدر در تولید و فروش شیشه پیش‌رفته که به راس هرم رسیده است؛ روبه‌روی او زندگی این دست شخصیت‌ها که برای روستایی جالب و برای مخاطبانش دیدنی و شنیدنی است. او در صدد است زندگی آدم‌ها و خانواده‌هایی را روایت کند که تفاوت زیادی با زندگی‌های روستایی دارند؛ روایتی که اصلی‌ترین دلیل جذابیت فیلم‌های روستایی به حساب می‌آید.

تلاش کارگردان برای خاکستری‌نشان دادن شخصیت‌ها، منجر به یک نقد، آسیب اجتماعی یا انتقاد در متری شیش و نیم شده است. روستایی تلاش زیادی کرده تا شخصیت مثبت و منفی داستان را از زوایای دیگر نیز به مخاطب نشان دهد. او دو شخصیت اصلی را خاکستری طراحی کرده و در جریان این تلاش، پرداخت موفق‌تری در باره پلیس داشته است. پلیسی که در متری شیش و نیم می‌بینیم، شباهت چندانی به پلیس‌های سینمای ایران ندارد. او از همان ابتدا یک‌بعدی نیست. در واقع کارگردان تلاش زیادی برای خلق شخصیت او می‌کند که این در تمام صحنه‌های حضور پیمان معادی روشن است؛ اما جایی که روستایی در پرداخت شخصیت ناصر خاکزاد به‌سوی خاکستری شدن می‌رود، برای فیلمنامه روی متری شیش و نیم کارگردان در پرداخت شخصیت ناصر خاکزاد دچار ایراداتی شده، او اگرچه ناصر را یک خالفاکار سنگین در تجارت شیشه معرفی می‌کند؛ اما در پایان سعی دارد با نشان دادن انگیزه‌های او از این امر و البته زمینه‌هایی که به اجبار ناصر را وارد این مسیر زندگی کرده، او را هم خاکستری جلوه دهد. هر چند این زاویه نگاه تا حدود زیادی منطقاً با انصاف است؛ اما این روایت وقتی به داستان اضافه شده که مخاطب به خوبی با آن کنار نمی‌آید؛ ضرب‌های سهمگین که دیرتر از حد انتظار بر ذهن مخاطب وارد می‌شود. بازل ذهنی مخاطب در باره ناصر خاکزاد کمی نامعقول چیده می‌شود. ما از ابتدا اقوال زیادی در باره ناصر خاکزاد می‌شنویم. اصلاً نمی‌دانیم که فرد مورد نظر پلیس همین ناصر خاکزاد هست یا نه. انتظار داریم که پس از تصور یک آدم باهوش و بسیار بانفوذ، پیچ‌وتاب بیشتری در جریان دستگیری او ببینیم. هر چند که زمان محدود فیلم و داستان، دست و پای کارگردان را بسته؛ اما پیچیدگی داستان

نجات ژانر اجتماعی

احمد رضا کلانتری
روزنامه نگار

امیر ایلی و سعید هاشم زاده فیلم سعید روستایی را مهم می دانند اما معتقدند که سمپاتی او به ناصر در فیلم قابل بحث است

پیش از برگزاری جلسه که به روند بحث و سوالات فکر می کردم، پیشنهاد بهتری از پرسش و پاسخ به نظر رسید. شما به عنوان دو منتقد سینمایی، نظرات متفاوتی درباره فیلم سینمایی متری شیش ونیم دارید، درباره فیلم گفت و گو کنید و رهاورد همین دیالوگ را به مخاطبان ما عرضه کنید. من شروع این گفت و گو را از نقد کلی فیلم می زنم و از شما می خواهم که نظرات مثبت و منفی تان را درباره آخرین ساخته سعید روستایی بیان کنید. آیا شما فیلم روستایی را دوست داشتید؟ دلیل این علاقه یا عدم علاقه چیست؟

ایلی: اگر زاویه نگاه ما در نقد و بررسی فیلم متری شیش ونیم، از حیث فرمی باشد، من هم انتقادات زیادی به فیلم دارم؛ اما در عین حال معتقدم که این فیلم، یک اثر اجتماعی مهم در سینمای ایران است. اگر شما متری شیش ونیم را در دل سینمای اجتماعی ایران ببینید - فارغ از اینکه استفاده از عنوان ژانر برای توصیف سینمای اجتماعی ایران امری درست یا غلط است - می توان مختصات فرمی یک ژانر را به این اثر اطلاق کرد. چه از حیث فضای کار، نوع دکوپاژ کارگردان، داستان و چه از حیث محتوا و سوژه داستان می توان این عنوان را برای متری شیش ونیم مناسب دانست؛ حتی برخی از کارگردان ها به عنوان چهره های صاحب سبک در این ژانر و برخی از موضوعات نیز به دلیل شباهت زیاد به یکدیگر، مسیر ژانر بودن سینمای اجتماعی را پیموده اند. مثلاً فیلم های زیادی با موضوع قصاص در این فضا ساخته شده و منجر به واکنش های زیادی نیز در میان اهالی سینما شده است؛ واکنش هایی که با سیاسی شدن در میانه راه عقیم مانده و کارکرد کاملی از خود نشان نداده اند. سیاه نمایی یکی از مهم ترین انتقاداتی بود که منجر به افراط در قبال ژانر اجتماعی سینمای ایران شد. این افراط چه در ساخت آثار تلخ یا اجتماعی و چه در نقد آنها، منجر به تقویت کمدهای مبتذل در فضای سینما شد. این رویکرد عمومی در قبال سینمای اجتماعی، دلیل اصلی عدم اقبال مردم از آثار اجتماعی و نفروختن شان در گیشه شد. آثار این چنینی عاری از خلاقیت شدند، در جشنواره ها مورد توجه واقع نشده و در نتیجه کارگردانان و تهیه کنندگان به سمت وسوی فیلم های کمده و گیشه ای رفتند. متری شیش ونیم در چنین فضایی موثر بود و توانست نمونه متفاوتی از یک اثر اجتماعی را نمایش دهد.

در مجموع می توان این طور تحلیل کرد که افزایش فیلم های اجتماعی و تلخ یک شکل در پایان دوره مدیریت شمشقدری و پس از آن ایوبی، حالت افراط گونه به خود گرفت و همین منجر به نابودی این ژانر در سینمای ایران شد. درست شبیه وضعیتی که پیش از گرم شدن بازار فیلم های اجتماعی در ایران حاکم بود. متری شیش ونیم در چنین فضایی، مسیر درست تری را پیموده است. این فیلم در میان آثار اجتماعی مشابه خود، مختصات ارزشمندتری دارد. انگ ها و تهمت های سیاه نمایی و سیاسی بازی را برای خود نخریده و نقد اجتماعی قوی تری برای مخاطب خود تهیه و تدارک دیده است.



روزهای پایان اکران نسبتاً موفق فیلم سینمایی شیش ونیم، بهانه خوبی برای پرداخت مختصر و مفید این فیلم شد. دومین ساخته سعید روستایی که در جشنواره فجر حواشی زیادی آفرید، در اکران عمومی به خوبی دیده شد و در صف ورود به شبکه خانگی است، از سوی اهالی سینما و منتقدان نیز با واکنش های تخصصی پررنگ و لعی رویه رو شد. امیر ایلی، منتقد، روزنامه نگار و فعال سینمایی و سعید سعید هاشم زاده، نویسنده و کارگردان تئاتر و منتقد سینما در این میزگرد به بررسی آخرین ساخته سعید روستایی پرداخته اند.

هاشم زاده: دور بین، حقوق هیولا، اشک‌ها و احساساتش را به من نشان می‌دهد و از من می‌خواهد که همراه او گریه کنم. دور بین صمد را کاملا فراموش کرده و قابی از او به مخاطب نشان نمی‌دهد

ایلی: نکته‌ای که درباره داستان متری شیش و نیم باید مورد اشاره قرار بگیرد، محتواز دگی است. گویی کارگردان از روند اصلی دور شده و تصمیم گرفته اطلاعات تازه‌ای به ما بدهد. او وجود شخصیت ناصر را مرهون اوضاع اجتماعی و فقر می‌داند



شخصیت ناصر و غمگین شدن برای او می‌شود؟ کاراکتر منفی برای این خلق شده که مخاطب از او بیزار باشد، یا او فاصله گرفته و کارهایش را سلیبی بداند، نه اینکه در نهایت با او احساس همدلی داشته باشد.

من در این راستا به یک اثر مهم سینمایی اشاره می‌کنم: راه رفتن مرد مرده به کارگردانی تیم رابینز. ما در این فیلم با یک قاتل روبه‌رو هستیم که در مسیر اعدام است. رابینز در این اثر یک کشیش را در کنار شخصیت قاتل قرار داده و کم‌کم قاتل را به مرز پشیمانی از گذشته‌اش می‌رساند. یک رویکرد اخلاقی که جنایت‌های شخصیت منفی را برای مخاطب توجیه نمی‌کند، بلکه قاتل را از گذشته خود رویگردان کرده و در این احساس تازه مخاطب را شریک می‌کند.

دلیل اصلی وجود کاراکترهای مثبت و منفی چیست؟ آن‌ها در پی انتقال امر اخلاقی به مخاطب هستند و این همان نکته مهمی است که در متری شیش و نیم به دلایل نامعلومی، مغفول مانده است.

ایلی: من هم با دوپارامیون فیلم موافقم. این همان نقدی است که اهالی سینما به فیلم داشتند و گردش زاویه داستان و دور بین به سمت ناصر خاکزاد را زیر سوال بردند.

روستایی می‌خواسته هیولایی از خاکزاد بسازد که ابعاد اقداماتش نه تنها در کشور که در سطح بین الملل مطرح شده است. ناصر خاکزاد فردی است که باعث اعدام و بازداشت عده زیادی در کشورهای همسایه شده است. پس ماجرای بازداشت و پیدا کردنش نباید به این سادگی رقم بخورد. صمد با دو واسطه به این هیولا می‌رسد. پلیس به خانه یک خرده‌فروش رفته و حلقه واسطه‌اش ناصر خاکزاد را پیدا کرده و از همین واسطه به ناصر خاکزاد رسیده و نکته مغفول در این بین زندگی کردن ناصر خاکزاد در محل اختفای چند سال پیش اوست. او هنوز در خانه‌ای مانده که پنج سال پیش با نامزدش بوده و همین شاید مهم‌ترین گپ را در داستان رقم زده: روند بازداشت چنین فردی ساده‌تر از ساده تصور شده است.

نکته دومی که درباره داستان متری شیش و نیم باید مورد اشاره قرار بگیرد، محتواز دگی است. گویی کارگردان از روند اصلی دور شده و تصمیم گرفته اطلاعات تازه‌ای به ما بدهد. او وجود شخصیت ناصر را مرهون اوضاع اجتماعی و فقر می‌داند. ترسیم وضعیت زندگی قبلی ناصر، اوضاع سلامتی و درآمد پدرش و مواردی از این دست، ناصر را به سمت و سوی بز هکاری برده است.

هر یک در جایی واقعی و بجا هستند. شاید تفاوت، واژه مناسب‌تری برای بیان تمایز پلیس متری شیش و نیم با سایر نمونه‌های پیشینی آن در سینما باشد.

ما می‌دانیم که با یک شابلون یا واقعیت مواجه نیستیم، بلکه با شابلون‌های زیادی روبه‌رو هستیم. مسأله‌ای که در این میان شما را به سمت پلیس متری شیش و نیم جذب کرده، پرداخت تازه‌ای از یک نمونه کمتر دیده‌شده در این شابلون است.

نقدی که من به فیلم متری شیش و نیم وارد می‌دانم از حیث دیگری است: از زاویه نگاه اجتماعی و مسائل جامعه‌شناختی. نکته اولی که در این باره باید به ذکر آن بپردازم درباره پلیس است. ما پلیس را در وضعیتی می‌بینیم که انتظار رفتار سخت، خشن و سلبی از او داریم. مولف اما در همین جا وضعیت متفاوتی را رقم می‌زند. او رفتار درستی را در شخصیت پلیس گنجانده و همین رفتار منجر به سمپات شدن ما با صمد می‌شود.

داستانی که در متری شیش و نیم می‌بینیم، داستان همین پلیس است. مخاطب همراه او جلو می‌رود و داستان را از زبان او می‌شنود. قرار است که پلیس هیولای شیشه‌ر را پیدا کرده و با او برخورد کند. فردی که با دستگیری او، قیمت شیشه در ایران دستخوش نوسان خواهد شد. تجسس برای یافتن این فرد تا ورود کاراکتر دوم یا همان هیولا ادامه دارد؛ اما با ورود این هیولا یعنی ناصر خاکزاد داستان عوض می‌شود و پلیس در نیمه دوم فیلم جایگاه متفاوتی پیدا می‌کند. کارگردان به آرامی دور بین را به سمت او برده و از ما می‌خواهد که سمپات خاکزاد باشیم. از منظر فرم فیلمبرداری، دور بین چرخش مهمی از صمد به سوی ناصر دارد. این چرخش نه آسیب‌شناسانه که یک چرخش سمپاتیک است. مشکل من دقیقاً با همین قسمت از فیلم است و در برابر آن موضع می‌گیرم؛ موضعی که جامعه‌شناسانه و البته برخاسته از فرم است. روایت فیلم من را در انتظار دیدار یک هیولا نگه داشته و به یک باره از من می‌خواهد با این هیولا همراه شوم. دور بین، حقوق هیولا، اشک‌ها و احساساتش را به من نشان می‌دهد و از من می‌خواهد که همراه او گریه کنم. دور بین، صمد را کاملاً فراموش کرده و قابی از او به مخاطب نشان نمی‌دهد.

پرسش اساسی من چرایی این گردش از سوی مولف است. چرا صمد فراموش شده و ناصر سوژه اصلی اثر می‌شود؟ چرا در دسرهای ناصر برای مخاطب دلیل تنفر بیشتر نیست؟ چرا همین در دسرهای مایه نزدیکی بیشتر مخاطب به

هاشم زاده: من وقتی در صدد بررسی متری شیش و نیم باشم، نخست به تعیین رویکرد مقدم درباره این اثر می‌پردازم. یک رویکرد این است که من از حیث فرم به فیلم پرداخته و اجزایی همچون ویژگی‌های بصری، اجرا، صدا و... را مدنظر داشته و فیلم را بر اساس چنین مشخصاتی نقد کنم. در این راستا به طور خلاصه می‌گویم که متری شیش و نیم یک فیلم موفق است؛ اما ماجرا از آنجا شروع می‌شود که برخی از ناقدان ما تسلط خاصی بر اجزای این فرم ندارند. آن‌ها اطلاعات چندانی درباره این واقعیت ندارند که محتوا از دل فرم بیرون می‌آید و در نتیجه نظرات نه‌چندان درستی درباره فیلم می‌دهند؛ نظراتی که من درباره برخی از آنها صحبت‌هایی دارم.

اگر شما متری شیش و نیم را یک فیلم اجتماعی بدانید که در حوزه فرم یا زیبایی‌شناختی ایراد چندانی ندارد، باید به معنای اثر اجتماعی بپردازید. فیلم اجتماعی دارای دو ویژگی مهم است: نخست واقعیت، ما در نخستین قدم رویکرد فیلم را نسبت به واقعیت اجتماعی می‌سنجیم. میزان تماس داستان با واقعیت اجتماعی را ارزیابی می‌کنیم و در واقع دور یا نزدیک بودن داستان به آنچه در اجتماع می‌گذرد را به دقت اندازه‌گیری می‌کنیم.

مشخصه دوم، آسیب‌شناسی فیلم درباره طبقات اجتماعی و نگاه مولف به این مسأله است. این زاویه نگاه همان محتوای داستان است که مولف می‌خواهد از دل فیلم به ما نشان دهد.

در این میان من شاهد یک سوءتفاهم بودم. بیشتر ناقدان درباره متری شیش و نیم به همین ویژگی واقعی بودن اشاره می‌کنند. این در حالی است که معلوم نیست واقعیت متری شیش و نیم از کدام منظر نگریسته شده. ما همواره شنیده‌ایم که پلیس در متری شیش و نیم واقعی و خاکستری است؛ اما نمی‌دانیم کدام واقعیت؟ نقطه قوت متری شیش و نیم در آن است که واقعیت را به درستی پرداخته و به دلیل همین پرداخت درست است که مخاطب احساس همراهی با پلیس این فیلم دارد. این درحالی است که شاید همین خوانش در فیلمی دیگر و با موضوعی دیگر، چندان واقعی به نظر نرسد.

ایلی: ما واقعیت را از منظر کارگردان می‌بینیم.

هاشم زاده: نکته‌ای که درباره متری شیش و نیم ذکر شده، واقعی بودن پلیس به دلیل همین خاکستری بودن است درحالی که ما پلیس خوب، بد، ضعیف یا انواع دیگری از شخصیت‌های پلیس را داریم؛ پلیس‌هایی که



هاشم زاده: اتفاقاً چند سکانس اصلی که با همین موضوع مرتبط‌اند، در ارکان اصلی حذف شده است. وقتی ناصر در دادگاه از مکان زندگی سابق خانواده‌اش گلایه می‌کند، این طور می‌گوید که چرا باید خانواده من در کوچه‌ای زندگی کنند که وقتی یک نفر با موتور به کوچه می‌آید، کسی نباید از کنار او رد شود. سکانسی که این تصویرسازی ناصر را نمایش می‌داد، در ارکان عمومی حذف شد؛ نکته‌ای که از نظر من واقعا عجیب است.

ایبلی: در نیمه دوم فیلم، کارگردان قید منطقی داستانی‌اش را زده است. او فقط به این نکته توجه دارد که پیامش را به مخاطب برساند؛ پیامی که می‌گوید همه این افراد نتیجه زمینه‌های اجتماعی و شرایط جامعه هستند. این در صورتی است که تناقضی پنهانی در باره همین پیام وجود دارد. وقتی فرهاد اصلانی در دادگاه به ناصر خاکزاد می‌گوید که چرا پس از جعل هویت و ثبت مرگت دوباره به کار ترازیت مواد برگشتی، خاکزاد می‌گوید هنوز از پول سیر نشده بودم. به دلیل همین دیالوگ‌هاست که می‌گویم تکلیف مخاطب با محتوای داستان هم معلوم نیست. او نمی‌داند که خاکزاد به خاطر فقر خانوادگی به این روز افتاده یا حرص پول او را در مسیر شیشه قرار داده است. گویی کارگردان هم با این

موضع‌گیری تکلیف روشنی ندارد. درباره این دیالوگ می‌توان این طور فکر کرد که شاید برای کسب مجوز در فیلم گنجانده شده است.

شاید مولف به قدری محو بیان و انعکاس شرایط اجتماعی شده که اصل داستان‌پردازی را از یاد برده است. احساس دین روستایی به بیان واقعیت‌هایی همچون شکاف اجتماعی، فقر، اختلاف طبقاتی و... به این منجر شده که داستان آستن دیالوگ‌ها و شعارهای زیادی باشد.

ایبلی: روستایی شبیه به فیلم‌هایی مثل قصه‌ها، لاک قرمز یا برف و... داستان را نپرداخته، بلکه در چنین فضایی از همکارانش به مراتب جلوتر رفته است. من از این نظر، متری شیش و نیم را فیلم مهمی می‌دانم. این اثر نمونه خوبی برای نمایش آن چیزی است که توانسته ژانر اجتماعی را نجات دهد. یک نمونه بهتر از فیلم‌های مشابهی که همواره متهم به سیاه‌نمایی در فضای عمومی سینما شده‌اند.

داستان با بازداشت ناصر خاکزاد تمام و بقیه آن به حرف‌های کارگردان اختصاص داده شده است. خاکزاد یک خلافاکار بزرگ است که باید دستگیر شود. طبعاً اصل داستان درباره همین دستگیری است و بازداشت زود هنگام و ساده خاکزاد به اصل داستان ضربه می‌زند. پلیس باید نشانه‌های

مختلف را پیدا کرده و کنار هم بگذارد تا به ناصر خاکزاد برسد؛ تلاشی که ما باید در سراسر داستان شاهد آن باشیم؛ اما به این دلیل که خاکزاد در میانه راه بازداشت می‌شود، همه این زمینه داستان‌پردازی از میان می‌رود.

هاشم زاده: فراستی درباره این فیلم می‌گوید که فیلمساز در متری شیش و نیم، بیش از آنکه سراغ شخص را بگیرد، سراغ مساله رفته و این فاجعه بزرگی است؛ اما فرم و دور بین به روشنی می‌گوید که فیلمساز شخص خاکزاد را سوزه کرده و به سمتش رفته است؛ یعنی اگر حجم شات‌های بصری کاراکترهای مختلف را در کنار پیام‌هایشان بگذارید، می‌بینید که نیمه دوم فیلم، تا چه میزان در اختیار خاکزاد است؛ نیمه‌ای که بیانگر پیام شخصی و اختصاصی او به مخاطب است؛ پیامی که عاری از امر اخلاقی است. مخاطب هیچ‌گاه احساس نکرده که خاکزاد پشیمان از کرده‌های خود است. او می‌داند که اگر ناصر آزاد شود به جای پیشین خود برگشته و همان رویه را ادامه می‌دهد. ناصر به بازجو و وکیل خود می‌گوید من از شاه هم بهتر زندگی کرده‌ام و این شما هستید که صاحب عقده‌اید.

من فکر می‌کنم وابستگی و نزدیکی مولف به این پایگاه اجتماعی، به‌صورتی ناخوابسته و ناخودآگاه مساله جبر اجتماعی را به میان می‌آورد؛ نکته‌ای که در ابد و یک روز هم به روشنی قابل رویت بود. اینجا بحث سعید روستایی نیست، بلکه روی سخن من با مولف است. نکته‌ای از داستان در آمده و منجر به نقد مولف شده است. او به این قشر احساس نزدیکی و علاقه دارد، پس نمی‌تواند اعمال‌شان را فارغ از جبر اجتماعی ببیند. نمی‌تواند به آنها نمره منفی بدهد و شاید به همین دلیل است که در نیمه دوم پیام این قشر را بلندتر و رساتر به گوش و چشم مخاطبش می‌رساند.

شما در بین نقد این محتوا به پیام اشاره کردید؛ پیامی که شاید با نمایش پشیمانی ناصر خاکزاد بهتر و روشن‌تر به مخاطبان انتقال داده می‌شود؛ اما باور پذیری این سرانجام هم امر مهمی در پردازش این داستان است.

من از فیلمی نام بردم که مخاطبان را در انتها به‌نهایت احساس رسانده و البته یک اثر خاص است؛ اما زمینه‌های اجتماعی داستان چه از سوی مولف، چه مخاطب و چه کاراکترها متفاوت‌اند.

این فقط یک نمونه از راهکارهایی است که مولف می‌توانست درباره ناصر خاکزاد داشته باشد. ده‌ها و صدها پایان‌بندی دیگر را می‌توان برای کاراکتر منفی در نظر داشت که پشیمانی یکی از آنهاست. کاراکتر منفی می‌تواند به فجع‌ترین شکل ممکن از میان برود، جریمه یا با مشکلاتی مواجه شود که مخاطب از دیدن آنها لذت ببرد.

ایبلی: اگر سمیات ناصر بودن در نیمه دوم وجود نداشت، مخاطب از اعدام او لذت می‌برد؛ اما در این شرایط مخاطب نمی‌داند که باید از اعدام ناصر خاکزاد لذت ببرد یا ناراحت باشد.

هاشم زاده: فارغ از همه این داستان‌ها، جبر اجتماعی در این فیلم چه جایگاهی دارد؟ پیام یا فرم؟

ایبلی: من در قصه چنین چیزی نمی‌بینم، بلکه مونولوگ‌های ناصر خاکزاد به‌صورت مکرر صحبت از چنین شرایطی به میان می‌آورد. او از خانواده‌ای می‌گوید که در شرایط سختی زندگی می‌کردند؛ خانه‌شان وضعیت نامناسبی داشت و او برای اداره بهتر زندگی به سمت خلافاکاری رفت؛ اما در ادامه این مونولوگ‌ها، ما نمی‌فهمیم که چرا خانواده خاکزاد تمایلی به زندگی در خانه دیوار به دیوارشان با کاخ سعدآباد ندارند.

هاشم زاده: تمام هنر سینما هم در نمایش همین تصویرهاست.





هاشم زاده: پیشرفت روستایی در سینمای بیگ پروداکشن، از حیث کارگردانی مهم است؛ اما در بعد نویسندگی کاملا عقبتر از ابد و یک روز مانده است. ابد و یک روز داستانی منسجم و با پایان بندی درست تری بود؛ هرچند دیالوگ های ضعیف تری داشت



ابیلی: روستایی شبیه فیلم هایی مثل قصه ها، لاک قرمز یا برف و... به داستان نپرداخته، بلکه در چنین فضایی از همکارانش به مراتب جلوتر رفته است. من از این نظر، متری شیش و نیم را فیلم مهمی می دانم. این اثر نمونه خوبی برای نمایش آن چیزی است که توانسته زائر اجتماعی را نجات دهد

حمله پلیس به لوله خواب ها و... امتیازات مثبت متری شیش و نیم در قیاس با ابد و یک روز است.

هاشم زاده: قیاس من با آقای ابیلی تفاوت دارد. من هر فیلمی را در مدیوم خودش می بینم. ممکن است یک فیلم بیگ پروداکشن آسان تر از یک پروژه در اصطلاح آیرتزمانی باشد و بالعکس. همان طور که فیلم «۱۲ مرد خشمگین» یک تک لوکیشن و ۱۲ بازیگر دارد؛ اما در تاریخ سینمای جهان اثر بسیار مهمی به حساب می آید.

پیشرفت روستایی در سینمای بیگ پروداکشن، از حیث کارگردانی مهم است؛ اما در بعد نویسندگی کاملا عقبتر از ابد و یک مانده است. ابد و یک روز داستانی منسجم و با پایان بندی درست تری بود. هرچند دیالوگ های ضعیف تری داشت؛ اما ابتدا و انتهای فیلم به روشنی پیدا بود؛ دیالوگ هایی که در پاره دوم فیلم، برای مخاطب دلزدگی می آورد.

ابیلی: به خصوص در صحنه های دادگاه. فضای دادگاه اصلا به این صورت نیست که چنین خلافتکاری برای قاضی داستان زندگی اش را بگوید و او هم در سکوت گوش فرادهد.

هاشم زاده: دقیقا. فعالیت در این مسیری که ناصر خاکزاد به آن سمت رفته، شوخی بردار نیست.

و نظر شما در باره آینده سینمایی سعید روستایی چیست؟ آیا سینمای اجتماعی به سبک ابد و یک روز و متری شیش و نیم، قابلیت ادامه دارد؟

هاشم زاده: من نمی توانم چنین پیشگویی ای در باره سینما و کارگردانان داشته باشم. مولفه های زیادی، تم و محتوایشان را تغییر می دهند و به دلیل همین تغییر نمی توان آنها را پیش بینی کرد. این سینمایی است که از پایان دهه شصت آغاز شد و امروز به روستایی و دیگران رسیده؛ مولف برای بیان هنری خود یک ایده دارد و این ایده را می توان در هر قسمتی از کارنامه هنری او رهگیری کرد.

ابیلی: مخاطب وقتی از سالن سینما خارج می شود به زندگی عادی خود ادامه می دهد. او در روند زندگی امکان روبه رویی با ناصر خاکزادها را دارد؛ حالا باید چه احساسی در باره او داشته باشد؟

هاشم زاده: به نظر من فیلم تا اینجا پیش رفته که مخاطب باید برای ناصر خاکزادها دل بسوزاند و این برای جامعه خطرناک است. درست به همین دلیل است که من با پیام فیلم مخالفم. من باید با کاراکتری منفی احساس همراهی و دلسوزی داشته باشم که در روندی منطقی به پیشیمانی رسیده باشد. ما وقتی در صدد نقد اجتماعی و جامعه شناختی یک اثر هستیم، نمی توانیم فارغ از قانون جامعه به این امر بپردازیم. این شیوه پرداخت در متری شیش و نیم، منظر قانونی ندارد. انگار در صدد توجیه این بی قانونی ها، بدون نمایشی از جبر اجتماعی است. اگر روستایی نگاهی به جبر اجتماعی داشت، می توانستیم زاویه نگاه مولف را بپذیریم. مولف زمینه را به ما نشان می داد و در این صورت ما چنین وضعیتی را قبول می کردیم؛ البته من کاری به هست ها ندارم؛ مساله من جهان فیلم است؛ جهانی که چیزی در باره این جبر به مخاطبانش نشان نمی دهد و گرنه چنین چیزی در جهان واقع وجود دارد و غیر قابل انکار است.

ابیلی: مساله این است که موضع من به عنوان یک مخاطب در برابر این نمایش چیست. در این شیوه پرداخت حتی صمد که پلیس داستان است و وظیفه برخورد با خاکزاد را دارد، به فرد معناداری که در خیابان دیده کمک می کند. او عضوی از جامعه است که قسمتی از سیکل اعتیاد به حساب می آید. یکی از سکانس های سانسور شده در این فیلم نیز مربوط به همین مساله است؛ وقتی صمد از سمتش استعفا می دهد و دلیل این کناره گیری را عدم تاثیرگذاری اش بیان می کند. او می گوید در دوره ریاست من معاندان به شیشه زیادتر از قبل شده اند، پس من اثری نداشته ام.

هاشم زاده: تکلیف جهانی که کارگردان ساخته با خودش معلوم نیست.

ابیلی: روستایی هم طرفدار خلافتکارها نیست و هم در قبال آن ها احساس دلسوزی می کند. این دواپارگی احساس درونی کارگردان در فیلم هم جلوه گر شده است.

اما وقتی این فیلم را در دل سینمای ایران نگاه کنیم و آن را به صورت ایزوله نقد نکنیم، مساله محوری و دغدغه مندی آن نظر ما را به خود جلب می کند. تفاوتی که متری شیش و نیم با فیلم هایی نظیر قصه ها دارد، در همین صقه دغدغه مندی است. مخاطب در پی فهمیدن چه پیامی از فیلم هاست؟ اینکه کارمندان ادارات به درستی انجام وظیفه نمی کنند؟ یا همه مردان جامعه ناپاک اند و نگاه نادرستی به زنان دارند؟ گزاره هایی که در لاک قرمز، آستیگمات و... به وفور دیده می شود. واقعیتی که در متری شیش و نیم به مراتب زیباتر دیده شده است.

هاشم زاده: اینها که در صفحات حوادث روزنامه و اخبار رادیو یا تلویزیون نیز قابل خواندن و شنیدن است.

ابیلی: فیلم های اجتماعی گویی فقط در صدد ارائه کلاژی از بدی ها و سیاهی ها هستند؛ جامعه ای که برای همه ما ملموس و محسوس نیست.

روستایی در پایان بندی دو فیلم اجتماعی ابد و یک روز و متری شیش و نیم چه تفاوت هایی داشته است؟

من به لحاظ کارگردانی پیشرفت زیادی در روستایی می بینم. مدل دوربین روی دست، دکوپاژ را برای کارگردان راحت می کند؛ اتفاقی که در ابد و یک روز افتاد اما در نیمه اول متری شیش و نیم، شاهد پیشرفت کارگردان نسبت به فیلم قبل هستیم. تعقیب و گریز های جذاب ابتدای فیلم، تم پلیسی و به خصوص صحنه خاک ریختن نیمه اول یا پخش شدن معاندان در اتوبان و

ابیلی: تناقض احساس خانواده خاکزاد با مونولوگ های ناصر و سکانس های پایانی و... برای من غیر قابل جمع است. در این راستا به نقل قولی از مسعود فراسی برمی گردم که روی بن بست خودکشی ناصر در صحنه های ابتدای فیلم تاکید می کند. او از همین صحنه نتیجه می گیرد که کارگردان سمپات بزه و بز هکاری نیست.

هاشم زاده: اما وقتی داستان را ادامه می دهیم، شاهد رویکرد دیگری از سوی کارگردان هستیم؛ این یعنی همان روایت دواپاره.

ابیلی: بله، من سعید روستایی را از منظر شناخت دقیق این افشار و نگاه دلسوزانه به آنها می ستایم. او دور بینش را به معنادار، فقرا و... نزدیک کرده است. وجه تمایزهای که روستایی را از کارگردانی که می خواهند فیلم اجتماعی بسازند اما از این افشار فاصله می گیرند، متفاوت کرده نیز همین زاویه نگاه نزدیک است. آن ها افشار فقیر، معناد و... را درک نکرده اند و فقط برای ژست روشنفکری چنین آثاری را ساخته یا کارگردانی کرده اند.

هاشم زاده: تو نزدیکی صحیح روستایی به این افشار را یک نکته مثبت ارزیابی می کنی؟

ابیلی: به نظر من مساله این افشار، دغدغه روستایی است. او به اعتیاد اندیشیده و در باره آن نگران بوده است. شاید در نحوه پرداخت مشکلاتی داشته و نتوانسته موفقیت صددرصدی را رقم بزند؛ اما همین احساس دغدغه منجر به سمپات شدن او شده است. روستایی برای معاندان، فقرا و حتی خلافکاران دلسوزی می کند. شاید وقتی در جنوب شهر بزرگ شده باشی، احساس همدردی با او داشته باشی، چون همین معاندان، فقرا و... همسایه ها و آشنا های تو هستند. صحنه ها و سکانس هایی که در متری شیش و نیم به نمایش در آمده بسیار داستانی تر و البته واقعی تر از فیلم هایی مثل مغزهای کوچک زنگ زده هستند. فیلمی آمریکایی که گنگ خلافکاران در آن همتای ایرانی ندارد. میزانشن مغزها، کاملا آمریکایی بوده و بیانگر این مطلب است که هومن سیدی ارتباط نزدیکی با این طبقات نداشته؛ پس ارزش این کار برای من تفاوت زیادی با کار روستایی دارد؛ کاری که البته از حیث سمپات بودن زیر سوال می رود.

هاشم زاده: همین سمپات بودن هم به کارش ضربه زده است. ما در نهایت شاهد درامی هستیم که منجر به احساس است. همین احساس در نهایت معیار قضاوت خواهد بود.

ابیلی: روستایی در خوانش شخصیت پلیس گاهی صمد را به نفع ناصر می زند. سکانس هایی که در نسخه جشنواره وجود داشت، حکایت از میل صمد به ریاست در پیگیری پرونده خاکزاد داشت. مولف طوری این صحنه ها را کنار هم چیده که مخاطب احساس می کند شاید خاکزاد فرد بهتری از صمد باشد. با اینکه صمد پلیس است و ناصر هیولای شیشه، اما صمد به دلیل ریاست دنبال ناصر رفته است؛ سکانس هایی که در اکران عمومی کوتاه تر از نسخه جشنواره به نمایش درآمد.

این روایت دواپاره و سمپات خاکزاد شدن، نه تنها منجر به گیجی مخاطب در هواداری صمد و ناصر که منجر به ختنی شدن بار یک اثر اجتماعی شد. شما تا چه میزان با روایتگری صرف در سینما موافقت می کنید؟ عایدی متری شیش و نیم برای مخاطب چه بود؟

هاشم زاده: تمام بحث ما برای رسیدن به همین گزاره بود. وقتی کارگردان دو نیمه داستان را متضاد در آورده و فرمی نامنسجم را پیش روی مخاطبش قرار داده، چه عایدی می توان انتظار داشت؟ حتی من به عنوان منتقدی که شاید یک قدم از مخاطب عمومی آگاه تر باشم، پیامی از این فیلم دستگیرم نمی شود. فقط این را می فهمم که دور بین به سمت ناصر خاکزاد رفته و حتی از من خواسته که برای او سوگواری کنم.

نویسندگان متدین در جامعه اقبال دارند

گفت‌وگو با نویسنده «رستاخیز عاشقی» و رئیس شبکه پویا درباره
رمان نویسی، کتاب و تلویزیون

از وقتی محمد سرشار به شبکه کودک رفته، وجهه مدیر شبکه بودن، بر دیگر ابعاد کاری او غلبه کرده است؛ سابقه‌ای که پیش از این با رسانه و قلم گره خورده بود، امروز در گرو شبکه کودک است. در همین اثنا بود که رسانه‌ها خبر از انتشار یک رمان تازه دادند؛ رمانی که به قلم محمد سرشار روی پیشخوان کتاب‌فروشی‌ها آمد و در ابتدای راه نیز با اقبال خوبی از سوی مخاطبان مواجه شد. چطور شد که دوباره تصمیم گرفتید به فضای ادبیات و رمان برگردید؟

سابقه فعالیت فرهنگی و هنری من به ابتدای دوران جوانی بازمی‌گردد. شاید بهتر است که سبقه علاقه‌ام به نویسندگی و ترجمه را نیز در همین دوران جویا شویم. نخستین فعالیت فرهنگی من در حوزه ادبیات و کتاب بود. در ۱۹ سالگی کتاب کودک ترجمه کردم؛ کتابی که اتفاقاً در همان سال نیز منتشر شد. بعد از آن، سراغ روزنامه‌نگاری رفتم و به صورت مشخص صفحات ادب و هنر را پایگاه فعالیتیم قرار دادم. اولین داستان من در سال ۱۳۸۵، با عنوان توت‌فرنگی‌های روی دیوار منتشر شد؛ مجموعه داستانی که برای بزرگسالان نوشته شده و تا به امروز نیز به نوبت پنجم چاپ رسیده است. امیدوارم که در آینده نزدیک نیز چاپ ششم آن به دست مخاطبان برسد. بعد از توت‌فرنگی‌ها، مجموعه داستان دیگری با نام «زن‌ها همه مثل هم‌اند» را نوشته و چاپ کردم. متأسفانه این کتاب در گبرودار ناشران دولتی باقی مانده و محبوس شده است. انتشارات تکا-توسعه کتاب ایران - نخستین سری از این کتاب را منتشر کرده اما نوبت‌های بعدی چاپ هنوز در صف انتظار باقی مانده است. مکاتباتی نیز با ناشران داشته‌ام تا این اثر را آزاد کرده و دوباره راهی بازار نشر کنم. امیدوارم که امسال نیز در این مسیر موفق شوم.

زن‌ها همه مثل هم‌اند؛ یک اثر طنز است و موضوعاتی درباره زنان را پیگیری می‌کند. فکر می‌کنم که مجموعه داستان موفق‌تری به حساب آید و مخاطبان روی خوشی به آن نشان دهند.

بعد از این کتاب‌ها، دو داستان دیگر نوشتیم که هنوز زیر چاپ نرفته‌اند. مخاطبان این آثار نیز بزرگسالان هستند. «بچرخ تا بچرخیم»، عنوان کتاب دیگری بود که در حوزه ادبیات کودک قرار دارد. نام داستان دیگری از من که منتشر شده و در دو چاپ به مخاطبان عرضه شده، رمان «رستاخیز عاشقی» است که آخرین اثر منتشر شده من بوده و بعد از همین کتاب و در سال ۱۳۹۲ نوشته شده است؛ البته ویرایش نخستین اثر در این سال قلم زده شد و تا اسفند سال گذشته من به ویرایش پنجم رسیده بودم. طی این سالیان، رویدادهای مختلفی در کشور و محیط اطراف ما اتفاق می‌افتاد که فضای داستان و بازنویسی‌های من را به روشنی تحت‌تأثیر خود قرار می‌داد. آخرین ویرایش این اثر در اسفند سال ۱۳۹۶ به پایان رسید و برای ناشر ارسال شد.

ورود من به حوزه رسانه‌های تصویری نیز در چهار سال





محمد سرشار، داستان‌نویس، پژوهشگر و مسئول شبکه کودک سیماست. تعریفی که سرشار از خودش در چند کاراکتر محدود تلگرام به نمایش گذاشته و مخاطبانش را همراه آن کرده است، ۳۷ ساله، دانش‌آموخته دانشگاه امام صادق (ع) و حقوقدانی است که این روزها در کسوت مدیر سیما، حال و هوای تازه‌ای به شبکه کودک داده. در این گفت‌وگو از کتاب و تلویزیون گفته و شنیده‌ایم.

خود جلب کرده و در همراه کردن مخاطبان موفق بوده است؛ مخصوصاً آثاری که مفاهیمی همچون عدالت، خانواده، روابط عاطفی همسران و... را در خود دارند، از سیاست و جریان‌سازی‌ها دورتر مانده و در نتیجه مخاطبان بیشتری را به سوی خود کشانده‌اند. مخاطبان نیز همذات‌پنداری ویژه‌ای با این آثار داشته‌اند. ولو اینکه سبک زندگی مخاطب با شخصیت‌های داستان تفاوت زیادی داشته باشد؛ اما مخاطبان همراه داستان‌هایی از این دست شده و آنها را دوست داشته‌اند.

و همین مساله در باره مدیریت شما در شبکه پویا صادق است. اقداماتی که در این دوران و با مدیریت شما صورت داده شد، هرچند پروژه‌های بزرگ و هزینه‌بردار نبودند؛ اما گام مهمی در شکستن برخی از تابوهای نه‌چندان مقدس به حساب می‌آیند، مثلاً ماجرای بی‌حجاب بودن کاراکترهای مادر خانواده در انیمیشن‌ها. می‌دیدم که واکنش‌های زیادی از سوی اهالی رسانه برانگیخت و حتی برخی به آن اعتراض کردند، یا مثلاً ماجرای خواندن ترانه‌های کودکانه توسط بانوان در شبکه کودک.

در این باره پیش از این هم سوالات زیادی از من شده و البته درباره آن صحبت کرده‌ام. هر چه بودی، تغییر محسوب می‌شود و همه تغییرات، مخالف دارند. شما هر قدر از نزدیکان موفقیت بالاتر بروید، واکنش‌های بیشتری از موافقان و مخالفان خود می‌بینید؛ بنابراین باید یاد بگیرید با مخالفت‌ها زندگی کنید. ما تلاش کردیم گوش شنوایی داشته باشیم و با حساسیت زیاد، مخالفت‌ها را بشنویم. گاهی برخی مخالفت‌ها، به دلیل ندیدن همه ابعاد مساله از سوی ما بوده است، بنابراین گاهی مخالفت‌ها هدیه‌ای به ماست تا خطاهایمان را اصلاح کنیم و بهتر شویم.

درباره تغییری که شبکه پویا در نمایش حجاب مادران در خانه انجام داد، بازخوردهای مختلفی از مخاطبان، منتقدان و مدیران مرتبط به دست ما رسید. در بین مدیران سازمان صداوسیما، واکنش منفی‌ای به این ماجرا ندیدیم و به دلیل اطمینانی که نظریه تربیتی پشتیبان شبکه کودک دارند، شاهد همدلی و همراهی آنان بوده‌ایم. از سوی مراجع معظم تقلید هم واکنشی گزارش نشد؛ البته این را باید

نکته‌ای که درباره اوضاع ادبیات داستانی با تم دینی یا مذهبی باید مورد توجه قرار داده شود، یک نکته بسیار مهم است. من بر این اعتقادم که وضعیت داستان‌نویسی با رنگی از اندیشه دینی یا مذهبی، امروز یک وضعیت حساس است. قرار گرفتن در این موضع کارکرد دولی‌های برای نویسنده و اثرش دارد؛ هم می‌تواند منجر به بروز حمایت‌های خاص شده و هم از سوی مخاطبان و داستان‌نویسان دیگر موضع‌گیری‌های ناهمدلانه یا برچسب‌زنی‌هایی به همراه بیاورد. این طور نیست که ورود به این عرصه همواره منجر به همراهی مخاطب، جذب او به سمت اثر تازه تدوین شده و در نتیجه تقویت کار نویسنده شود، بلکه در بسیاری از موارد تیغ انتقادها به قدری تیز می‌شود که کار را در نیمه راه نگه می‌دارد.

محمد سرشار تا چه اندازه در این فضا قرار گرفت؟

نخستین نکته‌ای که در اینجا باید به آن اشاره کنم اینک؛ به نظر من فضای کتاب در کشور ما، در دست مخاطبان غیردینی منحصر نشده است. آمارهای موجود و نتایج حاصل از پژوهش در این باره نشان می‌دهد که حداقل نیمی از آثار پر فروش دهه اخیر، متعلق به جبهه فرهنگی انقلاب، نویسندگان متدین و مذهبی یا محتوای دینی است؛ اما پوشش رسانه‌ای که در این باره وجود دارد، ماجرا را به صورت وارونه‌ای نمایش داده است. این اقلیت در پشت قاب رسانه پررنگ‌تر دیده می‌شوند. آنها نه فروش آثار زیادی دارند و نه صاحب آثار تاثیرگذاری در میان مردم هستند. وقتی به بازار کتاب مراجعه کنید، متوجه پوشالی بودن فضای رسانه‌ها در این باره می‌شوید. این هم به دلیل تخصص این جریان در امر رسانه است.

واقعیت این است که سهم عمده‌ای از بازار کتاب در کشور ما، از آن نویسندگان عامه‌پسند است؛ نویسندگانی که مخاطبان خاص سهم چندانی از این بازار ندارند. همچنین جریان روشنفکران یا غرب‌گرایان نیز جایگاه چندانی در این بازار به خود اختصاص ندادند. آنها هم دنبال بازی‌های سیاسی و اندیشه‌ای هستند که از رهگذر این تبلیغات دچار پیامدهای آن می‌شوند.

منطبق بر همین گزاره‌ها، من اندیشه چندانی درباره این جور رسانه‌ای غالب نداشتم. به آمارها و پژوهش‌ها نگاه کردم و واقعیت بازار را دریافتم. می‌دانستم که آثار به دور از بازی‌های سیاسی و جناحی، اقبال عمومی را به سوی

اخیر رخ داده است. پیش از آن بیشتر در فضای تولید محتوای رسانه‌ها فعالیت کرده و البته حوزه کتاب را نیز همراهی می‌کردم. حضور در کانون اندیشه جوان، فرهنگسرای شفق یا دانشجو از نمونه‌های این فعالیت‌ها بود.

چطور شد که به سمت نوشتن رمان رفتید؟ داستان کودک یا داستان‌های کوتاهی که پیش از این نوشته بودید، هم تجربیات راحت‌تری در زمینه فعالیت ادبی به حساب می‌آید و هم از سوی دیگر ارتباط نزدیک‌تری با حوزه فعالیت شما در شبکه پویا دارد...

مخاطب داستان کوتاه، داستان کودک و رمان تفاوت زیادی با یکدیگر دارند. جامعه مخاطبان رمان، تعداد بیشتری از مجموعه داستان را همراه خود می‌کند. مردم نویسندگان رمان را در قیاس با داستان کوتاه جدی‌تر می‌گیرند و همین به بیشتر دیده شدن در فضای رمان منجر می‌شود؛ هرچند داستان کوتاه نیز سختی‌های خاص خودش را دارد و نویسنده داستان‌های کوتاه باید توانمندی‌های ویژه‌ای برای حضور موفق در این عرصه داشته باشند.

این مساله تا چه میزان با کیفیت داستان ارتباط داشته و تا چه میزان تکنیک‌های ادبی را در بر می‌گیرد؟

بیشتر تجربه شخصی من. شما اگر می‌توانید روایت برآمده از ۱۰ یا ۱۵ دقیقه را بنویسید، الزاماً موفق به نوشتن روایت یک‌ساعته نمی‌شوید. برای موفقیت در این امر باید تمرین‌ها و توانایی‌هایی داشته باشید. من تمرین‌هایی با فرم مجموعه داستان را برای روایت بلندتری نظیر رمان رستخیز صورت دادم.

نکته‌ای که در سوال قبل با عنوان کیفیت از آن یاد کردم، ارتباطی پنهان با موضوع رمان شما نیز دارد. شما به عنوان یک نویسنده بر خاسته از پایگاه فکری مشخص، قدم به حوزه داستان‌نویسی نه‌اید. رشته داستان‌نویسی دینی با لابی از روایت عاشقانه را انتخاب کرده و در این مسیر نیز مورد توجه قرار گرفتید؛ عرصه‌ای که در فضای ادبیات دینی امروز ما، عرصه‌ای خطرناک به حساب می‌آید، البته شبیه به این جسارت در مدیریت تان نیز بسیار دیده شده که در جای خودش به آن می‌پردازیم.

امروز به فکر نگارش جلد دوم رمان هشتم. مخاطبان زیادی این را از من خواسته‌اند و من نیز کم‌کم در باره آن فکر کرده‌ام؛ البته رمان نوجوانی در دست داریم که پس از پایان و انتشار آن، سراغ جلد دوم رستخیز عاشقی می‌روم

که در باد فروخته شود، عمر کوتاهی دارد. به محض اینکه اوضاع سیاسی یا جناحی تغییر کند، این اثر فراموش شده و در واقع تاریخ مصرف آن به پایان می‌رسد. وجود همین تاریخ بیرون آنها را از جرگه آثار ماندگار و کلاسیک ادبی بیرون می‌برد. مگر اینکه نامشان فقط در اندوخته تاریخ ادبیات باقی بماند تا هر ازگاهی نامی از آنان برده شود.

اگر نویسنده‌ای بتواند از درون درگیری‌های سیاسی و جریانی پیرامونش، افق تازه و بلندتری را ببیند و به مسائل اساسی بشریت بازگردد، ماجرا تفاوت‌های زیادی می‌کند. او باید این مسائل را سکوی پرش به سوی آینده و اهداف والاتر قرار دهد و این چنین در میان آثار مهم ادبی ماندگار شود. از همین رو است که رمان‌هایی همچون کلبه عمو تام یا دیگر آثاری که با موضوع برده‌داری در آمریکا نوشته شده، هنوز برای مخاطبان جذاب و تازه است. موضوع روز این رمان‌ها هرچند که در سالیان پیش تمام شده و به تاریخ پیوسته اما ارزش ادبی کتاب به قدری هست که ما را امروز نیز پیش براند. همچنین آثار زیادی با موضوع جنگ‌های جهانی نوشته شده که برای مخاطبانی از نسل نو نیز جذاب و گیراست. آنها به قدری مسائل انسانی را همراه خود داشته و درباره آن‌ها سخن گفته‌اند که مخاطبان هر زمان را به سوی خود جذب کرده است؛ لذا این خصیصه را می‌تواند یک ابزار دوسویه دانست؛ ابزاری که هم می‌تواند روی ذهن نویسنده چنبره زده و او را به انحصار خود درآورد و هم از سوی دیگر الهام‌بخش مفاهیم والایی باشد که اثر او را برای آیندگان نیز تازه نگه دارد.

اما شما در رستاخیز سعی کرده‌اید که فارغ از عناصر مرتبط با همین جریانات و روزمرگی‌هایشان به

مختلفی را برای بچه‌ها تولید می‌کنیم و فهرست متنوعی داریم؛ اما انتخاب این‌ها توسط خانواده و خود بچه‌ها صورت می‌گیرد و خانواده نباید اجازه دهد با تنوع این لیست، بچه‌ها بیشتر برنامه ببینند. تنوع برنامه‌های ما در شبکه کودک نباید باعث شود تعداد ساعت تماشای تلویزیون افزایش پیدا کند زیرا این امر باعث نگرانی ما می‌شود.

برگردیم به بازار کتاب. در بین صحبت‌هایتان به این نکته اشاره کردید که همراهی یا دوری از جریانات سیاسی روز و مسائل جاری در پیرامون ما، برای نویسنده نکته مهمی به حساب می‌آید. این ویژگی در حکم یک شمشیر دولبه برای مخاطبان و نویسندگان امروزی عمل می‌کند؛ هم می‌تواند منجر به جذب مخاطبان شده و هم آنها را از یک اثر داستانی دور کند؛ مساله‌ای که رستاخیز عاشقی نیز می‌توانست به آن دچار شده و گرفتار پیامدهای آن شود. ما در میان نویسندگان جبهه انقلاب، آثار زیادی را دیده‌ایم که از این حیث ضربه خورده‌اند و اتفاقاً آثار دیگری را نیز داشته‌ایم که از رهگذر وجود این مشخصه بیشتر دیده شده‌اند. نظر شما درباره این خصیصه چیست؟

در این باره یک نکته وجود دارد. نویسنده باید بداند که برای چه نسلی و از چه تاریخی می‌نویسد. اگر تکلیف نویسنده با خودش روشن باشد، سبک این نگارش را نیز متاثر می‌کند. اگر موضوع یک اثر ماجراهای سیاسی و جناحی باشد، در کوتاه‌مدت شاهد اقبال رسانه‌ای و عمومی به آن کتاب خواهیم بود. شعله کم‌طاقی

عرض کنیم که سازمان صداوسیما، تابع نظرات فقهی ولی فقیه است و درباره موارد اختلافی بین مراجع معظم تقلید، فتوای رهبر معظم انقلاب برای ما ملاک عمل است.

خاطرم هست که در ماجرای خوانش سرودهای کودکانه توسط بانوان نیز شما توثیق داشتید و در آن توثیق به همین مضمون اشاره کردید.

این مسیر قبل از بچه‌های ساختمان گل‌ها شروع شده بود. ما در ابتدای سال ۹۵ با تولید و پخش یک نماهنگ با موضوع سلام، نمایش بی‌حجاب زن در کنار خانواده را آزموده بودیم و آماده برداشتن گامی بزرگ‌تر بودیم.

اثرات تربیتی این اقدام را چطور ارزیابی کردید؟

ما همواره در شبکه کودک بر امر تربیت تاکید اساسی داشته‌ایم. نکته‌ای که بارها و بارها به آن اشاره کرده‌ام نیز همین محوریت تربیت است. مهم‌ترین رویکرد ما در شبکه کودک تربیت محوری است و اینکه تلاش کنیم به سمت یک رسانه مری حرکت کنیم. به نظر من این چند سالی که از تاسیس شبکه گذشته، گواه این تجربه است که ما توانسته‌ایم مخاطبان را سرگرم کنیم و برایش جذاب باشیم و از طرف دیگر دانسته‌های خود را به او انتقال دهیم؛ اما نکته دیگر این است که تماشای زیاد تلویزیون دیگر مهارت‌های کودک از جمله کتابخوانی را کاهش می‌دهد و اگر روزی برسد که کودک ایرانی روزی یک ساعت تلویزیون ببیند، ایده‌آل ما رقم خورده است.

به نظر من بزرگ‌ترین خطا این است که خانواده به دلیل اعتمادی که به شبکه کودک دارد، بچه را از سر خود باز کرده و او را جلوی تلویزیون بگذارد. ما مثل یک آشپز محصولات



امروز به فکر نگارش جلد دوم رمان هستیم. مخاطبان زیادی این رمان را از من خواسته‌اند و من نیز کم‌کم درباره آن فکر کرده‌ام؛ البته رمان نوجوانی در دست دارم که پس از پایان و انتشار آن، سراغ جلد دوم رستاخیز عاشقی می‌روم



نخستین فعالیت فرهنگی من در حوزه ادبیات و کتاب بود. در ۱۹ سالگی کتاب کودک ترجمه کردم؛ کتابی که اتفاقاً در همان سال نیز منتشر شد. بعد از آن، سراغ روزنامه‌نگاری رفتم

داستان بپردازید؛ مساله‌ای که پیش از این در آثاری از شما همچون «بیخ‌خ تا بچرخیم» به روشنی دیده می‌شد و شاید، مخاطب را دلزده می‌کرد.

اصلا یکی از دلایلی که من را به سوی حذف عناصر مزاحم زمان و مکان در رستاخیز عاشقی کشاند، همین نکته بود. ما به هر حال در محیطی زندگی کرده‌ایم که در جریان این زندگی با واژگانی زیاد و البته پرتکرار روبه‌رو شده‌ایم و از رهگذر همین تکرار، برای ما دم‌دستی شده‌اند. وقتی ما همان مفهوم را در قالب واژگانی جدید می‌شنویم، ذهنمان آزادتر می‌شود. از آرایش سابق و تکراری دور شده و در فضای تازه‌ای نفس می‌کشیم. ما می‌خواهیم مخاطب را به سمت وسویی ببریم که او بیشتر از اشخاص و نام‌ها، درگیر وظایف و اهداف شده باشد؛ مثلاً پیش از آنکه به نام فلان سازمان، نهاد یا مسئول مرتبط با امنیت بیندیشد، اصل امنیت را مدنظر داشته باشد؛ یا در جریان تقویت دینداری و نهادهای ذی‌ربط این حوزه، اصل دین را پیش از مسئولان دیده و به آن فکر کند.

من هم سعی کردم که عناصر پیوسته به زندگی امروز را در رمانم کم‌رنگ‌تر کنم، بیشتر به کارکردها نگاه کرده و از آنها صحبت کنم. وقتی عده‌ای از افراد متدین یا دیندار، اداره امور یک شهر را به دست می‌گیرند، برای کارکردهای مهمی همچون دینداری، امنیت و... تدابیری اندیشیده و ساختارهایی را به راه انداخته‌اند. آنها امور را از همین مجاری پیش می‌برند. من در اینجا ترجیح داده‌ام که درگیر اسامی و عنوان‌ها نباشم تا احساس و خیال مخاطبم را آزادتر از مصادیق زندگی روزمره‌اش بگذارم.

وقتی نمادها و نشانه‌های امروزی را از زمین می‌گذارید، حتما جایگزین مهمی برایش می‌آورید. استعانت از تاریخ و شاهد برای پرورش داستان چه اهمیتی دارد؟ محمد سرشار برای نوشتن داستان چقدر سراغ تاریخ می‌رود؟ اصلا تاریخ‌نویسی تا چه میزان در این رمان دیده شده است؟

خیلی از عناصر موجود در داستان من، ته‌نشین‌های رسوبات زندگی سی‌و‌اندی‌ساله‌ام به حساب می‌آید؛ اتفاقاتی که در داخل و خارج روی داده، تخیل من را همراه خود کرده و در نهایت، رمان رستاخیز عاشقی را شکل داده است. شما اگر با دقت بیشتری به متن داستان رجوع کنید، سرخ‌های زیادی را به دست می‌آورید که ریشه در حوادث و رویدادهای واقعی جامعه ایرانی دارد. نکته مهمی که در این راستا باید به آن اشاره کنم اینست که در رستاخیز دنبال نوشتن رمان تاریخی نبودم. پیگیری فلان مساله یا داستان تاریخی در قالب یک رمان، تفاوت زیادی با کار من در رستاخیز دارد.

آسیب این مساله در جایی نمایان می‌شود که جذب مخاطب، چه در حوزه ادبیات داستانی و چه در حوزه ادبیات نمایشی با مشکل مواجه می‌شود. تجربه شما از بروز این مشکل، آن هم در عرصه ادبیات نمایشی، شبکه کودک یا صداوسیما چگونه است؟

مقدمه اصلی برای مواجهه با این آسیب، شناخت درست از مخاطب و برنامه‌ساز است؛ شناختی که حتما

می‌تواند زمینه‌ساز سنجش درست نیازها و تولید محتوا برای پاسخ دادن به آنها باشد. مهم‌ترین شناخت، شناخت هر فرد نسبت به خودش است و ما این نکته را در پژوهش‌های خود نیز دریافتیم. اولین مشکل صداوسیما در ازدست‌دادن مخاطب، جذاب نبودن خود برنامه‌هاست و نه وجود شبکه‌های ماهواره‌ای یا رسانه‌های جدید که گاهی مطرح می‌شود؛ به خصوص در رده خردسال و کودک که به طریق اولی این مساله پررنگ‌تر است. وقتی شما از مخاطب نوجوان می‌پرسید که چرا برنامه‌ها را نمی‌بینید، می‌گویید چون جذاب نیستند و درصد بسیار کمی ممکن است پاسخ دهند چون ماهواره دارند یا از طریق اینترنت خود را مشغول می‌کنند برنامه‌ها را نمی‌بینند، پس باید بدانیم که اولین معارض ما در حوزه برنامه‌سازی خودمان هستیم و اگر بتوانیم جذابیت برنامه‌ها را افزایش دهیم به‌طور طبیعی مخاطب هم افزایش پیدا می‌کند. نکته دیگر تسلط برنامه‌سازان بر مبانی نظری است و این نکته اهمیت بسیاری دارد. کسی که از نظر فکری همسو نباشد، محصولی خنثی تحویل می‌دهد که هیچ اثری ندارد؛ بنابراین برنامه‌سازانی باید در این حوزه کار کنند که به تربیت و آینده‌سازی این نسل اعتقاد دارند و می‌دانند که برای منظومه

ما می‌خواهیم مخاطب را به سمت وسویی ببریم که او بیشتر از اشخاص و نام‌ها، درگیر وظایف و اهداف شده باشد؛ مثلاً پیش از آنکه به نام فلان سازمان، نهاد یا مسئول مرتبط با امنیت بیندیشد، اصل امنیت را مدنظر داشته باشد. یا در جریان تقویت دینداری و نهادهای ذی‌ربط این حوزه، اصل دین را پیش از مسئولان دیده و به آن فکر کند

انقلاب اسلامی کار می‌کنند؛ لذا مبانی فکری این منظومه را می‌شناسند و البته به خوبی از ظرفیت آنها بهره می‌گیرند. شناختن این ظرفیت‌ها و عدم توانایی برای بهره‌برداری از آنها منجر به تشکیل خط‌قرمزهایی می‌شود که درباره آنها دیده و شنیده‌ایم. بسیاری از مواردی که شما به‌عنوان خط‌قرمز در رسانه می‌شناسید، در اصل خط‌قرمز نیست، بلکه مشکل تهیه‌کنندگانی است که از لحاظ تئوریک فضاها را نمی‌شناسند و فکر می‌کنند نباید به سمت آن موارد حرکت کنند. من این مثال را در مصاحبه‌های دیگر نیز گفته‌ام؛ وقتی من وارد شبکه کودک و نوجوان شدم و دیدم کارتون بل و سیاستین پخش نمی‌شود، دلیل آن را پرسیدم که پاسخ دادند چون در سریال سگ وجود دارد و من هم توضیح دادم که ما از نظر فقهی احکامی درباره سگ داریم و سگ‌ها انواع مختلفی از جمله سگ نگهبان، سگ گله، سگ شکارچی و همچنین سگ زینتی دارند که آخری از احکام سختی برخوردار است. با این حال در کارتون بل و سیاستین هم سگ زینتی وجود داشت و هم سگ نگهبان و اتفاقاً جالب بود که در همان زمان نشریه‌ای تیت‌زد که مدیران جدید شبکه، بل و سیاستین را ممنوع‌التصویر کرده‌اند، مصاحبه‌ای هم با انجمن حمایت از

حیوانات شده بود و آنها پرسیده بودند که چرا عده‌ای با حیوانات خوب نیستند و اظهار نظرهایی این چنینی مطرح شد. صحبت من این است؛ کسی که به احکام فقهی مسلط نیست، فکر می‌کند سگ جزو خطوط ممنوع‌التصویری است.

شما با همین خطوط قرمز واهی در ماجرای کتاب نیز روبه‌رو شدید. وقعی و برایش پنجم رستاخیز عاشقی نهایی شد و به ارشاد رفت، شما با مشکلاتی روبه‌رو شدید.

رستاخیز عاشقی رمان بسیار حساسیت‌برانگیزی است. یک کارشناس معمولی در ارشاد نمی‌توانست تصمیم‌گیری در باره آن داشته باشد و همین نیز منجر به طول کشیدن جریان تأیید ارشاد شد. ما در نخستین روزهای اسفند کار را به اداره کتاب ارشاد تحویل دادیم. نتیجه بررسی باید در ماه بعد اعلام می‌شد؛ اما زمان بیشتری به درازا کشید. نزدیک شروع نمایشگاه کتاب بودیم که با پیگیری‌های فراوان و امضای تعهداتی درباره پیامدهای انتشار این کتاب، موفق به اخذ تأییدیه انتشار شدیم.

حساسیت ویژه ارشاد فقط درباره روحانی بودن شخصیت اول داستان بود؟ این روزها که بازار فرهنگ و هنر پر از نمونه‌های مشابه این آثار است.

من هم اگر مسئولیتی در ارشاد داشتم و با چنین کتابی روبه‌رو می‌شدم، حتماً به نظرات کارشناسان اکتفا نکرده و شخصا آن را مطالعه می‌کردم. اینکه یک روحانی قیام کرده و اوضاع زندگی عادی در شهر را به هم می‌ریزد، مساله حساسی است. جوانب مختلفی از آن باید سنجیده شود؛ البته اعتقاد شخصی من تفاوت زیادی با پروتکل‌های موجود در نظارت دارد؛ اما در چنین فضایی حتماً معاونان یا مشاوران وزیر باید اثر را می‌دیدند و درباره آن به اظهار نظر می‌پرداختند.

همین طولانی‌شدن پروسه تصمیم‌گیری منجر به عقب‌ماندن ما از نمایشگاه کتاب شد. ما در هجدهم اردیبهشت به نمایشگاه کتاب رسیدیم. روند فروش کتاب نشان داد که اگر در

روزهای اول به نمایشگاه رفته بودیم، چاپ اول تمام شده و به چاپ دوم می‌رسیدیم.

در مجموع تمام این شرایط، رستاخیز عاشقی آن طور که انتظار داشتید دیده شد؟

بله، هر چند بحران اساسی کاغذ تمام محاسبات ما را به هم ریخت. من در هنگام نشر کتاب اصلاً چنین برآیند و فکری درباره بازار کاغذ نداشتیم. فکر می‌کردم که حجم ۳۰۰ صفحه‌ای از رستاخیز عاشقی، قیمت ۱۲ یا ۱۳ هزار تومان را همراه خود بیاورد؛ اما موج گرانی منجر به افزایش قیمت چشمگیری در این باره شد. چاپ اول با ۲۰ هزار تومان و چاپ دوم با ۳۰ هزار تومان روی پیشخوان‌ها آمد. کار کتاب به نظر من خوب پیش رفته و امروز به چاپ سوم رسیده است. مخاطبی که در این فضا و این وضعیت قیمت‌ها، بهای ۳۰ هزار تومانی برای رمان پرداخت کرده، یک کتابخوان حرفه‌ای است و برای فرهنگ اولویت قائل است.

امروز به فکر نگارش جلد دوم رمان هستیم. مخاطبان زیادی این را از من خواسته‌اند و من نیز کم‌کم درباره آن فکر کرده‌ام؛ البته رمان نوجوانی در دست دارم که پس از پایان و انتشار آن، سراغ جلد دوم رستاخیز عاشقی می‌روم.

پوپولیسم فرهنگی از پوپولیسم سیاسی خطرناک تر است



افشین خماند
روزنامه نگار

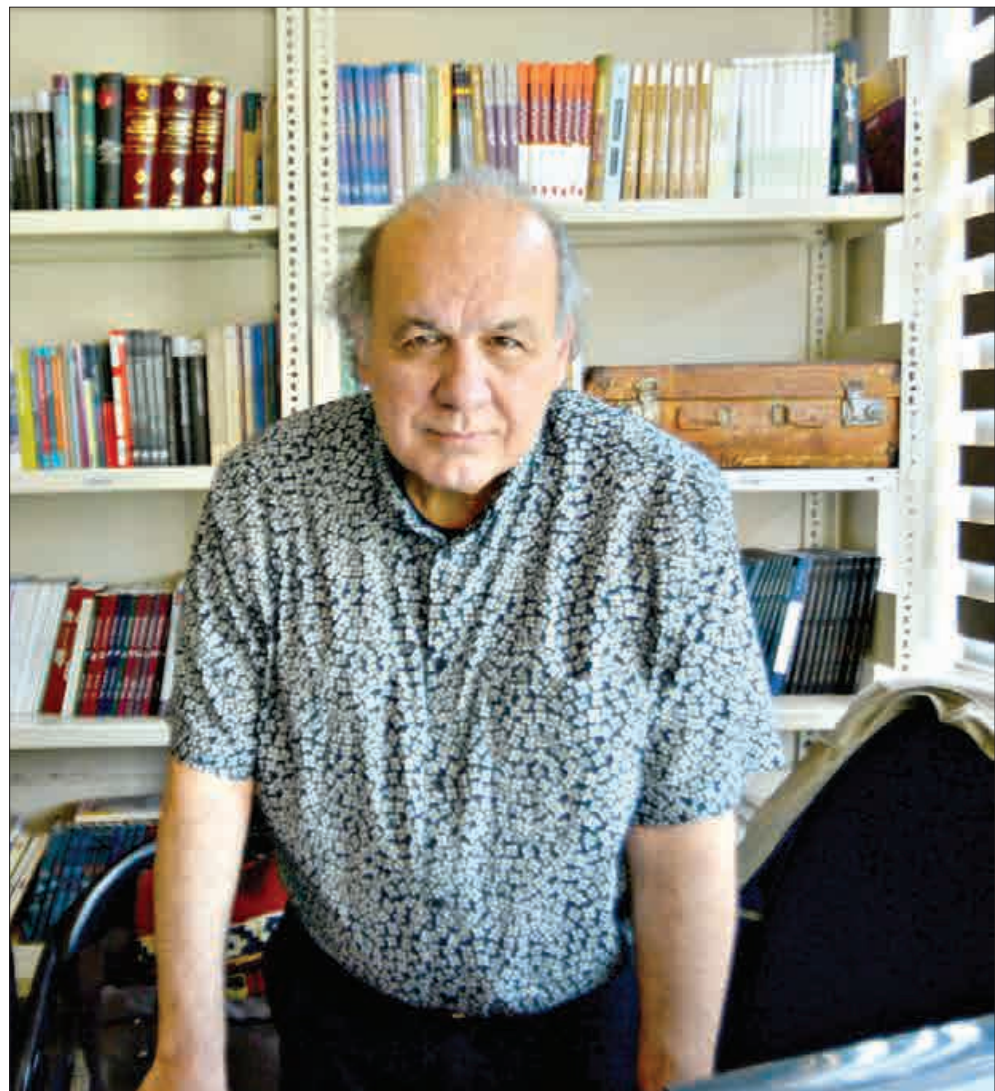
دیدار با ناصر فکوهی، استاد انسان شناسی دانشگاه تهران
و مدیر موسسه انسان شناسی و فرهنگ



در صفحه دیدار به سراغ صاحبان فکر و اندیشه می‌رویم تا با دنیای ذهنی آنها آشنا شویم. در این صفحه بیشتر از آنکه جنس فکر مهم باشد، صاحب آن و دغدغه‌های او موضوع گفت‌وگو است. در این شماره با ناصر فکوهی انسان شناس و دغدغه‌های فرهنگی او گفت‌وگو شده است. ناصر فکوهی مدرک دکترای خود را در جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی سیاسی از دانشگاه پاریس گرفته است. از او کتاب‌ها، نوشته‌ها و مقالات و گفت‌وگوهای بسیاری در زمینه انسان‌شناسی و فرهنگ منتشر شده است.

جنابعالی شخصیت علمی چندبعدی دارید اما اگر بخواهید بزرگترین دغدغه فکری‌تان در حوزه اندیشه را بیان کنید، کدام حوزه را انتخاب می‌کنید و اگر امکان دارد کمی در باره این حوزه برای ما توضیح بدهید؟

بزرگترین دغدغه فکری من در حوزه اندیشیدن به فرهنگ و سازوکارها و روابط درونی و برونی آن مربوط است. من از این باور محوری و پایه‌ای حرکت می‌کنم که در طول یک‌صد سال گذشته ما بیشترین امکانات مادی و معنوی برای رشد و مدرن شدن خود، به‌معنای قرارگرفتن در مکان و جایگاهی که شایسته مردم این کشور و سرزمین است، داشته‌ایم اما به دلایلی اساسی نتوانسته‌ایم به حد مورد قبول برسیم؛ یکی از این دلایل، موقعیت سیاسی بوده که در این زمینه به شدت شاهد دخالت‌های بیرونی تهاجمی، از دخالت متفقین در جنگ جهانی اول تا دخالت آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد و دخالت قدرت‌های بزرگ در جنگ عراق علیه ایران، تقویت گرایش‌های استبدادی و جلوگیری از رشد فضای آزاد به دلیل این دخالت‌ها و البته اشتباهات خودمان بوده‌ایم. این موارد بسیار مهم هستند اما از لحاظ دغدغه نمی‌توانم بگویم برای من این موارد، اصلی بوده‌اند چون معتقد به ثانویه بودن امر سیاسی نسبت به امر فرهنگی هستم. از اینجا به دغدغه اصلی خود می‌روم و آن این است که دلیل ناکامی‌های ما برای رسیدن به جایگاهی شایسته این فرهنگ در جهان و ارائه خدمات و موقعیتی که مردم ما حق دارند از آنها برخوردار باشند، بیشتر از آنکه سیاسی باشد، فرهنگی است. به همین دلیل من در تمام سال‌های اخیر در پی آن بوده‌ام که دست به یک آسیب‌شناسی عمومی در زمینه فرهنگ بزنم. این کار نیز ممکن نبوده است، مگر آنکه در کنار فعالیت‌های کلاسیک علمی خود، دخالت‌های اجتماعی و رسانه‌ای منظم و وسیعی داشته باشم. این کاری بسیار سخت بوده است زیرا به دلایل بی‌شمار، دانشگاه در برابر حضور در رسانه‌ها موضع دارد و رسانه‌ها نیز چندان با زبان دانشگاهی و علمی آشنا نیستند که مستقیماً بتوانند از منابع علمی برای خود توشه لازم در بحث و استدلال‌های ضروری رایسانند. میان این دو گروه، یک بی‌اعتمادی بسیار سخت به وجود آمده که می‌توان نشانه‌هایش را در تنش و حتی تقابل میان روشنفکران و دانشگاهیان دید. من تلاش کرده‌ام یک دانشگاهی روشنفکر یا یک روشنفکر دانشگاهی باشم و از این موضع بوده که شروع به آسیب‌شناسی در زمینه‌های مختلف فرهنگی کرده‌ام؛



ناصر فکوهی می‌گوید به عنوان یک روشنفکر در تمام سال‌های اخیر در پی آن بوده‌ام که دست به یک آسیب‌شناسی عمومی در زمینه فرهنگ بزنم



دیدار

البته وقتی از فرهنگ صحبت می‌کنم، منظورم یک حوزه محدود نیست، بلکه این امر شامل تمام جنبه‌های زندگی روزمره و حتی بخش‌هایی از زندگی پایه‌ای مثل رویکردهای فلسفی و... نیز می‌شود. مساله من آن بوده که در این صد سال چه گذشت که ما نتوانستیم از فرصت‌های بی‌شماری که پیش پایمان بود استفاده کنیم و برعکس ناچار به شکست‌های سختی شدیم. پاسخ من از حوزه فرهنگ می‌جویم و روش من نیز روش پژوهش تحلیلی و تفسیری و مشاهده و مشارکت در مساله است؛ به عبارت دیگر دخالت در کنش اجتماعی برای شناخت، درک و تحلیل این شناخت و احتمالاً ارائه راهکارهایی برای تغییر آن.

از چه زمانی و چرا به این حوزه علاقه‌مند شدید و مسیر شما در این حوزه چگونه بود؟

علاقه من به این حوزه از زمان دانشجویی ام شروع شد که در زمینه انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی سیاسی تحصیل می‌کردم. در این زمان بسیار بر امر سیاسی به‌مثابه امری مرکزی و اساسی در جوامع انسانی متمرکز بودم. روشن است که وقتی به تاریخ کشور خود می‌رسیدم، این تمرکز دوچندان می‌شد و در این زمان متوجه شدم که تقریباً اکثریت قریب به اتفاق «تاریخ»‌هایی که در باره ایران مدرن نوشته شده‌اند، عمدتاً «تاریخ سیاسی» آن هم از نوع کلاسیک، یعنی با یک رویکرد نظری-خطی هستند. همه این روایت‌ها با رنگ و لعابی که از ایدئولوژی نویسنده خورده بودند، تاریخ ایران را برای خودشان مصاحبه به مطلوب کرده و از کلیشه‌هایی استفاده می‌کردند که با نوعی هندسه متغیر می‌توانستند به هر صورت بخواهند داده‌هایشان را درونش قرار دهند تا نتایجی برسند که بر اساس ایدئولوژی‌شان می‌توانستیم از همان ابتدا نیز آنها را بدانیم. در نتیجه متوجه شدم که با این راه و روش به جایی نمی‌رسیم و این جز آب در هاون کوبیدن نیست. گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی یا ملهم از سیاست هر کدام با روایت‌هایی که برای تشریح منطق تاریخی و سیر زندگی اجتماعی و سیاسی در ایران بر زبان می‌رانند، هدفشان آن بود که از خود، قهرمان بسازند و از دیگران، شیطان و خائن و در نهایت جز ارائه نوعی جبرگرایی پیش پا افتاده در این یا آن جهت ارائه نمی‌داند. این گونه تاریخ‌شناسی نه فقط خطی و جبرگرایانه بود، اغلب حتی روش‌های همین تاریخ‌شناسی را هم رعایت نمی‌کرد و در نتیجه با هزاران هزار کتاب و مقاله‌ای که نوشته شد و می‌شود، ما تغییرات زیادی را ندیدیم. وقتی گروه بزرگی از نخبگان ما به خارج مهاجرت کردند و با سرمایه‌های خارجی در دانشگاه‌های کشورهای دیگر و در برنامه‌هایی که طبعاً سود همان نهادها را تأمین می‌کرد، وارد کار شدند، وضعیت این هم بدتر شد. دلیل آن بود که این مهاجران خود را «پناهنده» اعلام کرده و در نتیجه مدعی بودند که چون در کشور مبدأ قادر به پژوهش نبودند، باید در کشور میزبان این کار را از راه دور انجام دهند، و صرف‌نظر از اینکه چقدر این کار به خصوص در حوزه‌های علوم اجتماعی ممکن است یا نه، مساله این بود که چارچوب‌هایی که این افراد باید درونشان کار می‌کردند نه تنها تابع سیاست‌های دانشگاهی غیرایرانی بلکه تابع رویکردهای «ایران‌شناسانه» در معنای «شرق‌شناسانه» بودند و افزون بر این با امر سیاسی ارتباط مستقیم داشتند؛ یعنی با دستگاه‌های تأمین بودجه‌شان که آنها را وامی داشت تاریخی را روایت کنند که مخاطبانشان دوست دارند بشنوند. در این میان فکر می‌کنم کاری که باید یک مورد استثنایی بدانیم، دانشنامه ایرانیکا ی مرحوم یارشاطر بود که تا حد زیادی توانست از این قید و بندها-البته به دلیل اقتداری که از پیش داشت- خود را کنار بکشد.

در نتیجه توجه به فرهنگ، دنبال کردن مسیرهای چندگانه و پیچیده فرهنگی و حتی ارزیابی رابطه بین ایدئولوژی‌ها و فرهنگ‌ها در چارچوب‌های مختلف سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و... مهم‌ترین هدفی بود که من برای خود تعیین کردم و از آن زمان تا امروز نیز این کار را انجام می‌دهم. اینکه بیشترین مطالعات من

عنوان انسان‌شناسی بر خود دارد، دلیلش انطباق بسیار بالای این رشته با رویکرد و راهبردهای پژوهشی و آموزشی من است. انسان‌شناسی یک علم بین‌رشته‌ای و بسیار کاربردی است و نباید آن را با مردم‌شناسی که علم شناخت جوامع دور دست غیر شهری و علمی استعماری بوده، اشتباه گرفت. اینکه امروز گروهی اغلب با کوه‌بینی و دانش بسیار اندک و ایدئولوژیک از تاریخ و سیر وقایع و اندیشه‌ها در جهان، اصرار دارند نام «مردم‌شناسی» را برای این علم حفظ کنند، دقیقاً به این دلیل است که ابزارهای مدرن و به‌روز انسان‌شناسی و دستاوردهای متاخر آن را در طول ۵۰ سال گذشته روبرویی‌ها و اصولاً آنها را درک نمی‌کنند؛ بنابراین می‌خواهند همه را از آنها محروم کرده و ما را ناچار کنند که کشوری با بیش از ۸۰ درصد شهرنشینی و روستاهایی که اغلب مسائل شان شهری است به سراغ مطالعات روستایی و عشایری برویم که البته مهم هستند اما در نسبت‌هایی که در جمعیت کشورمان داریم.

به نظر شما این حوزه فکری چگونه به بهتر شدن جهان کمک می‌کند؟

من آن قدر جاه طلب نیستم یا آن قدر برای کار خود ازش یا اهمیت قائل نیستم که تصور کنم یا بهتر بگویم توهم داشته باشم قرار است با کار من «جهان» عوض شود؛ حال چه بهتر شود و چه بدتر. اتفاقاً یکی از آسیب‌های فکری که در ایران با آن مبارزه می‌کنم، همین توهمات در نزد بسیاری از نخبگان ما اعم از سیاسی، اجتماعی و فکری است که مانع می‌شود بتوانند درست فکر کنند و در حد توان خود، اقدامی را هدف بگیرند و مقیاس مورد نظرشان «جهان» نباشد. من معتقدم ما برای آنکه بتوانیم به جزئی واقعی و تأثیرگذار در «جهان» تبدیل شویم، چیزی که در دوران‌های بسیار طولانی بوده‌ایم و اهمیت زبان فارسی و هنر و ادبیات ایرانی گویای این امر است، باید ابتدا اداری هویت خاص خود و سیاست‌گذاری‌های فرهنگی مشخص باشیم. منظور من از سیاست‌گذاری آن است که ابتدا بتوانیم در دوره‌ای دست کم صدساله همه مسائل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و... را بشناسیم و تحلیل کنیم و سپس بر اساس آنها برای خود یک نقشه راه تهیه کنیم که بتواند ما را مثلاً در یک تا سه دهه به موقعیت بسیار بهتری از امروز برساند. فکر می‌کنم به عنوان یکی از کسانی که ممکن است سهمی ولو کوچک در چنین فرآیندی داشته باشد، بتوانم مطرح باشم. دست کم تلاش خودم را با تدریس، پژوهش، نوشتن و دخالت اجتماعی انجام می‌دهم. حال اینکه موفق باشم یا نه را آینده‌شان خواهد داد.

اگر امکان دارد برخی از مفاهیم حوزه مورد مطالعه‌تان را برای ما شرح دهید.

حوزه مطالعات من «انسان‌شناسی فرهنگی» است که به‌طور کلی به تمام مسائل فرهنگی در حوزه عمدتاً معاصر می‌پردازد. شیوه و بحث‌هایی که من به آنها می‌پردازم در بسیاری موارد دایره‌المعارفی هستند و این لازمه یک تفکر پیچیده و غیرقطعی و بین‌رشته‌ای است؛ البته در آشفته بازار آنچه در ایران به نام «نقد» رایج است به همین دلیل بسیار مورد اتهام «پراکنده‌گویی» و «از عالم و آدم گویی» شده‌ام. البته‌ای که این‌ها را برای البته‌ای دیگری می‌گویند، حق دارند و باید چنین بگویند و اگر چنین نبود اسباب تعجب می‌بود اما خوشبختانه بسیاری از بزرگترین اندیشمندان ایرانی و گاه غیرایرانی و پیشکسوتانی که امروز با من در چارچوب موسسه انسان‌شناسی و فرهنگ یا در چارچوب پروژه تاریخ فرهنگی ایران مدرن، همکاری می‌کنند و نام هر یک از آنها به یک لشکر از آن البته‌ای می‌ارزد، و جوانان بسیار زیادی که با ما همراه هستند، بسیار کار می‌کنند و بسیار اندیشمند هستند اما ادبی ندارند، قوت قلب کافی را به من می‌دهند که راهم را ادامه بدهم؛ بی‌آنکه ادعا کنم بهترین یا تنها راه یاد رست‌ترین مسیر باشد. این تنها راهی است که من می‌توانستم برگزینم و با خود همسو باشم. مسئولیتش را نیز خودم بر دوش می‌کشم. این را هم بگویم که اگر در طول تاریخ و در ایران یا در

جهان قرار بود سیر اندیشه و هنر از چنین «مردمان» و «هواداران» این و آن «مراد»، از «جوانان جوانی نام» و «پیران ورشکسته» و البته‌ای که نام «فیلسوفان بزرگ» بر خود گذاشته‌اند، تبعیت کند، امروز بخش بزرگ این تاریخ وجود نداشت.

به هررو، افزون بر این رویکرد بین‌رشته‌ای و دایره‌المعارفی، من به‌طور مشخص‌تر بر آسیب‌شناسی فرهنگی در دوره مدرن و امروزین در زمینه‌های شهری شدن، هویت‌های جدید، روابط و نابرابری‌های شهری و بین‌فرهنگی کار می‌کنم. مفاهیمی که ما با آنها سروکار داریم در اکثر موارد همان مفاهیمی هستند که مثلاً در شهرسازی می‌بینید: کالبد شهری، طراحی شهری، زمان و مکان شهری، زیبایی شهر، نشانه‌شناسی، تضاد هویت‌ها، مشکلات جماعت‌گرایی‌های مدرن، مفاهیم فرهنگی در شهر و روابط آنها با موقعیت‌های کالبدی و فیزیکی در آنها. مشخص است که این مفاهیم به گونه‌ای که ما آنها را درک می‌کنیم چیزی نیستند که مثلاً کارگران یا مهندسان یا مسئولان شهرداری‌ها از موضوع می‌فهمند. از این روست که وجود گفت‌وگوهای پایدار و پیوسته از ابزارهای مهم کار ما به‌شمار می‌آیند. در این گفت‌وگوهاست که باید مخاطبان خود را نسبت به اهمیت موضوع‌هایی که ما مطرح می‌کنیم آگاه و در ادامه سبب شویم که این گفت‌وگوها در رده سیاسی و اجتماعی بتوانند به نتایجی هرچه عملی‌تر و کار بردی‌تر برسند.

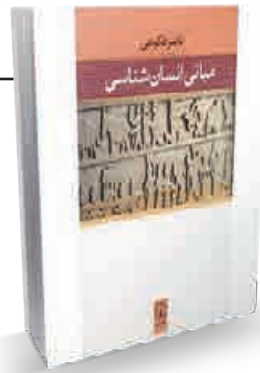
دشووارترین مبحث مربوط به این حوزه کدام است؟

دشووارترین مبحث در این حوزه رابطه میان آنچه فرهنگ مادی نامیده شده است با فرهنگ غیر مادی است. به این مفهوم عموماً «گسست فرهنگی» می‌گویند. وقتی در یک جامعه تغییرات گسترده فرهنگی در حوزه مادی اتفاق می‌افتد؛ مثلاً فناوری‌های بسیار زیادی به ناگهان وارد می‌شود اما فرهنگ جامعه آمادگی این نوآوری‌ها را ندارد، شکاف و گسستی ایجاد می‌شود که به‌صورت چرخه‌های باطل به‌شدت به جامعه ضربه می‌زند و می‌تواند فرآیندهای بسیار فاجعه‌بار به وجود بیاورد. مثالی روشن در این زمینه وضعیت مادی خودروسازی و استفاده افراد از خودروها از یک سو و نبود فرهنگ خودروسازی از سوی دیگر است که سبب شده تصادفات رانندگی به دلیل اول مرگ جوانان در ایران تبدیل شود یا مزاحمت‌ها و عدم رفاه در مجتمع‌هایی که امروز به زیستگاه‌های همه افراد تبدیل شده‌اند اما از لحاظ فرهنگی افراد تفاوت معنای آپارتمان و خانه را نمی‌دانند و در نتیجه دائمی و به‌صورت روزمره در حال برخورد و تنش با همسایگان‌شان هستند...

یافتن راه‌حلی برای جبرانی این گسست، مثلاً با تغییر رویکرد افراد نسبت به زمان و مکان یا رفاه مادی و رفاه غیر مادی کاری بسیار توان فرساست که بدون یک برنامه‌ریزی گسترده فرهنگی و داشتن تخصص‌ها و کار و اراده روشن بین‌رشته‌ای قابل تحقق یافتن نیست.

چگونه در این حوزه خود را به‌روز نگه می‌دارید؟

روش‌هایی که فکر می‌کنم در این حوزه خاص بسیار اهمیت دارند، نخست در جریان بودن و خواندن تحلیل‌های مختلف در باره مسائل جهان و ایران است. در گذشته، حال و آینده‌نگری هاست. در اینجا منظورم آن است که یک آسیب‌شناس اولاً باید یک خط افقی را در پژوهش‌های خود در نظر داشته باشد که او را از یک نقطه محلی به سایر نقاط متصل کند. مشکلاتی که ما در اینجا در فرهنگ خود داریم، بخشی از آنها یا تمام آنها، ممکن است در سایر نقاط جهان نیز وجود داشته باشند؛ بنابراین باید اخبار و تحلیل‌ها را در باره آنها دنبال کرد. از طرف دیگر خطی عمودی به طرف گذشته و آینده در جامعه خود و سایر جوامع، یعنی دنبال کردن این مشکلات و این پدیده‌های فرهنگی در طول تاریخ گذشته تا امروز و همچنین مطالعات آینده‌نگری در باره آنها. این روشی است که من اغلب به کار می‌برم تا بتوانم دیدگاه‌های خودم را به‌روز نگه دارم. چه بعد تاریخی را نادیده بگیریم و چه بعد جغرافیایی را احتما از جریان عقب می‌افتیم؛



در حال حاضر صداقت، درستکاری، سادگی، بیستی و قناعت بیشتر در نظام‌های شهری ما ضار ارزش شده‌اند و مضحکه می‌شوند در حالی که شهرت طلبی، اشرافی‌گری، تمایل به سلبریتی شدن، خودنمایی و تازه به دوران رسیدگی تبدیل به ارزش‌هایی شده‌اند که بسیاری از جوانان و حتی میانسالان به شدت دنبال آنها هستند

البته به جز این همواره باید توجه داشت که فقط با برخورداری از شناخت تخصصی و شناخت عمومی نظری در حوزه خود و سایر حوزه‌ها می‌توان به کار خویش عمق داد. من عموماً به مسائل به صورت بین‌رشته‌ای نگاه می‌کنم و سایر شاخه‌ها برایم اهمیت دارند. نکته‌نهایی اینکه برای به‌روز ماندن نباید از سهم بزرگی که حوزه هنر و ادبیات در رابطه با واقعیت‌ها دارند، یعنی به صورت عام حوزه تخیل نسبت به حوزه واقعی، غافل‌نماند.

به نظر من ما اغلب در حوزه علوم اجتماعی و انسانی به دلیل آنکه رابطه‌مان با این علوم از بیرون بوده و عمق نداشته، نتوانسته‌ایم اهمیت هنر و ادبیات و فلسفه را در شکل دادن به آنها درک کنیم و حتی ترجمه‌های بسیاری که از آثار در این زمینه می‌شود، باز هم مخاطبان را کمتر متوجه اهمیت این شاخه‌ها در شکل‌گیری تفکر اجتماعی نظری در ده‌های بالا می‌کند. از این رو هر اندازه در باره اهمیت شناخت گسترده و عمیق با ادبیات و هنر و فلسفه برای کار در زمینه‌های اجتماعی بگوییم کافی نیست.

اگر کسی بخواهد در حوزه شما فعالیت کند، چه مسیری را پیشنهاد می‌کنید؟

پیشنهاد من آغاز مطالعه به صورت تخصصی در انسان‌شناسی و به صورت بین‌رشته‌ای در علوم انسانی و اجتماعی از یک سو و درگیر شدن با واقعیت‌های اجتماعی برای مثال با مشارکت در انجمن‌های مدنی یا رسانه‌ها از سوی دیگر است. بدون شک برای آنکه فرد بتواند به موقعیتی برسد که خودش کار خود را ارزیابی کند، فاصله زیادی هست و این اتفاق به نوعی هرگز کاملاً نمی‌افتد. ما همیشه نیازمند نظریاتی هستیم که در باره کیفیت کارمان به ما کمک کنند. از این رو پیشنهادم این است که از ابتدا افراد وارد کار گروهی شوند و از فردگرایی فاصله بگیرند، فردگرایی به ویژه در حوزه علمی از مختصات جهان سوم و موقعیت‌های ناپختگی و عدم شکل‌گیری عقلانیت است. هیچ چیز نمی‌تواند جای کار گروهی را بگیرد، همفکری، برنامه‌ریزی و با ریتم یکدیگر کار کردن البته بسیار سخت‌تر از کار فردی است چون باید در هر لحظه خود را با بسیاری افراد دیگر هماهنگ کرد اما فقط از این راه است که کسی می‌تواند در چنین حوزه‌هایی پیش برود و کارش موثر واقع شود.

در باره مجموعه آثار منتشر شده خود برای ما بفرمایید.

کارهای من در طول ۲۰ تا ۳۰ سال گذشته شامل چندین گروه از فعالیت‌ها بوده است. من نخست کار فکری خود را با ترجمه ادبی آغاز کردم که تا امروز به صورت محدودتر ادامه داده‌ام. همواره به ادبیات علاقه‌مند بوده‌ام و امروز که تقریباً در اواخر دوره دانشگاهی‌ام هستم، فرصتی یافته‌ام که این گروه از کارهایم را بیشتر دنبال کنم. از آثار قدیمی‌ترم در این زمینه ترجمه‌هایی بوده که از اوکتاویو پاز، رومن رولان، مارگريت یورسنار، لوکلزیو و رولان بارت داشته‌ام؛ چندین کتاب با رویکرد ادبی در حال حاضر در دست دارم از جمله «کتاب پنجاه و پنج نفر» که مجموعه‌ای از عکس‌های مهرداد اسکویی از شخصیت‌های فرهنگی ایران، با متن‌هایی از من است، کتاب دیگری هم از مجموعه‌ای از متن‌های ادبی فرهنگی دارم با عنوان «فرهنگ اوهام» که با عکس‌هایی از ویوین مایر، آن هم در شرف انتشار است. از این گذشته نوشته‌ها و کتاب‌های قدیمی ادبی‌ام را هم به‌زودی بازنشر می‌کنم.

بخش دیگر و شاید اصلی فعالیت‌های من در این سال‌ها کار دانشگاهی‌ام در حوزه انسان‌شناسی بوده است. شاید بیشتر از دو سوم کتاب‌های ترجمه یا تالیف‌های من در زمینه درآمد، نظریه‌ها و حوزه‌های تخصصی انسان‌شناسی است. همچنین درس‌گفتارهای متعددی را که در این زمینه دارم، فته‌رفته به صورت کتاب منتشر می‌کنم؛ برای نمونه کتاب دو جلدی «بوردیو و میدان دانشگاهی» یا کتاب مفصلی با عنوان «انسان‌شناسی، اندیشمندان، نظریه و کنش» که به تازگی منتشر شده است. من ۱۰ سال است سردبیر مجله علمی-پژوهشی دانشگاه تهران

در انسان‌شناسی با عنوان «پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران» نیز هستم و این خود بخش زیادی از وقتم را می‌گیرد. به عنوان یک دانشگاهی یکی از کارهای پیوسته‌ام مشارکت در برنامه‌ها و سمینارها و سخنرانی‌ها و میزگردهای دانشگاهی است که به هر حال فکر می‌کنم مفید هستند و وظیفه ما است که در آنها شرکت کنیم اما تعداد کلاس‌هایم را بسیار کم کرده‌ام و در هر ترم حداکثر دو یا سه کلاس و آن هم فقط در دانشکده خودمان دارم. فکر می‌کنم کلاس وقت زیادی می‌گیرد و نباید دانشگاهیان میزان زیادی از وقت خود را صرف آن کنند اما معتقدم که یک دانشگاهی باید همیشه ذهنیت آموزشی خود و شخصیت معلم را در خویش حفظ کند.

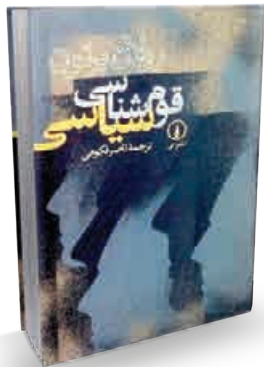
بخش دیگری از کارهای من نوشته‌ها و یادداشت‌ها و گفت‌وگوهایم در حوزه هنر و به‌ویژه سینما و عکاسی است. من از جوانی به خصوص به سینما علاقه‌مند بودم از این رو همواره این رابطه را با عکس و سینما را حفظ کردم. دو کتاب در این زمینه در دست انتشار دارم یکی در زمینه عکاسی و دیگری در زمینه سینمای داستانی. فکر می‌کنم در آینده تعداد نوشته‌هایم در این زمینه بیشتر هم بشود، زیرا برنامه‌های متعددی داریم که در همکاری با حوزه‌های دیگری مثل معماری و هنر با محوریت سینما انجام می‌دهیم و درس‌گفتارهایی از آن بیرون می‌آیند که منتشر می‌شوند. مجموعه‌ای از متن‌های کوتاه در حوزه معماری و شهر و هنر را نیز در دست انتشار دارم که ترجمه است و تا کنون دو جلد از آنها به انتشار رسیده است. این مجموعه ادامه خواهد داشت و در آن تلاش می‌کنم که خوانندگان ایرانی را با اندیشمندان و اندیشه‌های جدید در این حوزه‌ها از طریق بخش‌هایی از آثارشان آشنا کنم.

بخش بزرگی از کارهای من در حوزه آسیب‌شناسی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است که در قالب‌های مختلفی به انتشار می‌رسند. هم در مطبوعات و هم به صورت کتاب‌های دانشگاهی. اخیراً دکتر رانی عزیز پروژه‌ای تعریف کرده‌اند که روی این نوشته‌ها کار علمی مهمی انجام و تحلیل و عرضه شوند. این پروژه در چارچوب پروژه بسیار بزرگی قرار دارد که ایشان در باره رویکردهای متفکران و دانشگاهیان ایرانی در حوزه توسعه دارند و «پویای توسعه» نام دارد. این افتخار را به من نیز داده‌اند که بخشی از کار روی آثار من در زمینه توسعه انجام بگیرد.

بخش بزرگی از کارهای من نیز در رابطه با رده‌های مختلف مخاطبان نیمه‌متخصص و عمومی انجام می‌گیرد. در نتیجه درس‌گفتارهای منظم هفتگی دارم که همه می‌توانند در آنها شرکت کنند؛ چنان که در روزنامه‌ها و مجله‌ها و رسانه‌های دیگر حضور پیوسته دارم. در محیط مجازی نیز از طریق کانال تلگرامی اینستاگرامی و سایت این حضور خود را ادامه داده‌ام. موسسه انسان‌شناسی و فرهنگ که یک موسسه مردم‌محور است را حدود ۱۴ سال پیش با گروهی از دانشجویانم تاسیس کردیم و هدف این موسسه نیز ترویج علوم انسانی و اجتماعی در قالب بین‌رشته‌ای است و چندین سایت و کانال‌های متعدد، جلسات و انتشارات دارد. به‌هر رو فکر می‌کنم اگر کسی علاقه‌مند باشد با یک جست‌وجوی کوچک در بانک‌های اطلاعاتی نظیر لینکدین، ویکی‌پدیا و بانک‌های داخلی نظیر نور مگز، پورتال جامع علوم انسانی با اصولاً در خود گوگل می‌تواند با اغلب کارهای من آشنا شود.

آخرین کتابی که در حوزه مورد نظر خود خواندید، چه بود؟

کتاب‌هایی که در حال خواندنشان هستم مربوط به دوره درس‌گفتاری است که مشغول تدریس هستم؛ آرمان شهر تامس مور، کتاب فرانسواز شوی ترجمه دکتر محسن حبیبی، شهرسازی و تخیلات و همچنین کتاب خوبی با عنوان «عمومی کردن انسان‌شناسی» که ویراستارش جرمی مک کلاسنی بوده است؛ البته باید توجه داشت که شیوه کتاب خواندن تخصصی با شیوه



این صنایع فرهنگی چقدر تحت تاثیر سرمایه‌داری هستند؟

بدون شک چنین است. گمان می‌کنید که ناشران ما به چه دلیل با کپی‌رایت مخالف هستند؟ به دلیل آنکه سهم‌شان از کالای کتاب کم می‌شود، مجبورند هزینه بیشتری را صرف کیفیت کنند و کمتر می‌توانند حق نویسنده و مترجم را ضایع کنند. متأسفانه همین رادر تمام بخش‌های دیگر فرهنگ نیز می‌توان گفت. اگر در کشوری خواسته باشیم سیاست‌گذاری فرهنگی بکنیم، آن هم در کشوری مثل کشور خود ما که به شدت به چنین سیاست‌گذاری‌ای نیازمند است، نمی‌توانیم ملاک خودمان را سرمایه‌داری و بازار قرار بدهیم بلکه باید نیازسنجی درستی انجام شود و بر اساس عقلانیت در حوزه‌های مختلف محصولات فرهنگی مناسب به وجود بیایند، استعدادها شناسایی شوند، به کار گرفته شده و به سوی پیشرفت کیفی و نه کمی حرکت کنیم.

وضعیت رسانه در ایران چگونه است و چقدر با واقعیت و حقیقت همخوانی دارد؟

رسانه‌های دیداری و شنیداری یعنی تلویزیون و رادیو هنوز در یک قرن پیش سیر می‌کنند؛ یعنی زمانی که انحصار بر این گونه رسانه‌ها وجود داشت، در نتیجه این رسانه‌ها عملاً کار افتاده‌اند و به بخش خصوصی، بازاری، بی کیفیت و پوپولیست و لمین و آگذار شده‌اند. با ممنوع کردن، یعنی عدم شفافیتی که در رسانه‌های اینترنتی به وجود آمده، عملاً این پهنه به گستره‌ای از لومینسیسم تبدیل شده است؛ نگاهی به فیس‌بوک و سایر شبکه‌های اجتماعی ببیند از بد تا ببینید که چه وضعیتی وجود دارد. این‌ها حاصل عدم درک موقعیت جهانی است که با ممنوعیت‌های خیالی نمی‌توان سیاست‌گذاری فرهنگی کرد. این‌گونه ممنوعیت‌ها مثل فیلترینگ و ممیزی‌های شدید، هیچ‌شمره‌ای جز آن ندارند که افراد را به سوی مبتذل‌ترین اشکال فرهنگ هدایت کنند و سیاست‌گذاری فرهنگی در جهان واقعی همچون جهان مجازی را ناممکن کنند زیرا هر گونه شفافیتی را از میان می‌برند.

نظراتان را در باره تفاوت نسلی و شکاف نسلی بفرمایید. نسل جدید چه تفاوت‌هایی با نسل‌های قبلی دارد؟ چقدر ارزش‌ها، ارزش‌های معنوی و اخلاقی برایشان مهم است؟

با سرعتی که فرهنگ و جوامع انسانی تغییر می‌کنند لزوماً تفاوت‌های بین نسلی نیز شدت می‌یابند اما اگر ما سیاست‌گذاری فرهنگی مناسبی داشتیم که اساسش نه سانسور و ممنوعیت بلکه رسیدن به حداکثر شفافیت و آزادی بود، می‌توانستیم گروهی از ارزش‌ها را با وجود تفاوت‌های نسلی حفظ و از نسلی به نسل دیگر منتقل و بدین ترتیب به انسجام اجتماعی و فرهنگی خود کمک کنیم اما با سیاست‌هایی که در حوزه فرهنگ پیش گرفته شده است، شکی نداشته باشید که ارزش‌های حتی بسیار ریشه‌دار به سرعت کمرنگ شده و ضد ارزش‌ها رشد می‌کند. کما اینکه در حال حاضر صداقت، درستکاری، ساده‌بستی و قناعت بیشتر در نظام‌های شهری ما ضداً ارزش شده‌اند و مضحکه می‌شوند در حالی که شهرت‌طلبی، اشرافی‌گری، تمایل به سلبریتی شدن، خودنمایی و تازه به دوران رسیدگی تبدیل به ارزش‌هایی شده‌اند که بسیاری از جوانان و حتی میانسالان به شدت دنبال آنها هستند. برای اینکه این رادر کنیم، می‌توانیم موقعیت خود را با موقعیت جهانی مقایسه کنیم که تازه این موقعیت هم ایده‌آل نیست، زیرا در جهان هم امروز شاهد همین گرایش‌ها هستیم. اما منظور من شدت تمایل جوانان در سایر فرهنگ‌ها به طرف‌نوعی پوپولیسم فرهنگی در مقایسه با جوانان خودمان است. این حاصل مشکلی خاص در مردم و سرزمین ما نیست، بلکه حاصل ندانم‌کاری و نداشتن سیاست‌گذاری‌های فرهنگی و انتخاب راه‌های نادرست به طرف سراپ‌هایی است که برای خود ساخته‌ایم و چنان تعصبی نسبت به آنها داریم که چشمانمان قادر به دیدن ساده‌ترین حقایق نیز نیستند.

کتاب خواندن متعارف متفاوت است، یعنی براساس کارهایی که می‌کنیم و نیازهایی که داریم کتاب می‌خوانیم یا بهتر است بگوییم به کتاب‌ها بازمی‌گردیم یا در آنها دنبال مفهوم و استدلالی می‌گردیم. وضعیت ترجمه و آثار تالیفی در ایران چگونه است؟

من این موضوع را اخیراً در یک گفت‌وگوی نسبتاً طولانی با خبرگزاری کتاب ایران مطرح کرده‌ام که به آن استنادتان می‌دهم. اما به صورت خلاصه باید متأسفانه به دلیل وضعیت بسیار بد ناشران دانشگاهی و ناشران خصوصی که کتاب‌های دانشگاهی منتشر می‌کنند، ما هیچ سیاست‌نشر مناسب و قابل‌اعتنایی نداریم. ترجمه و تالیف در ایران صرفاً به صورت کمی بالا رفته اما به صورت کیفی به نظر در یک آشفتگی کامل هستیم که در آن خشک و تر با هم می‌سوزند. چه بسیار استعدادهای جوان که می‌توانند در آینده نویسندگان و اندیشمندان قدرتمند شوند اما امروز به دلیل طمع ناشران از یک ترجمه به ترجمه دیگر هدایت می‌شوند و چه بسیار کسانی که هیچ جایگاهی در تفکر و دانشگاه ندارند و برای خودشان اسم و رسمی ساخته‌اند. ناشران ما به نشر به عنوان یک کالا و یک برند نگاه می‌کنند و اغلب در سطح کار فرهنگی نیستند. هم از این رو اغلب جوانانی که با عشق به سمت کار نشر کتاب می‌روند، ممکن است زودورشکست شوند و از کار نوهید. در یک کلام وضعیت بسیار ما نامطلوب است زیرا هیچ‌کسی را در جایگاه خودش نمی‌بینم. گروهی اوباش فرهنگی در حال تعیین کردن سلیقه عمومی مردم هستند و هیچ ذهنیتی از کار علمی ندارند. نبود کپی‌رایت در این شرایط، موقعیتی از قانون جنگل به وجود آورده که ما را با وضعیتی به شدت ناپس‌مان روبه‌رو کرده است. وضعیت به صورتی است که بسیاری از کتاب‌ها اصلاً دیده نمی‌شوند و تلاش بسیاری از افراد پیش از آنکه حتی یک بار خوانده شود برای همیشه به فراموشی سپرده می‌شوند. به نظر من باید در برابر این ناپس‌مانی گسترده اقدامی انجام داد اما واقعاً نمی‌دانم در بازاری به شدت کالایی شده و نویی‌رالی که در آن کتاب با میوه‌های میدان تره‌بار، فرقی برای ناشران نمی‌کند، چه می‌توان کرد. کسانی که در این میان بیشترین ضربه را تحمل می‌کنند، نویسندگان و مترجمان جوانی هستند که کار فرهنگی را انتخاب کرده‌اند و در این پهنه که همه به فکر سودجویی هستند، تمایل دارند شناخت خود و دیگران را بالا ببرند، اما متأسفانه جامعه بدترین رفتارها را با آنها می‌کند و اغلب پس از مدتی مایوس می‌شوند.

صنایع فرهنگی مردم را به چه سمت می‌برد؟ در هر دو سطح ملی یا بین‌المللی توضیح بفرمایید.

اگر منظورتان از صنایع فرهنگی نوعی تولید انبوه است، به نظر من روشن است که ضربات سختی به اندیشه می‌زند. پوپولیسم همان قدر که در سیاست خطرناک است در فرهنگ خطرات بیشتری دارد اما نباید تصور کرد که هر چیزی را مردم دوست داشتند لزوماً مناسب نیست و «عامه‌پسند» است. فرهنگ می‌تواند بسیار متنوع باشد و من معتقدم می‌توان کتاب‌ها، موسیقی‌ها، فیلم‌ها و نمایش‌هایی در سطوح مختلف فکری و سلیقه‌ای را داشت. این امر با ابتدال در فرهنگ که فکر می‌کنم منظور شما از سواتان است، متفاوت است. سودجویانی که امروز همه محصولات فرهنگی رادر دست گرفته‌اند در حال مبتذل کردن سلیقه عمومی هستند و این است که یک فاجعه به حساب می‌آید. افرادی که با شرافت، دانش، هوشمند و دلسوز هستند به کنار زده می‌شوند و افراد تازه به دوران رسیده و اغلب در سطح پایین، جانشین‌شان می‌شوند. از این افراد نیز نمی‌توان انتظاری جز تخریب فرهنگ داشت. جامعه تازه به دوران رسیده، قهرمان می‌خواهد و کسانی هستند که دوست دارند پادو و مریدان و آن شوند و نیز کسانی باشند که نقش مراد را برایشان بازی کنند. چنین جامعه‌ای نمی‌تواند فکر کند و به جای فکر کردن دائم در حال خودنمایی است و این امر سرانجام خوبی ندارد. به نظر من سایر کشورها حتی در جهان سوم از ما وضعیت بهتری دارند.

دکتر ناصر فکوهی آثار بسیاری را در زمینه‌های جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی تالیف و ترجمه کرده و یک سایت پر محتوا در این زمینه‌ها را مدیریت می‌کند



هومن افاضلی
مربی فوتبال

دموکرات به جای دیکتاتور

ویلموتس چه تفاوتی با کی‌روش دارد؟



نزدیک شده‌اند. مهم این است که تصمیمات شما به عنوان مربی طوری باشد که بازیکنانی که تحت نظر شما هستند، توانمندی‌شان در راستای اهداف و چارچوب فکری شما باشد؛ اما در مورد ویلموتس و فوتبال ایران تناسبی نمی‌بینم. یک‌سری مربیان دیگر هم هستند که به هر تیمی می‌روند، سبک و مدل مربیگری خودشان را تحمیل می‌کنند. ۵ یا ۶ نفر هم بیشتر نیستند. قطعاً ویلموتس در این دسته قرار نمی‌گیرد. ضمن اینکه قیمت اعلام شده برای قرارداد این مربی نیز بسیار بالاست و بالاتر از حدی است که این مربی در آن قرار گرفته است چون ایشان در ایران قرار هم نیست مالیاتی بپردازد. به همین دلیل قیمت ایشان هم مناسب نیست؛ اما موضوع دیگری هم هست. عده‌ای از همین‌ها می‌گویند این مربی به‌طور حتم در فوتبال ایران نتیجه نمی‌گیرد. من با این گزاره موافق نیستم چون در نتیجه‌گیری فاکتورهای انسانی دخیل است. خیلی از مربیان هستند که در یک تیم موفق نبوده‌اند اما در تیم دیگری اتفاقاً موفق شده‌اند و به جام هم رسیده‌اند. اینکه این مربی می‌تواند با تیم ملی نتیجه بگیرد یا نه را زمان معلوم خواهد کرد؛ بنابراین نباید پیش داوری کرد. آنچه من مطرح می‌کنم منوط به قرآن است. شواهد و قرائن می‌گوید چنین مربی‌ای در فوتبال ایران چنین چالش‌هایی را باید پشت سر بگذارد؛ اما این حرف‌ها بدون معنایست که مورد نتیجه‌گرفتن یا ننگرفتن این مربی به‌طور حتم اظهار نظر کنیم. هر چند با تبلیغات خیلی چیزها در فوتبال ما وره‌ورده جلوه داده شد. خیلی‌ها می‌گفتند کی روش مربی موفق‌تری برای تیم ملی ما بود در حالی که این‌طور نبود. او ۸ سال روی نیمکت سرمربیگری تیم ملی بود؛ این یعنی طولانی‌ترین زمانی که به یک مربی در تیم ملی فرصت داده شده است. او گران‌ترین مربی تاریخ ورزش ایران هم بود، نه تنها فوتبال، بلکه ورزش. از سوی دیگر پرامکانات‌ترین مربی تاریخ تیم ملی هم بود. هر جا که اراده کرد، رفت و هر کاری که دوست داشت، انجام داد و حتی فراتر از اینها هر کسی را که دوست نداشت با احساس کرد منتقد یا مخالف او است و از تیم ملی و فدراسیون حذف کرد؛ اما خروجی همه اینها یکی که بر شمریم حتی به کسب یک جام ساده هم منجر نشد؛ هیچ جامی.

البته ما دو بار با کی روش به جام جهانی رفتیم. بار اول خیلی سخت بود اما بار دوم با مربی‌ای که می‌توانستیم به جام جهانی صعود کنیم. خیلی‌ها فکر می‌کنند کی روش برای ۴ سال دوم مستعفی اعتماد ما بود که من این‌طور فکر نمی‌کنم چون ما باید با مربی‌ای به جام جهانی روسیه می‌رفتیم که بتواند برنده از زمین بیرون بیاید و اتفاقاً با توجه به ضعف‌های شدید کی روش، مثل اسپانیا و پرتغال از خود نشان دادند. می‌توانستیم به این مهم دست پیدا کنیم. اما در نهایت دل خودمان را به برد برابر مراکش خوش کردیم در حالی که همه می‌دانیم بازی را مراکش انجام داد و ما فقط از روی خوش‌شانسی توانستیم برنده از زمین بیرون بیاییم. در مورد اسپانیا و شرایط به‌هم‌ریخته‌اش و روی فرم نبودن ستاره‌های پرتغال هم فکر نمی‌کنم نیازی به توضیح باشد. در نهایت باید عرض کنم انتخاب مربی برای تیم ملی کار دشواری نیست. یک سری معیارهای مشخص برای انتخاب مربی تیم ملی وجود دارد؛ فقط کافی است کار کارشناسی شده و درست روی انتخاب ما صورت گرفته باشد. نیازی نیست با تبلیغات، انتخاب غلط خودمان را پوشش دهیم. این طرز فکری است که فدراسیون فوتبال دارد؛ یعنی یک انتخاب غلط را با تبلیغات بسیار زیادیک دستاورد جلوه می‌دهد. اشکال ما این است که نمی‌دانیم چه می‌خواهیم. اصلاً مکانیزمی برای انتخاب سرمربی تیم ملی نداریم. سیستمی بر تصمیمات ما حاکم نیست. دست‌کم من این سیستم را ندیده‌ام چون به نظر می‌رسد که در فدراسیون یک حلقه ۶، ۵ نفره هستند که در باره چنین موضوعاتی تصمیم می‌گیرند و تقریباً هیچ کدام از این آقایان هم چیزی از فوتبال نمی‌دانند.

چیزی که می‌شود در باره مربی قبلی تیم ملی گفت به روحیه آقای کی روش برمی‌گشت. او به شدت در اداره تیم ملی دیکتاتور بود. آن وقت آقایان رفته‌اند و مربی‌ای را به جای کی روش آورده‌اند که در بلژیک هم از خود بلژیکی‌ها بیشتر دموکرات بوده است؛ آن قدر که بازیکنان خیلی حرفش را نمی‌خواندند و مشکلاتی برای ادامه کارش در فوتبال بلژیک به وجود آمده است. مورد دیگری که مایلیم در باره‌اش صحبت کنم و اتفاقاً این موضوع به شدت مورد علاقه فدراسیون نشین هاست، بحث رنکینگ است. آقایان به محض اینکه باید از کارنامه‌شان دفاع کنند از رنکینگ فیفا صحبت می‌کنند؛ مثلاً در حمایت از انتخاب ویلموتس می‌گویند این مربی، بلژیک را در رنکینگ فیفا ارتقا داده است. اولاً رنکینگ فیفا هیچ ارزشی جز این ندارد که شما بتوانید برای بازی‌های دوستانه‌تان درآمدزایی کنید؛ البته ما در زمان آقای صفایی‌فراهانی می‌توانستیم از این امتیاز بهره ببریم و تا حدودی در دوره ریاست آقای دادکان در فدراسیون فوتبال هم از این رنکینگ مناسب بهره بردیم؛ اما بعد این امتیاز به‌طور کلی از بین رفت. با این حال آقایان یک‌جوری در باره رنکینگ صحبت می‌کنند که واقعا تعجب‌برانگیز است. تأکید می‌کنم ما تیم اول آسیا هستیم؟ نه. این‌طور نیست. قرار نیست که خودمان را فریب بدهیم. ما تیم اول آسیا نیستیم. تیم اول آسیا استرالیا و ژاپن هستند. تیم اول آسیا در حال حاضر قطر است. در فوتبال اول بودن را با کسب جام می‌سنجند. کیفیت و تداوم کیفیت بحث دیگری است اما اول بودن ما یعنی اینکه ما قهرمان آسیا شده‌ایم. آیا این اتفاق رخ داده؟ پاسخ منفی است. وقتی ما هیچ جامی کسب نکرده‌ایم و رنکینگ هیچ ارزشی ندارد؛ با این حال فدراسیونی که هیچ دستاوردی نداشته باید هم به مساله رنکینگ علاقه‌بیش از حد نشان دهد. اینکه می‌گویند ویلموتس در فوتبال ملی بلژیک تغییرات ساختاری ایجاد کرده هم پذیرفتنی نیست چون اساساً تغییر نسل و ایجاد تحول در فوتبال ملی بلژیک ارتباطی به ویلموتس پیدا نمی‌کند. جوان‌گرایی و تغییرات ساختاری که امروز در سبک فوتبال بلژیک می‌بینیم، حاصل کار یک فرد نیست. در آنجا یک سیستم حکمفرماست اما آنهایی که اساساً با مزایای کار سیستماتیک آشنایی ندارند با اصلاً به این رویه اعتقادی ندارند. سعی دارند موفقیت و توسعه فوتبال بلژیک را نیز به آقای ویلموتس نسبت بدهند و بگویند او یک‌تنه این تغییرات را ایجاد کرده است؛ البته من اصلاً قصد ندارم که به‌طور تمام و کمال ویلموتس و خدمات این مربی در فوتبال بلژیک را نفی کنم اما او مثل چند مربی دیگر که روی نیمکت سرمربیگری تیم ملی فوتبال بلژیک نشستند، بخشی از پروژه بزرگی بود که فدراسیون فوتبال آن کشور برای توسعه فوتبال کشورشان طراحی و اجرا کرد. این را هم بگویم که ویلموتس در دوران سرمربیگری‌اش در تیم ملی بلژیک هیچ موفقیتی تحت عنوان کسب جام نداشت و نتایج خوبی کسب نکرد؛ بنابراین برای حضور روی نیمکت تیم ملی ایران اصلاً گزینه مناسبی نیست چون با این زوزومه، آقای ویلموتس خیلی زود بر فشار انتقادات قرار خواهد گرفت. همچنین گذشته‌هایشان و کارنامه سرمربیگری‌اش به‌او کمک نمی‌کند که تا مدت زمان زیادی منتقدان در باره‌اش سکوت کنند.

مورد بعدی که مایلیم در باره‌اش صحبت کنم این است که بعضی‌ها در باره تناسب ویلموتس و به‌طور کلی سبک فوتبال بلژیک با فوتبال ایران صحبت می‌کنند. امروزه در دنیای فوتبال اکثر تیم‌ها از نظر کیفی به یکدیگر نزدیک شده‌اند. تفاوت‌ها بیشتر در استراتژی بازی است. به عنوان مثال برزیلی‌ها هجومی‌ترند و پرتغالی‌ها محتاط‌تر، ایتالیایی‌ها دفاعی‌تر و همین‌طور در مورد کشورهایی که صاحب فوتبال و صاحب سبک هستند، دیدگاه‌ها برای سبک بازی متفاوت است؛ با این حال باید بپذیریم که فوتبال حالا دیگر رازهای زیادی ندارد. تیم‌ها از نظر تاکتیکی به یکدیگر

ویلیموتس؛ این مربی بلژیکی حالا انتخاب فدراسیون فوتبال ما برای دوره‌ای جدید است؛ مربی‌ای که از فوتبال بلژیک آمده و آقای تاج هم چیزهایی درباره این مربی در تلویزیون گفتند. نمی‌دانم این اطلاعات را چه کسی به آقای تاج داده که با استناد به آن گمان می‌کند بهترین انتخاب ممکن برای تیم ملی ایران داشته است چون خود آقای تاج که بعید می‌دانم اطلاعات فنی و دقیقی از شرایط روز فوتبال دنیا داشته باشد. با این حال نمی‌دانم چه کسانی برای ایشان و فدراسیون تصمیم‌سازی می‌کنند اما این را خوب می‌دانم که این آقایان هم حتماً چیزی از فوتبال نمی‌دانند چون وقتی شما می‌خواهید یک مربی را جذب کنید باید به این نکته توجه داشته باشید که مربی جدید باید نقطه ضعف‌های نفر قبلی را بپوشاند و ضمناً بتواند نقطه قوت‌ها را حفظ یا تقویت کند. اولین



ویلموتس و مساله کی روشیسم

مشکل اصلی ویلموتس دوباره شدن فوتبال ایران در دوره قبل است



جلال چراغپور
کارشناس فوتبال

نتیجه خواهد رسید که تیم ملی ما این بار نه طی ۸ سال که در طول ۴ سال پیر خواهد شد؛ بنابراین اگر با دست فرمان همین بازیکنان پیش برویم بعد از جام جهانی ۲۰۲۲ دیگر بازیکن جوانی نداریم و تیم ملی ما از لحاظ تولید یا ذخیره به نقطه صفر خواهد رسید و اما بخش سوم؛ افرادی در تیم ملی داریم که تعداد بازی های ملی شان از تعداد بازی های باشگاهی شان بیشتر است، اسم نمی برم اما بازیکنانی داشته ایم که در تیم های باشگاهی خود اتفاقا بازی های جالب و با کیفیتی نداشته اند و حتی از نظر تعداد بازی هم در باشگاه خودشان ضعیف ظاهر شده اند اما در تیم ملی بازی کرده اند و از خیلی بازیکنان دیگر که در لیگ ما یا با ثابت تیم هایشان بوده اند نیز برای تیم ملی بیشتر به بازی رفته اند. این بازیکنان انتخاب های در سایه بودند. هیچ کس آنها را نمی دید، بازی هایشان را نمی دیدیم، کیفیتشان هم برای ما روشن نبود. کی روش هم هیچ وقت توضیح نداد که بازی این بازیکنان را کجا دیده و اساسا با چه معیاری انتخابشان کرده است. در این دسته هم ۳ یا ۴ بازیکن قرار می گیرند. اگر تخمین بزنید تقریبا ۱۴ بازیکن از سه دسته بازیکنی که الان در تیم ملی داریم دیگر شرایط قابل توجهی برای ماندن در تیم ملی ندارند. این چالش برای ویلموتس وقتی جدی تر می شود که بداند بقیه بازیکنانی که در این دسته ها قرار نمی گیرند، بازیکنانی بوده اند که یا به طور ثابت نیمکت نشین بوده اند یا در بهترین حالت برای دقایقی وارد بازی شده اند؛ بازیکنانی که هرگز در فشارها و شرایط سخت تیم ملی اجازه حضور در ترکیب اصلی را پیدا نکردند. همه اینها وضعیت تیم ملی ایران بعد از حذف ما از جام ملت های آسیاست. حالا این لیست را می خواهیم به دست آقای ویلموتس بدهیم.

در باره ویلموتس

اجازه بدهید درباره خود ویلموتس صحبت کنیم و البته سبک فوتبال بلژیک، سبک فوتبال بلژیک سبک روان تر شده فوتبال آلمان است. به همین دلیل است که وقتی فوتبال لیست می شوند به آلمان می روند تا دوره بازیگری شان را ادامه دهند. ویلموتس دقیقا این پروسه را طی کرده است؛ یعنی اول در بلژیک و بعد در آلمان بازی کرده چون فوتبالش به فوتبال آلمان خورده است. در واقع ویلموتس یک پیور استایل است. این خیلی خوب است و من شخصا از چنین گزینه ای خیلی استقبال می کنم. خیلی می پسندم که یک مربی پیور استایل باشد؛ کسی که از شاخه ای به شاخه دیگر نبریده و می دانسته که دنبال چیست. سبک فوتبال بلژیک، سبک سازنده ای است. وقتی به بازیکنان این تیم نگاه کنید، بهتر متوجه این مساله می شوید که چه بازیکنان با کیفیتی در این سبک فوتبالی ساخته شده اند. فوتبال بلژیک از فوتبال آلمان روان تر، اکتیو تر و رو به جلوتر است و تعداد پاس های بلژیکی ها نیز برای ورود به زمین حریف کمتر است. این ویژگی جالبی است. در نتیجه وقتی بازی های تیم ملی شان را در جام جهانی می دیدیم برابمان جالب بود که چطور این قدر سریع از دفاع به حمله می روند و توپ را به زمین و محوطه جریمه حریف می رسانند و البته این انتقال را به خوبی هم انجام می دهند. آن ها تیم بسیار روان و رو به جلویی بودند. به نظر من انتخاب ویلموتس با توجه به این سبک، کار جالبی بود. اگر گاهی ضعف فدراسیون را می گوئیم، حالا وظیفه داریم انتخاب خوبشان را

متفاوت هستند، نه یک ظرف؛ یعنی ما رده های مختلفی داریم که هر کدام را باید در جای خودش مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهیم. به خصوص بعد از این هشت سالی که کی روش در راس تیم ملی بزرگسالان ما قرار داشت و به نظر ما در تیم ملی با یک جریانی تحت عنوان جزیره کی روشیسم روبرو هستیم، لازم است که با دقت تمام شرایط تیم ملی را بررسی کنیم. چرامی گوئیم کی روشیسم؟ چون این مربی ظرف فوتبال ملی ما را از هم جدا کرد. تیم بزرگسالان یعنی تیم خودش را کاملا از لیگ و تیم ملی امید جدا کرد؛ با هویتی مستقل و شرایطی کاملا متفاوت، بنابراین دورگه ها را به تیم ملی آورد. انتخاب هایش از لیگ برتر بسیار محدودتر بود و محدود نفراتی از تیم های باشگاهی در ایران بودند که نظری را جلب کردند؛ در نتیجه سیاست او دو تکه کردن فوتبال ملی ایران بود که باتوجه به روحیات خاصی هم که داشت به خوبی و با اقتدار موفق شد این سیاست خود را عملی کند. این مقدمه ای که عرض کردم نخستین چالش ویلموتس خواهد بود. باید ببینیم این مربی چه سیاستی در این باره در پیش خواهد گرفت.

ما بعد از بازی با ژاپن عملا پایان دو دوره را به چشم دیدیم؛ پایان عصر کی روش در فوتبال ایران و پایان یک دوره کامل برای تیم ملی و بازیکنانش. سرمربی بعد از جام ها و حذف ما از این رقابت ها از تیم ملی رفت، تولیدات فکری ایشان مثل مسعود شجاعی، اشکان دژاگه و چند نفر دیگر که به طور مرتب در طول این سال ها مورد استفاده کی روش قرار گرفته بودند نیز به پایان خودشان نزدیک شدند. ما در بازی با ژاپن دیدیم و متوجه شدیم که تیم ما پیر شده است. وقتی می گوئیم کی روش تمام شد، یعنی برخی تولیدات فکری او و برخی بازیکنانی که او بیش از ۶ سال در تیم ملی با خود همراه کرد نیز به پایان خودشان رسیده اند. الان می توانیم لیست بازیکنان تیم ملی را مقابل خود بگذاریم و سن هر بازیکن را بنویسیم. آن وقت ببینید برای مقدماتی ۲۰۲۰ و برای خود جام جهانی ۲۰۲۲ از این لیست چند بازیکن به بالای ۳۰ سال سن خواهند رسید؛ یعنی ما در ۲۰۲۲ با تیم هایی روبرو خواهیم شد که میانگین سنی شان ۲۱ تا ۲۳ سال خواهد بود در حالی که خودمان شاید این شرایط را نداشته باشیم. ما با تیم جوان تر شده کره جنوبی، ژاپن و خیلی تیم های دیگر روبرو خواهیم شد چون دنیای فوتبال به این سمت و سو رفته است. شما آژاکس را نگاه کنید. کاپیتان این تیم بازیکنی ۱۹ ساله است. معدل سنی شان هم ۲۱ سال و خرده ای است. در حالی که معدل تیم ما ۲۷ یا ۲۸ ساله است؛ اما مثلا یک بازیکن ۲۳ ساله انتخاب می کنیم و این معدل سنی را پایین می آوریم. بعد هم خودمان را فریب می دهیم و می گوئیم تیم جوانی داریم؛ بنابراین یک قسمت مهم کار اینجا است که بخشی از تیم ملی ما پیر شده و باید برود. اگر لیست را بررسی کنیم، فکر می کنم ۷ نفر باید بروند. نکته دیگر اما این است که ما الان بازیکنانی در تیم ملی داریم که الان پیر نیستند اما برای جام جهانی قطعاً به لحاظ فوتبالی بازیکنان سن بالا یا پیر محسوب می شوند؛ یعنی ۲۸ ساله های الان تیم ملی ما تا جام جهانی بعدی بالای ۳۰ سال سن دارند و این چالش بزرگی است، بنابراین قسمت دوم ماجرا این است که ما بازیکنانی داریم که اتفاقا چالش برانگیز بودن سن و سالشان الان به چشم نمی آید اما تا جام جهانی بعدی حتما به یک چالش تبدیل می شوند. اگر اتاق فکری در این باره وجود داشته باشد و همه این شرایط را به خوبی و با دقت بررسی کند به این

برای اینکه بدانیم ویلموتس چه تناسبی با فوتبال ایران دارد، ابتدا باید به سوال دیگری پاسخ بدهیم؛ فوتبال ایران در چه جایگاهی قرار دارد؟ تصور کنید شما می خواهید به مسافرت بروید، نمی توانید جی پی اس را روشن کنید و راه بیفتید. باید بدانید که مقصدتان کجاست و از چه مسیری باید به مقصد برسید. همچنین باید مختصات زمان را بشناسید؛ بدانید که چه زمانی برای این سفر مناسب است، باید مقصد خودتان را تعریف کنید و بدانید که برای این مسافرت چه شرایط و امکاناتی دارید و چه امکاناتی را ندارید؛ بنابراین با هر کسی که قرار است شما را به مقصد برساند، این شرایط را در میان بگذارید.

اجازه بدهید اول در مورد فوتبال خودمان صحبت کنیم و بعد راجع به انتخاب فدراسیون فوتبال، یعنی آقای ویلموتس حرف بزنیم و در نهایت ببینیم این مربی بلژیکی با چه چالش هایی روبرو است و احتمالا اصلی ترین مأموریت ایشان در فوتبال ایران چه خواهد بود.

در درجه اول باید در مورد تیم ملی صحبت کنیم. نمی شود با یک طرف هم تیم ملی را تعریف کرد و هم لیگ را مورد تحلیل و تفسیر قرار داد. همان طور که خود تیم های ملی چند ظرف



فوتبال فردا

ویلموتس با فوتبال ایران چه خواهد کرد؟



مرتضی محمصص
کارشناس فوتبال

نیز مورد تحسین قرار بدهیم. به نظر من انتخابشان درست بوده و از سبکی مربی جذب کرده‌اند که می‌تواند کارهایی در فوتبال ملی ما انجام دهد. آن‌ها خیلی هوشمندانه ویلموتس را انتخاب کرده‌اند. موضوع دیگری که مایلیم درباره آقای ویلموتس مطرح کنیم، بحث سن ایشان است. سن ایشان برای مربیگری خیلی مناسب است. ویلموتس نه‌قرارداد است تازه با تیم ملی فوتبال ایران به تجربه برسد و نه‌قرارداد است دوران بازی‌اش را با تیم ملی ما بگذراند؛ بنابراین این مربی می‌آید که هویت خود را بیش از قبل پیدا کند و به روحیه جاه طلبانه مربیگری‌اش پاسخ دهد. به‌طور حتم او می‌خواهد ۱۵ سال دیگر هم مربیگری کند و تا ۶۵ سالگی راه درازی در پیش دارد؛ راهی که می‌تواند در تیم ملی ایران آن را بهتر از قبل بسازد؛ بنابراین انگیزه بسیار خوبی برای کار کردن در تیم ملی ایران دارد. مورد بعدی که مایلیم درباره‌اش صحبت کنیم رزمه بازیگری خود آقای ویلموتس است که به‌نظر همه ما که قصد داریم مربی تیم ملی‌مان را بهتر بشناسیم، باید این کارنامه را مرور کنیم. برای من که جالب بوده؛ یعنی وقتی دوره بازیگری‌اش را مرور و مطالعه می‌کنیم چون خیلی هم دور نبوده به نکات خیلی جالبی می‌رسیم؛ بازیکنی که پر از حرکات انفجاری بوده؛ بازیکنی که بسیار خوب فرار می‌کرده، می‌جنگیده، توپ‌ربایی داشته و...؛ بنابراین چنین مربی‌ای می‌تواند برای بازیکنانش در تیم ملی حرف بزند یا حتی به آنها بیاموزد که چطور باید بازی کنند. می‌تواند فیلم بازی‌های خودش را برای بازیکنان بگذارد درحالی که می‌دانیم برخی مربیان فوتبال هستند که چنین خاصیتی ندارند. آنها این امتیاز را ندارند که قبل از مربیگری فوتبال بازی کرده باشند. فوتبال‌بست نبوده‌اند و از یک جایی به بعد وارد دنیای مربیگری شده‌اند. شاید طرز اول هم باشند ولی این امتیاز را ندارند؛ اما ویلموتس می‌تواند به بازیکنش بگوید در چنین وضعیتی من چنین واکنشی در درون زمین داشته‌ام و اتفاقاً تصمیم درستی بود، شما هم بهتر است همین کار را بکنید. در فوتبال خودمان مثال‌هایی مثل ویلموتس برایتان می‌زنم؛ مثلاً فیروز کریمی می‌تواند از دوره بازیگری خودش برای بازیکنش حرف بزند و بیاموزد. امیر قلعه‌نویی می‌تواند چنین کاری بکند. هنوز هم وقتی به انتخاب بازیکن‌های قلعه‌نویی نگاه می‌کنم، می‌بینم همیشه بازیکنان میانی زمین را هوشمندانه و با فکر انتخاب می‌کند. در خط حمله هم همین‌طور؛ بنابراین ویلموتس چنین ویژگی‌ای دارد و این اتفاق خوبی است؛ اما موضوع بعدی، ویلموتس مربی است که اتفاقاً سرمربی تیم ملی بلژیک هم بوده. این بدان معناست که بلژیکی‌ها به این مربی در فوتبال خودشان در اندازه یک مربی بزرگ نگاه می‌کنند و او را باور دارند. این نکته مهمی است؛ یعنی این ما نیستیم که ویلموتس را تا اندازه یک مربی ملی بالا آورده‌ایم بلکه این مربی خودش این برند را با خود داشته است. بنابراین از این نظر نیز ما گزینش‌های بسیار خوب و قوی را به تیم ملی آورده‌ایم؛ اما از طرفی بعضی‌ها هم هستند که به‌طور مرتب می‌گویند آیا ویلموتس فوتبالش به فوتبال ما می‌خورد یا نه؟ الا آن وقت این نگرانی‌ها نیست و به‌نظر من نباید نگران چنین موضوعی باشیم. این برهه بسیار خطرناک و حساس است و نباید با این اظهارات کار را برای این مربی سخت کنیم. او می‌آید و به نظر من اولین کاری که انجام می‌دهد، گرفتن فیلم بازی‌های تیم ملی است. گذشته را مرور می‌کند و بازیکنان را خواهد شناخت. تا مدتی فقط فیلم بازی‌ها را نگاه می‌کند و بعد تصمیماتش را شروع می‌کند؛ اما من و شما به‌عنوان کارشناس و رسانه باید تا مدت قابل‌تاملی به این مربی فرصت بدهیم. اجازه بدهیم که کارش را انجام بدهد، او را وارد حاشیه یا داستان‌های حاشیه‌ای نکنیم و اجازه بدهیم فرصت اجرا کردن بدهد. به‌او شناخت درست داده و اجازه بدهیم فرصت اجرا کردن ایده‌های خودش را داشته باشد. همه ما باید فعلاً سکوت کنیم و ویلموتس را از خودمان بدانیم تا او بتواند باروری زمین‌مانده را بردارد و ما را آهسته‌آهسته به مقصد برساند.

قبل از هر چیز باید بدانیم جایگزین کردن یک مربی کار بسیار سختی است. هر مربی خصوصیات خاص خودش را دارد. ویلموتس از بلژیک می‌آید؛ از فوتبالی که مربیان سازنده‌ای دارد؛ فوتبالی که به‌شدت به فوتبال رده‌های پایه اهمیت می‌دهد و به‌طور مرتب دنبال ساختارسازی هستند. اگر حافظه من به‌خوبی یاری کند، بعد از یورو ۲۰۰۰ بلژیکی‌ها سرمایه‌گذاری قابل‌توجهی در فوتبال رده‌های پایه داشتند. سهم بزرگی از بودجه خودشان را سهم توسعه و پیشرفت فوتبال نوجوانان و جوانان کردند و البته نتیجه‌اش را هم امروز می‌بینید. آنها تیم بزرگی در دنیای فوتبال هستند، چون به فکر آینده بوده و دست به ساختارسازی زده‌اند. آنها از ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۸ راهی طولانی را طی کردند اما در جام جهانی گذشته ثابت کردند که چطور می‌شود با یک برنامه‌ریزی بلندمدت کارهای ساختاری خوبی در تیم ملی انجام داد. یکی از خوش‌شانسی‌هایی که خود من در دوران حرفه‌ای آموزشی‌ام داشتم آشنایی با آقای میشل ساپالون بود. ایشان الان عضو کمیته فنی AFC است و یکی از همکاران ما در آن کمیته است. یکی از بنیان‌گذاران فوتبال نوبل بلژیک همین آقای میشل ساپالون است. حدود سه سال پیش در سنگاپور مدیر فنی بود و در آنجا هم کارهای بزرگی انجام داد. حالا هم اماراتی‌ها با هوشمندی خاصی ایشان را استخدام کرده‌اند تا فوتبال امارات را به سمت‌وسوی تازه‌ای هدایت کند؛ بنابراین مشخص است که اماراتی‌ها هم می‌خواهند تیم ملی‌شان فوتبال نوینی را بازی کند چون اساساً تخصص آقای ساپالون همین است؛ اینکه راه‌های توسعه و پیشرفت فوتبال را نشان دهد و البته او استاد این راه است؛ استاد راهی که به فوتبال فردا می‌انجامد. ساپالون را امروز خیلی از کشورها می‌شناسند و می‌دانند که چه توانمندی‌هایی دارد. امروزه دنیای فوتبال تعریف فوتبال مدرن را به ما نشان داده؛ هر کشوری که به فوتبال پایه خود توجه ویژه نداشته باشد، آینده‌ای نیز نخواهد داشت. اگر هم بدون این توجه بتواند به موفقیتی دست پیدا کند، شک نکنید که از روی شانس بوده و تداوم نخواهد داشت. در جام جهانی گذشته در روسیه فرانسه به مقام قهرمانی رسید و من برای آقای دشام احترام خاصی قائلم. ایشان مربی بزرگی است و بالاخره قهرمانی در جام جهانی نیز اتفاق بسیار بزرگی در زندگی هر مربی است. فرانسه هم تیم بسیار قدرتمندی بود اما من برای بلژیک و کرواسی احترام خاصی قائم بوده و علاقه‌مند بودم که یکی از این دو تیم به عنوان قهرمانی برسند، چون فوتبالی که این دو تیم ارائه می‌کردند، فوتبال فردا بود؛ فوتبالی چشم‌نواز و فوق‌العاده؛ فوتبالی شناور که طرفداران زیادی پیدا کرد. به‌خصوص بلژیکی‌ها بسیار خیره‌کننده ظاهر شدند. خوب دفاع می‌کردند و با کمترین اتلاف وقت و با چند ضربه خود را به محوطه جریمه حریف خود می‌رساندند. این حرکت بلژیکی‌ها شناسی نبود؛ آنها روی این سبک کار کرده‌اند. سال‌هاست که برای رسیدن به این سبک تلاش کرده و امروز یکی از باکیفیت‌ترین تیم‌های حال حاضر دنیای فوتبال هستند. بازگشت این تیم مقابل ژاپن شناسی نبود. موضوع بعدی که مایلیم درباره‌اش صحبت کنیم، پرسشی است که این روزها در

فضای رسانه‌ای مطرح می‌شود؛ اینکه ویلموتس قرار است فوتبال ایران را به چه سمت‌وسویی ببرد. پاسخ من این است: ما نمی‌توانیم به‌جای ویلموتس فکر کنیم یا به‌جای ایشان تصمیم بگیریم. هرکدام از ما می‌توانیم نظرات شخصی خودمان را داشته باشیم. همان‌طور که کی‌روش برای اداره تیم ملی نظرات، ایده‌ها و استراتژی‌های خاص خودش را داشت. این مربی بلژیکی نیز از این قاعده مستثنی نیست. او حتماً مدتی را به دیدن فیلم بازی‌های تیم ملی می‌گذراند. مدتی را به آشنایی با شرایط و بازیکنان و مربیان فوتبال ایران سپری خواهد کرد. اساساً این حق را باید به او بدهیم تا با فوتبال ما و ظرفیت‌های فوتبال ایران به‌خوبی آشنا شود. نمی‌توانیم بعد از سه بازی اول بگویم ویلموتس خوب است یا بد. نمی‌توانیم بعد از چند بازی بگویم او می‌خواهد فوتبال ایران را به سمت‌وسوی فلان سبک در فوتبال ببرد. اساساً فعلاً نمی‌توانیم در باره‌اش قضاوتی داشته باشیم. حداقل یک سال باید به او زمان بدهیم. کی‌روش ۸ سال در فوتبال ایران کار کرد تا توانست شرایط فوتبال ایران را بهتر بشناسد. تغییراتی را که کی‌روش در فوتبال ایران ایجاد کرد، شما بعد از جام جهانی ۲۰۱۴ در لیگ فوتبال ایران دیدید. خیلی از تیم‌ها به سبکی بازی می‌کردند که کی‌روش در تیم ملی پیاده کرده بود. برخی تیم‌ها تا تکیه بر روش‌های فنی که کی‌روش در تیم ملی دنبال می‌کرد در لیگ فوتبال ما حتی به قهرمانی رسیدند و اتفاقاً تا کاید هم کردند که از کی‌روش الگو برداری کرده‌اند. بعد عده‌ای می‌گویند کی‌روش مربی بدی بود. اگر بد بود چرا خیلی از تیم‌ها با روشی بازی می‌کردند که کی‌روش به آن اعتقاد داشت؛ بنابراین زمان مشخص می‌کند که ویلموتس در تیم ملی فوتبال ایران منشا چه تحولاتی خواهد شد؛ به‌خصوص که ویلموتس به‌شدت مربی منضبطی است. اساساً بلژیکی‌ها به ظرفیت جوانان اهمیت خاصی می‌دهند، چون می‌دانند که هر تیمی با تکیه بر نیروهای جوان سریع‌تر می‌تواند به موفقیتی دست پیدا کند. فکر می‌کنم که ویلموتس در سال‌های آینده اهمیت خاصی به تیم ملیک و جوانان ایران خواهد داد و آنها را به تیم ملی بزرگسالان می‌آورد. من به انتخاب ایشان خوش‌بین هستم. فکر می‌کنم فدراسیون فوتبال از یک کشور پیشرفته در فوتبال مربی خوبی را انتخاب کرده است. ویلموتس انگیزه‌های بالایی برای رسیدن به موفقیت دارد. او برای تعطیلات به ایران نیامده و می‌خواهد با تیم ملی به روزهای درخشانی برسد. باید ببینیم در عمل چه اتفاقی رخ خواهد داد. فکر می‌کنم او باید در نخستین بازی که سرمربی تیم ملی است ایران را در برابر سوریه و بعد هم در بازی‌های دیگر هدایت کند. امیدوارم تیم ملی فوتبال کشورمان با مربی جدید روزهای درخشانی را پیش رو داشته باشد. با این حال تاکید می‌کنم که ما حداقل تا یک سال نمی‌توانیم قضاوت کامل و همه‌جانبه‌ای درباره ویلموتس داشته باشیم. باید به او زمان داده و او را باور داشته باشیم. در لیگ ما جوانان بسیاری هستند که مترصد فرصتی برای اثبات توانایی‌های خود هستند. امیدوارم ویلموتس این جوانان را ببیند و به آنها فرصت بدهد تا ما با یک تیم ملی جوان و باانگیزه وارد بازی‌ها و تورنمنت‌های آینده شویم.



بهتاش فریبا
مربی فوتبال

فدراسیون محافظه کار

بحران داوری از بزرگترین مشکلات فوتبال ایران است

فدراسیون فوتبال کی روش را به فوتبال ایران آورد، تاکید کرد که قرارداد ایشان طوری تنظیم شده که همزمان با هدایت تیم ملی بزرگسالان ما، ایشان باید به رده‌های پایه نیز نظارت داشته باشد و دانش خود را به تیم‌های ملی ما انتقال دهد. همین طور آقایان ادعا کردند که کی روش قرار است با مربیان باشگاهی تعامل کامل و منطقی داشته باشد. همین اظهارنظرها را الان هم مطرح می‌کنند. اما عملاً این اتفاق‌ها در دوره کی روش رخ نداد. در طول ۸ ساله که کی روش سر مربی تیم ملی بود، ما چیزی به اسم انتقال دانش به رده‌های پایه ندیدیم. با مربیان باشگاهی هم هیچ تعاملی نداشت. من خودم یکی از حامیان آقای کی روش بودم. از لحاظ فنی ایشان را قبول داشتم اما خبر از برخی جهات به ایشان نقدهایی هم وارد بود. من هیچ وقت در طول این ۵۰ سال به خاطر ندارم که تیم ملی ایران با هر تیمی در آزادی بازی داشته باشد و فقط ۳ هزار نفر برای دیدن بازی به استادیوم آزادی بروند. خوب این نشأت گرفته از رفتارهای برخوردی کی روش بود. اگر این مربی در آستانه بازی برگشت فینال لیگ قهرمانی باشگاه‌های آسیا یک روز زودتر به تهران می‌آمد و به پرسپولیس، کادر فنی این تیم و هوادارانش احترام می‌گذاشت و به ورزشگاه آزادی می‌رفت تا بازی این تیم برابر کاشیمای ژاپن را ببیند، مطمئن باشید حداقل ۱۰ هزار پرسپولیسی علاقه‌مند به تیم ملی آن روز در بازی دوستانه ایران به آزادی می‌رفتند؛ اما این اتفاق رخ نداد و ایشان هم رویه‌اش را تغییر نداد. همه اینها را عرض کردم که بگویم چه مرجعی باید این رابطه را تنظیم می‌کرد جز فدراسیون فوتبال؟ اما متأسفانه فدراسیون فوتبال به این مسائل اشراف نداشت. نمی‌خواهم کلمه جرات را به کار ببرم اما به هر حال فدراسیون فوتبال نخواست وارد این مساله شود. امیدوارم از این به بعد فدراسیون فوتبال این رویه‌اش را تغییر دهد و محافظه کارانه عمل نکند. با همه اینها باید امیدوار باشیم که داوری فوتبال ما در سال‌های آینده شکل بهتری پیدا کند. داوران جوان خوبی در راه قضاوت هستند و اگر شرایط این داوران را از لحاظ مالی تامین کنیم، می‌توان امیدوار بود که طی سال‌های آینده داوری فوتبال ایران نیز رشد و توسعه یابد.

این نظر شخص من است اما خب گاهی هم در فوتبال ایران رازهایی برملا شده که نشان داده فلان داور از فلان باشگاه یا فلان شخص پول‌هایی گرفته، نیازی هم نیست که به عقب برگردیم؛ اما در نهایت باید عرض کنم امسال در هفته‌های پایانی اتفاقات خاصی در داوری رخ داد؛ خیلی از تیم‌ها از این اشتباهات منافی کسب کرده و خیلی از تیم‌ها هم ضرر کردند. استقلال از اشتباهات داوری خیلی لطمه دید. شاید یک جاهایی هم استقلال در وسط فصل از داوری سود برده باشد اما بی‌تردید اشتباهاتی که در هفته‌های پایانی برای استقلال رقم خورد به طور کلی شرایط تیم را تغییر داد. یک موقعی هست که شما به عنوان یک داور در وسط زمین یک خطا را به اشتباه می‌گیرید یا به اشتباه یک خطایی را نمی‌گیرید؛ این مساله‌ای نیست که بخواهد همه چیز را دستخوش تغییر کند اما یک زمانی هم هست که شما ۳ یا ۴ اشتباه از یک تیم می‌گیرید. آن وقت است که اشتباهات شما مریگار خواهد بود. من هیچ وقت در مورد مسائل داوری قیل از اینکه کارشناسان این حیطة صحبت کنند، اظهارنظر نمی‌کنم. تجربه من به عنوان کسی که فوتبال بازی کرده و مربیگری هم کرده، یک سری اطلاعاتی به من می‌دهد اما باز هم به تجربیات شخصی ام استناد نمی‌کنم بلکه به نظر کارشناسانی استناد می‌کنم که در مورد ضایع شدن حق استقلال در هفته‌های پایانی اتفاق نظر دارند و معتقدند در ۳ بازی پایانی، ۳ اشتباه مریگار داوری شرایط را به ضرر استقلال تمام کرد؛ اما باز هم تاکید می‌کنم که من اعتقاد ندارم این اشتباهات عمدی بوده است. من از واژه عمد استفاده نمی‌کنم، مگر اینکه بعدها یعنی سال‌ها بعد روشن شود که چرا و چگونه این اتفاقات و اشتباهات صورت گرفت ولی الان مطرح کردن چنین ادعایی کار درستی نبوده و اخلاقی هم نیست؛ بنابراین من به جامعه داوری احترام می‌گذارم. عده‌ای معتقدند که فدراسیون فوتبال نمی‌تواند برای حل مسائل و مشکلات داوری راه حل درستی پیدا کند. این عده معتقدند فدراسیون فوتبال نمی‌تواند برای حل این مشکلات تغییرات ساختاری را رقم بزند. من نمی‌توانم این ادعا را تایید یا رد کنم چون فکر می‌کنم بهتر است خود فدراسیون فوتبال در این باره واکنش نشان دهد. من به خاطر دارم که وقتی

من فکر می‌کنم که جامعه داوری جزو مظلوم‌ترین قشرهایی است که در ورزش کشور ما فعالیت دارند. در فوتبالی که این همه پول در آن جا به جا می‌شود، شما می‌بینید که داوران سهم بسیار ناچیزی از این پول‌ها دارند یا بهتر است بگوییم عملاً سهمی از این پول‌های هنگفت ندارند. شما دقت کنید که دلان در فوتبال ایران چه پول‌هایی به جیب می‌زنند و آن وقت ببینید سهم داوران چقدر است. هزینه قضاوت یک بازی برای یک داور نمی‌داند دقیقاً چقدر است اما به طور تقریبی ۷۰۰ هزار تومان یا نهایتاً یک میلیون تومان است. مگر نه اینکه آقای فغانی یکی از بهترین و باتجربه‌ترین داوران فوتبال ایران است. سوال من این است که به همین آقای فغانی در طول یک فصل نهایتاً چند بازی می‌رسد که قضاوت کند؟ تصور کنید اصلاً ۱۵ بازی یا ۲۰ بازی را هم به ایشان بدهند که سوت بزنند. ۲۰ میلیون در سال واقعا حقوق منصفانه‌ای برای یک داور در حد و اندازه‌های آقای فغانی است؟ حالا حساب کنید بقیه داوران از لحاظ مالی چه وضعیتی دارند. هنوز برای خیلی‌ها انگار این موضوع جا نیفتاده که داوران هم باید زندگی کنند و زن و بچه دارند و باید در این اوضاع سخت اقتصادی کلی هزینه کنند تا امورشان بگذرد. خوب اکثر این داوران نمی‌توانند به حقوق داوری دل خوش کنند؛ بنابراین شغل‌های دیگری دارند که در واقع شغلی اصلی آنهاست و داوری در درجه دوم اولویت زندگی‌شان قرار می‌گیرد. به همین دلیل است که نمی‌توانیم توقع داشته باشیم داوران همواره به‌روز باشند. آنها اصلاً فرصت به‌روز شدن در دنیای داوری را ندارند. نمی‌شود به آنها خرده‌ای هم گرفت چون نمی‌توانند همزمان همه اینها را با هم در زندگی‌شان لحاظ کنند و فرصت ندارند. این مساله که عرض کردم در واقع اولین و مهم‌ترین گرفتاری داوری در فوتبال ایران است. آنها به‌روز نیستند چون نمی‌توانند فرصت به‌روز شدن ندارند چون اگر بخواهند تمام وقت خود را برای داوری بگذارند با این دستمزدها نمی‌توانند زندگی‌شان را اداره کنند. بنده هیچ وقت در طول همه این سال‌ها در مورد اشتباهات داوری کلمه عمد را به کار نبردم. هر اتفاقی برای هر تیمی که افتاده است به نظرم اشتباهات سهوی بوده و من اعتقاد ندارم که این اشتباهات عمداً صورت گرفته باشد.

فدراسیون نتوانسته تغییرات ساختاری در فوتبال ایجاد کند



امیر حاج ضایعی
کارشناس فوتبال

راهی مسابقات می‌کنیم. تا همین اواخر که برخی ابزارهایشان واقعی شد و بالاخره اصل آن به دست داوران رسیده. نمی‌شود فوتبال را مدرن ببینیم اما در این چشم‌انداز، ابزار مدرن را در نظر بگیریم و نیازی به تهیه آن نبینیم؛ بنابراین داوران ما نه از نظر حقوقی و نه از لحاظ ابزار حرفه‌ای در شرایط خوبی قرار ندارند. با این حال قضاوت یک‌طرفه درباره اشتباهات این داوران دور از وجدان و اخلاق است. مساله اساسی در ایجاد تغییرات در فوتبال ما به اندیشه مدیران این فدراسیون برمی‌گردد. وقتی ما نمی‌توانیم با مسئولان این فدراسیون دیالوگی برقرار کنیم و نقد ما با تهمت روبه‌رو می‌شود، آدمی مثل من که همواره برای مخالفان خودش هم احترام قائل بوده، نمی‌تواند با چنین فدراسیونی تعامل داشته باشد. این فدراسیون با این طرز تفکر بسته و محدود، طبیعتاً نمی‌تواند به تغییرات ساختاری در فوتبال ایران دست بزند. این فدراسیون خط‌کشی برای خودش دارد که خودی و غیرخودی‌ها از هم جدا شده‌اند. خودی‌ها کسانی هستند که مطیع و فرمانبردار هستند یا به هر دلیلی با این آقایان همراه بوده و تاییدشان می‌کنند و غیرخودی‌ها هم تعریفش مشخص است. فدراسیون کدهای همکاری یا قطع همکاری را به ما داده است. من جزو دسته‌ای هستم که با این فدراسیون هیچ قربانی ندارم و از این بابت خوشحالم چون این فدراسیون از دیدگاه بنده دارای توانایی ایجاد تغییرات ساختاری در فوتبال ایران نیست.

نزدیک‌تر شود؛ اما من با دیدگاه خودم به مسائل فوتبال نگاه می‌کنم. من تمندی بودن اشتباهات داوران را نمی‌پذیرم. نمی‌توانم به ما اجرای اشتباهات داوران تا این حد بدبینانه نگاه کنم. می‌دانم که فوتبال ما به جهت اخلاقی و انضباطی درگیر بحران است و مسائل و مشکلات عدیده‌ای دارد و اساساً فوتبالی قابل اعتنا نداریم. حقوقدان‌ها معتقدند مجرم همواره یک‌گام از قانون جلوتر است. می‌خواهم از این دیدگاه استفاده کنم و بگویم اگر عده‌ای هستند که می‌خواهند خلاقی را مرتکب شوند، حتماً علاقه‌مندند این خلاف را طوری مرتکب شوند که کسی متوجه آن نشود؛ بنابراین خطایشان را پنهان می‌کنند، نه آشکار. من در خلوت آدم‌ها نیستم. نمی‌دانم برخی اشتباهات اساساً ریشه‌اش در کجاست اما از صمیم قلب و با یک نیت پاک باید تاکید کنم که من به این فدراسیون فوتبال هیچ اعتقادی ندارم. بدون اینکه بخواهم نشانه‌ای برای فدراسیون فوتبال ایجاد کنم و بدون آنکه بخواهم برای اتهام‌هایی که به این فدراسیون زده می‌شود، نقطه تاکید بگذارم دوران حضور آقای کفاشیان و تاج در فدراسیون فوتبال، اعتقاد سست شد و بعد هم از بین رفت و اساساً حالا دیگر چیزی تحت عنوان اعتقاد وجود ندارد. طی ۴۰ روز اخیر هیچ صحبتی را در هیچ رسانه‌ای مطرح نکرده‌ام. نه اینکه بخواهم همیشه سکوت کنم اما احساس کردم باید برای خودم یک نوع تربیت ذهنی قرار دهم که بالطبع این تربیت ذهنی به زمان نیاز دارد. از خودم می‌پرسم چگونه با این فوتبالی که من عاشقش هستم اما پر از آلودگی و آشفتنگی است باید روبه‌رو شوم؟ یک نوع بازپروری و بازسازی ذهنی است. با این حال من به این فدراسیون فوتبال اعتقاد ندارم. حق طبیعی من است که به فدراسیون یا مسئولی اعتقاد داشته باشم یا نه. این را در حالی می‌گویم که به هیچ‌یک از شایعاتی که اخیراً در فضای مجازی و برخی رسانه‌ها مطرح می‌شود، اعتقاد ندارم چون همان‌طور که عرض کردم حقیقت را نمی‌دانم. وقتی سعی کردم نقد منصفانه‌ای داشته باشم اما با تهمت روبه‌رو شدم، متوجه شدم که کار خراب‌تر از این حرف‌هاست و حریف ما از هر ابزاری برای ساکت کردن منتقدان و مخالفانش استفاده می‌کند و آن ابزار اصلاً ابزار شریفی نیست و این وضعیت با روحیه معلمی من ابداً سازگار نیست؛ بنابراین بنده منتقد این فدراسیون هستم و البته هیچ اتهامی هم به این فدراسیون نمی‌بندم چون از پشت پرده‌ها خبر ندارم. من بنا و معمار نیستم که به ضرورت شغلی‌ام چیزی را خراب کنم یا چیزی را بسازم اما سعی می‌کنم با نقد منصفانه تا جایی که می‌توانم سازنده و آرزنده رفتار کنم. ما سال‌های طولانی است که داوران را بی‌پناه

قبل از هر چیز باید بگویم اطلاعاتی که بنده در مورد مسائل مربوط به فوتبال کشورمان دارم بیشتر از طریق رسانه‌هاست. خوشبختانه از نزدیک با فدراسیون فوتبال کار نمی‌کنم؛ بنابراین از مسائل هزارتوی فوتبال که گاهی در رسانه‌ها فاش گوی‌هایی در باره‌شان صورت می‌گیرد، خبر ندارم. در واقع من بیشتر از آنکه فوتبال ببینم، درباره‌اش می‌شنوم یا می‌خوانم. در چنین شرایطی رسانه‌هایی هستند که بازار شایعات را داغ‌تر می‌کنند و اخباری را منتشر می‌کنند که خیلی از ما نمی‌توانیم با قاطعیت درستی یا غلط بودن آن را مشخص کنیم. به عبارتی در شرایطی که شفافیت کم‌رنگ می‌شود، شایعات هستند که قدرت پیدا می‌کنند. همچنین فضای مجازی نیز این روزها باعث شده تا بازار شایعات داغ‌تر شود. اینکه چقدر باید درباره این اخبار تحقیق کرد را من نمی‌دانم. اساساً نمی‌دانم برخی از این اخبار ارزش پیگیری دارد یا نه اما آنچه این روزها به شدت خود بنده با آن روبه‌رو بوده‌ام پیام‌هایی از شهرستان‌های مختلف بود که تاکید می‌کردند قهرمانی برای پرسپولیس در نظر گرفته شده و این قهرمانی از قبل مهندسی شده است اما پاسخ من چه بود؟ در جواب می‌گفتم آنچه شما را در این باره به یقین رسانده برای من امر روشنی نیست و نمی‌توانم مثل شما قضاوت کنم. مستنداتی که این عزیزان ارائه می‌کردند، بیشتر به داوری‌ها برمی‌گشت؛ فلان بازی برای حریف پرسپولیس پتانسیل گرفته نشد یا در فلان بازی فلان بازیکن پرسپولیس باید اخراج می‌شد اما داور پرسپولیس‌ها مدارا کرد یا مواردی از این دست... با همه اینها اگرچه از این دوستان تشکر می‌کنم که من را امین خودشان می‌دانند و برای من پیام‌هایی فرستاده‌اند ولی چون واقعیت را نمی‌دانم به‌طور طبیعی نمی‌توانم با این دوستان همراه باشم؛ اما این شایعات فقط در مورد پرسپولیس نبود، برخی نیز می‌گفتند فدراسیون فوتبال به دنبال قهرمانی سپاهان است چون این فدراسیون را مدیران اصفهانی اداره می‌کنند و طبیعی است که علاقه داشته باشند سپاهان قهرمان لیگ برتر شود. من به این حرف هم نمی‌توانم استناد کنم اما عدم استناد به این شایعات و گمانه‌زنی‌ها نمی‌تواند ما را از خطری جدی دور نگه دارد؛ فوتبال ما همراه با شایعه است. همراه با سوءظن‌ها و بداخلاقی‌هاست و هر جریانی را که نگاه می‌کنید، سعی می‌کنند دیگری را متهم کند و البته اصرار هم دارند که درباره یکدیگر دیدگاه منصفانه و بر حقی دارند. اینکه داوران اشتباه می‌کنند و اتفاقاً گاهی مرتکب اشتباهات سختی می‌شوند هم امر درستی است. به همین دلیل فیفا از ۵ داور در بازی فوتبال استفاده کرد و اساساً سیستم کمک‌داور ویدئویی نیز به همین دلیل راه‌اندازی شد. در واقع فیفا می‌خواست قضاوت‌ها به عدالت نزدیک و





فیلسوف دیوانه

کلوپ چه تاثیری بر لیورپول گذاشت؟



مهدی روشنه
روزنامه‌نگار

لیورپول بود. استوریج که یکی از بهترین هادر انتقال سریع توپ بود بیش از آنکه در زمین بازی دیده شود در کلینیک فیزیوتراپی حضور داشت اما کلوپ یک نفر دیگر را به عنوان ستاره معرفی کرد؛ فیلمینو بازیکن سابق هافن هالیم. این بازیکن توسط راجرز خریداری شد اما کلوپ بود که توانست توانایی‌های این بازیکن را بارور کند. از این مدل بازیکنان در لیورپول کم نبودند. استفاده از قدرت بدنی بالا برای به دست آوردن توپ و از آنجا به بعد پایه ریزی حمله با خلاقیت فردی. به قول مینیوله یکی از تفاوت‌های لیورپول فعلی با لیورپول فصل قبل باور و عملی شدن اتفاقات به ظاهر محال است و این باور پیش نیاز همه بازگشت‌هایی است که هواداران لیورپول را از خود بیخود می‌کرد. از برتری مقابل غول‌های جزیره در پرگل‌ترین بازی‌های فصل

یک هیچ و تساوی‌های بی‌گل و کم‌گل هیچ کدام اجازه ندادند تا مسج ستاره راک اندرول باز شود. به این شرایط بد چند باخت را هم اضافه کنید که لیورپولی‌ها را حساسی ناراحت کرد. شاید اگر هر مربی دیگری به جای او بود هواداران به خودشان اجازه دلخوری نمی‌دادند. اما مرد روی نیمکت بورگن کلوپ بود. کسی که در روز ورودش هزاران مطلب عاشقانه و رومانتیک برایش نوشته شد. خیلی هاتا کیدمی کردند با حضور کلوپ در لیورپول فوتبال و موسیقی کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. این ادعا پر بیراه هم نبود. تیم کلوپ سمفونی هم داشت هر چند در اجرای ۱۲۰ روز اول خودنواهایی نامیدکننده‌تر از سازهای نواخته شده توسط راجرز به گوش می‌رسید. در این بین مصدومیت بازیکنان کلیدی همیشه بالای جان تیم

هیچ‌گاه تنها قدم نخواهی زد. کلوپ به لیورپول آمد تا باشگاه بزرگ انگلیس جایی بعد از آن منطقه‌ای که هواداران توپ را با فوت به دروازه می‌رسانند هم دیگر تنها نباشد. حالا خیلی‌ها باور دارند که بورگن کلوپ همان مردی است که برایش سرود تنها قدم نخواهی زد رامی خوانند و البته تعداد دفعاتی که این مربی در آنفیلد با این سرود پیش چشم هواداران رژه رفته، کم نبوده است؛ همان منجی خاص که باید در طوفان قدم بزند، در تندباد راه برود و اجازه بدهد که رویاهای خودش و تیمش طوفانی شود، با همان امیدی که در قلبش دارد. اگر بخواهیم یک فصل نه چندین خوب دیگر را هم مرور کنیم باید از کلوپ شروع کنیم. از همان روز بازی رفت با اتنهام که تساوی بدون گل برای لیورپول به ارمغان آورد. بعد هم بدهای



برای همیشه در خاطر می ماند. همه آنهایی که در فوتبال هستند، می دانند که این دیداری بسیار ویژه بود؛ چیزی نیست که در زندگی تان خیلی ببینید. لیورپول از دختری که در روستای شان جذاب ترین نبود، به یک سوپر مدل تبدیل شده است. ما بار دیگر یکی از پنج-شش باشگاه برتر اروپا هستیم. نمی دانم آخرین بار کی بود امامتی از این اتفاق می گذشت. به همین دلیل من برای هواداران خوشحالم هستیم. آنها می دانند که باشگاه شان در کجا قرار دارد و می توانند بگویند "به آن پرچم قرمز نگاه کن، آن لیورپول است." این چیزی است که ما اکنون احساس می کنیم. اگر حالا بخواهیم بازیکنی را بخریم، لازم نیست بازیکنی را امتقاع کنیم و بگوئیم که لیورپول چه تیمی است. این واضح است.»

فیلسوف دیوانه اهل اشتوتگارت که در دوران بازیگری خود ابتدا مهاجم بود و سپس مدافع شد حالا بعد از رسیدن به قهرمانی اروپا بهتر از هر مربی دیگری در دنیای فوتبال می تواند در باره تضادهایی که در خود جمع کرده است سخن بگوید: از شکست همان طور خوشبینانه سخن بگوید که سرخوش و مغرور از فتح کاپ اروپا. شاید او جزو معدود مربیانی است که بهتر از هر کس دیگری می تواند فاصله نامرئی میان شکست و پیروزی را تفسیر کند.

گام های خوبی برداشتیم اما بقیه می گویند "اوه، بله، چرا هیچ جام نمی برید؟" اما این یک جام می تواند خیلی کمک کند.»

کلوپ که پیش از این دو بار در فینال لیگ قهرمانان با دور تموند و لیورپول، مغلوب بایرن مونیخ و رنال مادرید شده بود، در سومین حضور در دیدار نهایی توانست با گلزنی محمد صلاح و دیووک اوریگی جام قهرمانی را از آن خود کند.

کلوپ که در میانه های فصل ۱۶-۲۰۱۵ هدایت قرمزهای مرسه سایدرابرعهده گرفت، برای دومین فصل پیاپی این تیم را به فینال لیگ قهرمانان رساند. ضمن اینکه آنها در این فصل با ارائه نمایش هایی درخشان، تا آستانه فتح لیگ برتر هم پیش رفتند اما در نهایت باتنها یک امتیاز اختلاف، جام را به منچستر سیتی واگذار کردند. لیورپول در حالی به فینال چمپیونز لیگ رسید که در دیدار رفت مرحله نهایی با سه گل مغلوب بارسلونا شد اما در دیدار برگشت چهار گل زد و توانست راهی فینال مادرید شود.

شاید بهترین تعریف نسبتی که امروز میان کلوپ و لیورپول وجود دارد را خود او به زبان آورده است.

او به تلگراف گفته است: «اگر به عنوان یک بچه هفت ساله بازی با بارسلونا را تماشا می کردم،

گرفته تا حماسه آفیلد در بازی برگشت مقابل بارسا به خاطر حضور این مرد پر شور روی نیمکت لیورپولی ها بود. کلوپ؛ مربی که به اندازه دانش و سواد فنی که دارد اتفاقا شور و احساس هم دارد شاید گاهی بتوان گفت مدل تهییج کردن بازیکنانش بیش از تاکتیک هایش در زمین بازی جواب های مثبت برایش به همراه می آورد. شاید به همین دلیل است که خیلی ها اعتقاد دارند او سبکی را به دنیای فوتبال معرفی کرده که به نوعی همه تیم فوتبال خودانگیزه ای را به نمایش می گذارد و این اتفاق بی نظیری است. او مربی است که مدل کنششی اش در همان دقایق نخست هر رقابتی را دچار خستگی و سردرگمی می کند. حالا این مربی و شاگردانش کاری کرده اند که بار دیگر غول سابق اروپا بیدار شود. آنها امروز نه یک قدم عقب تر از جام قهرمانی که پای کاپ سرود "توتنها قدم نخواهی زد" را می خوانند. سرودی که انگار برای زمانی ساخته شده که هر یک از لیورپولی ها احساس تنهایی داشته باشند.

کلوپ در طول ۴ سال حضور در فوتبال انگلیس، چند بار تا آستانه کسب جام پیش رفته بود اما هر بار در آخرین گام ناکام ماند اما اکنون معتقد است که می تواند منتقدانش را ساکت کند؛ «این برای پیشرفت ما مهم است؛ برای بهتر شدن من، ما



چگونه یک طرح کسب و کار بنویسیم؟

تالیف و تدوین:
دکتر رضا محمد کاظمی
(رئیس دانشکده کارآفرینی دانشگاه تهران)

میدان آفرین: انتشارات
(تفصیلات: آدرس: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۳۳)



«مردم برای شکست برنامه‌ریزی نمی‌کنند، بلکه در برنامه‌ریزی شکست می‌خورند.» در کشوری که عملاً درگیر جنگ اقتصادی است و نیاز به اقتصاد مقاومتی دارد، دیگر پذیرفته نیست که کسب و کارها هر چند هم که کوچک با شکست مواجه شوند و صاحبان کسب و کار با بی‌برنامگی سبب ورشکستگی و یا باعث از بین رفتن اشتغال دیگران شوند. لذا بر هر کسب و کار واجب است تا برای خود یک برنامه کسب و کار تهیه نماید که این کار در دنیا همراه با آموزش می‌باشد و دولت‌ها مسئولیت آموزش کارآفرینان جوان را به عهده دارند. ظهور و بروز کارآفرینی به مفهوم امروزی طی سال‌های گذشته و پدیدار شدن نگاه علمی و دانشگاهی، مسئولیت دست‌اندرکاران آموزش را در این حوزه بیش از گذشته حساس نموده است، زیرا که هدایت صحیح تازه‌واردان برای تبدیل شدن به نسل نوین کارآفرینان ایران علاوه بر بهره‌گیری از تجربه پیشکسوتان، نیازمند رعایت اصول علمی و آموختن اصول مرتبط است. آن‌چه که مسلم است، داشتن برنامه در تمامی فعالیت‌ها و امور زندگی اصلی انکار ناپذیر است، و کارآفرینی نیز به‌عنوان یک علم بین‌رشته‌ای فعالیت‌ی است که بایستی پس از مباحث خلق یا کشف فرصت، مقوله برنامه‌ریزی و نگارش طرح برای کسب‌وکار را به‌عنوان نقشه راه خود قرار دهد تا از آن انتظار نتایج قابل قبولی را داشت. طرح کسب‌وکار به‌عنوان شرحی بر فرآیند کسب‌وکار شماست. تشریحی بر فهرست اقدامات و کیفیت انجام آن‌ها، طرح‌های کسب‌وکار و در واقع راهنمای انجام مجموعه‌ای از وظایف و فعالیت‌ها برای راه‌اندازی و اداره آن کسب‌وکارها می‌باشند. باید بدانیم، بدون تدوین طرح مناسب برای کسب‌وکار و راهبرد هوشمندانه برای پیاده‌سازی موفق آن، نمی‌توان انتظار داشت یک کسب‌وکار به موفقیت برسد. کتابی که تقدیم گردید برای جوانان در این حوزه آموزش می‌دهد.



هر لحظه از اخبار مطلع باشید
mosalasonline.com



بشی که ماه گالشد

کارگردان فرگس آبیار

تهیه کننده محمد حسین قاسمی

الناز شاکردوست، هوتن شکیرا

فرشته صدرعرفایی، پندرام شریف، امین میبه، باقیبال شومون، با حضور شبنم مقدمی و فرید سجادی حسینی
با معرفی آرمن رحیمیان

نویسنده فرگس آبیار، مرتضی مصطفی، مدیر فیلمنامه سلمان لطیفیان، طراح صحنه و لباس محمد رضا شجاعی، طراح بهره برنده ایمان امیندوویه، تدوین حمید نجفی زاد، موسیقی متن مسعود سخاوت دوست، صدایگر مهین صالح کرمانجی، صداگذار آرش قاسمی، جلوه های ویژه، تهیه کننده فرید ناظر فاضلی، مدیر تولید بهزاد هاشمی، جلوه های ویژه میدانی آقا ایوب، سرپرست گروه کارگردانی ویرانه پز رویه سجادی حسینی، دستیار اول کارگردان امین خنگال، عکاس امید صالحی.

تماشای این فیلم بده افراد زیر ۱۲ سال توصیه نمی شود



پخش نور افشان

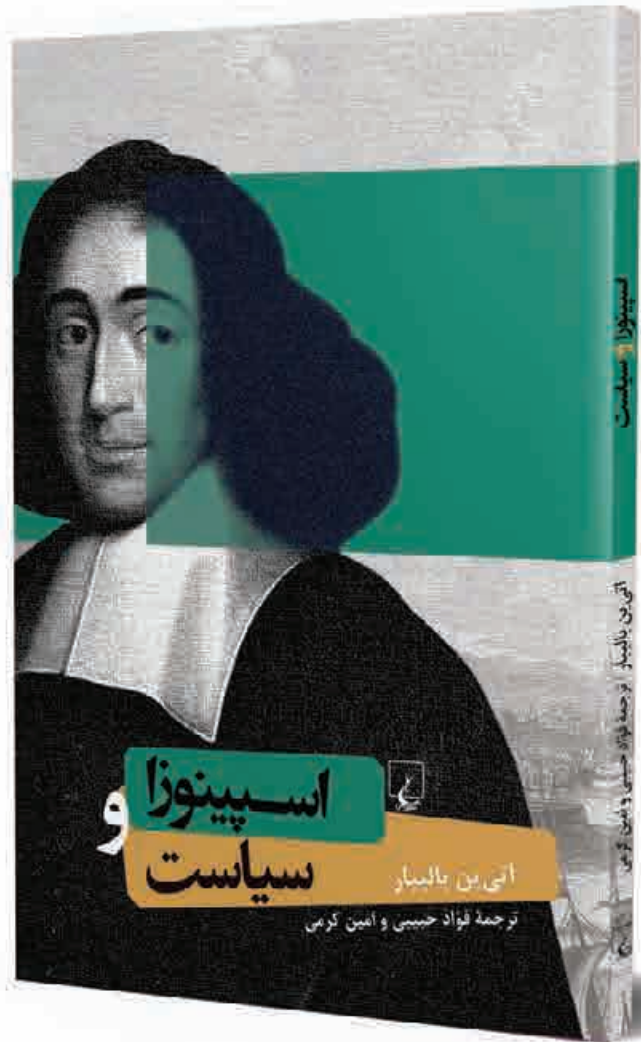


اتی‌ین بالیبار

ترجمه

فؤاد حبیبی و امین کرمی

اسپینوزا و سیاست



تأکید بالیبار بر اهمیت همسنگ آثار سیاسی و هستی‌شناختی اسپینوزا به وی مجال می‌دهد تا در بررسی بدیع و درخشانی از روند پیشرفت اندیشه‌های وی، تکوین و تکمیل منظر اسپینوزیستی را با پیش نهادن تفسیری منحصر به فرد و یگانه از اسپینوزا همراه کند. تفسیر بالیبار از اسپینوزا بر محور نظامی از مفاهیم استوار است که به نحوی درخشان می‌تواند اجزای مختلف فلسفه وی را به هم متصل کند و در عین حال ضمن به دست دادن شرحی از آن‌ها برتری این نظام فکری را نه تنها بر رقبای همعصر آن بلکه بر بدیل‌های معاصر سیاسی و فکری اسپینوزیسم نیز نشان دهد.